6

۳۱۱۰

ث

سلطنت و مستقر رایت مملکت نهضت فرمود **شعر** دولت از پیش
فرود رفت بی رایت عصمت از عقب نصرت بر جناح ؛ و از کمال مرحمت خسروانه و وفور عاطفت
شاهانه از راه ترحم جهت ترفیه خاطر خدم و حشم ایلچیان متعاقب را متواتر
فرستادند تا از خبر فتح مبارک و وصول میمون بشارت میدادند و دلهای جراحت
رسیده را مراهم مراحم می نهادند و همگنان از مواد استبشار روی مسیر و مراد
استظهار می افزودند و فوج فوج فارغ البال منتظم الحال مراسم استقبال بتقدیم
میرسانیدند و خود را بشرف خاکبوس و تمکین بیشی درگاه سلطنت پناه مستسعد میگردانیدند و در روز
دوشنبه غرّه ذوالحجه سال مذکور بجانب شهر اسلام رودجان بار دیگر مقطع رسید
بر سپهر دولت آنگاه مبارک کامران ، آن پناه خسروی آن آفتاب خسروان ، و مجموع
خواتین و شهزادگان ، بشرف بندگی حضرت اعلی پیوستند ، ارباب اقبال از دور و نزد
بطلعت آرزو رسیدند **شعر** گلهای روزگار پژمرده در بازار سپهر گشت ؛ خورشید
شرع بر افق کبریا رسید ؛ سلطان ظلم جام هلاک نوش کرد ؛ بر آن عدل خسروی گیتی
گشا رسید ؛ دنیا و دین دولت و پیدا گشته را ؛ پشت و پناه و یار روز زوال فلک رسید
پژمرده بود گلبن اقبال تازه گشت ؛ تا آب عدل و شستشو و نشو و نما رسید ؛
و چند روزی ، در کلیات مهمات نظر فرموده و در باب مصالح ممالک تا تمهید
شرایط ثبت و تدبیر تقدیم یافت و وظایف تیقظ و تحفظ باقات پرورد
و ابراز ان قوتهای بزرگ ساخته ، در موقع تعیین وقتی ، و خجسته ترین ساعتی بامداد دوشنبه

7

که مصنف ذی الحجه بسنه ثلث و سبعمائه **شعر** بفال همیون فرخنده اختر
برفق و معمر برفرق **نظم** جمشید و دارا نشست از و فر و تخت ❊ در رتبه
بر جای پیشین او بیان ❊ در خورشش نشسته و بر پای صف زده ❊ میران کار دیده شاهان
کامران ❊ ودوران خوش سپرده بفرمان او فلک ❊ اشغال خویش داده بتوقیع او
جهان ❊ و حقیقت آنکه از بدو فطرت عالم و ابتداء ظهور ذریت آدم باز و هیچ
سریر سلطنت بچنین صاحبقرانی مشرف نگشته است، چه اگر پادشاهان ممالک
بزخم شمشیر خونریز یا بالای نوک قلعه گشای مسخر گردانیده‌اند، و اگر بعضی را بالطریق
مسلم گشته بی وجود منازع و مزاحم صورت بسته مع التخصیص در ایام، منزل یکمان را
بقعه مفهوم و بترتیب شد معلوم و مقرر است، که در هر انتقالی، مایه اضطراب
و بوالفاق اتفاق می‌افتاد، و از التهاب آتش فتنه تیغ آبگون چندین خون بزرگ
می‌ریخت و چندین سرها با سپید لو، و بازار تاراج رواج یافته اجناس و انواع کالا
می‌بردند، و خان و مان بسیاری معتبران و اعیان زمان بواسطه قتل و نهب منقلع
و مستاصل میگشت، تا بر زان جلوس پادشاهی میسر میشد، و مع هذا بندی
مدید قواعد آن کار متزلزل بود، و هر روز و اروی مرجب تزلزل، و تفرقه
روی گشتی، و در حیز استقرار قرار نیافتی، و چنین زیب در سلطنت بعهد همیون
و ایام دولت روز افزون او رسیده، بمعمار سابقه عنایت ازلی و نقاش مقدمه
سعادت لم یزلی طرح بنیان ایوان آن قصر، برشکلی انداخته بود و طاق

طاق رواق

طاق رواق آن بجلال رسیده بر رخشه، که با آنکه از فلک حادثه نوشین گردان
گردی بر انگیخته، با زرین تیغ دست قهر و هر قطره، خون بر زمین، ریخت عرصه
عریض ممالک ایمن، از حادثه مخاوف و مهالک مضبوط و مرتب بقانون ملکی و مهذب
در حوزه تصرف نواب حضرت سلطنت مآب آمد و زبان قلم درفشان حکم سنج
تیغ درفشان، این ابیات بر صحیفه حال روزگار اثبات کرد **شعر**
ای داد گستری که در ایام عدل تو ❊ هر دم نکوه ... نام آبدار تیغ ❊ گیتی ز دولت
تو جنان از ره تا بحشر ❊ لقد ردیف مدح تو نامه نگار تیغ ❊ و از این و دیعت ... مجمد و
براهین منبجه بعلم الیقین معلوم شود ❊ که اختصاص حضرت شاهنشاهی، بمزیت عنایت
الهی بر وجهی معین مقرر است و اساس آن خصوصیت، بغایت محکم، و مرصوص دیگر
دیگر از اکابر افاضل وقت و از کمال فصاحت سحبان زمان است و بهذا جمعی حضرت
حسان دوران در حروف حروف اسم مبارک برجب تقاب، تنزل من السماء
نامی که همین معنی را بنظم آورده **شعر** در سر و در نام شاه خورشید ❊ فکر بکر و عاقلت
بند ❊ کرکو معنی و دراین اسم است ❊ وزان غافل است خوانند ❊ اندرین حرز نیم گوش آنه
کای هوا خواه شه فرخنده ❊ معنی در حروف این لفظ است ❊ که شاه است سخت زیبنده
عقد کن از حساب جمل ❊ یک بیک حرف شاه خورشید ❊ تا بدانی که هست معنی آن
سایه خاص آفریننده ❊ ز حروف آن و با زده این ❊ که بعقد هر دو نماینده
کوله آن نام ز طرف ...ت ❊ بده و پنج که هر آگنده ❊ بالطبیعت این چنین اسم

بر در گنج ایزد افکنده * سر این اسم چون بر بستم * جمع شد خاطر پراکنده *
کردم از روی سخن دل گشتم * شاه فرخنده باد و پاینده * آفتاب جلال سلطنتش *
از سپهر دوام پاینده * بر جمله بعد از اقامت مراسم شادمانی و بسط بساط
نشاط و کامرانی از حال یاسا و یوسون و عادات و رسوم برادر خویش
سلطان سعید انار الله برهانه تفحص فرمود و از کیفیت اصدار و انفاذ احکام
او استکشاف نمود و از غایت خلوص محبت و مودت با برادر و وفور حق شناسی
و مروت صواب چنان دانست که تمامت امرا و ارکان دولت او بر قاعده سابق
در مراسم سالف ممکن و محترم باشند و در مناصب و اشغال هر یک بر شان مقرر
و مستمر بود و امور مملکت و مصالح و مهمات بر همان طریق تقریر انضباط و مجری
و ممضی و لذلک ابواب تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان مسدود و معسر است و بحکم آنکه
یقین حاصل است که هیچ این حسن الله برکات نظم چنان بنظم خویش آید امور مملکت
زین پس * جز در زلف مهرویان زمینه کس بر نیاید * پس بر این جمله چون ذخیره و این
تاریخ در نواد و نمایش بمطالعه اشرف پیوست از آنجا که کمال حسن و کیاست
و وفور دانش و فراست پادشاه است از اصلاح تمام و ضبط با نظام فرمود
و چنین در عهد همایون حالت روز افزون تمامی آن با نام شریف او اکنون نمود
و بنام مبارک باشد و صدر الکتاب بذکر القاب حضرت سلطنت مآب مزین کردند
و وزراء اخلاق حمیده و مروت جلیله او آن سخن باز نمودند و فرمود که بر قرار ما

سلطان ...

سلطان ...یه بر انار الله برهانه تمام کنند و خطبه آن همچنان بذکر القاب او موشح باشد و بر رونق
فرموده بکمال منطاع بر همان منوال تحریر می پذیرد و چون پادشاه اسلام
خلد الله سلطانه از غایت علو همت همواره مستجمع انواع علوم و متفحص فنون
حکایات و تواریخ است و اکثر روزگار همایون بکسب صنوف فضایل و کمالات
مصروف میدارد بمطالعه و سماع این تاریخ فرمود چون تا غایت وقت در هیچ تاریخ
تاریخی مشتمل باشد بر احوال و حکایات عموم اهل اقالیم عالم و طبقات اصناف بنی آدم
نسخه ای نیست و درین دیار هیچ کتاب در باب اخبار سایر بلاد و امصار موجود نیست و از
پادشاهان متقدم کسی تفحص و تتبع آن نفرموده و درین ایام که بحمدالله و المنه
اطراف و اکناف ربع مسکون در تحت فرمان ما و اروغ چنگیز خان
است و حکما و منجمان و ارباب دانش و اصحاب تواریخ اهل ادیان و ملل از اهل ختای و ماچین و
هند و کشمیر و تبت و اویغور و دیگر اقوام اتراک و اعراب و افرنج در بندگی حضرت
آسمان شکوه گروه گروه مجتمع آمده و هر یک را از تواریخ و حکایات و معتقدات
طایفه خویش نسخه‌ها است و بر بعضی از آن واقف و مطلع اند چنان رای جهان آرای اقتضا
میکند که از مفصل آن تواریخ و حکایات مجملی از روی معنی مسطور شود بنام همایون ما
بپردازند و از آن با صور الاقالیم و مسالک الممالک بهم در دو جلد نوشته ذیل
این تاریخ مذکور سازند تا مجموع آن کتاب عدیم المثل باشد جامع جمیع انواع
تواریخ بحکم آنکه فرصت است و اکنون چنین یادگاری که در هیچ روزگاری

پادشاه زاده مییشد با اهمال و اهمال با تمام بایه رسانید تا موجب دوام
نام و نام هر کس که در ... گرفته بوده و از جمله فضلا و معتبران طوایف مذکوره بتفحّص
و استخبار و از مضامین کتب متقدمان التقاط کرده مجلدی دیگر در باب تواریخ عموم
اهل اقالیم در قلم آمد و یک مجلد دیگر در بیان صور اقالیم و مسالک ممالک ضمیمهٔ آن
کرده زیب این تاریخ مبارک ساخته و مجموع کتاب **جامع التواریخ**
مسمّی گشت و تفاصیل حکایات و داستانها و کیفیت اوضاع آن بر وجهی است
در فهرست متعاقب این فصل در قلم خواهد آمد اثبات می باید کرد و چون محقق است
که مورخ قضایا و حکایات را تزلیه و تقریر کند ... بای العین مشاهده کرده
باشد و در زمان جماعت نیز که صاحب حادثه و قضیه باشند و تاریخ احوال ایشان
بود که ذکر رود ... فهم نشنید الا آنکه نقل راویان نویسد و گویند نقل دو
نوع است **نوع اول** متواتر که موجب علم باشد و در آن شبهتی نه چنانکه ما را بتواتر وجود
پیغمبران و پادشاهان و مردمان مشهور در قرنهای پیش بوده اند و وجود شهرهای
دور چون مکه و مصر و بغداد و دیگر بلاد بعیده مشهور با آنکه ندیده ایم معلوم شد بر وجهی که
هیچ تردد در آن نمانده و بنای اقامت شرعیات و ادیان بر این نقل متواتر است
و این نقل متواتر در بعضی قضایا نزد عموم خلق اعتبار دارد و در بعضی نزد طایفه
مخصوصه **نوع دوم** نقل غیر متواتر است که آن را آحاد خوانند و آن محتمل
صدق و کذب باشد و محل اختلاف و نزاع و بیشتر احوال و حکایات که مورخان

ازان

ازان اخبار کنند بدین طریق غیر متواتر باشد و جهت آنکه بتجربه و محسوس معلوم
و محقق است که قضیه که در روزی واقع شده اگر چه واقعه ... بر آن
کند قطعاً کماهی آن بر خاطر نداشته باشد بلکه در مجلس دیگر که باز گوید در عبارت الفاظ
او تغییر و تبدیل واقع شود و ازین جهت است که با آنکه در شرعیات احتیاط بلیغ
بجای آورده اند اختلاف بسیار در آن افتاده تا غایتی که بعضی احادیث نبوی را
نیز بواسطهٔ اختلاف حال راویان مشکوک فیه دانسته اند و ائمهٔ متقدم تتبع بسیار کرده
اند و بعضی را بازگرفته و از اصحاح می گویند و باقی در چیز تردد و توقف باقی
و بیشتر اختلافات ائمه در مسایل شرعی بنا بر همین است و مع هذا انکار آن مختلف
فیه نشاید کرد چه در دین خللی آید پس تعین ... در تواریخ چندین اقوام مختلف
و ازمان متطاول مطلقاً محقق نتوان بود و روایاتی که در آن باب کرده باشند
و گفته متساوی و متفق علیه نه و هر آینه هر کس چنانکه متواتر بوی رسیده باشد
یا از کسی خبر شنیده روایت کند و بسیار بود که راوی بر حسب دلخواه خود زیادت
و نقصان کند و در تقریر آورد و اگر نیز در غرض محض نگوید در عبارت مبالغتی یا کدر
چند نماید و متضمن وقوع اختلاف باشد و چون ... سنت الهی بر این جملت
که ذکر رفت و طبیعت آدمی بر این شیوه مجبول آفریده که خواهد ... بر وفق
این معانی تقریر کند محال اندیشی و باطل گوی باشد و چون چنین باشد اگر مورخ
از نزد کسی خبری نویسد که محقق و ما لا کلام باشد قطعاً هیچ حکایتی را ایراد نتوان کرد

چه هر آنچه او ایراد کند روایتی باشد از جمعی بزرگان که از ایشان استماع کرده باشد
یا نقل از دیگران شنیده باشد یا از کتب متقدمین مطالعه کرده و در همه حال چنانکه ذکر رفت
محل اختلاف باشد و اگر بدین سبب ترک نوشتن و گفتن گیرند در زمان اندک شیوه
و میلاد و مردم اعتراض کنند و پیشینیان ... هر آینه جمله قصص و اخبار
و احوال عالم اندرس گشته باشد و عموم خلق از فواید آن محروم پس وظیفه مورخ آن
باشد که حکایات و اخبار مرقوم و هر طایفه بر وجهی که ایشان در کتب خویش
آورده باشند و بر زبان روایت و تقریر کنند از کتب مشهور متداول میان آن
قوم و از قول مشاهیر معتبران ایشان نقل میکند و بنویسد والعهدة علی الراوی
و چنین شرح داده شد که هیچ نوعی از اصناف مردم و هر طایفه از طوایف خلایق
نقل اخبار و روایت احوال بر حسب معتقد خویش کنند و هر آینه از اخبار معتقدات
دیگران راجح دانند و در باب حقیقت آن مبالغ نمایند و ممکن نه که مجموع خلایق
در جمیع قضایا متفق الکلمه باشند و آنچه نزد همگنان واضح و لایح و مورخ چون نقل از
اقوام مختلف کرده باشد لا بد در بعضی از اختلاف نماید و بعضی مردم در بعضی مواضع حکایات
اعتراض کنند اما نیک و بد و عیب و هنر آن بر راوی راجع باشد چه او چنانکه گفته شد
تقریر اقوال و اخبار ایشان میکند و البته در اصلاح تحقیق حقیقت نتواند کرد و چنانکه ذکر
رفت و جهة آنکه باتفاق جمهور نقل متواتر معتبر و مستقیم است و اگر چه تواتر
مسلمانان معتبر تر از همه باشد لا بد بنا بر روایات اقوام مختلف بر آن نتوان نهاد بلی بضرورة

هر آنچه نزد هر طایفه متواتر مشهور ... باید داشت چه متواتر گفتیم که باز نزد عموم خلق
اعتبار ندارد یا پیش طایفه مخصوص و آنچه بر سبیل غیر متواتر نقل کنند محتمل صدق
و کذب باشد و وظیفه مورخ چنانکه ... آن قدر تواند بود که از روی اهل اعتبار
و شهرت کتب معتبر متداول نقل بنویسد و اگر بر وفق تصور خویش
خویش در آن تصرفی نماید در عبارت کلام بوجهی از صواب یافته مقصود ازین کلمات
آنکه چون این ضعیف بتألیف این کتاب جامع التواریخ مأمور شد از آنچه در کتب مشهور
هر طایفه مسطور یافت و از آنچه نزد هر قومی بنقل متواتر شهرت داشت و از آنچه
دانایان و حکماء معتبر هر طایفه بر حسب معتقد خود تقریر کردند هم بر آن منوال
بی هیچ تغییر و تصرف در قلم آورد و لیکن بسبب قصور فهم او یا اهمال راوی بعضی
از آنچه فوت شده باشد و مع هذا دانا و آگاه بود که در تنقیح حکایات اجتهادی هر چه تمامتر رود
و لیکن در آن باب زیادت سعی نشد چه پوشیده نیست که چنین کارها را استعدادی تمام
و مهارتی در جمیع علوم باید و آن معانی در خود نا موجود دید و نیز زمانی دراز و فراغت
و فراغتی هر چه تمامتر توان کرد و تعلق اشتغال باین کار و در او فرصت کمتر
افتاد و جهت آنکه از بندگی حضرت این بنده ضعیف را در سلک نواب آورد و آنجا
و مباشرت معظمات امور مأمور گردانید با آنکه استعداد آن کار بزرگ
نداشت و فرصت تحقیق و ذهن بدان وافی نه ... فراغت اشتغال بدان لازم بود
و بقدر وسع سعی در آن باب واجب چون قوت ذهن بدان امر وفا نکرد

بجمع تواریخ نیز از رسم از معظمات امور است چگونه وفا کردی بنا برین اسباب
واعذار در ذکر رفت امید از لطف عمیم بزرگانی که این کتاب را در مطالعه آورند توقع
دارد که بر آنچه محل خطا و جای سهو است و موقع سهو و زلل باشد ذیل اغماض بر آن پوشانیده
اصلاح والحاق در دقیق و مناسب دانند فرمایند و این ضعیف را معذور دارند
و هرچند تواریخ بعضی اقوام و کفار و عبدهٔ اصنام از رطب و یابس و خرافات و اباطیل
حکایات نامعقول مشتمل است چندان ایراد کرده شد تا ارباب الابصار را موجب
اعتبار باشد و اهل اسلام را دلایل از مطالعه آن بر معتقدات فاسده ایشان و ضلالت
اطلاع باشد و از آن معانی احتسابیه باداء وظایف شکر نعمت هدایت و نور ایمان
که ارشاد جمله الطاف و کرامات است بر ذمت قیام نمایند والله تعالی هو المستعان
وعلیه الاعتماد والتکلان چون بنده دولت و باب قصور خویش و تمهید
عذر خود و دیگر مورخان این کلمات تقدیم یافت در دیباچه این کتاب جامع التواریخ
ایراد کرده آید که حضرت اعلی عز عرض رسانید و چون مطالعه اشرف پیوست از راه
مرحمت و شیمه عاطفت فرمودند که آنچه پیش ازین هرکس تقریر کرده و نوشته ممکن در آن
زیادت و نقصان باشد و عذر ایشان واضح است که تقریر کرده و هر آینه تو نیز معذور
باشی و آنچه از زمان **چنگیزخان** تا اکنون از کلیات امور و شرح شعب تقریر رفته
و مطلوب کلی آن است و هم بیشتر بکار برده همه درست و راست و در مجلس اعلای
نقل کرده و شنیده و دیگر بر نوشته و ضبط کرده و رکن واقف آن حکایات و هر جزوی

از اجزاء

از اجزاء آن باشند همه بر آن متفق باشند و انکار نتوانند کرد و درست تر و محقق تر
و روشن تر از آن تاریخ کسی ننوشته است چون حضرت **سلطان اسلام**
خلد الله سلطنته بر غیرت جانب بیننده آنکه حق تعالی گذارده شد و هرچند در همه ابواب
خود را مقصر و قاصر دانسته چون در جنان حضرت بنیه اقتدار و نظر همت و در تضاعیف
ملحوظ گشت با کدام شکر مقابل توان گردانید ایزد تبارک و تعالی سایه
مرحمت این پادشاه بنده نواز را سالها و دوران پاینده و مستدام داراد

فهرست

این کتاب مبارک که نام آن جامع التواریخ است و بر سه مجلد موضوع

مجلد اول

که در توفیق شهنشاه اسلام الجایتو سلطان خلد الله سلطنته فرمود که بقرار
بنام برادرش سلطان سعید غازان خان انار الله برهانه تمام کند و این مجلد مشتمل است بر دو باب

باب اول

در بیان حکایات ظهور اقوام اتراک و کیفیت انشعاب ایشان بقبایل مختلفه و شرح
حال آبا و اجداد مرقوم بر سبیل اجمال و این باب مشتمل است بر دیباچه و چهار فصل

دیباچه

در ذکر حدود و مواضع اتراک و تفصیل اسامی و القاب هر شعبه از آن اقوام آنچه مشهور است

فصل

در شرح احوال اقوام مذکوره

فصل اول

در حکایات اقوام اوغوز و پسر زاده او که بچند قسم بوده
و پسر نوح پیغمبر و قبایل و نام داعی که از اقوام او ... شعبه ها

فصل دوم

در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان را این زمان مغول گویند
لیکن در قدیم هر کدام را نامی و لقبی جداگانه بوده

فصل سیم

در ذکر اقوامی از اتراک که هر یک جداگانه پادشاهی و مقدمی داشته اند
لیکن ایشان را با اقوامی که در فصول سابق آمده خویشی نبوده

فصل چهارم

در ذکر اقوام اتراک که در قدیم لقب ایشان
مغول بوده و این فصل بر دو قسمست

قسم اول

در ذکر مغول درلکین

قسم دوم

در ذکر مغول نیرون

باب دوم

در بیان داستانهای پادشاهان اقوام مغول و اتراک و غیرهم و مشتملست بر دو فصل

فصل اول

در داستانهای آبا و اجداد چنگیز خان با فهرست حکایات احوال خویشان ایشان و آن ده داستانست

داستان
دوبون بایان و آلان قوا

داستان
آلان قوا و سه پسر او

داستان
بودونجر خان پسر آلان قوا

داستان
پسر بودونجر دوتوم منن

داستان
پسر دوتوم منن قایدو خان

داستان
پسر قایدو خان بای سنقور

داستان

داستان
پسر بای سنقور تومنه خان

داستان
پسر تومنه خان قبول خان

داستان
پسر قبول خان برتان بهادر

داستان
پسر برتان بهادر یسوکای بهادر

فصل دوم

در داستانهای چنگیز خان و اوروغ نامدار او که بعضی قاآن هر عهد شده اند و بعضی
پادشاه الوس معین با فهرست حکایات ایشان و اقالیم عالم معاصر هر یک از ایشان بهم اندر ایشان

داستان
چنگیز خان که پسر یسوکای بهادر بود

داستان
اوکتای قاآن پسر سیم چنگیز خان و ولی عهد او

مدت عمرش — مدت پادشاهی
هفتاد و دو سال — بیست و پنج سال

مدت عمرش — مدت پادشاهی
سیزده سال

داستان
جوچی خان پسر مهین چنگیز خان و اوروغ او تا بغایت

داستان
چغتای خان پسر دوم چنگیز خان و اوروغ او تا بغایت

مدت عمرش — مدت پادشاهی
قریب چهل سال

مدت عمرش — مدت پادشاهی

داستان
تولی خان پسر چهارم چنگیز خان و وارث ... و اوروغ او تا بغایت

داستان
کیوک خان پسر مهین اوکتای قاآن که بعد از پدر قاآن شد

مدت عمرش — مدت پادشاهی

داستان

منگکا قاآن پسر مهین تولی خان
که بعد از کیوک خان قاآن شد

مدت عمرش — مدت پادشاهی

هشت سال

داستان

تیمور قاآن پسر زادهٔ قوبیلای
قاآن که این زمان قاآن وقت است

مدت سن او — مدت زمانی که از جلوس او گذشت

داستان

اباقا خان پسر مهین هولاکو خان
بعد از پدر پادشاه شد

مدت عمر او — مدت پادشاهی

هفده سال

داستان

ارغون خان پسر مهتر اباقا خان که بعد از احمد پادشاه شد

مدت عمرش — مدت پادشاهی

داستان

قوبیلای قاآن پسر دوم تولی خان که بعد از
منگکو قاآن قاآن شد و در زمان برادرش اریق بوکا بندی خلاف کرد

مدت عمرش — مدت پادشاهی

هشتاد و سه سال — سی و پنج سال

داستان

هولاکو خان پسر دوم تولی خان
که در ایران زمین پادشاه شد

مدت عمر او — مدت پادشاهی

داستان

تکودار احمد پسر هولاکو خان که بعد از
اباقا خان پادشاه شد

مدت عمر او — مدت پادشاهی

دو سال

داستان

گیخاتو خان پسر اباقا خان که بعد از ارغون پادشاه شد

مدت آن

مدت عمرش — مدت پادشاهی

هفت سال

داستان

سلطان سعید غازان خان انار الله برهانه
پسر مهین ارغون خان که بعد از گیخاتو پادشاه شد

مدت عمرش — مدت پادشاهی

سی و سه سال و پنج ماه — هشت سال و نه ماه

مدت عمرش — مدت پادشاهی

سه سال و نه ماه

داستان

جلوس مبارک شهنشاه اسلام اولجایتو
سلطان خلد الله ملکه و سلطانه ابداً

مدت سن — مدت عهد سلطنت

مبارک او در این عهد — تا ابد پاینده باد

مجلد دوم

و شهنشاه اسلام اولجایتو سلطان خلد الله سلطنته انشاء فرموده و بنام همایون او نوشته میشود و این مجلد مشتمل است بر دو باب

باب اول

در ذکر تاریخ سلطان اسلام از ابتداء مبارک ولادت تا این زمان که این کتاب در جلد سیرت [illegible] سنه و سبعمایه هجری و سن مبارکش [illegible] سال برمزید باد

باب دوم

و آن مشتمل است بر دو قسم

قسم اول

و آن مشتمل است بر دو فصل

فصل اول

در مجمل تواریخ تمامت انبیا و خلفا و پادشاهان
و سایر طبقات مختلف مردم از عهد آدم تا این تاریخ
که ماه سنه سبعمایه هجریست علی سبیل الایجاز و الاختصار

فصل دوم

در مفصل تواریخ مرقوم از اقوام اهل
عالم که ساکنان ربع مسکون اند
علی اختلاف طبقاتهم و اصنافهم

و هرچند بعضی ازین قوم تواریخ مفصل مجملا در فصل سابق آمده اما بیشتر آن بسبب
که اصل آن تاریخ مجمل نشد و اگر خواهنده از آنجا معلوم کند مفهوم گردد و بعضی
دیگر آنست که پیش ازین پادشاهان متقدم و مورخان این دیار آن تواریخ را بدست
نیاورده اند و بران احوال واقف نگشته و در عهد همایون برفق اشارت حضرت سلطنت از کتب
هر قومی حاصل کرده اند و دانایان هر طایفه را طلب داشته بقدر امکان تحقیق کرده در
قلم آمده و آن تاریخ بدین تفصیل و ترتیب که اثبات می یابد ایراد شده

قسم دوم

در ذکر تاریخ مبارک سلطان اسلام خلد الله سلطنته از زمان ازل تا بازگه این مجلد دوم
تمام کرده در حالت مرور ماه سنه و سبعمائه هجری تا سالهای متناهی
در مدت عهد این پادشاه تا آخر خواهد بود، مورخانی که ملازم بنده حضرت اند
و باشند از آن ایزاد مینویسند، و ذیل این مجلد، دوم، می سازند،

مجلد سیوم

در بیان صور الاقالیم و مسالک الممالک و مسافات

بقدر امکان

بقدر امکان تتبع و تحقیق کرده آنچه پیش ازین درین ممالک دانسته بودند شرح
آن در دفاتر آورده و مصور گردانیده و آنچه در عهد همایون حکما و دانایان
هند و چین و ماچین و فرنگ و غیرهم در کتب خویش یافته بودند بتحقیق
تقریر کردند تمامت درین مجلد سیم اثبات کرده تا مجمل و مفصل

مجمل مفصل

حمد و ثناء فراوان و شکر و سپاس بی پایان مر آفریدگار بیچون و بدیع صنایع کن فیکون را
جلّ جلاله و عمّ نواله ٭ و صلوات نامعدود و تحیات نامحدود نثار حضرت
رسالت و بارگاه جلالت سرور انبیا و مهتر و بهتر کافهٔ اولیا و اصفیا محمد مصطفی
و بر آل و اولاد اطهار و اتباع و اشیاع او باد ٭ بباید دانست که عظمت ذات
ذو الجلال و کبریاء صفات لایزالی نه چنان و چندان است که بتقریر نطق
و بیان و تحریر کلک و بنان بندهٔ ضعیف نحیف وصف پذیر گردد هر چند تمامت
مخلوقات و مکونات عالم علوی و سفلی از ماه تا ماهی و از عرش تا فرش ناطق و صامت
جاندار و جامد اولاً و آخراً باطناً و ظاهراً بحمد و ستایش آفریدگار و پروردگار
خویش قایل و ذاکرند و بیگانگی و بی مانندیش مقر و شاهد ٭ شعر ٭ هر یک بزبان
خود بسبقرا ٭ تسبیح همی کنند حق را ٭ انسان بزبان قال ناطق ٭ حیوان بزبان حال صادق
تسبیح نبات دان فزودن ٭ اقرار جماد هست بودن ٭ ففی کل شیء له آیة ٭

تدل

تدل علی انه واحد ٭ اما حال عاشقان جمال جمیل و سر و مشتاقان زلال وصال ایشان
و سالکان مسالک طلب ٭ و رهروان راه ادب ٭ مانند تشنگانند ٭ که در بیداری و خواب
همواره آرزوی آب کنند ٭ و هرگز سیراب نشوند ٭ و تسکین عطش او کرد و چشیده باشد ٭ و در
هیچ وقتی بمرتبهٔ نرسیده ٭ آن تشنهٔ عذوبت فرات نشنیده ٭ و سلاسل تسنیم و سلسبیل هم
وا نشده و شروع ٭ و خوض در بحر عمان و محیط بی پایان که تلاطم بود ٭ و همچنین هر یک از ان
عشاق مشتاق ٭ بر وجهی که شایسته ٭ و بایسته باشد ٭ بذکر ستایش جناب سبحانی چون
قیام نماید و از عهدهٔ شکر آلاء و نعماء ربانی چگونه بیرون آید ٭ شعر ٭ صنع تو بهیچ باره
چون می نبینند ٭ شکر تو بگوشت باره چون گویند ٭ شعر ٭ نه عقل بکنه لایزال تو رسد ٭
نه فکر بنهایت کمال تو رسد ٭ در کنه کمالات تو زنهار مپیچ ٭ کو غیر تو کس با کمال تو رسد ٭
و چون چنین است اعتراف بعجز و اقرار بتقصیر غایت شکر و سپاس و نهایت حمد و ثنا باشد
و خواجهٔ کاینات و خلاصه و اشرف موجودات علیه و آله افضل الصلوات و اکمل التحیات چون در شب
معراج از کونین گذر کرد و بمقام قاب قوسین رسید بعجز اعتراف نمود و گفت
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک ٭ و همین را فرو بستی طرز
بغایت لطیف بسته است ٭ نظم ٭ جانا ز بلندی و پستی توئی ٭ ندانم چه هر چه هستی توئی ٭
و مع هذا لطف بی نهایت و فضل بی علت اگر صفات و اخلاق خویش را نمودار مظهر
آفریده و جمال و جلال خود را رهبر کاه ٭ سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
بعاشقان اهل عرفان نموده ٭ در عاطفت و مرحمت بر جهانیان گشاده ٭ و خواص و عوام از

انام را خوان انعام عام نهاده تا هر کس و هر چیز بقدر استعداد بهره ور شوند و کیهان
در فیضان و فیضان جود نامتناهی شارک و ساهم شوند نظم ز لطف تو هیچ بنده نومید
نشد ٭ مقبل تو جز مقبل جاوید نشد ٭ لطفت بکدام ذره پیوست دمی ٭ کان ذره به از هزار
خورشید نشد ٭ و بعضی از اسرار مکتوم حق آن باشد که وهم و ادراک هر کس بدان نرسد و آنچه
از آن حکما و علما را مفهوم و معلوم شده اگر با عوام و جهال تقریر کنند بعضی بسبب استعداد
و بعضی بجهت اختلاف آراء و معتقدات ایشان و عدم استکشاف از متابعت یکدیگر حق را باز
نتوانند کرد و بتکرار و انکار پیش آیند و مقتضاء تقدیر الهی آنست که آثار آن اسرار بالطبع
بر عالمیان بعیان مشاهده کنند و بیقینی که شک نتوانند تا بدان واسطه معبود و محبوب را بجود
بشناسند و قدرت و دیگر صفات او بدانند و ایمان آرند و چنین کسان تشبه و تخلق
بجا می کنند و بواسطه اعمال خیر و حسن صدق و اخلاص زنده ابد و عزیز سرمد باشند و ذکر
ایشان بنیکی بر روی روزگار باقی ماند چنانکه ابراهیم خلیل صلوات الله و سلامه علیه
از جمله اقارب و عشایر خود منفرد و متبرا بود موحد و منزه است گشت و باخلاق
الهی و صفات یزدانی متخلق و متصف شد و بوجوهی معروف و مشهور است و در قصص
و تواریخ مذکور از جمله اخلاق و صفات کریمانه او یکی سخاوت طبعی و مروت ذاتی بود و
همواره بحکم نظم گر دست رسد بجهان مهمانی ٭ کان دست رس تو دستگیر تو بود ٭
در بسط بساط انداخته بودی و هیچ مسافر و مقیم از طعام و انعام او بی بهره نماندی و بسبب
صدق و نیاز و محبت و اخلاصی که با حضرت حق داشت لقب او خلیل الله شد و چنانچه در کتب

آسمانی

آسمانی مسطور است جهت آنکه تا صدق اعتقاد او مبرهن و محقق شود او را ابتلا و آزمایش فرمود
و بدو وحی و الهام کرد تا فرزند ارجمند و قرة العین دلبند خود اسمعیل علیه السلام را در
سبیل حق قربان کند ابراهیم صلوات الله علیه بر فور امر حق تعالی را استماع و
انقیاد نمود و بامتثال فرمان پیش آمد و بتهیه اسمعیل را طلب داشت و با وی گفت
یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری
او در جواب آن خطاب
گفت سمعا و طاعة
یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین
ابراهیم علیه السلام چون تسلیم شدن اسمعیل مشاهده کرد از سر اخلاص و صدق نیت بربستن دست
و پای او زمین خویش و نهادن بهیمه و روی پیش بر زمین مبادرت نمود و خنجر آبدار بر آن روان
بر خنجر آرام روان خود نهاد تا بکشش خویش او را قربان کند و چنانکه روایت است هر چند کارد
بر حلق او می مالید کار نمی کرد و منحرف میگشت و نمی برید چون شرایط فرمانبری ابراهیم علیه السلام
بتقدیم رسید حق تعالی بخلایق باز نمود که صدق نیت و اخلاص عقیدت و یافتیت
که فرزندی را که بار بسیار جان و علاقه بود از آنکه تا هشتاد سال از عمر او گذشته بود و هیچ فرزندی
نداشت بوی ارزانی فرمود در راه حق دریغ نداشت جبرئیل امین را علیه السلام
با کبشی جهت فداء اسمعیل علیه السلام و منع کشتن او بابراهیم علیه السلام فرستاد و بوی ندا کرد
یا ابرهیم قد صدقت الرءیا انا کذلک نجزی المحسنین
و مفسران چنین گفته اند که حق تعالی ابتلا و آزمایش ابراهیم علیه السلام نه بر جهت معنی فرمود مقصود و حکمت
الهی از آن قضیه چه بود هر چند وجه گفته اند و آن را شرحی مستوفی داده لیکن آنچه بعقب

و تحقیق نزدیکتر تواند بود آنکه هر چند سخاوت و صدق و اخلاص خلیل صلوات الله علیه
نزد حق مقبول و جلا روشن و محقق بود اما خواست که از او عملی آید تا مستحق مجازات و مکافات
گردد و اگر چه در خبر آثار نبوی آمده است انما الاعمال بالنیات لکن مراد آنست که صحت
عمل به نیت موقوفست و الا تا نیت مقارن با عمل نگردد و فعلی صادر نشود شخص استحقاق
جزا نیابد چه چیز دیده ناکرده را ثواب و عقاب فرمودن عبث تواند بود و امر بی واسطه
و سبب از قضیه عدل و حکمت دور و صدق این معنی نص قرآن مجید است وان لیس
للانسان الا ما سعی پس ضرورت بایست که بنده صدق نیت خود را به عمل آرد
تا چنانکه از کمال رحمت و فیض فضل و عاطفت باری تعالی است مقتضی لیجزیهم الله احسن
ما عملوا ویزیدهم من فضله و موجب فیضاعفه له اضعافا کثیرة
مزد و جزا آن بوی رساند زیرا که حق تعالی خواست تا ابراهیم علیه السلام چون از تمامت
اقران ممتاز و موحد گشته و بصفات مستحسن متجلی شده صدق خویش در باب سخاوت
در عمل آرد تا در سزاوار مکافات بر وجه احسن در عوض یک فرزند چندین قبایل و شعب
از نسل و صلب طاهر او ظاهر گرداند و بحکم فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة
وآتیناهم ملکا عظیما چندین هزار انبیا و اولیا و سلاطین و ملوک
از ذریت او در وجود آرد تا عالمیان را معلوم گردد که خدا پرستی و تخلق باخلاق ربانی مستلزم
ثواب بیحساب است و در آن باب تردد و اشتباه نماند و در احراز آن سعادت
جهد بلیغ نمایند و اهمال و اغفال و تهاون از کاهلی نورزند و ابراهیم خلیل علیه السلام

فرزندان

فرزندان خود را وصیت کرد تا شجره نسب اولاد و اسباط خویش بطنا بعد بطن و قرنا بعد
قرن مرتب و منضبط و محفوظ دارند و دیگر اقوام را بر سبیل مواصلت در میان خود
نگذارند تا انساب ایشان از شایبه اختلاط معرا و مصفا ماند و هر یک از اولاد و آبا و
اجداد خود را بشرح تفصیل دانند و چنین تا غایت رعایت نکته کرده اند تا حضرت
معرفت را معین و مبین است که مبدا تناسل و توالد فرزندان خلیل الله صلوات الله
علیه الی یومنا هذا که قریب چهار هزار سال است تمامت انبیا و ملوک و خواص
اهل ادیان و ملل از ذریت او بوده اند و تا قیامت خواهند بود و شمع جمیع آن خاندان
و مهر سپهر آن دودمان عنوان صحیفه انبیا و واسطه قلاده اصفیا مهتر و بهتر کاینات
خلاصه و نقاوه موجودات خاتم النبیین و خیر المرسلین محمد رسول الله
علیه و علی آله الصلوة و السلام است که او را ایزد سبحانه و تعالی بکافه خلایق فرستاده
داد و را با آنکه تمامت عالمیان متابعت دین او نمایند وعده داد و تقدیر ازلی و خواست
لم یزلی چنان بود که اگر چه هر روزی از دور بعید و هر عصری از اعصار بعید در میان اهل اسلام فرقه
و اختلافی افتد و از جاده شرع قویم که صراط مستقیم است قدری تنکب و تجنبی نمایند
دستور جبتا ذی و سنحی تعدیی کردند تا از خواب غفلت بیدار شوند و از سکر نخوت
هشیار گردند و کار مسلمانی از نو زیبایی دیگر گیرد و بازار شرع رونق در داد
تازه پذیرد و بنای اسلام بر وجهی استحکام یابد که محسود و مغبوط اقوام سالف در
اعوام سابق باشد و غایت خیر البدلی در سابقه لطف لایزالی چنان اقتضا کرده

که تا دین اسلامیان بر دست طایفه باشد که مرتد و خداناشناس باشند و مشرک و
دشمن دین و عاقبت الامر تقویت و تمشیت امور ملت هم بشوکت آن اقوام و هیبت دولت
باشد و ببرکت توحید حق جمله بدین اسلام درآیند و عموم خلق را باشارات انقیاد
اوامر و نواهی الهی فرمایند و خویشتن باحکام شرعی معتقد کردند و ادای فرایض و واجبات
از امتکفل و متقلد شوند و کار اسلام بجایی رسد که بواسطه صلابت و مهابت
ایشان هیچ مشرک را مجال طعن نباشد و از مشرق تا مغرب باتفاق بی نفاق
مسلمان شوند و اعجاز نبوی باستداد ایام و مرور شهور و اعوام مندرس
و منطمس نگردد بلکه چندانکه روزگار برآید اساس آن مؤکدتر شود و قواعد احکام
آن ممهدتر گردد و تا انقراض جهان و انقضاء دور زمان اسم آن و ارتفاع سپاه آن دولت
بجانب اوج متصاعد باشد و دوم بدوم امداد نصرت آن مترایدتر و دلیلی قاطع و
برهانی ساطع بر تصدیق این دعوی و تحقیق این معنی آنست که بعد از آنکه ارکان احوال
مسلمانی از زلازل نوازل متزلزل گشته بود و اجسام انتظام احکام انهدام
و ایام متخلخل شده از اوروغ باروغ فرزندان پادشاه جهان
چنگیز خان که باری تعالی از ابتداء آفرینش عالم باز در هیچ قرن و عهدی چنان
پادشاهی قهار جبار با صلابت و مهابت و شوکت و سطوت و عظمت و قدرت
نیافریده و مانند او صاحبقران گیتی ستان نافذ فرمان چشم گردون با هزاران دیده
هرگز ندیده و چندین پشت بزرگ از اولاد و اعقاب او برخواسته اند و هریک

اقلیمها مسخر کرده و امصار و بلاد بی تعداد مسلمان در تحت فرمان آورده چنانکه عرصه ممالک
جهان از مشرق تا مغرب و از شمال تا جنوب در قبضه قدرت و حوزه سلطنت
ایشانست و فرمان با نفاذ ایشان همچون باد در اطراف و اکناف بحر و بر جاری و روان
نفس و جان روان و درین عهد که شهور سنه اثنین و سبعمایه هجریست در ممالک
ایران زمین که خلاصه معموره جهانست نوبت پادشاهی و سریر سلطنت و شهنشاهی
به پادشاه جهان سلطان سلاطین زمان مالک الامر و امان خلاصه نوع انسان بسیط
عدل و احسان وارث سریر سلیمان رافع لوای مسلمانی در دریای کامکاری و در سپهر
بختیاری منظور امر الهی مصدر فیض نامتناهی مالک ممالک توفیق سالک مسالک تحقیق
جمشید خورشید طلعت خاقان کیوان رفعت شهنشاه اعدل جهانبان اعظم مالک رقاب الامم
پادشاه اسلام سایه اله ناصر دین الله سلطان محمود غازان خان خلد الله سلطانه
که از میان اولاد چنگیز خان که خداوندان سلاطین روی زمین اند ممتاز شد بشرف کمال علم و حکمت و ذکا
و وفور عقل و فطنت و ذکا و کثرت شوکت و عظمت و سیاست و فرط شجاعت و فراست و
کیاست و شیوع صیت عدل و انصاف و شمول فیض بذل و الطاف و غایت کفایت و ملکداری
و غزارت مهارت در امور شهریاری و ترتیب بیرون یاساق و تهذیب قوانین اخلاق
مغبوط شاهان نامدار و محسود خسروان کامکار است و رقبه گردنکشان و سرافرازان
عالم در ربقه طاعت آورده و جمله را رام احکام کرده و باصفاء ذهن مشکل گشای ضمیر
رای ممالک آرای هیچ نکته و دقیقه از نکات علمی و دقایق حکمی در حجاب ارتیاب پوشیده نمانده

ماند و با کمال فصاحت و غزارت اکابر افاضل حکما و عرفا را مجال سؤال و جواب نه و در معرفت
فنون آداب و گوناگون صناعات اظهار نشان و بر سر آمده جهانست **نظم**
مشکلاتی را بعقل بزرگ آن قلم بر شکافد * نفس در کشش برهان گوید از هر یک جواب
در شب ار خواهد معجز بروز بنماید بخلق * گر ز پیش خاطر وقاد بردارد حجاب
همت همایون و نیت میمون بر تمهید قواعد معدلت و تشیید مبانی عاطفت و مرحمت در
حق عموم رعیت و اصناف بریت موقوف فرموده و اوقات و ساعات را با حراز
اسباب نیکنامی و کسب موجبات رستگاری مصروف داشته و بتأثیر معجزه محمدی
علیه افضل الصلواة و اکمل التحیات بنور صفای سینه پاکیزه خویش دین اسلام اختیار کرد
و تمامت لشکرهای جوز را که بعضی مغول مرتد بودند و دیگر اقوام بت پرست و مشرک
زراد و بغیر رسم بجملگی مسلمان گردانید و ابراهیم خلیل وار از جمع کفار بتبر حمیت
بدست خویش تمامت اصنام بشکست و راه کفر و شرک و کفر بیکبار بربست و در سواد
اقطار و امصار ممالک **یا قومنا اجیبوا داعی الله و آمنوا به** ندا کرده
تا بازار الحکم شد و بتخانها بر انداخته شدند و باز از آن مساجد و معابد ساختند و هر آنچه در دین
کرده و بدعت بود جمله را ابطال و ازالت فرموده و سعی در اعلاء اعلام اسلام
و تزیین آیین و تمکین دین و اظهار شعار شرع محمدی و قانون مؤکد میفرماید و در ترتیب
و تنظیم اسلامیان می افزاید چنانکه علمای هند میکنند **شعر** تیز شد بازار دین و
کار دولت در گرفت * تا شه گیتی غزا کان دین پیغمبر گرفت * رونق شرع مطهر را

اساس و

اساسی و انتسابا * رسم شرک و کفر و بدعت را بیکبار برگرفت * و بمقتضی این مقدمات
معلوم و مقرر و مفهوم و مصور میشود که خواست حق جل و علا از تقدیر تیسیر اسباب شوکت
و تفتیح ابواب دولت چنگیز خان و آبا و اجداد و ابناء و اولاد او و ترقی احوال آن خاندان
و تضاعف اقبال آن دودمان تقویت دین اسلام و تمشیت شرعیات احکام بوده
و چه از یک بطن مرتبه چندان اقوام و قبایل منشعب گشته اند که اعداد افراد ایشان
شعر فزون زاندازه حصرست و احصا * برون از حیز تحریر و تقریر *
و خلاصه آن اقوام نامدار نامدار و قبایل بزرگوار اهلبیت چنگیز خان بوده
و خلاصه فرزندان و اوروغ او که سلاطین عالم و تاجداران بنی آدم حلقه بندگی ایشان
در گوش دارند و غاشیه چاکری بر دوش شاه گیتی پناه ناصر دین الله
سلطان محمود غازان خان است خلد الله سلطنته پس واجب
و لازم باشد کیفیت ظهور از عنایت حق تعالی در حق ایشان بیان کردن و تواریخ آن
احوال و چگونگی انشعاب آن قبایل در سلک عبارت آوردن والله الموفق والمعین

ذکر سبب تألیف این کتاب که موسوم است بتاریخ مبارک غازانی

بر رای ارباب فطنت و کیاست و اصحاب رویت و فراست پوشیده نیست که تاریخ
عبارت است از ضبط و ترتیب هر حال غریب و حادثه عجیب که نادر اتفاق افتد
و آنرا در متون دفاتر و بطون اوراق اثبات کنند و حکما ابتدا آن حادثه را تاریخ
آن حال گویند و مقرر و ثبت نمایند بواسطه آن بدانند تا بر چندین مدت ابتدا هر شی

دو دولتی تاریخی معین باشد و کدام حادثه و قضیه در آن مدتها از ابتداء ظهور
دولت چنگیزخان معظم تر بجهت آنکه از آن تاریخ توان ساخت چه بزمانی اندک بسیاری
از ممالک عالم برای ثاقب و تدبیری صایب و کمال کفایت و فرط سیاست مسخر کردانید
و کردن کشان فرعون طبیعت ضحاک سیرت را که هر یک از باد غرور دم انا
و لا غیری میزدند پایمال قهر و دستگیر فنا کردانید و جبابرهٔ ممالک روی و دیار...
و بیضه و حوزهٔ مملکت را از تصرف متغلبان جابر و ظلم متغلبان بی باک پاک کرده
با اروغ نامدار و اخلاف بزرگوار باقی گذاشت و مسعود افلاک با ایشان عقد ابدی
و پیمان سرمدی بستند و رسم و عادات حکما و علماء چنان است که معظمات
وقایع خیر و شر هر زمانی مؤرخ کنند تا بروز ایشان اخلاف و اعقاب
اولوا الابصار را اعتبار باشد از احوال قرون ماضی و در ادوار مستقبل معلوم ایشان
شود و ذکر پادشاهان نامدار و خسروان کامکار بواسطهٔ آن بر روی اوراق روزگار
باقی ماند مؤبداً و مخلداً چه وقایع و حوادث بمرور شهور و ایام و امتداد دهور
و اعوام از خاطرها سترده و مندرس میگرداند شعر نکند روزگار زر درازی
که هست ❊ همی کیلاند سخن را زدست ❊ و دلیل صدق این سخن آنست که از
چندان ملک عریض و حشمت مستفیض و نعمت فراوان و اموال بیکران و خزاین
بیشمار و دفاین بسیار و اسباب کامرانی و تنعمات این جهانی سلطان محمود
غزنوی را حاصل بود امروز نام نیک و ذکر جمیل را جز رابطهٔ سخن عنصری

دفردوسی

دفردوسی و کلام عنصری باقی نمانده است شعر باقی بچند قافیه ماندست
در جهان ❊ آثار حسن سیرت محمود غزنوی ❊ و از آنجا معلوم میشود که سخنوران
و مورخان مهتر و بهتر دعا چیانند و چون قومی که ایشان از قدیم الایام باز بزرگ
مرسوم اند مقام و مسکن در ولایتی دارند طول و عرض آن از ابتداء طرف
آب جیحون سیحون تا انتهاء معظم بلاد مشرق از نهایت دشت قبچاق تا غایت
ولایت جرجه و ختای است و در آن مواضع در کوه و دره و صحرا نشسته اند و اقامت
و توطن در دیهها و شهرها عادت نداشته اند و از ملک ایران دور بوده و در تواریخ
متقدمان از احوال ایشان ذکر مستوفی نیامده بلی در بعضی کتب شمهٔ ازان آورده اند
و اهل خبرت را نیافته اند تا حقیقت حال اخبار و آثار و حکایات ایشان چنانچه بوده
بشرح و بسط ادا کنند و همچنان همه اقوام و شعب ترک و مغول بهم مانند و از روی لغت
جمله در اصل یکیست لیکن مغول صنفی از اتراک بجهه و تفاوت و اختلاف بسیار در
میان ایشان است چنانکه شرح هر یک بموضع خود بیاید این اختلاف نیز بسبب
آن شده حکایت و تواریخ ایشان محقق بدین دیار نرسید و چون نوبت
خانیت و پادشاهی عالم بچنگیزخان و اروغ نامدار و اخلاف بزرگوار او رسید
و تمامت ممالک ربع مسکون از چین و ماچین و ختای و هند و سند و ماوراء
النهر و ترکستان و شام و روم و آس و اروس و چرکس و قبچاق و کلار و
باشغرد که علی الاطلاق از مشرق تا مغرب و از شمال تا جنوب باشد ایل و مطیع کردند

در سوابق ایام از احوال جهانگیری و قلعه‌گشایی و فرمانروایی چنگیزخان و اوروغ
او بعضی از اکابر عصر و افاضل دهر نوشته خلاف واقع و معتقد شاهزادگان
و امرای مغول ایراد کرده‌اند بسبب عدم وقوف بر کیفیت امور و احوال آن دولت
و قلت معرفت بعظایم و جلایل آن حوادث اما بعهد تاریخ صحیح ایشان
بعبارت و خط مغولی نامدون و نامرتب فصل فصل متفرق در خزاین نگاه
داشته بودند و از مطالعهٔ اغیار و اخیار پنهان و پوشیده و هر کس را محل
و اعتبار آن ننهاده که شاید که بر آن واقف و مطلع گردند تا درین وقت که تاج
و تخت شهنشاهی ایران زمین که مغبوط پادشاهان جهانست بوجود مبارک پادشاه اسلام
سلطان محمود غازان خان خلد الله ملکه مشرف گشت و از غایت علو همت
خاطر مبارکش بدان ملتفت شد که آن را مرتب و مدون گردانید اشارت اشرف فرمود
تا بنده دولت ... مستظهر بعون عنایت باری مؤلف این ترکیب فضل الله بن ابی الخیر
الملقب برشید طبیب الهمدانی اصلح الله شانه و وقاه عما شانه تواریخ اصول و نسب
مغول و سایر اتراک که بمغول مانند اند فصل فصل روایت حکایات ایشان که در خزاین
معمور موجود بود و بعضی پیش امرا و مقربان حضرت مستودع و تا غایت وقت
جمع آن هیچ آفریده را دست نداده و سعادت ترکیب آن ترتیب کس را مساعدت
ننموده و هر مورخی شطری از آن بمعرفت حقیقت حال از افواه عوام برده
که خوش آمیخته از وجه نقل سپرده و یقین و صحت آن هیچکس را معلوم و محقق

نه

نگشته جز از تصحیح و تنقیح و امعان و تعیین بلفظ مهذب مدون مرتب گردانید و عرایس
نفایس ابکار و افکار آن اخبار و آثار که تا غایت وقت در حجب استتار و کتمان پنهان مانده
بر منصهٔ اظهار جلوه داشتها رو نهاد و آنچه مجمل بود مفصل در این کتاب که از رقم زده ازمنه و حکایات
ختای و هند و اویغور و قبچاق و دیگر اقوام عرب چون از همه اصناف طوایف مردم در بندگی
حضرت علی ملازم اند تفحص نماید علی الخصوص از خدمت امیر معظم نویان اعظم سپهسالار
ایران و توران مدبر ممالک جهان پولاد چینگسانگ دام معظما که در بسیط ربع مسکون
در انواع هنرها و دانستن و معرفت انساب اقوام اتراک و تواریخ احوال ایشان بتخصیص
از آن مغول نظیر ندارد و از کتب تواریخ که بدان اصطلاحات دارند اقتباس
کنند چنانکه من اوله الی آخره خواص و عوام را معلوم و مفهوم گردد و نیز در احوال
و معظمات وقایع و حوادث که در زمان ظهور دولت مغول اتفاق افتاده بمرور ایام و
امتداد دهور رسوم اعلام منطمس و مندرس نگردد و در پردهٔ تواری محجوب و مستور نماند
چه در این عهد هر کس بر آن امور واقف و مطلع نیست و بطول روزگار جوانان و نو
رسیدگان ابناء امراء روزگار از اسامی و انساب آباء و اجداد و اعمام و اخوال و حدوث
احوال و وقوع حوادث که در ازمان متقدم بوده باشد غافل و ذاهل مانند چگونه شاید
که اوروغ و اعقاب بزرگان هر قوم بر مجاری احوال پدران و ذکر اسامی و انساب ایشان
واقف و مطلع نباشند خصوصا آنکه حق تعالی در حق ایشان انواع عنایت فرموده
باشد و توفیق میسر کارها و بزرگ رفیق گردانیده و زمام جهان مدام در قبضهٔ مرام

ایشان نهاده ممالک و روزکی که در هیچ عهدی پادشاهان قهار و خانان
جبار بر آن قادر نبوده باشند و تواریخ آنجا بتواتر و تحقیق نشنوده در علوم آن
اقوام و قوفی نیافته در تحت فرمان آورده باشد و چون اوروغ چینگیز خان را
این چنین سعادت و دولت دست داده و دانایان و حکما و مورخان حضرت اعلی
جزو لاینفک اند و کشف و بیان آن معانی میسر و متسهل گشته چگونه شاید که حال
آن مهمل و معطل ماند تا هر کس بروایتی نادانسته و بگفته نارسیده گوید و نویسد
و هر آینه احیاء نام نیکوی آبا و اجداد و تجدید ذکر کردار و گفتار اسلاف جز بمیز
سعی اولاد کزیده و اخلاف پسندیده که بتایید ربانی و توفیق یزدانی ممتاز
و مخصوص باشند نتواند بود **شعر** بفرزند زنده است نام پدر ❊ بفرزند باقی است
کام پدر چون حکم **یرلیغ** همایون لازال نافذا و مطاعا بقیام باهتمام و اتمام این
مهم نفاذ یافت و کمینه بنده از امتثال و انقیاد چاره ندید و خاطر و ضمیر را بمعرفت تاریخ
مغول و روایات حکایات ایشان مصروف و در باب انتقال غایت سعی و اجتهاد
مبذول داشت و مضمون اجزاء نامرتب که در خزانه مرجوعه بود از مطالعه و تحقیق
مرتب و مبوب گردانید و دیگر آنچه بطریق استماع و استفاضت از حکماء
دولت که ملازمان حضرت اند و دانایان و مورخان هر صنفی اقتباس نموده ملحق گردانید
ضمیم آن ساخت و چنانکه افهام مختلف از آن بسهولت دریابند بعبارتی روشن فصل فصل
در قلم آید ان شاء الله بنظر قبول آن حضرت محظوظ گردد تا موجب ادراک سعادت و جهانی

ونیل کلی امال و امانی بنده باشد و المستعان و علیه التکلان

باب اول

از مجلد اول از کتاب جامع التواریخ در بیان حکایات ظهور اقوام اتراک
و کیفیت انشعاب ایشان بقبائل مختلفه و شرح حال آبا و اجداد هر قوم بر سبیل کلی
و این باب مشتمل است بر دیباچه و چهار فصل دیباچه در ذکر حدود
بعضی مواضع اتراک و تفصیل اسامی و القاب هر شعبه از ایشان ذکر آنچه متعلق

اول می باید دانست که در هر اقلیمی از اقالیم عالم مردم شهرنشین و صحرانشین علیحده بوده اند و هستند
خصوصا در ولایتی که مرغزار باشد و علف بسیار و از سواد عمارات دور صحرانشینان
زیادت باشند چنانکه در حدود ایران زمین ملک عرب که بیابانی پر علف بی آب و چنین
زمین مناسب شتر باشد چه علف بسیار خورد و اب کم لاجرم قبائل و عشایر اعراب چندانی
که از کثرت عدد حصر ایشان نتوان کرد از بدایت مغرب تا نهایت ساحل دریای
هند در تمامت صحاری و بوادی مقام ساخته اند و در آن بیابانها پایان رحل اقامت
انداخته همچنین اقوامی که از قدیم العهد باز تا اکنون ایشان را ترک گفته اند و می گویند
در صحراها و کوهها و بیشه های ولایت دشت قبچاق و اروس و چرکاس و بلار و باشغرد
و طلاس و صیرم و ایبیر سیبیر و بولار و رود خانه انقره و حدود ولایاتی که ترکستان
و اویغورستان و صحراها و رودخانها که معروف و منسوب باقوام نایمان است
کوک اردیش و رودخانه اردیش و قراقورم و کوههای بزرگ التای و رودخانهای

اورغان و ولایت قرقیز و کم کمجوت و مواضع ییلاق و قشلاق بسیار که معروفست بمغولستان
و منسوب باقوام کرایت چون اویرات و کوراران و طلالان بالجوسن و بورقان
قالدون و کوکه ناوور و بورناوور و فاقات و کوتین وارکونه و قلیر و سلینکه و برقوجین
توکوم و قلاجین الت و اوتکوه که متصل ست بختای است تمامت قبایل و شعب
ایشان ساکن بوده اند و این زمان هم بر قرار معهود نشسته اند لیکن در تمامت
ولایات چین و هند و کشمیر و ایران زمین و روم و شام و مصر بقوت و شوکت
و تسلط و استیلا متفرق گشته و اکثر ممالک ربع مسکون در تحت تصرف
آورده و آن اقوام بمرور ایام بشعب بسیار منشعب شده اند و بهر زمانی از هر شعبه
شعبها پیدا گشته و هر یک بسببی و علتی اسمی و لقبی یافته مانند اوغوز که مجموع آن قوم را
درین وقت ترکمان میگویند و منشعبه بقبچاق و قلچ و قنقلی و قورلوق و دیگر شعب که بدیشان
منسوبند و اقوام که درین زمان بمغول مشهورند چون جلایر و تاتار و اویرات و مرکیت
و غیرهم و بعضی اقوام دیگر که بمغول مانند بوده اند و هر یک پادشاهی داشتند چون
کرایت و نایمان و انکوت و امثال ایشان و اقوامی که از قدیم تا اکنون باین اسامی
معروف بوده اند قنقورات قورلاس ایکیراس الچکین اوریانکقت قنگقوت
و غیرهم که ایشان از جمله مغول درلکین گویند و اقوام نیرون که مغول خاص اند
چنانکه ذکر آن اقوام و شعب مشروح و مفصل خواهد آمد و اگرچه اشکال
و لغات و لهجه ایشان بیکدیگر نزدیکست اما بسبب اختلاف مزاج و طبیعت آب و هوا

هر ولایتی اند که مایه تفاوت در شکل و لهجه هر قومی از این اقوام اتراک پدید آمده
و هر چند اکثر آن شعب را تا غایت کس ترتیب ضبط نکرده و نسب نامها درست
دران باب موجود نه به تخصیص چون مدتهای مدید بران گذشته لیکن بموجب که راویان
و ناقلان از معتبران هر قوم نقل کرده تقریر کرده اند و در بعضی کتب ایشان یافت
میشود شعبها و اصناف اتراک آنچه درین عهد مشهورند و بیکدیگر نسبتی بیشتر دارند
علی سبیل الایجاز مفصل نوشته میشود برین نمط که بر طریقه سیاقت استیفای اثبات میابد

فهرست

اسامی اقوام اتراک صحرانشین که تمامت از نسل چهار پسر دیب یاقوی که پسر ابولجه
خان اند که او پسر نوح پیغمبر علیه السلام بود که او را بجانب شمال و شرق شمالی
و غرب شمالی فرستاد و هم قراخان و اورخان و کرخان و کزخان و بواسطه آنکه
پسر قراخان اوغوز نام موحد گشت و بعضی خویشان با او متفق شدند چه قسم گشتند
و شرح جمله خواهد آمد

حرف

شعبه اوغوز که پسر قراخان مذکور بود و بعضی برادران و عم زادگان که با وی متفق شدند

تبع

شعبه اوغوز چنانکه شرح آن خواهد آمد او را شش پسر بوده و هر یک از ایشان
چهار پسر داشته اند و اوغوز دست راست و دست چپ لشکر و ترتیب
برین موجب است

دسته راست

کون‌خان آی‌خان یولدوزخان

قایی بایات یازر دوکر اوشر قریق

القراولی قراولی دوددرغه یاپارلی بیکدلی قارقین

دسته چپ

کوک‌خان طاغ‌خان دنکیزخان

بایندر بیچنه سالور ایمور بیکدر بوکدوز

جاولدر چپنی الایونتلی اورکز ییوه قنیق

تبعه

برادران اوغوز و بعضی عمزادکان و برادرزادکان که با او متفق شدند

اُیغور قانقلی قبچاق قارلوق قلج اغاچری

حرف

شعبه اقوام اعمام اوغوز اورخان وکرخان و برادران اوغوز و فرزندان ایشان که با اوغوز متفق نبودند و این اقوام بر دو قسم اند یکی آنکه اصل شعب ایشان جهت قدمت بتفصیل معلوم نیست و دیگر آنکه بتفصیل معلوم است

تبعه

اقوامی که بواسطه قدم عهد اصول شعب ایشان بتفصیل معلوم نشده

قسم اول

قسم اول

اقوامی که ایشان را این زمان مغول میخوانند لیکن در اصل نام ایشان مغول نبوده چه این لفظ بعد از عهد ایشان را اختراع کرده اند و هر شعبه از این اقوام شعب بسیار شده و هر یک نام معین یافته اند جلایر سونیت تاتار مرکیت کورلوت تمغالیق ترغوت تولاس تومات بولغاچین کرموچین اوراسوت تلنکوت کستمی اوریانقت برغوت قوری قورقان سقایت

قسم دوم

اقوامی هم از جماعت صحرانشینان که باین اقوام مذکور که بتازگی نام ایشان مغول گشته مانند شده اند و این جماعت اقوام بسیار و قبایل بیشمار بوده اند و اسامی بعضی از آن قبایل و شعب ایشان که معلوم شده مفصل میگردد و شرح احوال ایشان مرتبه بمرتبه آمده کرایت نایمان اونکوت تنکقوت بکرین قرقیز

تبعه

اقوام که معلوم است که اصل شعب ایشان از آن دو شخص است که در ارکنه قون رفتند و بتناسل و توالد اوروغ ایشان بسیار شد و لفظ مغول اسم جنس ایشان گشت و بر دیگر اقوام که بایشان مانند اند بر سبیل مجاز میگویند چه آغاز اطلاق این لفظ از عهد ایشان بوده و این مغول یکقوم بوده اند از اقوام اتراک و چون عنایت ازلی در حق ایشان بود بقرب چهارصد سال

زمان شعب بسیار از ایشان پیدا شده و بکثرت از دیگر اقوام زیادت گشته و بواسطه
شوکت ایشان دیگران درین ولایت باسم ایشان شهرت یافته چه اکثر اتراک را مغول
میخوانند چنانچه پیش ازین چون تاتار غالب بودند جمله را تاتار میگفتند و هنوز در عرب و هند
و ختای تاتار شهرت دارد و این مغولان اصلی بتدریج دو قسم گشته اند **قسم اول**
شعبی که از آن اقوام مغول اصلی که در ارگنه قون بوده باز دید آمده اند و هر یک اسمی و لقبی مخصوص
یافته و از آنجا بیرون آمده اند نکوز ∴ اوریانکقت ∴ قنقرات ∴ ایکیراس ∴
اولقونوت ∴ قورولاس ∴ ایلجیکین ∴ قونکقتان ∴ ارلات ∴ کلکنوت ∴
قونجین ∴ اوشین ∴ سولدوس ∴ ایلدورکین ∴ قونکلیوت ∴ اورناوت ∴
بایاوت ∴ کنیکت **قسم دوم**
اقوامی که از سه پسر خاتون دوبون بایان آلان قوا نام که بعد از وفات شوهرش
در وجود آمده اند منشعب گشته اند و دوبون بایان از مغولان اصلی بوده که یاد کرده شد
و آلان قوا از قوم قورلاس و آن اقوام دو قسم منقسم شده اند

نیرون **نیرون**

مطلق و ایشان شانزده قوم اند **که ایشان را قیات میگویند بر دو قسم اند**

قتقین ∴ سالجیوت ∴ تایجیوت ∴ هرتکان ∴ قیان ∴ قیات ∴ جنس ∴ بویاقین ∴
در تکودر برکینه — وارنوت و منکقوت
دوربان ∴ بارین ∴ مطلق ∴ بورجقین ∴ برولاس ∴ هدرکین ∴ جورمات ∴ بودات ∴
یعنی اشهل چشم
یورکین ∴ جنیکشیوت ∴ بعضی ازین چکره ∴ دوقلات ∴ بیسوت ∴ سوکنات ∴ قینکقیات ∴ قیات ∴
بسیار — پایان است تا قالیتو

آغاز شده و بدو و روغ او و پدر او منسوبند چون اسامی اقوام اتراک که هر یکی باسمی
و لقبی مخصوص بوده اند و قوم مغول و شعب بسیار که از ایشان باز دید آمده اند و هر یک
معتبر گشته بتفصیل بر سبیل سیاق نوشته شد اکنون حکایت هر قومی و قبیله آنچه
معلوم شده بر ترتیبی که در فهرست اثبات افتاده مفرد مفرد در قلم می آید در ضمن چهار فصل

فصل اول

در تاریخ و حکایات اقوام اوغوز و بیست و چهار شعبه که از فرزند
زادگان او و بعضی برادران و عم زادگانش که با او متفق بوده اند و از ایشان اقوام اویغور و
قبچاق و قنقلی و قارلوق و قلج پیدا شده اند بوجهی که از حکما ایشان نقل میکنند و بر آن متفقند

بوجهی که در تواریخ اسلامیان مذکور است و در توریه بنی اسرائیل مسطور که نوح پیغمبر علیه السلام
زمین را از جنوب تا شمال سه قسم کرد اول را بحام از فرزندان خود داد که پدر سودان بود
و میانه را بسام که پدر اعراب و فرس بوده و سیم را بیافث که پدر اتراک بوده و او را بجانب
شرق فرستاد مغولان و ترکمان نیز همین سخن می گویند لکن ترکان یافث را ابولجه خان خوانده اند
و محقق نمیدانند که این ابولجه خان پسر نوح علیه السلام بوده یا فرزند زاده او اما اتفاق متفق اند
که از نسل او بوده و قریب العهد بوی و تمامت مغولان و اصناف اتراک و صحرانشینان
از نسل وی اند و شرح آن حال برای موجب تقریر می کند که ابولجه خان صحرانشین بوده و ییلاق او
در اورتاق و کرتاق که کوههای عظیم بزرگ بلند است و در آن حدود شهری است اینانج نام
و قشلاق در ارم و در آن حدود مواضعی که آن برسق و تاقتان و قارقوم است و قراقوم نیز

گویند در شهر تاس و قاری ضمیرم در زندگی ان مواضع افتاده و قاری صمیم شهری قدیم
و عظیم بزرگ بزرگست و کسانی که دیده اند می گویند که از ابتدا تا انتها دران یک روزه راه است
و چهل دروازه دارد و در این وقت اتراک مسلمانان انجا مقیم اند و بتازیک تعلق
میدارد و با ارس قریبی در صفتی که فرزندان ادم میشنیدند از زندگی ... وان
ابلجه خان را پسری زاده نام او دیب یاقوی منی دیپ بر تخت و جای نصب شد
دیب یاقوی را نیز پسر چهار بر قوم وان پسر بزرگ گشت و اسباب پادشاهی را از دست
بر بر ده و چهار پسر داشته نام ایشان قراخان و اورخان و کرخان و کزخان
و مجمع ان اقوام کافر بوده اند قراخان قائم مقام پدر شد او را پسری در وجود آمد و چهل شبان
روز پستان مادر نی نستد و شیر نمی خورد و از ان سبب مادرش ملول گشته و تضرع
می کرده و هر شب در خواب چنان دیده که ان بچه با وی گفتی که ای مادر از خدا
پرست شوی و محب خدا گردی شیر تو خورم از ان جهت که شوهرش و تمامت اقوام ایشان کافر
بوده بترسیده که اگر اظهار خدا پرستی کند او را با بچه هلاک کنند پنهانی ایمان
بخدا تعالی آورده و با خدای تمام محب حق تعالی و بیتا شده و ان بچه پستان مادر گرفته و شیر خورده
چون یکساله شد بغایت پاکیزه و خوب صورت بوده اثار رشد و هدایت از ناصیه او
می تافت پدرش چون ان معانی در وی بدید گفت از قوم ما در این اصل و صورت
هیچ فرزندی در وجود نیامده این پسر از جمیع اقران و اکفاء معظم و معتبر گردد و در آب کمال
برسد و هنوز نام نهادن وی با ایشان مشورت کرد ان بچه یکساله بآواز آمده و گفته

که نام

که نام من اوغوز نهید حاضران ازان حال متعجب ماندند و بموجب سخن او که اشارة حق
سبحانه و تعالی بود او را اوغوز نام کردند و چون بحد بلوغ رسید پدرش قراخان از
برادرزادگان خویش دختر کزخان که در غایت خوبی و پاکیزگی بود جهت او بسته اوغوز
در خفیه با آن دختر گفته که اگر خداپرست گردی و محب حق شوی من نیز ترا دوست دارم
و با تو نزدیکی کنم او استبعاد عظیم نموده و آن نصیحت قبول نکرده و گفته که با پدرت
بگویم تا ترا هلاک کند اوغوز بدان سبب بوی التفات ننمود چون پدرش دید که او را
دوست نمیدارد دختر برادر دیگر کرخان را جهت وی بسته چون او را با اوغوز سپردند
با وی نیز همان سخن گفت دختر قبول نکرد و بخدای ایمان نیاورد اوغوز او را نیز دوست
نداشت و پیش او نرفت قراخان چون دید که اوغوز بآن دختر نیز میل ندارد و پیش
هیچکدام ازان دو زن نمیرود از راه اشفاق و محبتی که او را در حق وی بود دختر برادر
دیگر اورخان را جهت وی نامزد کرد هنوز بخانه نیاورده روزی اوغوز از شکار
بازگشته آن دختر اورخان را بر کنار آبی دید که تماشا و کنیزکان میکرد که جامه می شستند
اوغوز نزدیک وی راند و در خفیه با او گفت میدانی که از دختران اعمام دو را ستدم
و ایشان را دوست نمیدارم و با ایشان صحبت نمیکنم سبب آنکه خواستم که ایشان
بخدای آسمان ایمان آورند و محب او گردند سخن مرا نشنودند و منکر گشتند اکنون
ترا نامزد من کرده اند اگر بیگانگی خدای بزرگ اقرار میکنی و بوی ایمان می آوری
و محب او میشوی ترا بستانم و دوست دارم دختر جواب داد که من خدای را نمی شناسم

ونیز انم لیکن از سخن و فرمان تو تجاوز نکنم و مطیع و منقاد امر تو باشم اغوز گفت دلخواهی
آنست و چنان میخواهم که تو بخدای ایمان آوری و محب او باشی او گفت سخن تو قبول کردم
و ایمان آوردم و محب حق تعالی شد بعد از آن اغوز او را بسته دوست داشت
و همواره پیش او میرفت و نزد دیگران نه و چون خداشناس و با نیاز بود نخواستی که با پدر
و اعمام آمیزش کند چه ایشان کافر بودند و همواره از ایشان دوری جستی و تباعد
نمودی و جدا از ایشان بشکار رفتی و پیوسته نام خدای تعالی بلفظ عربی که الله است
بر زبان راندی و کس نمیدانست که معنی آن لفظ چیست و او همواره بآواز خوش الله
گفتی و آن قوم پنداشتندی که جهت الحان سماع و لهو و بازی آن لفظ میگوید و او را ملکه
و معتاد گشته روزی قراخان عروسان را طوی کرد و ایشان را نواخت و از همه پرسید که
چونست این چه عروس پیشین پاکیزه تر از عروس دیگر نه چگونه است که پسرم او را از ایشان
دوستر میدارد و پیش وی میرود و با او صحبت میکند و بدیگر عروسان التفات نمی نماید
آن دو عروس چون از شوهر ناخشنود بودند و غیرت تمام داشتند فرصت یافتند
و اتفاق شوهر کردند و گفتند او دینی دیگر گرفته است و بخدای زمین و آسمان ایمان آورده است
و محب او شده و خواست تا ما نیز با او موافقت نماییم ما انکار کردیم و بسخن او التفات نکردیم
بدان سبب دل او با ما بد شد و این عروس بازپسین بخدای ایمان آورده و با او موافق
و متفق شده لاجرم او را دوست میدارد و ما را دشمن و در آن حال اغوز با نوکران و بعضی
دوستان خود بشکار بود قراخان برادران و عم پسران و خویشان و امرا را

جمع گردانید و گفت پسرم اغوز در کودکی عظیم متعصب و شسته مینمود و مرا بر احوال او
دلبستگی تمام بود این زمان کاری بزرگ گرفته است و از دین ما برگشته او را زنده نتوان
گذاشت تمامت آن جمع ازین سخن برنجیدند و بر قتل او جمله اتفاق کردند زن
اغوز که موافق شوهر بود چون بر آن حال واقف گشت در حال زنی را از
همسایگان که بروی اعتماد داشت پیش اغوز فرستاد تا او را اعلام کرد اغوز
مصاف و محاربه را مستعد شد و تمامت نوکران و دوستان را خبر کرده پیش خویش
خواند و هم در شکارگاه بهمدیگر پیوستند و پدرش و اعمام و خویشان بقصد او برنشستند
و از جانبین صفها برآراستند و جنگ کردند قراخان را زخم شمشیر رسید و بدان زخم نماند
و جهت آنکه از اعمام و اقوام اغوز گروهی ازیشان متفق شده بودند قریب هفتاد و پنج
سال بایکدیگر جنگ میکردند عاقبت الامر اغوز غالب شد و آن ملکها از تلاس
و صیرم تا بخارا بگرفت و بروی مسلم گشت و بعضی اعمام و برادران و برادرزادگان
که با او متفق نبودند بجانب شرق مقام ساختند و نزد ایشان چنان مقررست
که مجموع مغولان از نسل ایشانند و در آن عهد جمله کافر بودند و بمرور ایام ایشان نیز
با اوروغ برگشتند و چون اغوز را آن ملک مسخر و مسلم گشت و پادشاهی آنجا
بروی قرار گرفت خرگاهی زرین بزد و طوی بزرگ کرد و خویشان و امرا را
تشریف داد و همه لشکرها را بنواخت و جمعی از اقوام و اعمام را که با او متفق
شده بودند ایغور لقب نهاد که معنی آن بترکی بهم پیوستن و مدد کردن است

وتمامت اقوام اویغور از نسل ایشانند و قوم دیگر را قنقلی نام کرد و اقوام
قپچاق و قلج و آغاچاری هم از نسل آن جماعت اند که با اوغوز متفق شده
بودند و با اوروغ او در آمیخته و سبب نام هریک بدین تفصیل است

اویغور

در وقتی که میان اوغوز و پدر و اعمام بواسطهٔ خداپرستی او مخالفت افتاد و
جنگ و مصاف آغاز کردند بعضی خویشان اوغوز با او یکی شدند و جانب او گرفته
مدد و معاونت میکردند و بعضی جانب پدر و اعمام و برادران او گرفتند
آن طایفه که بوی پیوسته بودند و مدد او شده ایشان را نام ایغور نهاد و معنی
این نام که لغت ترکیست بپارسی آنست که بما پیوست و مدد و موافقت کرد
ایشان را از حدود دربند باز گردانید تا دران حدود بنشستند و محافظت آن
ملک میکردند تا زمان مراجعت او و تمام اقوام ایغور از نسل این جماعت اند

[illegible]

قنقلی

هم در آن وقت که اوغوز با پدر و اعمام و برادران و عم زادگان خویش مصاف
میداد و ولایات را غارت و تاختن میکرد از جملهٔ اقوامی که از خویشان او بدو پیوسته
بودند و با وی متفق شده این قوم در وقت غارت که دیگران او لجای و غنیمت
بر چهارپایان بار میکردند از استنباط خاطر خود گردون را بساختند و اولجا

و غنایم

و غنایم و اموال خویش بران بار میکردند و گردون را بترکی قنقلی گویند آنقوم را بموجب
بنام قنقلی موسوم گردانید و تمامت شعب قنقلیان از نسل ایشان باشند

قپچاق

در وقتی که اوغوز اقوام ایت براق که با هم مصاف داده بود و شکست و در جزیره
میان دو رود مانده بود و آنجا مقام کرد زنی حامله که شوهر او را در جنگ کشته بودند
درمیان درختی بزرگ میان پوسیده رفت و بچه آورد و آنحال با اوغوز گفتند
بروی ترحم کرد و گفت چون این عورت را شوهر نیست این بچه پسر من باشد و بمثابت
فرزند اوغوز شد و او را قپچاق نام نهاد و از قبوق مشتق است که بترکی درخت
میان پوسیده باشد و تمامت از نسل آن پسرند و بعد از هفده سال اوغوز
قوم ایت براق را بزد و با ایران زمین آمد و ممالک را مسخر کرده بعد از سالهاء
بسیار با ولایت خود رفت خبر رسید که ایت براقیان باز سر یاغی گری دارند او رو ق
قپچاق را بفرستاد تا میان ولایت ایت براق و تاباین بنشینند تا از یاغیگری
ایشان بر گردد و از آن وقت باز ییلاق و قشلاق قپچاقیان دران حدود مانده است

آغاچری

این نام در قدیم الایام نبوده بوقتی که اقوام اوغوز بدین ممالک آمده اند طایفه را
از ایشان که یورت در حدود بیشها داشته اند بدین اسم آغاچ اری موسوم گردانیده
اند یعنی مرد بیشه مانند آنکه از اقوام مغول کسانرا که یورت نزدیک

پشته برده موبی ارکان نام نهاده اند یعنی قوم پشته **قارلوق**

قارلوق میگویند که چون اوغوز از ولایت غور و غرجستان بیورت قدیم خود
مراجعت کرد در راه بکوهی بزرگ رسیدند و برفی عظیم بارید چند خانه بسبب بارندگی
از و تخلف کردند و چون یاساق نبوده که کسی باز ماند اوغوز نپسندید و فرمود که
چگونه بواسطهٔ یک باره تا کسی باز ماند و آن چند خانه را قارلوق نام نهاد یعنی
خداوند برف و تمامت اقوام قارلوق از نسل این جماعت مذکورند

قلچ

میگویند که چون اوغوز اصفهان بستد و غنیمت مراجعت کرد در راه زنی بچه
آورده و بسبب غذایی شیر نداشته و بچه گرسنه شده و شوهرش بدان
واسطه باز ماند و شغالی که تذروی را گرفته بود مرد چوبی انداخته و از و باز گرفته
و بخورد زن داده او را شیر در آمده و بچه را سیر شیر کرده و بعد از چند روز بلشکر
رسیده اوغوز را یاساق نبود که بهیچ علت کسی از و باز ماند از آن مرد رنجیده و گفت
قال آچ یعنی بمان گرسنه بدان سبب اوروق او را قلچ خوانند ۵ ترکمانی که با اوغوز
بهم بوده اند و با وی متفق این اقوام مذکورند و هر چند در اول نام اویغور بجمیع آن
اقوام که متفق شده بودند نهاد و چون بعد از آن چند قوم از ایشان هر یک بسببی
چنانکه شرح داده شد بنامی جدا مخصوص گشتند لفظ اویغور بر باقیان مقرر گشت
و ایشان بدان اسم شهرت یافتند و از فرزندان اوغوز بیست و چهار شعبه

بادید

بادید آمد و چنانچه در فهرست مفصل نوشته شد هر یک نامی و لقبی معین یافتند
و تمامی ترکمانانی که در عالم اند از نسل این اقوام مذکور و فرزندان بیست و چهار گانهٔ
اوغوزند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده و همه اقوام صحرانشین ترک شکل را
ترک مطلق میگفتند و هر قبیله را لقبی معین مخصوص بوده در وقتی که اقوام اوغوز
از ولایات خود ببلاد ماوراء النهر و ایران زمین در آمدند توالد و تناسل ایشان
درین ولایت بود و بسبب اقتضاء آب و هوا شکل ایشان بتدریج مانند شکل تاجیک
گشت و چون تاجیک مطلق نبودند اقوام تاجیک ایشان را ترکمان گفتند یعنی
ترک مانند و بدان سبب این نام برا جمیع شعب اقوام اوغوز اطلاق رفته و بدان معروف
شده اند و این بیست و چهار شعبه فرزندان اوغوز نیمه بدست راست لشکر تعلق میدارد و دیگر نیمه
بدست چپ و امروز هر یکی از اقوام و شعب اصل شعبه خویش دانند که از کدام قوم اند
و شرح آن حال چنانست که اوغوز را شش پسر بوده نام ایشان بدین تفصیل و ترتیب
کون ⁂ آی ⁂ یولدوز ⁂ کوک ⁂ طاق ⁂ دنیکیز ⁂
و چنانکه در تواریخ ایشان آمده و من بعد ذکر آن از شرح و بسط ذیل این تاریخ خواهم
ساخت اوغوز تمامت ممالک ایران و توران و شام و مصر و روم و افرنج و
دیگر ولایات بگرفت و بعد از آنکه جمله را مسخر گردانیده بود باز بتاق و کرتاق که یورت
اصلی او بوده مراجعت نمود و چون آنجا رسید جمعیتی عظیم ساخت و خرگاهی زرین
بغایت عالی بزد و طوی بزرگ کرد چنانکه نقل کرده میکنند که نهصد سر مادیان و نه هزار

سرگوسفند ارک در ان طوی کشته و تمامت خواتین و فرزندان و امرا و اعیان
لشکرها حاضر گردانیده و جمله را نواخت کرده و بتخصیص شش پسر مذکور را که در ممالک
گرفتن با پدر هم بوده و سعیها کرده و تیغها زده بزیادت عاطفت و نوازش
مخصوص فرمود بعد از چند روز این پسران باتفاق بشکار رفته بوده کمانی زرین
یافته و سه تیر زرین او را آتش پدر برده و پرسیده که چگونه بخش کنم او کمان را
به سه پسر بزرگترین داد و تیرهای سه گانه به سه پسر کوچکترین و فرمود که اقوامی را که از
نسل ان پسران باشند که کمان بایشان داده لقب و کنیت بوزوق گویند بمعنی بوزوق
پاره کردن است ازان جهة لقب ایشان این لفظ نهاد که کمان بالضرورت پاره
باید کرد تا قسمت توان کردن و لشکر دست راست باین سه پسر داد و یورت ایشان
تعلق داشته باشد و لقب اقوامی که از نسل ان پسران باشند که تیرها بایشان داد
اوچوق کرد و اصلش اوچ اوق است یعنی سه تیر و لشکر دست چپ
باین سه پسر و فرزندان ایشان داد و فرمود که من بعد فرزندان ایشان این
لقب مذکور باشند و هریک دانند که از کدام جانب لشکر اند و جای و راه
دست راست بزرگتر است کمان که بمثابت پادشاه است بایشان
داده ام و تیر که بمنزلت ایلچی است بایشان که از دست چپ اند و تمامت یورتها و
دست راست و چپ برین ترتیب بایشان مقرر گردانید و فرمود که تخت پادشاهی و راه
قائم مقامی من ازان قوم بوزوق است اگر من بعد از من کون که پسر مهین است بجهانبانی بنشیند

اورا بود و الا ازان پسر دوم آی بود بعد از وفات اوغوز بر وفق وصیت او
کون خان بر تخت نشست و هفتاد سال پادشاهی کرد و پدر او را نایبی بود نام او
اریکی کت ارقیل خوجه و مشیر و وزیر و مدبر کون خان بود روزی با کون خان
گفته که اوغوز پادشاهی بزرگ بوده و ممالک روی زمین گرفته و خزاین و اموال
و چهارپایان بیشمار داشته و آن جمله را بشما که فرزندانید گذاشته و از هر یک از
شما بتوفیق الهی چهار پسر مقبل در وجود آمده من بعد مبادا که این فرزندان جهة
مال و ملک مخاصمت و منازعت کنند مصلحت دران باشد که منصب و راه و نام
و لقب هر یک علیحده معین و مقرر گردد و هریک را نشانی و تمغایی باشد که فرمانها
و خزاین و گله و رمه بدان نشان و تمغا مخصوص گردانند تا هیچکدام با یکدیگر مجادله
و عناد نتوانند کرد و فرزندان و اعقاب ایشان هر یک نام و کنیت و راه
خود دانند تا موجب ثبات دولت و دوام نیکنامی ایشان باشد کون خان
آن سخن را پسندیده داشت و یکی کت ارقیل خوجه بترتیب آن مشغول شد و بعد از انکه
پسران شش گانه را لقب بوزوق و اوچوق معین شده بود و جانب دست راست
و چپ لشکر بدیشان مخصوص گشته تجدید لقب و تمغا و نشان هر یک از فرزندان
ایشان معین و مقرر گردانید و نیز بهر شعبه ازان شعب بیست و چهارگانه جانوری را
مخصوص گردانید که اونقون ایشان باشد و اشتقاق این لفظ از اینق است و اینق
بلغت ترکی مبارکی باشد چنانکه گویند اینق بولسون یعنی مبارک باد و عادت است

که هرچه اونقون قومی باشد چون آنرا جهت تفال مبارکی معین کردانیده اند آنرا قصد
نکنند و تعرض نرسانند و کوشت آن نخورند و تا این غایت آن معنی برقرار است و هریک
ازان اقوام اونقون خود را دانند و همچنین معین کرد که در وقتی که طوی باشد و آش بخش
کنند کدام اندام از کوشت نصیب هر شعبه باشد تا در هر ولایت و مقام که باشند بوقت
طوی حصهٔ هریک پیدا بود و جهت آش خوردن با همدیگر نزاع و جدال نکنند
و اسامی این بیست و چهار پسر که در اصل نام ایشان است و قبیله و شعبهٔ هریک بدان
اسم شهرت یافته اند و علم آن شعبه گشته مشروح و مفصل نوشته میشود و تمغا و اونقون
و اندام کوشت که بهریک مخصوص است در زیر آن نام ثبت میکرد و تا ادراک آن بر افهام [illegible]

اسامی

والقاب فرزندان شش پسر اوغوز که سه را بوزوق خوانده اند و سه را اوچوق و تمغاها
و اونقون جانوران و اندامهاء کوشت که با ایشان مخصوص بوده برجی او یکی کنت
ارقیل خواجه معین کردانیده **اقوام** بوزوق که دست راست لشکر تعلق دارند و فرزندان سه پسر بزرگتر اند
از هریک چهار پسر دوازده نفر **فرزندان** کون خان که بزرگتر همه پسران بوده چهار نفر

اول	دویم	سیوم	چهارم
قایی یعنی محکم	بایات یعنی با دولت و نعمت	القه اولی یعنی هرجا که رسد مثل عقاب	قرا ایولی یعنی سیاه خانه
تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت
١٦١ شاهین صاغ قری یغرن	٥ شاهین صاغ قری یغرن	٨ شاهین صاغ قری یغرن	٤٨ شاهین صاغ قری یغرن

فرزندان

فرزندان آی خان که پسر دوم بوده

چهار نفر

اول	دویم	سیوم	چهارم
یازر یعنی ولایت دیبا بجانب او باشد	دوکر یعنی همچه یکجا کرد آمدن	دودرغه یعنی ملک کیرنده و نگاهدارنده	یاپرلی
تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت
قرتال اشغلو	قرتال اشغلو	قرتال اشغلو	قرتال اشغلو

فرزندان یولدوز خان که پسر سیم بود

چهار نفر

اول	دویم	سیوم	چهارم
اوشر یعنی چالاک و شکار و جانور محبوس	قنیق یعنی قوی حال و در یاساق مجد	بیکدلی یعنی مانند سخن بزرگان عزیز	قارقین یعنی آش بزرگ و سیر کننده باشد
تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت
طوشجیل صاغ اوماجه	طوشجیل صاغ اوما	طوشجیل صاغ اوما	٧١ طوشجیل صاغ اوما

اقوام

اوچوق که دست چپ لشکر تعلق دارند و فرزندان سه پسر کهین اند از هریک چهار پسر دوازده نفر

فرزندان کوک خان که پسر چهارم است

چهار نفر

اول	دویم	سیوم	چهارم
باینذر یعنی آبادان زمین همیشه پرنعمت باشد	بچنه یعنی نیکو سعی کند	چاولدور یعنی باناموس و دور صیت	چپنی یعنی هرجا که یاغی بیند بی توقف جنگ کند
تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت	تمغا اونقون اندام کوشت
سنقور صول قری	سنقور صول قری	سنقور صول قری	سنقور صول قری

فرزندان طاغ خان که پسر پنجم است چهار نفر

چهارم	سوم	دویم	اول
اورکیر یعنی همیشه کار نیکو و با نظام کند	الاینتلی یعنی چهارپایان او نیکو باشد و بسیار	ایمور یعنی بعد نیکو و توانگر باشد	سالور یعنی هرجا که رسد شمشیر و چماق او روان باشد
تمغا اونقون اندام گوشت	تمغا اونقون اندام گوشت	تمغا اونقون اندام گوشت	تمغا اونقون اندام گوشت
۲ اوج اوجیلیه	۷ اوج اوجیلیه	۱۱ اوج اوجیلیه	 اوج اوجیلیه

فرزندان دنگیز خان که پسر ششم است چهار نفر

چهارم	سوم	دویم	اول
قنیق یعنی در هر موضع که بود عزیز باشد	بیوه یعنی درجه او بالای همه باشد	بولدز یعنی با همه تواضع و خدمت کند	بیکدز یعنی نیکوی و بزرگی و بهادری
تمغا اونقون اندام گوشت	تمغا اونقون اندام گوشت	تمغا اونقون اندام گوشت	تمغا اونقون اندام گوشت
له چاقر اشغلو	ہے چاقر اشغلو	ہہ چاقر اشغلو	۲ چاقر اشغلو

و چون حکایات و تاریخ ایشان بترتیب علیحده در ذیل این تاریخ مبارک خواهد آمد اینجا بکر اطنابی نمیرود و این اقوام
بوجهی که شرح داده شد جمله مرتد بودند و خدای تعالی چنان خواسته بود که در زمان نبوت پیغمبر ما محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله اصناف اسلام ایشان کردند و عاقبة الامر آنچنان شد و مدتهای مدید و سالهای بسیار از اوغوز
و فرزندان او و اقوام پادشاهان ایشان بسیار بوده اند و بهر دوری از این شعب بیست و چهارگانه مذکور
پادشاهی قوی حال صاحب دولت پیدا آمده و ترقی مدید پادشاهی در خاندان او باقی مانده چنانکه
مدتها پادشاهی در شعبه سالور بوده و بعد از آن از شعبه و دیگر شعبها پادشاهان معتبر
بوده اند چنانکه حکایت هر یک از ایشان در تاریخ اوغوز که ذیل این تاریخ خواهد آمد و حکم و پادشاهی

ایشان بدین ملک ایران زمین رسید و در این دیار پادشاهان و امراء بزرگ بسیار معروف
مشهور و معتبر هستند از اوروق اوغوز گلن هر کس را معلوم نه که از فرزندان اوغوزند
و جماعت ترکمانان معین دانند که هر پادشاهی و امیری از کدام شعبه این قوم
اند و سلاطین آل سلجوق و اجداد ایشان که پادشاهان بزرگ معظم
بودند و در دیار توران و ایران قریب چهارصد سال پادشاهی کرده اند
و از اقاصی دیار مصر تا حدود ختای در تحت فرمان ایشان بود از شعبه قنیق بوده اند
و تاریخ ایشان نیز در ذیل این کتاب ضمیمه تاریخ اوغوز علی سبیل الایجاز
خواهد آمد و چون قبچاق و ایغور نیز از جمله اتراک اند و مقام ایشان بحدود
ولایت مغول نزدیک و در این تاریخ ذکر رفته که از عم زادگان اوغوزند
ایشان را نیز بقدر تاریخی هست بعضی از آن در ذیل این کتاب خواهیم آورد و
همچنین تواریخ اقوام ختای و قراختای و چین و ماچین که مغولان از آن جنکاس میگویند
و اهل ختای منزی و جورجه و حکایات تواریخ گورخان قراختای که پادشاهان ترکستان
و ماوراء النهر بودند و تاریخ سلطان محمد خوارزمشاه و پسرش جلال الدین
و اقوام ایشان چون همه در عهد دولت چنگیز خان و اوروق او مقهور
و ناچیز گشته و آنچه باندند مسخر و مطیع فرمان ایشان شده اند بعضی حکایات
و احوال ایشان تعلق باین تاریخ دارد در هر موضع که مناسب افتد بیاید
و چون هر یک از حکایات این اقوام را که ذکر رفت علیحده تاریخی مفصل موجود بود

و در سوابق ازمان بدین ملک نرسیده و درین وقت که بران اطلاع و وقوف افتاد
خواستیم که آنرا نیز اضافت این تاریخ کنیم و جهة آنکه شرح و بیان کماهی احوال آن
در اثناء حکایات گفتن موجب خلط و نامفهومی سخن میگشت درین میانه نوشتیم و علیحده
ذیل این تاریخ مبارک ساخته شد والله الموفق **فصل دویم**
در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان را این زمان مغول میگویند لیکن در قدیم هریک قوم
ازیشان علی الانفراد بلقبی و اسمی مخصوص بوده اند و هریک علیحده سروری
و امیری داشته و از هریکی شعب و قبایل منشعب گشته مانند اقوام جلایر و اویرات
و تاتار و غیرهم چنانکه درین فصل مفصل می آید و یورت و مقام ایشان بمواضع معین
بوده و صورت و لغت ایشان باشکال و لغات مغول مانند چه در آن زمان شعبه مغول
قومی از اقوام اتراک بوده اند و این زمان بسبب دولت و عظمت و شوکت ایشان
دیگر اقوام را جمله باین نام مخصوص گردانیده اند و حکایات اقوام مذکور برین نمط که در قلم آمد

قوم جلایر و شعب ایشان و بعضی حکایت که بدان قوم تعلق دارد بیرون آنچه از آن حکایات در تاریخ چنگیز خان و دیگر تواریخ گفته اند

این قوم در قدیم الایام بسیار بوده اند
و هر شعبه ازیشان امیری و پیشوائی داشته و در عهد چنگیز خان و این زمان نیز امراء
بسیار ازیشان در توران و ایران بوده اند و هستند و مقام بعضی در موضع اونن
بوده و روایت میکنند که در زمان قدیم لشکر ختای آن بعض را چنان قتل کرده اند

که اندکی

که اندکی توانستند جست و چون گریخته برفتند مونولون را که خاتون دوتوم ینن بوده بکشتند
چنانچه در داستان او چاید و دیگر اقوام جلایر ازیشان بازخواست کردند که چرا بر
چنین حرکتی مذموم اقدام نمودند و بدان سبب بعضی ازیشان را بقتل آوردند
و بعضی دیگر اسیر و بندهٔ قایدو خان پسر دوتوم ینن و فرزندان و خویشان
ایشان شدند و بمیراث از پدر به پدر بچنگیز خان رسیدند بدان واسطه
آن قوم اونکو بغول وی بودند و بسیاری ازیشان در زمان او و اوروق او امیر
و معتبر و محترم گشته اند هریک بسببی چنانکه شرح آن داده شود و این قوم جلایر
ده شعبه بزرگ اند که هریک علیحده و قومی بسیار شده اند بدین تفصیل
جات ∴ توقراؤن ∴ قنکقساؤت ∴ کومساؤت ∴ اویات
نیلقان ∴ کورکین ∴ طولانکقیت ∴ توری ∴ شنکقوت
و از تمامت اقوام جلایر مشهورتر و بزرگتر در عهد چنگیز خان موقلی کویانک
بوده از قوم جات و تمامت لشکر دست چپ چنگیز خان او دانسته و فرزندان
او را لقب کویانک میگویند و معنی آن بزبان ختای خان بزرگ باشد بوقتی
که چنگیز خان او را بموضعی که قراؤن جیدون میگویند بلشکر گذاشته بود
اهل ختای این لقب بروی نهادند و پسر او بوغول کویانک و در عهد اوکتای
قاآن قایم مقام پدر بود و این لقب چنگیز خان بروی نهاد و مشتون نویان که امیر
بزرگ از آن قوبیلای قاآن بوده او را با پسر خود نوموقان بجانب قایدو بلشکر فرستاده

وسبب مخالفت شهزادگان اورا گرفته اند وبقیه وسپرده بعد از چندگاه اورا
رها کرده چنانچه شرح آن بیاید ودراین ولایت از قوم ایشان جاوقور امیر هزار
بوده وبرادرش اوسوق ودر زمان چنگیزخان جوجی ترله برادر او جوجی جاوقور
بوده اند وبواسطه ایشان میان چنگیزخان وتایچوت جنگ افتاده بوجوجی که ذکر
آن خواهد آمد وجوجی ترله تغوروانغ پسر بوده اند **قوتوقتو قوتوقدو**
قوندقای ایدکا ازلن از فرزندان قوتوقتو **در تومان آلدو اولقون**
امیرهزار فرزندان قوتوقدور وشیراورداوغ جغتای بوده اند واز فرزندان او بولا
ودر نامی ابراق بایلچی بحضرت اباقاخان فرستاد تا اسبان تونجاق بخواهد
چون خبر آمدن براق رسید اباقاخان فرمود تا اورا بگرفتند وگفت بحیلت
آمده بودی ودروغ گفتی او عرضه داشت که چون بنده را میفرستادند ازین قضیه
وعزیمت آنجا خبری نبود فرمان بنفاد پیوست تا اورا در زندان تبریز محبوس
کردند آنجا نماند واز فرزندان او دلنجی نامی است پیش جلیه میباشد وپسر قوندقای
قورچی بوغون تحفه گرجستان بود وپسر بوغون تیمور بوقاست که براه قورچیتی
پیش شهزاده فرزنده رسلت وایلکای نویان امیری بزرگ بود که با هولاکوخان
اینجا آمده معروف ومشهور واورا ده پسر بود **پسر اول** طغان در ولایت
مغولستان مانده واینجا نیامد واین طغان را دو پسر بودند که بدین ملک آمدند
قونچی وادروم **پسر دوم** شیکتور نویان وپسران او تهز چنکتو ودوم جیله

سیم چیتو چهارم انید هندو پنجم تکنه ششم اوقوتا **پسر سیوم** طوغان
با جوتو بهم بود ودو پسر داشت کونن وکونجان پسر کونک ابوبکر نام امیر
هزار است در خراسان پیش شهزاده فرزنده میباشد **پسر چهارم** تنکقیادای
وپسر او اتیقون باکنیکتو بهم می بود **پسر پنجم** توقو وپسر او حسن وپسر او حسین
پسر ششم اقداش یازده ساله بود در جنگ برکه کشته شد **پسر هشتم** طغان
بوقا پسران او جلایرتای وبغلاغو وجیلانجی **پسر نهم** اورو قتوسوکورچی
آباقاخان بود در جنگ روم با توقو بهم کشته شد وپسر او اقبال ملازم کیخاتو بود پادشاه
اسلام اورا بیاسا رسانیده بعد از ثبوت گناه **پسر دهم** آق بوقا امیر بزرگ اران
کیخاتو بود بایدو او را بکشت پسران او حسین گورگان ومیرسایل واود ودنجی اند
ازین پسران ده گانه شیکتور وطوغان بوقا هر سه از یک مادر بوده اند
موکلون نام وامیری دیگر از قوم جلایر قداآن نام ملازم چنگیزخان بوده پسری داشته
نام او ایلوکر واین ایلوکه را بالشکر بهم به پسر خود هوکتای قاآن داد بسبب آنکه اتابک او
بوده بود در زمان طفولیت وماه بیری داشت ودر جاغ اوکتای قاآن معتبر ومعظم
وپیر دامیر لشکر بود ومیکوبیند پدر امیر ارغون در وقت قحط دشتی امیر ارغون را
ملک رانگوشت گاو به پدر ایلوکر نویان قدان فروخته بود وچون یک پسر
خود را براه کستاولی به اوکتای قاآن داده امیر ارغون را براه ذکری بان
پسر داد وبنده وخدمتکار او بود وچون مرد کاردان حلیه وفصیح وعاقل بود

روزگار او بالا گرفت و از مرتبه اقران و اکفا بگذشت و آن حکایت در فصل
اویرات بیاید و قاینه و ایلچی پیش اباقا خان فرستاده بود و دانشمند
نام پسر ایلوکه نویان بود و ایلوکه برادری داشت از او کوچکتر نام او الجیدای
با قمز آقای خود یکی شده ایلوکه او را خواست کشتن گریخته پیش اوکتای قاآن
رفت و او را بخواست و ایلوکه وی را بدو بخشید و اوکتای قاآن این الجیدای را
با شیکی قوتوقو نویان ملازم گردانید تا منصب لی او برگرفت و باشیکی قوتوقو در اوله
و مبرقه و آداب و رسوم و هنرها آموخته و بتدریج امیر معتبر شده و بوقت
جلوس منگوی خان بر تخت خانی گفته است که شما جمله قرار کرده اید و
گفته که مادام که از فرزندان اوکتای قاآن گوشت پاره باشد که اگر در میان
علف پیچند گاو آن علف را نخورد و اگر در میان پیه پیچند سگ آن پیه نگیرد ما او را
بقاآنی قبول کنیم دیگر بر تخت ننشیند چگونه این زمان دگرگون میکنند قوبیلای قاان
در جواب این سخن بر سبیل معارضه فرموده است که شرط چنین بود لکن شروط
و سخن و یاسا و قدیم پیشتر شما دگرگون کردید اول آنکه چنگیز خان فرموده
که اگر از اوروق مکسی یاسا دگرگون کند آنرا با تمامت آقا و اینی باتفاق کنکاج
ناکرده قصد او نکنند شما چرا التالوقان را کشتید دیگر اوکتای قاآن گفته
بود که پادشاه شیرامون باشد شما چگونه بدل خود کیوک خان را پادشاهی دادید
چون الجیدای این سخن بشنید گفت بلی و چه حق با شماست و این حکایت بجای خود

کرد

شروح بیاید و در عهد منگو خان منگسار نویان از قوم جثات امیری بزرگ
و مهین یارغوخان بود و سبب رفعت مرتبه و بزرگی او آن بوده که بوقتی که منگو خان
با برادر خود تولوی خان بجانب ولایت قبچاق بلشکر برنشسته و قبچاق قیان را گرفته
دران جنگ کجامیشی کرده است و منگو خان قبچاق قاان معتبر را بدو سپرده تا ایشان را
بیشتر ببرد و باردو رسانند و دران باب سعی بلیغ نموده دیگر دران زمان که فرزندان
کیوک خان با منگو خان مخالفت اندیشیدند یارغوچی بزرگ او بود و روی دل ایشان
باریک پرسیده و گناه کاران را بیاسا رسانیده دیگر در وقتی که منگو خان
بجانب نیکیاس بجنگ برنشسته او نیز با وی بوده و آنجا نمانده و از فرزندان او
درین ملک سنتقور بود که او را منگو خان تومان توسامیشی فرموده فرستاده
بود و قورومیشی و ایلتیمور و دیگر پسران داشت از قوم اویرات او کلای قورچی
با هولاکو خان آمده بود قور بیول شده آروق و بوقا پسران او بودند و ملازم
بنه گی اباقا خان یکنوبت آروق برسالت بنه گی قاآن رفته و کوک تمغا از
آنجا آورده و اینجا سونجاق را تمامت به و توسامیشی رفته بعد ازان بترتیب اباقا خان
امیر شده و بوقا اول تمغاچی بوده و خزانه نوشتن میدانست و در چاق احمد
دار ارغون خان امیر معتبر شد و کیفیت آن حال بجای خود گفته شود و از خویشان
ایشان قبچاق و فرزندان قبچاق غازان و اشک تمغلی و هینه بیک بودند و
چهار هزاره براغان و او قول بغازان حوالت بود از قوم توقراؤن و اوروق

ایشان ایلچی و پسرش التو نام بوده و بیاسا رسیده و برادر بالتو عیسی
تمت و امیر طاس که امیر هزاره است هم از جلایر است امیر دیگر در عهد چنگیز خان
بوده توربی که نام او را با جبه و باتای نامزد آن ملک قرنغه کرده بود هم در آنجا
اب نامه پسر او نارحی جیلکچی قاآن است پیش ازین ملکچی که در بدو در زمان
چنگیز خان از جمله امرای هزاره دست راست که مدتی ملازم بود
و در وقت آنکه سلطان جلال الدین از آب سند گذشته بگریخت او را با لشکر
بر عقب او بهندوستان فرستادند و تا اطراف ملتان یعنی از هندوستان را
غارت کرده بازگردید و به بندگی چنگیز خان آمد و در جاق قوبیلای قاآن از فرزندان
او اقوی نام جایی او داشته و آن ایلچی که از پیش قاآن آمده بود خویش او بوده
و درین ملک او قاآن امیر هزاره که بسرحد کرمان می نشست و درین آقتاچی که ملازمت
از خویشان و بنده او را برادری بزرگتر بوده هم امیر دست راست نام او
هرقای قسار نویان و از جمله امرای هزاره دست چپ لشکر چنگیز خان میسور
نام از جمله اقوام جلایر بوده و از فرزندان او کوروت به بندگی قاآن رفته بود برسالت
و همچنین از دست چپ یک هزاره دو برادر داشته اند از جلایر نام یکی اوقای قالیجا
و دیگر قراچو و با آنکه چنانکه یاد کرده شد بنده قدیم چنگیز خان خواسته که
ایشان را از جمله امراء بزرگ گرداند راضی نشده اند و گفته که ما را پدر ما توبیسوکای بهادر
پند داده است که گوسفند نگاه داریم بدان سبب یک هزاره می داشته اند و گوسفندان

خاصی را

خاصی را نگاه میداشته اند با پدر سرتاق نویان که در زمان طفولیت ارغون خان
در خراسان و ماوراء ان امیر اردو او بوده و پسرش قاچار از نسل ایشان بوده اند چنانکه
میگویند که در وقتی که قوم مرکیت فرصت یافتند و خانه چنگیز خان را غارت کردند خاتون
او را که بجوجی حامله بود بسبب آنکه در آن وقت میان مرکیت و اونک خان صلح
رفته بود به پیش اونک خان فرستادند و چون او را با پدر چنگیز خان دوستی
قدیم بوده و او را فرزند میخوانده آن خاتون را همچون عروسان داشت و بنظر
عفت و شفقت بوی مینگریست و چون امرا گفتند که او را میبایستی گرفت
عروس بلست نشاید بنظر خیانت بوی نگاه کردن چنگیز خان چون خبر یافت این
سیبا که جد سرتاق نویان بوده بطلب آن خاتون فرستاد اونک خان او را احترام و
مراعات کرده بدو سپرد و روی به بندگی چنگیز خان نهادند و در راه جوجی در وجود آمد
و چون راه بخوف بی مجال مقام و ترتیب گهواره نیافتند قدری آرد خمیر نرم کرد
و او را در آن پیچید و در دامن خود گرفته تا آزار بجاورد تا اعضاء او بدرد نیاید
و نام او بدان سبب جوجی کردند که ناگاه در وجود آمده و برادر همو قلقی
کوبالک طالیسون نام یک هزاره دست چپ میداشته و از جمله خویشان
ایلکای نویان امیر دولادای باورچی بود او را با منان بهم کتای قاآن
بکوتان داده است و اولاد او در قورچی که چهار اردوی بزرگ چنگیز خان را
شحنه بوده و یکی هم از جمله هزاره خاص او داشته هم از قوم جلایر

بود بوقتی که چنگیزخان لشکر بفرزندان میداد امیری را از جلایر بجغتای داده نام او
موکه و پسرش ییسور امیر لشکر براق بود که او را ییکه ییسور میگفتند

قوم سونیت و قومی که ایشان را قبقرقس گویند که از سونیت منشعبند

از قوم قبقرقس درین ملک کمتر بوده اند اما از غلامان مغول که از اولوس تا آن
ولایت بتقاضا می آورند ازین قوم چند غلام هستند و از قوم سونیت امراء بسیار
بوده اند و در زمان چنگیزخان چورماغون قورچی او بوده و بعد از وفات
چنگیزخان چون یکه جبه و سوبادای که بزمین ایران آمده بودند و براه تیمور قهلقا باز
گشته به بندگی اوکتای قاآن رسیدند و او بجلادتی کرد چورماغون را با چهار تومان لشکر
تما معین کرده بدینجانب روانه کردند و لشکر تما آن باشد که بر لشکرها تخصیص کرده از هزاره
و صده بیرون کنند و بولایتی فرستند تا آنجا مقیم شوند و چندی از امراء بزرگ
با او بهم آمده بودند از هزاره و تومان و هرچند آن امرا از نسل دیگر بوده اند و ذکر ایشان
دران شعب بیاید لیکن چون حال آن امیر حکایتی مفرد است هم اینجا که ذکر او آمده
مشروح بگوییم از این لشکر یک امیر تومان بایجو نویان بوده از قوم بیسوت خویشاوند
جبه و چون چورماغون نماند قاآن بایجو را بجای او نصب فرمود چون هولاکو خان
بدین ملک رسید و بایجو نویان در استخلاص بغداد سعی تمام نموده بود و کوچ نیکو داده
امیری تومان بروی مقرر فرمود و بعد از وفات او پسرش اداک تومان پدر داشته
و چون اداک تومان پدر داشته و چون اداک نماند ارغون خان بعضی از تومان وی

بقیاتای بورالغی توسامیشی فرمود و بعضی را بغازان از قوم جلایر که آقا اشک
طوقتل بود و بعد از ایشان کنجی توخان با بینه بیک برادر غازان مذکور داد و چون
او به سوکا یکجا شد پادشاه اسلام او را بیاسا رسانید و آن لشکر را به پسر اوک
سولامیش فرمود و چون او دل دگرگون کرد او را بیاسا رسانید و هزاره او را
بیوقا جار و دیگرها بهر کسی حوالت کرد و امیری دیگر از امراء تومان یاکا ییسور بود از
قوم قورلاس و در زمان چنگیزخان امیری بزرگ معتبر بوده و بابوی را او نقا
جولی داشته و چون بدین ملک آمدند تنها تومان خود میداشت و بعد از وی پسرش
خواجه نویان جای او تویناو مولاغو که امیر هزار بود بودند و پسران تومان توراتوکورکان
و بار ولار قود و میشی بودند که ایشان را بسبب آنکه بعد از ارغون خان با امرا
بهم دل دگرگون کردند بیاسا رسانیدند و یک امیر تومان دیگر ملکشاه بود که لشکری
از اویغور و قارلوق و ترکان و کاشغر و کوچای جمع کرده بودند و بوی داده چون
وفات کرد جای او بپسرش هندو چاق دادند و ملک قم را بیکنا تکشت و بدان
سبب امیر ارغون بحکم یرلیغ منگکو قاآن او را بر در طوس بیاسا رسانید و خانهای
او را برادر وغ چهار پسر چنگیزخان بخش کردند و برادرش سالار بیک را بجای او منصوب
گردانیده و در وقتی که کیتبوقا در جنگ مصر کشته شد سالار بیک با او بود گریخته باز آمد
هولاکو خان او را بدان سبب گناه آورده بیاسا رسانید و آن هزاره را بدیگران حوالت
فرمود از آنجمله یکهزاره این زمان ناولدار دارد و بعضی امرا و هزاره که با جورماغون آمده بودند

واکنون معلوم شد که یکی پسر قرابیسو در ساربچی بوده که در روم امیر هزاره بود و یکی
دیگر منیک ایلکاتمیش که عمالنجشی پسر او بود یکهزاره اویغور او میدانسته امیر
اسکه نویان بوده و چون ناته خویش و نه او جورمه جای او دانست فرزندان
او کلکتای و طغای اند امیر دیگر جغتای بزرگ قورچی بوده از قوم ارلات از خویشان
بوغورجی نویان او را لجیان کار در زدند پسران طولدای یارغوچی و باتیمور و
قرابولغان و ستریاقتای و پسر طولدای اشیق تیمور و پسر باتیمور توقتیمور و قرابولغان
مذکور امیر هزار بود و یارغوچی و ستریاقتای را در رود جنگ تودان و توقو بر دم مصریان
بگرفتند و آنجا بردند امیر دیگر جغتای کوچک بوده و چون در آن زمان جغتای
نامنه نام او قوریق شده و بعد از آن او را سونتای خوانند جهت آنکه از قوم سونیت
بود و در ابتدا امیر هزار بود چون پسر طغاچار قوتولوقا نویان نامنه جای او بسونتای
دادند و پسران او الکچیی بهادر طغای بودند و پسران الکچیی بورالغی تایبوقا
و پسران بورالغی جبرئیل و میکائیل چون سونتای نامنه جای او بهوتقو توقورچی دادند
از قوم سنکقوت عم قتلغشاه نویان و در زمان ارغون خان بطغاچار دادند و پادشاه اسلام
باو و داتوسالیش فرمود دیگر امرا از قوم سونیت بسیار بوده اند مثل آنکه در عهد چنگیز خان
امیری بوده تیمور نام و برادری داشته نام او التمور باورچی بود از اردو خاتون بزرگ
چنگیز خان مادر چهار پسر بورته فوجین و از هزاره خاص یکصده او دانسته
و هم در عهد او امیری دیگر از دست است بوده نام او او کلی چربی و یکی از دست چپ

نام او تمودر نویان قورچی چنگیز خان بوده و پسری داشته بغایت بلند بالا و چابک
در عهد منگو قاان نام او مبارک قورچی شد در مزاج او پاره ضعف و سستی بوده و بدان
منسوب گشته و الکچین و یوقدای اقتاچی از فرزندان و خویشان تمودر نویان اند و اکنون
جاساول که در عهد اباقا خان بود از قوم سونیت بود حالی اینمقدار معلوم است

قوم تاتار از قدیم باز نام ایشان در جهان مشهور بوده و شعب فراوان

از ایشان منشعب گشته و مجموع آن قوم هفتاد هزار خانه بوده و موضع و مقام و یورتها
ایشان قوم قوم و شعبه شعبه علیحده معین بوده و بحدود ولایات ختای نزدیک یورتگاه ایشان
مخصوص تر است بوضعیت که آنرا بویورناور گویند و در اکثر اوقات ایل و مطیع و خراج گذار
پادشاهان ختای بوده اند و بعد وقت بعضی از ایشان سرکشی و عصیان می ورزیده
پادشاهان ختای بدفع ایشان لشکر می نشانده اند و باز در تحت فرمان می آورده و نیز
با یکدیگر مخالفت و منازعت کردندی و سالها بسیار میان اقوام جنگ قایم گشته
و محاربه افتاده و بکاروزنی شهرت داشته اند و بواسطه اندک گفتگوی از سر جهل
یکدیگر را بکارد و شمشیر زدندی بیچابا مانند کرد و شول و فرنج و یاساقی که این زمان
درمیان مغول هست در عهد ایشان نبوده و کینه و حسد و غضب بر طبیعت ایشان غالب
و با وجود کثرتی که ایشان را بود اگر موافقتی با یکدیگر داشتندی و مخالفت نه دیگر
اقوام از ختاییان و غیرهم هیچ آفریده با ایشان مقاومت نتوانستی و با آنکه
خصومت و تنازع میان ایشان واقع بود در قدیم الایام اکثر اوقات غلبه اقوام

و ولایات مستولی و مسلط بوده‌اند و با جاه و شوکت و حرمت تمام و از غایت
عزت و حشمت دیگر اصناف اتراک علی اختلاف طبقاتهم و اسامیهم خود را بنام ایشان
مشهور کرده‌اند و همه را تاتار میگفته‌اند و آن اصناف مختلف جاه و منصب خود درآن
دانستندی که خود را با ایشان مخصوص گردانیده بنام ایشان مشتهر شوند چنانکه درین زمان
بواسطه دولت چنگگیز خان و اوروق او چون ایشان مغول‌اند دیگر اقوام اتراک مانند
جلایر و تاتار و اویرات و انکوت و کرایت و نایمان و تنگقوت و غیرهم که هر یک را
اسمی معین و لقبی مخصوص بوده جمله از روی تفاخر خود را مغول گویند با وجود آنکه
در قدیم ازین اسم استنکاف داشته‌اند و فرزندان ایشان که اکنون موجودند
چنان تصور دارند که ایشان از قدیم باز باسم مغول موسوم و منسوب بوده‌اند
و نه چنین است چه در قدیم از مجموع اقوام اتراک صحرانشین مغول یک قوم بوده‌اند
و چون عنایت ربانی در حق ایشان بوده و آن سر در ضمن آنکه چنگگیز خان و اوروق او
از نسل مغول باشند و شعبها بسیار از ایشان باز دید آمده و بتخصیص از زمان
آلان قوا باز که تخمینا سیصد سال باشد شعب بسیار که بیشتر از اقوام ایشان
میگویند پیدا شده و معتبر و معظم گشته‌اند و جمله باقوام مغول معروف
شده‌اند بسیار اقوام را درآن زمان مغول نمی‌گفته‌اند و چون شکل و هیأت
و لغت و لهجه و رسوم و شیوه ایشان بیکدیگر نزدیک بوده هر چند در
قدیم اندک تفاوتی در لهجه و عادت داشته‌اند این زمان بجائی

رسیده

رسیده که اقوام ختای و جورجه و تنکیاس و اویغور و قبچاق و قارلوق و قلج ۵ درآن
و ترکمان و جماعت اسیران و اقوام تازیک که در میان مغول پرورده شده‌اند ایشانرا
نیز جاه و منصب خود را مصلحت درآن دانند که خود را مغول گویند پیش ازین نیز بسبب قوت
و شوکت تاتار همین قضیه بوده و بدین سبب هنوز در بلاد ختای و هند و سند و چین
و ماچین و بلاد قرقیز و کلار و باشغرد و دشت قبچاق و ولایات شمال و اقوام عرب
و شام و مصر و مغرب تمامت اقوام اتراک را تاتار میگویند و این اقوام تاتار آنچه معروف
و مشهورند و هر یک بانفراد لشکری و پادشاهی داشته شش قوم‌اند بدین تفصیل
توتوقلیوت تاتار، آلچی تاتار، چغان تاتار، کویین تاتار، ترات تاتار، برقوی تاتار
و قوم توتوقلیوت معتبرترین اقوام تاتارند و عادت چنانست که هر شخص که ازین قوم
باشد اگر نرینه بود او را توتوقلیتای گویند و اگر مادینه بود توتوقلیجین و ازان آلچی تاتار
آلچیتای و آلچیتین و ازان کویین کویتای و کوییجین و ازان ترات تراوتای و تراوجین
و هرچند این اقوام را بایکدیگر محاربه و مجادله بسیار بوده و پیوسته بقتل و نهب و
غارت یکدیگر مشغول لیکن اتفاق چنان افتاده که میان ایشان و اقوام مغول
جنگ و خصومت واقع شده و درآن باب باهم متفق بوده‌اند و میان ایشان خون و کینه
دیرینه واقع گشته سبب آنکه در زمان قبل خان که خان زمره مغول بوده و اکثر اقوام
قیات اوروغ وی‌اند و اقوام مغول نیرون عم زادگان او و دیگر شعب مغول
که پیش از او هر یک اسمی و لقبی مخصوص بوده‌اند جمله اعمام اجداد او بوده‌اند تمامت

باسم خویشی و دوستی با وی یار و متفق بودند و در شداید و وقایع او را یار و معین
اتفاق افتاد و ساین تکین نام برادر قوا قولقوا از قوم قنقرات که خاتون قبل خان بود
رنجور شد و قامی از قوم تاتار چرقل نودوی نام را جهة معالجه او طلب داشتند بیامد و
او را قامامیشی کرد و ساین تکین بمرد آن قام را تعهدی کردند و با خانه فرستادند بعد از آن
اقاو انی ساین تکین رفتند و آن چرقل قام را کشتند و بدان سبب میان قوم تاتار و ایشان
خصومت پدید آمده و پسران قبل خان را بواسطه آنکه اقوام ایلی ساین تکین معاونت
اقوام او لازم و ضروری گشته و بدان سبب میان ایشان و تاتار منازعت
و مخاصمت و محاربه واقع شد و بکرات جنگ کردند و از جانبین هر وقت
که فرصت می یافتند یکدیگر را می کشتند و غارت میکردند و سالها بسیار
این محاربه و خصومت قایم ماند و هم در اوایل حال تاتار در فرصتی همبقای خان را
که از جمله پادشاهان و مقدمان اقوام تایجوت بود و از جمله عم زادگان
قبل خان و اوروغ وی بود بوجهی که در داستان و شعب ایشان آمده بگرفتند
و بسبب آنکه میدانستند که پادشاه خطای التان خان از قبل خان رنجیده
بواسطه آنکه ایلچیان و نوکران التان خان را کشته بود چنانچه در آن داستان بیامد
و قصد اقوام مغول که تمامت خویشان او بودند و با وی اتفاق میکرده
ایشان در دل داشته و تاتار مطیع و تابع او بودند همبقای قاآن را پیش
او فرستادند و نیز جهة آنکه خویشتن دیرینه کینه و دشمنی با وی داشته

بعضی

بودند برین جرأت و ابرام اقدام نمودند و پادشاه ختای فرموده تا همبقای خان را
بمسمار بر دراز گوش چوبین دوزند او گفته است که مرا دیگران گرفته اند تو را لایق
نیست و بمصلحت نباشد و از مروت دور بود که با من این نوع حرکت نمایید و
رود و اقوام مغول که جمله خویشان منند بکین و مکافات قیام نمایند و ترا و مملکت ترا
از آن بغایت زحمت رسد التان خان آن سخن را مسموع نداشته و همبقای قاآن را بر دراز گوش
چوبین دوخته هلاک گردانید و نوکری از آن او بلغچی نام را اجازت داد تا برود و آن خبر به
قوم مغول برد و بعد از آن قوتله خان بجنگ پادشاه ختای رفته و آن ولایت را غارت کرده و
این حکایات بشرح در داستان قبل خان بیامده و دیگر بار اقوام تاتار فرصتی یافته اند و اوکین برقاق را
که پسر مهین قبل خان بوده و جد اقوام قیات بورکین گرفتند و پیش التان خان فرستاد
تا او را نیز بر دراز گوش چوبین دوخته بکشت و بدین اسباب اقوام مغول را با پادشاه ختای
و اقوام تاتار بغض و عداوت بنهایت میگشت و تا زمان چنگگیز خان همواره با یکدیگر جنگ و محاربه
میکرده اند و از هر جانب به دیگری فیروزی آمده و قتل و تاراج میکرده و عاقبة الامر چنانچه
در داستان چنگگیز خان و اوروغ او گفته شود تمامت اقوام تاتار را و پادشاهان ختای را علف
شمشیر کرده اند و جمله را زبون و اسیر خویش گردانیده و مجموع آن ولایات را در تحت
تصرف و فرمان آورده اند چنانکه هر روز نشده سروده و از جمله مصافها که در هر وقتی
هر پادشاهی از مغولان با مقدم و پادشاه تاتار کرده بعضی یاد کرده شود و یکی آنکه از
پادشاهان تاتار شخصی بوده اوتر باقدان بهادر با پسر قبل خان جنگ کرده و در صدد اول

قدآن بهادر نیزه بروی و زین و اسبش زده و او را با اسب بهم انداخته و هرچند
مجروح شده از آن زخم نمرده لیکن مدتی مدید مبتلا بوده چون صحت یافته باز
بجنگ آمده و قدآن بهادر دیگر بار نیزه چنان بر پشت او زده که از مهره‌های پشتش
گذر کرده و بالفور مرده و لشکر او را غارت کرده و این حکایت شرح در داستان
قبل خان و پسران او آمده دیگر در زمان چینگگیزخان هرچند پیشتر ازان با تاتار جنگها
کرده بود یک نوبت فرصت یافته و مستولی گشته و بسیاری از ایشان کشته
و غارت تمام کرده و آن حال چنان بوده که بعضی از اقوام تاتار که مقدم و پادشاه
ایشان موجین سلتو بوده با پادشاه ختای لشکر برنشانده و امیری معظم چینگسانگ
نام را مقدم ایشان گردانیده و فرستاده تا با ایشان محاربت کنند ایشان چون طاقت
مقاومت نداشته اند هراسان شده اند و باز پس نشسته بهزیمت می آمده اند چینگگیزخان
آگاهی یافته و در آن فرصت با لشکری که پیرامن او بوده برنشست و بر ایشان زده بسیاری را
بکشت و هرانچه داشتند غارت کرد و مشهور است که در آن جنگ از جمله اوبجایها که
یافته بودند گهواره نقره‌گین و لحافی دوخته بوده و انواع نعمتها دیگر چه در آن وقت اقوام
تاتار منعم‌ترین تمامت صحرانشینان بوده اند و متمول‌تر و بعد از آن پسران موجین
سولتو مذکور الاق اودور نام و برادرش قیرقیز تایشی چنانکه در داستان چینگگیزخان
بیاید با هر طایفه از اقوام مغول و غیرهم متفق می گشته اند و با چینگگیزخان
مصاف میکرده و چون حق تعالی چینگگیزخان را قوی حال گردانید و دشمنان را که داشت

مانند

مانند اقوام قیقین و سالجیوت و تایجیوت و دربان و اونگ خان پادشاه کرایت و تایانگ
خان و کوشلوک خان پادشاه نایمان و توقتا بیکی پادشاه مرکیت و دیگران که با وی عداوت
داشتند همه را مقهور کرد زمره تاتار که هر وقت بمدد و معاونت این اقوام برخاستند
عاجز ماندند و جهت آنکه خونی و اعدای چینگگیزخان و پدران او بودند بفرمود تا ایشان را
قتل عام کنند و هیچ یک را زنده نگذارند تا بحدی که یاساق فرمود که زنان
و کودکان را نیز بکشند و آبستنان را شکم بشکافند چنانکه بکلی مستاصل شوند
چه ماده فتنه و فساد بوده اند و از اقوام و قبایل اقارب چینگگیزخان بسیاری
کشته و هیچ آفریده را مجال نبود که حمایت آن قوم کند یا ایشان را پنهان دارد تا
چند که از ایشان مانده بودند خود را ظاهر و مشهور گردانند لیکن در اوایل دولت
چینگگیزخان و بعد از آن هر اقوام مغول و غیر مغول از تاتار دختران از جهت خود و اروغ
خود خواسته بودند و با ایشان داده و چینگگیزخان نیز از ایشان دختر ستده چه از خواتین
او یسولون و یسوکات از تاتار بوده اند و خاتون بزرگتر برادر چینگگیزخان جوچی قسار هم از
ایشان خواسته بوده و امرا بسیار نیز دختران ایشان ستده بودند بدان سبب در خفیه
بعضی کودکان تاتاریان را پنهان داشتند و چینگگیزخان از قوم تاتار هزار را حوالت
بجوچی قسار کرد تا همه را بکشد او رضا خواتون خود را و شفاعتی که میکرد از آنجمله پانصد
را کشته و پانصد را پنهان داشته و من بعد چون چینگگیزخان معلوم شده از جوچی
قسار رنجیده و فرموده که از گناهان جوچی قسار یکی اینست و یک دو گناه دیگر

داشته در داستان او شروح گفته شود فی الجمله بعد از غضب چنگگیز خان بر قوم
تاتار و نیست کردن ایشان معدودی چند در هر گوشه هر یک بعلتی باز ماندند و
کودکان که نگاه داشته بودند در اردوها و خانها امرا و خواتین ایشان که از قوم تاتار
بودند پرورش یافتند و از بعضی زنان آبستن که بقتل نیامده بودند بچگان
در وجود آمدند و طایفه که از قوم تاتار در این عهد هستند و اوروغ ایشانند و از
آن جماعت هم در زمان چنگگیز خان و هم بعد از و بعضی امرا بزرگ و معتبر شدند
و معتمد الملک اردوها گشتند و راه او گوینوی بر ایشان اطلاق رفته بعد از آن
تا باین تاریخ امرا معظم در هر اردو و هر اولوس باید آمدند و دیگر باره از اوروق
چنگگیز خان دختر بایشان دادند و از ایشان بخواستند و بسیاری نیز از آن
قوم که امیر شده اند و اضافت لشکرها گشته در هر اولوس هستند و هر یک
از ایشان دانند که از کدام شعبه تاتارند و از جمله کودکان تاتار که در زمان
چنگگیز خان معتبر و امیر شده اند و او و خواتین او ایشان را تربیت کرده
یکی قوتوقو نویان بود که او را شیکی قوتوقو نیز گفته اند و حال او چنان بوده که در
وقتی که قوم تاتار را غارت کرده بودند و هنوز چنگگیز خان فرزند نداشته و خاتون
مهین او را بورته اوجین آرزوی بچه می بوده چنگگیز خان ناگاه بچه را دید بر سر راه
افتاده او را برداشت و پیش بورته اوجین فرستاد که چون آرزوی بچه داری
او را برای فرزندی بپرور و نگاه دار خاتون او را چون فرزند صلبی برکنار خویش

باعزاز و اکرام تمام می پرورده چون بزرگ شد او را شیکی قوتوقو می گفتند و قوتوقو
نویان نیز گفتندی و او چنگگیز خان را آنچه می گفت یعنی پدر و بورته اوجین را بریکان
اکه و میگوینده در وقتی که بورته اوجین وفات کرده بود دست در مرقد او زده فریاد
بسیار کرده که ای صاحب ایکه منو بر این شیوه بر وی زاری کرده و بعد از چنگگیز خان
در حیات بوده و او گتای قاآن او را آقا گفته و بالای منگو قاآن با پسران
هم نشستی و ملازم فرزندان تولوی خان و سرقوقتنی بیکی بوده در چاغ بلغاق
اریق بوکا مانده و از فرزندان او در بندگی قاآن میباشد
و شغل منسوب دیگر دو کودک بوده اند هر دو برادران یکدیگر یکی را نام قولی و
دیگر را قرا منککو اومه و از توتقولیوت تاتار بوده اند و در خاتون چنگگیز خان که از قوم تاتار
خواسته بود میولون و میوکات چون از آن استخوان بودند بر آن دو کودک
شفقت نمودند و ایشان را از چنگگیز خان بخواستند و بدیشان بخشید و هر دو در
اردوی میولون براه باورچی میکردیدند قولی که بزرگتر بود هم در آن زمان معتبر
شده و چنگگیز خان بر وی اعتماد نموده و امیر گشته و بعد از او به اردوی
تولوی خان تعلق داشته و بغایت محترم بوده و بعد از تولوی خان امیری
را خواسته که بزرگ اردو و مقدم امرا پسر تولوی خان سیوکتو باشد سر
قوقتنی بیکی باتفاق پسران و امرا خود قولی نویان را اختیار کرد و با سرقو
قتنی بیکی گفت که چگونه مرا چنین کسی بباید جواب داد که اوروغ تولوی خان بنشست

سویوکتو که اورا بدو میداد و چنین گستاخ سخن میتوانست گفت و از پسران او
در این ملک در بای نویان امیر لشکر دیار بکر بود و پسر در بای بوراجو و پسر
بوراجو بیلگیر که امیر هزار است اما قرامشکتو او همه در جاع چنگیز خان زیادت شهرتی
نیافت و او را پسری بود سالی نام در عهد منگو قاآن امیر و معتبر گشت
و سبب آن بود که در ولایت تنگقوت دو قلعه بوده یکی توکچی و دیگری
توقسنه و منگو قاآن بنفس خود آنرا محاصره کرده از دور نگاه میکرد تا چگونه
جنگ میکنند شخصی کوتاه خود را دید که نیزه بر دست گرفته بر باره میرفت و از آن
طرف شخصی شمشیر بدست گرفته بر باره میرفت بقصد او برابرش می آمد او برگشت
و بر سر دیوار نشست و نیزه بر گردن شمشیر دار زد و بینداخت منگو قاآن چون آن دلاوری دید
پسندید و در حال فرمود تا آن شخص را نشان خود کوتاه از میان لشکر طلب کردند
بندگی او آوردند بخود او را باز شناخته و چون حال پرسید و هم بر آن موجب تقریر
کرد که مشاهده فرموده بود یقین دانست که اوست او را سیورغامیشی فرمود
و امارت داد و در خدمت او ایناق و معتبر گشت و پیش از وقوع آن حال دو تومان
لشکر را بسرحد هندوستان فرستاده و فرموده تا در قندوز بقلان و حدود
بدخشان بنشیند و امیری ایشان منوکنه نامی داده بوده و چون او نمانده بود
هوقتو نامی داده و او نیز وفات کرده این سالی نویان را بجای وی بامیری آن
دو تومان لشکر فرستاده و در آن وقت بوده که هولاکو خان بایران زمین نامزد فرموده بود

منگو قاآن

منگو قاآن با سالی نویان گفته که ولایتی که تو آنجا میروی سرحد هندوستان
و خراسانست و بولایت و ممالکی که هولاکو میرود پیوسته تو همچنان خواهی بود که شعبه
از لشکر او یعنی کار تو و لشکر تو حوالت بدوست و ترا بفرمان وی باید بود آنگاه
سالی نویان پرسید که تا کدام وقت آنجا باشیم فرمود که همیشه آنجا خواهی
بود سالی نویان لشکر بهندوستان و کشمیر کشیده و بسیار ولایات مسخر کرده
و غارتها آورده و جهة هولاکو خان برده بهنده و بسیار فرستاده و اکثر هندوان
که آنجا در دیهها انجو می باشند از آنجمله اند و بعد از و پسرش الدو نویان آن
لشکر را داشت و برادران الدو یکی اشقاست که بممالک روم و لشکر آنجا را
او میدهند و دیگر اکمن که امیر هزار است و الدو را دو پسر است یکی بکوت که امیر
لشکر قراونه که در خراسان می باشد و دیگر دلغک که ملازم بندگی حضرتست و در زمان
چنگیز خان میولون خاتون عرضه داشت که قولی نویان و برادرش منگقو او بزرگ شده
و ملازم اند و در محل اعتماد آمده و از آقا و اینی و قوم ایشان بهر موضع هستند اگر
یرلیغ شود ایشانرا جمع کردانند فرمان شد و جمله تاتار را که مانده بودند جمع کردند
و هر چند خویشی نداشتند با ایشان پیوستند و متعلق ایشان شدند و از آن
تاتاریان که ایشان جمع کرده بودند درین ملک سی خانه هستند الدو نویان
عرضه داشت و حکم یرلیغ پادشاه اسلام خلد الله ملکه شد تا هزاره قدیم را گرد کرده
و پیش ایشان ند و میولو خاتون و میوکات خاتون چنانچه ذکر رفت هرد و خاتون

چنگیزخان بوده اند برادری بوده ایشان را نام او توقوت امیری بزرگ بوده
و یک هزاره دست چپ لشکر چنگیزخان او داشته جوچه گورکان که در این
ملک بود و نوقدان خاتون اولجتین اباقاخان از دختران او بوده و برادرزادگان توقوت دیگر
بودند و چنگیزخان را قمه بوده از قوم تاتار نام او معلوم نیست و پسر کهتر مش او را جهان
از او در وجود آمده بود و در جوانی گرد و از قوم جغان تاتار در این ملک کرای و برادرش طولادای
و برادران او محمد خندان و پسران ایشان تند کو و بوقا بهادر که حرکت و سرحد خراسان تربت و طبیه
میداند هم ازین قوم است و از قوم کوئین تاتار سمغار نویان که اقتاجی هولاکو خان بود و در زمان
اباقاخان امیر معتبر معظم شد و طوغان و مولای و کوتیمی پدر بوقا قورچی ازین قوم بودند و از قوم
ترات تاتار درین ملک معتبر و مشهور معلوم نیست لکن در الوس جوجی خان و بهانا از
لشکر ایشان بسیار باشند اما چون معتبر و مشهور معلوم نشد تفحص نرفت و از قوم الجی تاتار
در این ملک کسی معتبر و معروف نیست که لایق نوشتن باشد لکن در الوس
جوجی خان خاتون بزرگ باتو پسر جوجی خان بوراقچین نام از الجی تاتار بوده و خاتون
تودای منکو پادشاه آن الوس توره قوتلوق نام هم ازین قوم بوده و از امرا
باتو ایت قرا نام امیری بزرگ بوده هم ازین قوم و از امرا منککو تیمور هم
پادشاه آن الوس بیکلمور نام امیری بزرگ هم ازین قوم بوده و از امرا
تاتار که نسب ایشان محقق و معلوم نشده که از کدام قوم است یکی هیتو اقاجی بوده
امیر اقاخان چهار گریک چنگیزخان و یک صده از هزاره خاص چنگیزخان او داشته و باز ده

ازل

بزرگ بوده او چین تعلق داشته و او را پسری بوده نام او تیکه اش قوبیلای قاآن او را
برسالت نزد هولاکو خان فرستاده بوده بعضی امرا و خواتین و معتبران اقوام تاتار
و حکایاتی که بایشان منسوب است و معرفت احوال ایشان از هر کس حاصل گشته و از
هر کتاب معلوم شده مفرد مفرد نوشته میشود آورده اند که چون قوریدای تاییر
و کوموش سیجانک با او گفت پیش روی سکینی اما بالحقیقه در قراول و اساوول
نصب کردن و احتیاط بجای آوردن تقصیر خواهی کرد مصلحت در آنست که من
پیش روم قوریدای تاییر گفت تو جهة آنکه فرزند و خلف برادر بودی میخواهی که راه
و روش جوانان و پدران با تقدم را غصب کنی مصلحت در آن باشد که تنها بروی
و غارت و هرچه خواهی کنی و با لشکر خود بازگردید کوموش سیجانک جواب داد که من کی
همو غارت کردن نمی توانستم و لشکر روانه کرد و برفت سارتق خان کوچ کرده می آمد
نوبت او را غارت کرد و فوج فوج لشکر را جهة غارت میکشت شده و عقب او میرفتند
آخر الامر کوموش سیجانک با سیصد سوار در پی او برفت سارتق خان با خود اندیشید
که این لشکر خصمان بی قفا و تک گاه می آیند بدان سبب دلیرانه بر ایشان حمله کردند
و کوموش سیجانک را از لشکر جدا کرده دستگیر کردند سارتق خان از او پرسید که
کجا می آمدی گفت شنیده بودم که در پشته یورت قان شاهها خوب بالیده است
می آمدم تا چه تیر چوب ببرم سارتق خان گفت جهة تیر چوب مرد مردانه بوده و بعد
نگریست کوموش سیجانک گفت تو در روی من گرسنه آنی نگریست چه او در وقت تو نیز

درین چنین نگاه شوان شدی کرد و اصل تو خود همچنین بود ساریق خان گفت این اصل
بهادر را چرا میکذارید که بسیار گوید او را بکشید گفت شمشیر تو در من کار کند مگر از آن من در
تو کار کند بر جمله او را بکشتند و ساریق خان گفت در میان ایمچی تاتار که هشتاد و هفت دارند
بغیر از کومش سیجانک مرد نبود اکنون وقت آنست که ایشان را بزنیم آنگاه خانهای خود را
در رودخانه اورقان مقام فرموده در ماهتاب پنهان لشکر جمع کرد از لشکریان یکی که بحیث
و قوریدای تامیر لنکر کشیده و بر بالای رودخانه اورقان روان شد و از میان خانهای
ایشان گذر کرده بر همان راه که ایشان برفتند با ایشان رسید لشکریان ساریق خان
بنظر حقارت در ایشان نظر کردند ناکاه بر ساریق خان حمله کردند و او را بدو نیم زدند
چنانکه از چهل تومان لشکر که داشت با چهل نفر بیرون رفت و باقی از جمله
بکشتند و در آن هزیمت زن بارهای قابان با ساریق خان بگریخت و بیرون رفت
و در آن حالت چیلاون امیر بوده است آن زن گفت بالا را او زیر قهر کرده بودیم
اگر همه کم میشوید چرا ما کم نمیشویم و اگر همه از هم فرو میریزید چرا ما هم فرو نمیریزیم ساریق خان
گفت این زن راست میگوید و بدان سبب روانه شد و حکایت چنانکه گفتیم تا اوتاکو
تورچی بوروق خان در آمد و از آن زن بعد از آن ایل توتوی در وجود آمد و چون او حکایت
آن قوم در آمده بود دختر خود را بقوجاغوش بوروق خان داد و آن دختر را توره قیمیش نام بود
خواهر قاچر خان بعد از آن قاچر خان و ساریق خان باتفاق لشکر کردند و بر تاتار تاختن آوردند
و او لوس کراجین را چه ساریق خان خلاص کرده بدو دادند و در آن وقت اونک خان

بادرش

با مادرش ایلبه خاتون اسیر تاتار شده بود ایشان را نیز خلاص کرده و ایلبه خاتون امرکی
الخیای دوست میداشت و چون مردی فتان بود او را با ایشان مونکلداود و تقصیر
معلوم نیست بعد از آن مغولان نزد ساریق خان رفتند ساریق خان گفت از صدر تن
که من دارم یکی نیست که در دل گنجد آنکه فهم دارد دست و پایش را نیدانم و آنکه دست و پایش
خوبست فهمش را نیدانم و پیشه کار و هنر سند و با فهم شاید نیست و از هزار خنا که دارم یکی
که در دل گنجد نیست یا بروی در آینده یا توسن است یا سست گوشت و آنکه هنرمند است
کولوک سخت گوشت نیست در جنگهای بزرگ یکبار رمو میکویند بعد از غالب شدن یا مغلوب
شدن آزموده میشود جنگ مس و شوار است چون گزند اگر او را میکشند از اقاوهای سرمیا
سیباید بود و اگر میکشند تحمل نمیتوان کرد بعد از آن اوتاکو تورچی بوروق خان جنگ بخش
کردن مغولان نزد ساریق خان رفت ساریق خان گفت با این مغولان که ایشان باید
هم بر انگیخته ام و معانقه کرده و دست یکدیگر گرفته ایشان را نشوانم داد بوروق خان
گفت چان   من با مردم بسیار زنده گردانیدم و گله رمیده تو را در وقت ایشان
گله تمام چنین من بستانیدم یعنی من تو را ا   و از دشمن خلاص دادم اما آدمی زاد
فراموش کننده است چنانکه زمین که مختلف حال شونده است بعد از این بار من
باش و نوکار من شو این سخن بگفت و بازگشت ساریق خان مرد معتمد نبوده است
و مغولان را از کنار کنار کوهی که آرز او الان تامان کویند روانه گردانید و خود بهمان
راه روانه شد از موضع توی تاغا بازگشت مغولان با همدیگر گفتند ساریق خان گرسنه و

باسم او رکوت بهر مردی او داده اقتا داوند و میهمانی کردند ساریق خان گفت
ای برادران کوچکین مغول مانند هرگز با همدیگر قودا مشوید چه همچنانکه کسی
بسته باشد دور باشید الا اندا شوید با اقا و اینی ای امینان مغول من با زنی که
کلاه داری داشته باشد
و بدره و دوله گزشر در مروید

قوم مرکیت که ایشانرا همه قوم اودوییت نیز گویند

اگرچه بعضی از مرکیت را مکریت گویند مراد از هر دو یکیست و همچنین قوم مکرین را
مکرین گویند و نسب و شعب ایشان نیز گفته شود و این اقوام اوداویوت مرکیت
چهار شعبه اند   اوهز (مکریت)   مودان   توداقلین   جیون
و این قوم لشکر بسیار و عظیم جنگی و قوی حال بوده اند و صنفی از مغول اند و مصافها
و جنگها با چینگگیز خان و با اونک خان کرده اند و حکایات ایشان در تاریخ بچند موضع
آمده و از آنجا معلوم گردد و یکنوبت در عنفوان جوانی چینگگیز خان بر وی ظفر یافته اند
و او را ناگاه گرفته و در آن زمان معتاد نبوده که گرفتگان را زود بکشند بلکه چوبی
می بستند و رها میکرده و آن حال چنان بوده که چینگگیز خان روزی بهی برفته
به پشته بلند رسیده و تنها بالا میرفته بی آنکه تنگ اسب باز شده یا سینه بند
گشاده گشته زین با او هم از پشت اسب جدا شده و افتاده از آن حال
بغایت متعجب مانده و با خود گفته که مگر حق تعالی نمیخواهد که بدین راه روم و کام
ساخته کرده و اندیشه مراجعت کرده باز شیطان غالب آمده و بر هوای دل رفته

شده

شده ناگاه از قوم مکریت معدودی چند بروی افتاده اند و او را گرفته اند و بنه
و نگاه میداشته تا بعد از مدتی از خانه چینگگیز خان چیزی بایشان فرستاده اند و او را
باز ستده و نوبتی دیگر در آن زمان که میان چینگگیز خان و اونک خان صاحب
غرضان فتنه و خصومت انداخته بودند و از یکدیگر جدا شده هرچند قوم مکریت
پیش از آن بکرات و مرات هم با چینگگیز خان و هم با اونک خان سر خصومت داشته
بودند و جنگها کرده و یکنوبت اونک خان ایشانرا غارتیده لیکن در آن وقت که میان
چینگگیز خان و اونک خان وحشت افتاد ایشان با اونک خان و برادرش جاگمبو
متفق و دوست شده بودند و اتفاقا در آن وقت ظفر یافتند و خانه و اردوی چینگگیز خان
غارت کردند چنانکه خاتون بزرگ او بورته اوجین را ببردند و پیش اونک خان فرستادند
چون چینگگیز خان خبر یافت معتمدی را روانه داشت و از اونک خان التماس باز فرستادن
او نمود اونک خان او را در پرده عصمت داشته بود و در صحبت آن ایلچی باز فرستاد
جوچی خان از او در وجود آمد چنانکه در شعبه جلایر گفته شد و پادشاه و سرور اوداویوت
مرکیت در زمان چینگگیز خان توقتا بیکی بوده و برادری داشته قودو نام و دختر او را
تورقاچین نام چینگگیز خان جهت قوبیلای قاآن در وقتی که سیزده ساله بود ستده و هر
چند بیشتر از همه خواتین ستده چون فرزند نداشت مرتبه او کمتر از مرتبه دیگر
خواتین بوده و یکنوبت اونک خان از ناگاه بر توقتا بیکی را غارت کرده و او خاتونان
بسیار داشته از آنجمله دو را برده نام ایشان قوتوقتی و قتلیق و برادران او را

قودو نام و پسرش را چلاون که از دختر اونک خان زاده بود گرفت و دیگرها
از او گریخته اند و رفته و او و جان هم برابر توقتا بیکی بوده و این توقتا بیکی شش
پسر داشته نام ایشان توکوز توسه قودو چلاؤن چیوق
قولتوقان مرکان قودو هم نام برادرش بوده و چلاون از دختر اونک خان
در وجود آمده و پنج پسر همین اولین را کشته اند توکوز را اونک خان کشته
و توسه را ناگاه چنگگیز خان بر سر رفته و با لشکر بهم کشته و چلاون و چیوق در
مصاف چنگگیز خان بقتل آمده اند و قودو در وقتی که از جنگ گریخته بود کشته
و بکرات مصافها با چنگگیز خان کرده اند چنانچه در ان داستانها شروح گفته
شود و در جنگ آخرین قولتوقان مرکان که پسر کهتر بوده و تیر عظیم نیکو ورست
می انداخته گریخته بجانب قبچاق رفته و جوجی خان بر عقب او لشکر برده و او را
گرفته و چون راست اندازی او شنیده بود نشانه نهاده و او را فرموده تا تیر
اندازد انداخته و نشانه زده و متعاقب تیر دیگر انداخته و بر سوفار تیر اول
زده و شکافته جوجی خان را بغایت خوش آمده و ایلچی پیش چنگگیز خان فرستاده
و جان او را خواسته او نپسندیده نداشته و فرموده که از قوم مرکیت بدتر
هیچ قومی نیست و چندین جنگها با ایشان کرده ایم و زحمات و مشقات
بسیار از ایشان دیده او را چگونه زنده توان گذاشت تا دیگر باره فتنه
انگیزد و این همه ممالک و لشکر و اقوام جهة شما اندوخته ام بدو چه احتیاج است

دانی

دشمن ملک را هیچ جائی به از گور نیست بدان سبب جوجی خان او را بیاسا رسانید
و اوروغ ایشان منقطع گشته و در آخر توقتا بیکی نیز در جنگ بقتل آمده و امیری
دیگر از قوم مرکیت طایر اوسون بوده که سرور قوم اوهز مرکیت بود و یک
نوبت ایل شده و دختر خود قولان خاتون را بچنگگیز خان داده و پسر کولکان نام
ازو در وجود آمده و حکایت قولان در تاریخ می آید و این طایر اوسون دیگر باره
یاغی شده و لشکر چنگگیز خان او را گرفته اند و غارت کرده زن او تورکنه خاتون را
برده اند و باوکتای قاآن داده و او را از و چهار پسر در وجود آمده که بزرگ ترین
پسران بودند همین و مقدم ایشان کیوک خان بود چنانچه در داستان او مذکور است
و چون قوم مرکیت مردمانی با شور و شغب بوده اند و جنگها بسیار با چنگگیز خان کرده
یاساق فرموده که از ایشان کسی را زنده نگذارند و جمله را بکشند و اندکی که
بماندند یا در شکم مادر بودند یا بعضی خویشان ایشان را پنهان داشتند و دیگر
خواتین و امرا که از نسل ایشان اند بدین تفصیل است که مرقوم شد

اوقول قایمش خاتون قولان خاتون برادر
خاتون اولین کیوک خان بوده خاتون چنگگیز خان بوده قولان خاتون بزرگ...
و دو پسر از او آورده است و از و پسری داشته نام او خواجه نام نکیسه و ارجنه
خواجه ناقو کولکان هزاره خاص چنگگیز خان او دانسته

و در آخرین جنگ تایانگ خان پادشاه نایمان با چنگگیز خان توقتا بیکی با او هم بود
و جنگ سخت کرد چون تایانگ خان کشته شد و توقتا با تنگ پسر خود پیش بویروق خان

نایمان گریخت باز چینگگیز خان لشکر بر سر توقتا بیکی برد و او در جنگ کشته شد برادر
او قودو و پسرانش چیلاون و ماجار و توسکان خواستند که جثهٔ او را ببرند و دفن
کنند مجال برداشتن نداشتند سر او بر گرفتند و برفتند چون بحدود ولایت
اویغور رسیدند ایلچی بوکان نام پیش ایدی قوت فرستادند او ایلچی را کشت بدان
سبب با یکدیگر مصاف دادند و ایدی قوت ایلچیان را با علام احوال ایشان
پیش چینگگیز خان فرستاد و بوقتی که سروران قوم جوریات ایل چینگگیز خان شده
بودند و دیگر باره یاغی گشته و گریخته و از آن جملت طغای دالو که از امرا بزرگ ایشان
بود در راه امیری از قوم مرکیت قودون و رجنک نام بر وی زده و او را کشته و قوش را
غارت کرده و بدان سبب جوریات اوروقی زیاده نمانده قوم کورلاوت

این قوم با قوم قنقرات و الجیکین و برقوت بیکدیگر نزدیک و پیوسته بوده اند و تمغا
ایشان همه یکیست و دعوی خویشی کنند و با یکدیگر راه دامادی و عروسی نگاه داشته
و این سه چهار قوم هرگز با چینگگیز خان جنگ نکرده و یاغی نشده و او هرگز ایشان را
بخش نکرده و به بندگی بکس نداده بسبب آنکه مخالفت نکرده بودند و براستی ایشان را
بکشیک درمی آورده تا در عهد او همه راه انداقدایی داشته اند و جمله در کشیک جده
نوبان بوده و تا غایت هنوز در کشیک فرزندان وی اند و در عهد چینگگیز خان ازین قوم
کورلاوت اویماقوت امیری بزرگ ابوکان نویان بوده و پسر بورولتای نویان
هم در چاق چینگگیز خان امیری معتبر بوده و پسر او تورتاقا نویان با ریق بوکا تعلق داشته

دبادی

و باوی بسیار دیده و چون از زیادت گناهی در وجود نیامده قوبیلای قاان او را
امیر بزرگ گردانیده و امیری دیوان وزارت بوی داده و هیچ یک را از امرا مرتبهٔ
بالای او نبوده بعد از آن او را بجانب سوبه قایدو فرستاد و آنکار بوی توسامیشی
کرد و بسبب آنکه جمعی او را انغاقی کردند قوبیلای قاان او را طلب داشت برسید
بانوگرانی اندک بگریخت و بیوربوقو پسر اریق بوکا و اولوس بوقا پسر زادهٔ منکگو قاان
پسر زیرکی کرهر دو از جانب قایدو بودند پیوسته و با ایشان بود تا وقتی که قوبیلای قاان
در گذشت بعد از آن این دو شهزادهٔ مذکور را بر گرفت و به بندگی تیمور قاان
رفت و اکنون آنجاست و در چاغ هولاکو خان قرا بورجی که پدر بمازوق بوده بزرگ
همهٔ بورچیان و از آنجمله امرائی که با او بهم می آمده اند و منگلوقا آن با
ایشان سخن گفته و نصیحت کرده و در چاغ اباقا خان اندوربوقا پسر قراکی آقا
بمازوق بوده و پیش هولاکو خان سکورچی چون پدرش مانده بزرگ همه بورچیان شده
و بمازوق نویان اینزمان از اوروق ایشان است و هر طایفه را ازین قوم لقبی
مخصوص بوده و هست بدین تفصیل و ترتیب جوتکقو رتقین اویماقوت
و شبکوکی که در عهد هولاکو خان بارغوچی بود و با غرضی بهم بخراسان رفته از قوم
کورلاوت بوده قوم تمغالیق قوم ترغوت
در این ملک از پیش قاآن شخصی آمده بود نام او تارقودای ازین قوم بود دو سه امیر و چهل
امرا دیگر که بوده اند معلوم نیست لیکن از خواتین بزرگ خاتون معتبر تربتان بهادر که مادر جهار ...

از این استخوان است نام او سونکل و چون قوم اویرات
این قوم از قدیم باز بسیار بوده اند و بچند شعبه منشعب و هر یک را علیحده نامی معین بر این تفصیل

یورت و مقام این اقوام اویرات سکیس موران بوده و قوم تومات قدیمان در آن
رودخانها می نشسته و از آن مواضع رودخانها بیرون می آید و تمامت بهم می پیوندد و رودی
میشود که از آن کم میخوانند و بعد از آن با نقره موران میریزد و نام آن رودخانها این است

کوک موران اون موران قرا موران سنبی تون موران اقری موران اقه موران جورجه موران •

جغان موران و لغت ایشان هر چند مغولیست با لغت دیگر اقوام مغول اندکی تفاوت دارد چنانکه
کارد را دیگران کیتوقه گویند و ایشان مدغه و مانند این الفاظ بسیار است و همواره پادشاهی
و مقدمی داشته اند و در زمان چنگگیز خان هر چند بقدر مخالفتی نموده بودند بجنس ایلچی
ایل و مطیع گشتند چنانکه در تاریخ آمده و چنگگیز خان با ایشان وصلت کرده دختر داده
و ستده و ایشان را اندا قودالی بوده و در آن عهد پادشاه و مقدم این قوم قوتوقه
بیکی بوده و دو پسر داشته اینالچی و تورالچی و دختری نام او اوقول قویمش که
او را منککو قاآن ستده بود و میخواست که چنگگیز خان در خاطر داشته که او را بستاند
و اتفاق نیفتاده و میگویند با وجود آنکه بارگیان قوبیلای قاآن و هولاکو خان
بوده ایشان را فرزند سیکقه و ایشان او را حرمت تمام میداشته اند و چنگگیز خان دختر
خود چیچاکان را بدین تورالچی کورگان داده بود و از او سه پسر در وجود آمده یکی را

نام

نام بوقا تیمور و دیگر را بورتوا و در مزاج این بورتوا سستی بوده و بدان منسوب گشته
و سوم را نام بوقا تیمور بارس بوقا و هم از وی دو دختر در وجود آمده یکی ایلچیقمش خاتون
که باریق بوکا داده بود و خاتون بزرگ او بوده و او را عظیم دوست داشته و
تمام در از بالا بوده و از وی فرزند نداشته و دیگر اورقنه خاتون بود و چغتای او را
بغایت دوست داشته و او را اورقنه باری سکیقه یعنی عروس و مدتها حاکم
الوس چغتای کرده و از این سه پسر مذکور فرزندان بدین تفصیل در وجود آمدند

فرزندان بوقا تیمور	فرزندان بورتوا	فرزندان بارس بوقا
پسری داشت نام او جوزن (؟) و دختری بوقا نورقان نام بود داده بودند و دو دختر داشته او بجای خاتون که خانی هولاکو خان بوده نام دیگر سوم بیجه (؟) او را بنوقان ازوق بوده اند و منککو تمور ازو	دو پسر داشت یکی را نام اوبوق و دیگر را چنین بوده پیش قوبیلای قاآن بوده اند و چنگگیز خان دختر را از اوروق با این برتوا داده نام و نسب آن معلوم نیست	دو پسر داشته نام یکی [illegible] و از آن دیگر [illegible] پیش قوبیلای قاآن بوده اند و در بندگی او ملازمت می نموده

و حکایت پسر دیگر از آن قوتوقه بیکی اینالچی مذکور چنانست که با تو خواهری از آن چنگگیز خان
بدو داده بود نام او قولوی ایکچی و از و پسری آورده نام او لود و او را دو پسر بوده
نیکتی و آق تمور ایشان هر دو در الوس توقچی پیش شدند و چهار هزاره لشکر چریک را
ایشان میدانسته اند و از جمله امرا کورگان که با مقدم قوم اویرات قوتوقه
بیکی خویشی دارند یکی تنگگیز کورگان بوده که کیوک خان دختری بوی داده و بر او داماد
گشته در زمانی که کیوک خان وفات کرد و منککو خان بپادشاهی نشست و او را قبل
کیوک خان و بعضی امرا غدر اندیشیده بودند و امرا را بیاسا میرسانیدند تنگگیز کورگان را نیز متهم کرده

وچندان چوب زدند که گوشت انهار او فرو افتاد و بعد از آن دختر که خاتون او
بود جان او را بخواست و او را بدو بخشید و قوتلوق خاتون که خاتون بزرگ ارغون
خان بود دختر تنگیز خان گورکان بود از خاتون مذکوره و فرزندان تنگیز گورکان سلامش
و پسر سولامش چیچاک گورکان و دختر هولاکو خان بود و کاج را که
تنگیز گورکان داده بودند در این وقت فرزندزاده او چیچاک گورکان دارد و
او را از و فرزندان شده و طرقی گورکان پسر چاقیر گورکان پسر بوقا تیمور او
و پسرش طرقی گورکان امیر هزاره اویرات بودند و طرقی پیشتر تنگلوکان دختر
هولاکو خان داشت و چون نماند بجای او دختر منگلوتمور را قوتلوق را ستده از
دیار بکر با لشکر بهم بگریخت و بجانب شام رفت و آنجا لشکر از او باز گرفته بخش کردند
و تولون خاتون که خاتون بزرگتر جوشغر پسر بزرگتر هولاکو خان بود هم دختر بوقا تیمور
بود خواهر چاقیر گورکان و او را دختری بود نامش اورغودان او را بشادی پسر
سونجاق آقا دادند اکنون جیش و خواهر کوچک کنجاب خاتون پادشاه اسلام
خلدالله سلطانه فرزندان آن اورغوداق اند و دختری دیگر داشته ابحی
نام خاتون منگلوتمور بود و از او دختر آورد یکی را قوتلوق مذکوره و بعد از منگلوتمور پسرش
انبارچی او را بستد و از او دختری آورد قوتوقتای نام عرب پسر سمغر او را
خواسته و از امرا اقوام اویرات در ایران و توران بسیار بوده و هستند
لیکن اینکه هر یک از کدام شعبه اند معلوم نیست همانا ایشان میان یکدیگر اصل و

نسب

نسب خود دانند از آن جمله امیر ارغون آقا بود لیکن او را در اصل اعتباری نهاده اند
نقل میکنند که در زمان اوکتای قاان پدر او در سال قحط بوقت تنگ دستی او را
بران گوشت گاو با امیری از قوم جلایر نام او ایلوگه فدا آن فروخته و آن امیر
را او اتابکی اوکتای قاان داشته بوقتی که پسری از آن خود را براه اوکتای ولی
بکزیکی اوکتای قاان در آورده ارغون آقا را نیز با آن پسر بهم داده و چون مرد
جلد کاردان بود بتدریج بزرگ و معتبر شد تا حکومت و باسقاقی ملک ایران
زمین رسید و فرزندان او همچون گرای ملک و تاریاجی و نوروز و لکزی
و حاجی و یولقتلوق و بولدوق و اویراتای و فرزندزادگان او کوراک
و غیرهم بسیار اند و دختران نیز بسیار داشته اند بعضی بپادشاهان و امرا
داده و پسران او نوروز و لکزی براه دامادی دختر او روق ستده اند و ایل
سوکورچی و پسرش طوغان هم از قوم اویرات اند توقاچکی بوقتی که جنگ آخر
بود که او کشته شد در راه با لشکر چنگگیز خان جنگ کرده ایل شده ایشان از به
سر توقاپر و او را غارت کردند و بقتل آمد اقوام برغوت و قوری و
تولاس و قوم تومات نیز از ایشان منشعب گشته اند و این اقوام هم نزدیک اند
و ایشان را برغوت جهة آن گویند که مقام و مسکن ایشان از جانب سلینگات آخر
مواضع و زمینها که مغولان می نشسته اند و از ابرغوجین توکوم گویند و در
آن حدود بسیاری از اقوام دیگر می نشسته اند مانند اویرات و بولغاجین

وکرموچین و قومی دیگر که ایشان را هوین اوریانگقه میگویند هم بدان حدود
نزدیک بوده اند و هر یکی علیحده سروری و مقدمی داشته و جمله را چنگگیز خان بحکم
گردانید و کیفیت احوال ایشان در تاریخ آمده و ازین قوم برغوت درین ملک
چوجغان اتابک ارغون خان بود و خاتون او بولغان و پسران او تاتای و بورالغی
ساتالمیش در چاغ پادشاه اسلام خلد ملکه امیر بزرگ و معتبر بود و کوردوچین
دختر منگکوتیمور را که همشیره خاتون سلطان کرمان سیورغاتمش بود بستد و فرزندان
تاتای تولیغتمور و الیاس تمور و بولاس و هولقون که امیر هزارند و پسر قتلغتمور
طغای که اکنون خاتون ساتالمیش کوردوچین را خواسته و پسر ایسن تیمور محمد و قوم
برغوت بسبب آنکه مادر جدی نویان را از ایشان خواسته بودند و اعمام جدی نویان
پدرش را بواسطه آنکه هوادار چنگگیز خان بود بکشتند و میخواستند که جدی نویان را
نیز که طفل شیرخواره بود بکشند خویشان مادرش او را در میان قوم خود پنهان
داشتند و بزرگ گردانیدند و بچنگگیز خان سپرده تا این غایت دعوی خویشی و دوستی
کنند و از هر نوع حقوق ثابت دارند و قوم برغوت را با قوم ایلجیکین نیز دوستی بجهت آنک
و هر چند از استخوان و شعبه ایشان نیستند دعوی خویشی و یگانگی کنند و بدین
سبب دختر از یکدیگر خواهند و دهند و ارین بوکا را اوقولتای بوده که مادر ابوقا از آمده
از قوم تولاس بوده که شعبه از برغوت اند و خاتون بزرگ برگتان بهادر که مادر غازان
بوده سونیکل فوجین نام هم از قوم برغوت است

قوم تومات

مقام

مقام این قوم نزدیک بورقوچین توکوم بوده و ایشان نیز از خویشان و شعبه برغوت
منشعب گشته اند و در حدود ولایت قرقیز می نشسته و قومی لشکری بغایت جنگی
بوده اند و مقدم ایشان تایتوله سوقار بندگی چنگگیز خان آمده و ایل و مطیع شده و چون
چنگگیز خان بفتح ولایت ختای مشغول بود مدت شش هفت سال آنجا بماند چون باز
گشت شنید که تومات دیگرباره یاغی شده اند فرمود که نایا نویان از قوم بارین
بود گفتند که او نماند است برغول نویان را فرستاده و آن حکایت در شعبه
قوم اوشین و آثار حکایت برغول نویان مشروح آمده و خلاصه آنکه جنگهاء عظیم کرده اند
و قوم تومات را ایل گردانیده لیکن برغول نویان در جنگ کشته شده و چون ایشان قومی
خیره بوده اند ایشان بسیاری کشته و از امرا آن قوم کسی که معتبر و مشهور باشد
معلوم نیست

قوم بولغاچین و کرموچین

ایشان در حدود بورقوچین توکوم و آخر ولایت قرقیز می نشسته اند و بیکدیگر نزدیک اند
و درین مملکت از ایشان کسی معلوم نیست و نیز این اقوام مردم مشهور معروف نیستند

قوم اوراسوت و تلنگوت و کشتمی

این اقوام مغول مانند اند و معروفست که ادویه مغول نیکو شناسند و علاج مغول
نیکو دانند و ایشان با قوم بیشه نیز گویند چه در حدود ولایت قرقیز و کم کمجیوت در بیشها
می نشسته اند و مغولان از قوم بیشه بسیار اند و پیش مردم شکسته می کردند چه هر قوم
که یورت ایشان جائی که بیشه بوده بوده است ایشان را قوم بیشه می گفته اند

چنان که قوم بارغوت را جهت آنکه مقام ایشان میان ولایت مغولستان و قرقیز
و برغوت بوده قوم بیشه گفته اند و این اقوام را ولایات از آنجانب قرقیز بوده بقرب یکماهه
راه و بعضی از برادران و اعمام چینگگیز خان چنانکه در تاریخ آمده بقوم بیشه مخصوص گشته اند
فی الجمله اقوام بیشه انواع بسیار اند تا غایتی که بسیار است که از یک شعبه برادری اورت
از یک بیشه بوده و دیگری را در بیشه قومی که از ایشان منشعب گشته اند هم باقیه اند لیکن از قوم
بیشه تا قوم بیشه تفاوت بسیار است چه از بیشه تا بیشه یکماهه و دوماهه و ده روزه راه باشد و این اقوام
مذکور را در وقتیکه قرقیز بعد از آنکه ایل شده بودند یاغی گشته چینگگیز خان پسر خویش
جوچی خان را بفرستاد و بر رودخانه سلنگه و دیگر رودخانها که یخ گرفته بود بر سر یخ برفت و قرقیز
بگرفت و در وقت رفتن و بازگشتن آن قوم را نیز گرفته است قوم مراد و اوریانکقت بیشه
این قوم با اوریانکقت دیگر تعلق ندارند و چون یورتهای ایشان در بیشها بوده این نام یافته اند
و هرگز خیمه و خرگاه ندیده اند و پوشش ایشان از پوست حیوانات بوده و گاو و گوسفند نداشته اند
و گاو کوهی و جز که مانند گوسفند کوهی است بجای گاو و گوسفند پرورده اند
و او را قلاوش کرده و شیر آن دوشیده و میخورده اند و از آنچه کسی گوسفند
نگاه دارد عظیم عیب گذاشته اند تا بحدی که اگر پدر یا مادر دختر را دشنام
دادی گفتی ترا بکسی دهم که ترا از پس گوسفند باید رفتن و بغایت رنجیده
چنانکه از غبن و غصه خود را می آویخته اند و بوقت کوچ رخت بر گاو
کوهی بار میکرده اند و هرگز از بیشه بیرون نمی آمده و بجایی که فرود آمدندی

از پوست

از پوست درخت توز و دیگر درختها اندک سایبان و الاچوقی میساخته اند
و بدان قانع میبوده و درخت توز را چون زخم میکنند مانند شیر شیرین
از او بیرون می آید مدام بعوض آب آن میخورده اند و تصور ایشان چنان بوده
که بهتر از آن زندگانی نباشد و متنعم تر از ایشان نه شعر مرغی که خبر دارد
از آب زلال متغارد آب شور دارد همه سال و چنان پنداشته که
کسانی که در شهر و ولایت و صحرا نشینند در عذاب الیم باشند و چون در ولایت
ایشان کوهها و بیشها بسیار است و برف بافراط می بارد در زمستان
بر سر برف شکار بسیار می کنند چنانکه تخته میسازند و بر آن می ایستند و عنانی
از دوال ساخته و چوبی بدست میگیرند و بر سر برف آن چوب بر زمین فرو میزنند
مانند آنکه کشتی بر آب رانند و در صحراها هامون و سرزیر و سربالا چنان
میرانند که گاو کوهی و دیگر حیوانات میرسند و می کشند و تخته دیگر جفت
بر آن تخته که خود نشسته بسته میکشند و شکاری کشته را بر آن بار می کنند
و اگر دو سه هزار من بار بر او بار کنند باندک زوری که بدان رسد بر سر برف آسانی
برود و اگر کسی در آن کار جاهل و دخیل باشد چون بدواند میان پایهای او از هم
باز رود و شکافته گردد خصوصا در سرازیر و تیز دوانیدن و کسی آموخته
باشد تا ساتی عظیم بدواند و این معنی تا کسی نه بیند استوار ندارد و این
سخن بسمع مبارک پادشاه اسلام خلد سلطانه رسیده و بود فرمود تا جماعتی را که از آن

ولایت بوده‌اند آورده‌اند و آنرا ساختند هم بر موجب که شرح داده شد محقق بوده و در آن
اشتباهی و فرمود در این وقت تا دیگر بار بسازند و این حکایه را در اکثر ولایات ترکستان
و مغولستان دانند و بر آن واقف باشند خصوصاً در ولایت بوقوچین و تکوم قوری
و قیرقیز و اوراسوت و تلنکوت و توماث که در آن ولایت این شیوه میورزیده اند
و الجماعه مذکور بر آن رسم و عادت ثابت و راسخ اند و پیوسته در پی سپاه باشند
لیکن در عهد همایون چنگگیز خان و اوروغ بزرگوار او و آن حدود یورت دیگر اقوام مغول شده
و با مغولان آمیخته گشته اند قوم سولدوس در این وقت یورت در حوالی آن پشتهاست
و از آن قوم کسیکه معروف باشد در آن قوم ملک نیست لیکن در عهد چنگگیز خان امیری از امرا
هزاره دست چپ داجی نام از آن قوم بوده و بعد از آن او را معین گردانیده اند تا با هزاره
خود غروق بزرگ چنگگیز خان که در موضع بورقان قالدون است نگاه میدارد و هرگز بیگ
نمیروند و تولوی خان و اوروق او غیر قوبیلای قاآن و منگکو قاآن و اوروق ایشان همه در آن
غروق مدفون اند و دیگر اوروق چنگگیز خان را غروق در مواضع دیگر است

قوم قورقان

پیش از این در زمانیکه چنگگیز خان را با قوم
تایجوت جنگ بوده و لشکر جمع میکرد این قوم با چنگگیز خان متفق بوده اند و ذکر ایشان در تاریخ
آمده لیکن معلوم نیست که در آن عهد و این زمان کدام امیر و بزرگ از این قوم بوده اند

قوم سقایت

در آن زمان چنگگیز خان را با اقوام تایجوت مخالفت
و منازعت بوده این قوم با چنگگیز خان متفق بوده اند و اضافه لشکر او شده

دوا

و ذکر ایشان نیز در تاریخ آمده لیکن در آن زمان و این زمان کسیکه معروف
و معتبر باشد از این قوم معلوم نشده والله تعالی ولی العصمة والتوفیق

فصل سوم

در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان نیز هر یک علیحده پادشاهی و مقدمی داشته اند
لیکن ایشان را با اقوام اتراک که در فصل سابق ذکر کرده شد با اقوام مغول زیادت
نسبتی و خویشی نبوده اما بشکل و زبان ایشان نزدیک بوده اند قوم مذکور در فصل سابق
هم با همدیگر خویشی و نسبتی قریب العهد نداشته اند و هر یک را از این اقوام پادشاهی
و سروری بوده و یورت و مقامی معین و هر یک چندین قوم منشعب شده اند
و این اقوام را اتراک دیگر که ذکر رفته و اتراک مغول در این وقت زیادت اعتباری ننهند
و سبب آنست که اوروغ چنگگیز خان که پادشاهان مغول اند ایشان را بقوت
خدای تعالی مقهور و مخذول گردانیده اند الا آن اقوام در قدیم الایام معتبرتر و منتظم تر
دیگر اصناف اتراک بوده اند و پادشاهان معتبر داشته حکایت هر یک از این اقوام علیحده
یاد کرده میشود بموجب

قوم کرایت

و قبایل و
شعب ایشان و بعضی حکایات که با ایشان منسوبست غیر حکایاتی که در تاریخ
چنگگیز خان و دیگر تواریخ پیدا آید ایشان را پادشاهان معتبر از اقوام خود بوده اند و در آن زمان از اقوام
دیگر در آن حدود قوت و شوکت بیشتر داشته اند و دعوت عیسی علیه السلام بایشان
رسیده و بدین وی در آمده اند و نوعی از مغول اند و مقام ایشان اونن و

کلوران است نهین مغولستان و آن نواحی سجه و ولایات ختن نزدیک با کروهی انبوه جهت با اقوام
نایمان مخالفت بسیار کرده اند و در زمان میسوکای بهادر و چینگگیز خان پادشاه
ایشان اونگ خان بوده و با هم دیگر دوستی داشته اند و کرات اونگ خان را یاری
و معاونت کرده اند چنانکه در تاریخ مشروح آمده و در آخر الامر میان ایشان بفساد انجامیده و جنگها
کردند و بدان سبب اسیر و بنده چینگگیز خان شدند و شرح آن احوال درین تاریخ خواهد آمد و این
کرایت اقوام و قبایل بسیارند و جمله متابع و بنده اونگ خان بوده اند بدین تفصیل

کرایت

نقل میکنند که در قدیم الایام پادشاهی بوده هشت پسر
داشته تمامت سیاه چرده بدان سبب ایشانرا کرایت
گفته اند بعد از آن بمرور ایام هر یک از شعب فرزندان
آن پسران اسمی و لقبی مخصوص پیدا شده و اینک شعبه را
که پادشاهی در ایشان بوده تا این غایت مطلق
کرایت میگویند و باقی پسران بنده آن پادشاه شدند
که پادشاه بوده و از ایشان آن پادشاه بوده

جیرقین

یک قوم معتبر بهادر بوده اند و از اقوام
اونگ خان بخود و سرچریک و قودای شحنه
و برادران اتاقه طغای و قوتوق بوقا
تنگچی و پسر ایسن میسو درود دیای ازین ایشانند
و اجیق شیرون نام امیر بزرگ
اونگ خان بوده و چینگگیز خان التماس
کرد که تا او را با یچی پیش او فرستند بجهت آنکه ازیشان بود

تونكقيايت

علنباق بهادر و الچی تو تغاول و پسرش ساقی
ازین قوم بوده اند و درین عهد اوکان تنگچی از ایشانست

توباووت

تیسل بای و پسرش طوطلوق قوشچی از ایشانند و تابو بهادر
که با علنباق بهادر بهم نام برآمده بود و غازان پسر تابو بهادر

که در وقت

که در وقت سوکه دل دکر کون کرد همچنین ساقیات

آلبات

از اینا و قلانان خاتون بزرگ چینگگیز خان بورته قوجین الملکی باوجی که از جمله اخترز
یک امیر صد او بوده ازین قوم بود و جد اونگ خان را نام مرغوز بوده و اورا
مرغوز بویروق خان گفتندی و در آن وقت اقوام تاتار عظیم بسیار و قوی حال بوده اند
اما همواره متابعت پادشاهان ختای و جورجه نمودندی و در آن عهد سرور و پادشاه
تاتار شخصی بود که او را ناوور بویروق خان میگفتند و یورت در حدود موضعی داشتند
که او را بویر ناوور گویند وقتی فرصت یافته و پادشاه کرایت مرغوز بویروق را گرفته و پیش
پادشاه جورجه فرستاده و شاه جورجه او را بر دراز گوش چوبین دوخته و کشته چون مدتی گذشته خاتون
مرغوز که او را قوتوقتی خرکچی گفته اند و هر کجی براق و موج زننده باشد از آنجهت که روی او از خوبی
براق و مواج بوده او را بدان اسم میخوانده اند چون یورتهاء ایشان با قوام تاتار
نزدیک بود فرستاده و گفته میخواهم که پادشاه تاتار ناوور بویروق را کاسه دارم
بصد گوسفند و ده مادیان و صد اونذر قمیز و معنی اونذر کاکاورها بغایت بزرگست که
از پوست میدوزند و بر گردون باز میکنند چنانچه در هر یک پانصد من قمیز گنجد خواسته
که کینه شوهر کشد صد مرد بهادر تمام صلاح را در آن اندورها پنهان کرده و بر گردون نهاده
چون رسیده است و گوسفند تسلیم با وجیان کرده تا بطبخ مشغول شدند و گفته که بوقت
طوی قمیز را بر گردون می آوریم چون بطوی بنشستند آن صد گردون با او ندرها

برابر خانه ایشان آمده و باز کرده بهادران بیرون آمده و با دیگر نوکران خاتون
پادشاه تاتار را گرفته اند و کشته و اکثر اقوام تاتار را که آنجا بودند همچنین و بعضی
مشهور است که خاتون مرغوز خون شوهر خویش بدین طریق باز خواست و این مرغوز را
دو پسر بوده یکی را نام قورچاقور بویروق و دیگرا گورخان و گورخانانی که در ولایت ماوراء
النهر و ترکستان پادشاه بوده اند از قوم قراختای اند و این گورخان پسر
مرغوز پادشاه کرایت بوده تا شتبه نکرده و پسران قورچاقور بویروق یکی را
نام طغرول بوده و پادشاهان ختای نام او اونگ خان کرده و معنی اونگ خان
پادشاه ولایت است و دیگرا ارکه قرا و تایتیمور تایشی و بوقاتیمور و ایلقه سانگون
ایلقه نام است و سانگون خداوندزاده باشد و همچنین پیشتر نام جاگمبو
کرایدای بوده چون تنگقوت او را بگرفتند و مردی جلد با کفایت یافتند نام او جا
گمبو کردند یعنی امیر معظم ولایت جا ولایت و گمبو معظم فی الجمله چون پدر ایشان
نمانده اونگ خان را که طغرول نام بوده بسرحد ولایتی فرستاده بود و بدو توسا جشمی
کرده پسران دیگر تایتیمور تایشی و بوقاتیمور جای پدر دانسته اند اونگ خان
آمده و آن برادران را کشته و جای پدر را باز گرفته و ارکه قرا گریخته و بقوم نایمان
التجا کرده و قوم نایمان او را مدد داده و ولایت باز ستده اند و بوی سپرده و اونگ
خان را گریزانیده دیگر باره پدر چنگیز خان اونگ خان را مدد کرده و ارکه قرا را گریزانیده
و جای اونگ خان باز ستده و با او داده و دیگر عم اونگ خان آمده و اونگ خان را

گریزانیده

گریزانیده و جای او گرفته دیگر باره چنگیز خان مدد اونگ خان داده و گورخان را دوانیده
و جای او با اونگ خان داده عاقبة الامر مملکت بر او مقرر گشته و جاگمبو همواره با برادر
خود اونگ خان متفق بوده و یک نوبت امیری از آن بویروق خان پادشاه نایمان
که برادر کوشلک خان بوده با لشکر بهم آمده نام او کوکسو ساپراق و خان و مان برادران اونگ
خان ایلقه سنگون و جاگمبو و بعضی از آغروق ها اونگ خان پسر خود سنگون را لشکر داده و بر عقب
یاغی فرستاده و از چنگیز خان بورچی نویان و بورغول نویان و موقلی گویانگ و چلاوقان بهادر را
فرستاده و این حکایت بشرح در تاریخ بیاید و جاگمبو چهار دختر داشته یکی را
چنگیز خان جهت خود خواسته نام او ایبقه بیکی و یکی را جهت پسر بزرگتر جوچی نام او
بیکتوتمیش فوجین و یکی دیگر جهت پسر کهتر تولوی خان نام او سورقوقتنی بیکی که مادر چهار
فرزند بوده مونگکا قاآن و قوبیلای قاآن و هولاکو خان و اریق بوکا و دختر دیگر را به پسر
پادشاه اونگوت داده و نقل میکنند که در وقتی که چنگیز خان اونگوت را بگرفت
و ایشان ایل شدند خواست که آن دختر را بدست آرد و بستانند هرچند طلب داشت
نیافت و پسران اونگ خان دو بوده اند یکی را نام سنگون بوده یعنی خداوند
زاده و دیگرا ایقو و ایقو را دختری بود نام او دوقوز خاتون او را جهة تولوی
خان خواسته بود و بعد از و هولاکو خان او را بخواست و خاتون بزرگترین هولاکو
او بوده و برادران دوقوز خاتون ساریجه و بودند و توقتی خاتون
که بجای او در دوقوز خاتون بوده هم از خواهران او بود و اوروک خاتون دختر ساریجه

خاتون ارغون خان شد مادر شاهزادهٔ جهان خربنده و ابرنچین که اکنون هست
برادر اوروک خاتون است و از خویشان ایشان جماعتی در بند کی قاآن می بودند
و این زمان فرزندان ایشان آنجا اند تیمور را قوروتقه و چیلی این جماعت
مذکور اوروق یک برادر آونگ خان اند که نام او بیدی قورتقه بوده و دختر آونگ
خان که از مادر سنکون زاده بود و جهت جوجی پسر چنگیز خان میخواستند و اجابت
ننمود و بدان واسطه دلتنگی پیدا شد نام او چاوور بیکی بود و دختر چنگیز خان که جهة
پسر سنکون میخواستند نام او قوجین بیکی بود بعد از آن او را بتوتو کورکان از
قوم قورلاس داوند برادر مادر چنگیز خان وکورخان و چون آونگ خان را دوانیده
بود ویسوکای بهادر پدر چنگیز خان بمدد آونگ خان رفت و او را بگریزانیده
با قربای کس در ولایت تنگقوت رفت و دیگر باد نیامد و بدین سبب آونگ
خان ویسوکای بهادر اندا شدند و دیگر باره آونگ خان را چنانکه یاد کرده شد
در قضیهٔ ارکه قرا مدد کرد و ملک از ارکه قرا باز گرفته بدو داد و آونگ خان چون نوبت
آخرین با چنگیز خان جنگ کرد و شکسته شد و بگریخت او را در راه بموضعی که نام آن نکون اوسون است
امراء تایانگ خان قورو ماجو و تنکشال بگرفتند و چون دشمنی قدیم دانستند او را بکشتند
و سرش پیش تایانگ خان بردند او پسندیده نداشت و از ایشان باز خواست کرد
و گفت چرا چنین پادشاه بزرگ را میکشتید زنده میبایست آورد و فرمود تا سر او را
در نقره گرفتند و مدتی هم جهت عظمت و هم جهت حرمت داشت بر تخت خویش نهاده

بود و روزی با آن سر گفته سخن بگوی میگویند که در آن حالت چند نوبت زبان
از دهن بیرون آورد و امراء تایانگ خان گفتند این معنی نامبارکست عجب اگر ملک ما را
زوال نباشد و همچنان بود و از آنجا که او را بکشتند پسرش سنکون بگریخت با چند کس و
بسر حد ولایت مغول شهریست نام آن ایساق آنجا بگذشت و بولایت تبت رفت و
خواست که آنجا باشد مردم تبت او را بدوانیدند و نوکران او پراکنده شدند و از آنجا بگریخت
و بحد و ختن و کاشغر ولایتیست که نام آن کوسان و در آنجا سلطانی بوده نام او
قلج قراسنکو را در آن ولایت بموضعی که آنرا چهارکه گویند یافته و کشته و زن و بچه او را
گرفته و بعد از مدتی بخدمت چنگیز خان فرستاده و ایل شده و امراء ازین قوم در زمان
چنگیز خان و آونگ خان بسیار بوده اند یک امیر را نام او ایچرتی کورین بهادر
بوده و معنی ایچرتی میوهٔ سرخ است که در مغولستان روی سرخ را بدان نسبت
کنند روی آن امیر چون میوه سرخ بوده و این آن امیرست که چون جاموقه ساچان
سخنان افسوس و استهزا در حق چنگیز خان گفته او واقع شده و امیری دیگر بوده نام او
قوری سیلیون تایشی و آونگ خان را امیری بزرگ بوده نام او کوی تیمور در وقتی که
چنگیز خان را با آونگ خان دوستی و پدر فرزندی بوده و برادر پسران پیش آونگ خان
نشستی این مذکور بر بالای ایشان نشسته و هر یک کاری و سخنی که میان چنگیز خان و آونگ
خان بودی او ساختی و گفتی و با او دوستی داشت چون چنگیز خان آونگ خان و پسرش
سنکون و امراء ایشان را مقهور و مخذول گردانید و آنچه کشته نگشته بودند مطاوعت

درآمد ند این کوتیمور نویان باعتماد دوستی قدیم و استظهار اتحاد سابق به بندگی
چنگیز خان آمد او را عزیز و موقر داشت و تمام سپر و بخنی قامت بوده و خواتین
بسیار داشته و یکی را بغایت دوست میداشت اتفاق چنان افتاد که آوازه
رسید که سنکون در ولایت قرقیز و آن نواحی باز قوت گرفته او دل دیگرگون
کرده بهوای سنکون خانومان بگذاشت و برفت مدتها سرگردان گردید
و سنکون را نیافت و چون گریخته رفته بود چنگیز خان آن خاتون را که محبوبه او بود
از قوم قونگقتان و او نیز خواتین بسیار داشت چون او را بستد دیگران را
ترک گرفته و روزگار با او بسر میبرد بعد از مدتی چون کوتیمور نویان سنکون را
نیافت چاره ندانست به بندگی چنگیز خان باز آمد و بغایت از سر گناه او درگذشت و فرمود
که چنین مرد پیر را چه جرم نهیم آنگاه کوی تیمور نویان زانو زده و عرضه داشت که
چون جانم را بخشیدی اگر خاتونی که محبوبه من است بمن سیورغامیشی فرمانی
غایت عاطفت باشد چنگیز خان با تولون چربی گفت چه میگوئی بازمیدهی یا نه
تولون چربی چون اشارت چنگیز خان احساس کرد گفت هر چند من نیز او را
دوست میدارم لیکن از فرمان چگونه تجاوز کنم و او را بازبوی داد از آن
خاتون پرسیدند که این امیر از چندین خواتین هستند چگونه است که هر یک
که ترا می‌ستاند از همه دوستر میدارد جواب داد که همه زنان را اندام بهد یکر

آمد چون خطوقی قبل از باب در عشرت دنیا مشغول بود و چنگیز خان

ونزدیک

نزدیک باشد چون مرد قادر و حاکم است و زن محکوم باید که تفحص نماید هر چه شوهر را
رضا بدان باشد چنان کند و بر خلاف رضا شوهر نرود و با میل خاطر او یکی
باشد و خانه او را بر وفق مراد دل او نگاه دارد چون چنین باشد لاشک دوستی
زیادت گردد امیری دیگر قوید و بوده و در وقتی که اونک خان عزیمت کرده بود
تا چنگیز خان را بگیرد و با دای و قشلیق که اقاجی اونک خان بوده اند چنگیز خان را
خبر کردند این قوید و از اونک خان جدا شد با خاتونی که داشت و پسری سه ساله
و یک شتر و هو قنقری که آن است قله باشد و کوچ کرده به بندگی چنگیز خان آمد
چون چنین اخلاص نموده بود چنگیز خان فرمود تا قوم خود را کرایت و تونگقات
جمع کند یکهزار را کرد کرده و پسر او قورنقه هزاره دانسته و برادر او ابتقا در خدمت
قاآن بیتکچی مقدم و معتبر بوده و این قوید و پست و چهار پسر داشته کهتر را توکوز بیتکچی
خوانده اند و امیر صده بوده در خدمت هولاکو خان براه بیتکچی با ایران آمد و از بغداد
خزانه و مال جهت او بیرون آورد و بالش زر بسیار ریخته و علیتاق پسر او بود و در ابتدا
از هزاره قوچر بود از قوم تو داقلین که یک قوم از اقوام مرکیت و در زمان
چیش قوچر در هزاره جد علیتاق و قوید و بوده چون هزاره اصل قوید و و پسران او همه
آنجا در هوجا و ورمانده بودند و از هزارهای لشکر قوبچوری بیرون میکرد تا بدین ملک آورد
این قوچر را از هزاره قوید و بیرون آورد و چون مردی جلد بود از آن هزاره یکی بدو
حوالت فرمود و توکوز پسر قوید و که پدر علیتاق بود و امیر صده هم در هزاره او بود

چون قوچر نماند و علیناق بچه بود هولاکو خان آن هزاره را به علیناق توسامیشی فرمود
و پسران علیناق قورمشی کورکان قوتله بوغدای اریه حادور بودند و طایفه
امرا که اندیشه کرده اند و گفته که بعد از آن که چنگیز خان دریا بجونه رود
شبیخون بر سر اونگ خان برند تا او را بدوانند و خویشتن پادشاه و حاکم شوند ایشانند
دارتیی اونجکین الیای جیوق قوچریکی جاموقه ساجان قوم نارین سولی
تقایی طالو قوتوقوت (ارتشقوت) (ارتاتار) چون اونگ خان بدانست ایشانرا غارت کرد و از آنجمله دارتی
اونجکین و قوم نارین سغایت از قوم کرایت و قوجین از جمله کلنکیت از اعمام قوم قونقمان تمامت
بچنگیز خان پیوستند و الناای و توچرو قولنقوت پیش تایانگ خان رفتند هم ایشان
که بر چنگیز خان تهمت نهاده بودند که با تایانگ خان یکیست این حرکت کردند و چون
چنگیز خان تایانگ خانرا مقهور کرد ایشانرا بدست آورد و بکشت و از امرا
سنکون ملکه بکی و تودان بودند ایشان هر دو اند که چنگیز خان گفته بوده تا ایشانرا
برسالت پیش او فرستند و یکی سنکون ایشان بوده اند الا بوقا و طایر نیز دو امیر
معتبر بودند از آن اونگ خان قوم نایمان و ایشان چند شعبه اند
این اقوام صحرانشین بوده اند بعضی در کوههای سخت مقام داشته و بعضی در
صحراها و مواضعی که ایشان می نشسته اند یکی التای است و قراقورم که اوکتای
قان در صحرای آنجا سرای عالی ساخته و کوههای الوی سیراس و کوک اردیش
و در آن حدود قوم ققلی نیز می نشستند و اردیش موران که رودخانهٔ اردیش است

وکوهها

وکوههای که میان آن رودخانه و ولایت قیرقیز و بجد و دآن ولایت پیوسته
با مواضع زمینها مغولستان ولایتی که آونگ خان آنجا می نشسته و بدین سبب
همواره نایمانرا با اونگ خان منازعت و خصومت بوده و با ولایت قیرقیز و
تا سرحد بیابانها که بولایت اویغور پیوسته است و این اقوام نایمان و پادشاهان
معتبر و قوی حال بوده اند و لشکر بسیار نیکو داشته و رسوم و شیوهٔ ایشان
مانند مغولان بوده و پادشاهان ایشان را در قدیم الزمان نام کشلوک خان
یا بویروق خان بودی و معنی کشلوک خان پادشاه قوی و عظیم باشد و بیکو بیند سبب
دیگر نهادن نام کشلوک آن بوده که پادشاهی از آن قوم بر جن و انس حکم کرده و تا
حدی قدرت داشته که شیر جنیان می دوشیده و از آن ماست و دوغ و قمیز می ساخته
و میخورده بعد از آن امرا گفته اند بزه باشد و ترک کرفته و این بر سبیل حکایت است
و آنرا که بویروق می گفته اند معنی آنست که فرمان دهنده و هر آینه هر پادشاهی را از ایشان
نام دیگر اصلی که مادر و پدر نهاده باشند بوده باشد و امرا تایانگ خان از قوم نایمان
که اونگ خانرا بوقتی که از چنگیز خان گریخته بود در موضع نکون اوسون گرفته اند و کشته
و سر او پیش تایانگ خان برده و او پسندیده نداشته و آنرا در نقره گرفته
مدتی بر تخت خویش می نهاده چنانکه در شعبهٔ کرایت مشروح گفته شد نام او قورو
سوبا جو و مینک شال بوده و صورت حال جنگ میانهٔ تایانگ خان و چنگیز خان
چنان بوده که تایانگ خان پیش پادشاه انکوت الاقوس تکین بزبان ایلچی نام

پیغام بچینگیز خان فرستاد و عزم جنگ تایانگ خان کرده تایانگ خان
لشکر گران جمع گردانیده و امراء بسیار از دیگر اقوام با او متفق بوده اند بدین تفصیل

توقتا — پادشاه مرکیت

الین تایشی (از امراء بزرگ کرایت) — قوتوقه بیکی (پادشاه اویرات) — جاموقه ساچان (از قوم جاجرات) — قوم (تاتار) — قوم (قنقین) — قوم (دوربان)
قوم (سالجیوت)

جاموقه ساچان پیش از جنگ جدا شد و برفت و قبا رقول لشکر چینگیز خان
یاسامیشی کرد و جنگ کردند و نایمان را بشکستند و تایانگ خان کشته شد و
دران جنگ بود که لشکر نایمان از کوهها تا فوقون غلطیده اند و خاتون تایانگ خان را
کوربا سو نام که او را دوست می داشته بعد از کشتن شوهرش پیش چینگیز خان آوردند و او را
ستده و چون چینگیز خان لشکر نایمان را بشکست و تایانگ خان را بکشت در پارس ئیل
بسر حد رود خانه اونن توق سپید نه پایه برپای کرد و جمعی عظیم و طوی بزرگ
ساخت و نام چینگیز خانی بروی نهاد و بعد از آن بعزم گرفتن بویروق خان برادر
تایانگ خان برنشست و او بقوشلامیشی مشغول بود ناگاه در شکارگاه او را بگرفت و
بکشت و کوشلوک برادرش هر دو پیش او بگریختند و برود خانه اردیش رفتند
کوشلوک در جنگ آخرین که با او و توقتا بیکی بود چون توقتا کشته شد بگریخت و پیش
کورخان قراختای رفت و اسامی امراء بویروق خان بدین تفصیل است

ستی توقلول
که در اول روز جنگ بر سر بالایی برفت و تنگ اسب او باز شد و لشکر چینگیز خان او را بگرفتند

کوکسا کی سراق
معنی این نام درد سینه است و آواز گران داشته و او بود که خانه برادران اونگ خان غارت کرد

قولی

تولی خانزا خاتونی بود و لیقوم خاتون نام دختر کوشلوک خان بود که او را چون بغارت
بیاوردند بنده شد و از و پسری داشته قوتوقتو نام در جوانی نمانده و قاتی داشته بکسارق
نام از قوم نایمان که ما در گه بوده و این بکسارق قوبیلای قاان را شیر داده و پسر خرد
گه را بدیگری سپرده و بدان سبب معتبر شده و شرح آن حکایت در شعبه تولی خان
بیاید و پادشاهی که پیش از خصومت چینگیز خان با نایمان پادشاه ایشان بوده او را
اینانج بلکه بوکو خان گفته و معنی اینانج باور داشتن است و بلکه لقبی معظم و بوکو خان در قدیم
پادشاهی عظیم بوده که اویغوران و اقوام بسیار بدو اعتقاد تمام دارند و میگویند از درختی متولد
گشته فی الجمله این اینانج بلکا بوکو خان پادشاهی معتبر بود و فرزندان داشت پسر بزرگترش را
در اصل نام بایبوقا بوده پادشاهان ختای او را لقب تایی وانک کردند بزبان ختای یعنی
پسر خان و این لقب پیش اهل ختای القاب چاپ و بگزاف بمردم ندادندی و این زمان نیز همان
دارند و القاب ایشان بسیار است و مراتب که مناسب هر قوم و هر ولایت باشد
بغایت مجانس و ملایم و القاب چنان بمردم دهند که هر کس مرتبه و حد خود دانسته
بحسب آن لقب چنانکه اگر در مجمعی صد کس حاضر شوند از القابی که با ایشان داده باشند
معین باشد که هر یک را منصب چگونه است و او را کجا باید نشستن و چون اصطلاح ختاییان
هر کس را معلوم نبوده او را تایانگ خان خوانده اند و پسری دیگر داشت او را بویروق خان
گفته اند و ایشان را هر دو برادر بعد از وفات پدر بواسطه قصه پدری که او را
دوست میداشتند و بر سر او منازعت و مناقشت کردند با یکدیگر یاغی شدند

وازهم جدا گشتند و بعضی امرا و لشکر بدین برادر و بعضی بدان پیوستند لیکن تختگاه اصل
تایانگ خان که بزرگتر بود داشت و مقام او بنزدیک صحراها بود و از آن بویروق خان
بکوهستانها که ذکر رفت و با یکدیگر بغایت بد بوده اند و پدرشان حالهٔ ایجوه از مزاج
وطبیعت ایشان آن مخالفت و سرکشی فهم کرده بود و گفته که مرا معلوم است که بویروقی
هرگز موافقت نکند مگر تایانگ روزی چند جای من نگاه دارد و بویروق مانند شتر
که تا اگر نیمه راه او نخورد حرکت نکند و عاقبت حال آنچنان بود و تایانگ و بویروق جنگها
بسیار کردند و در جنگها چنگیز خان با اونگ خان ایشان هر یک علیحده کوشیده اند و همدیگر را
معاونت و مدد نکرده چنانچه در تاریخ آمده و مادام که میان چنگیز خان و اونگ خان موافقت بود
نبود هر چند با اقوام نایمان جنگها کرده ایشان مقهور نگشته اند و بعد از آن که چنگیز خان
کار اونگ خان یکسو کرده با تایانگ خان و بویروق خان و اقوام ایشان جنگ کرده
و چنانکه ذکر رفت ایشانرا شکسته و کشته و از جانب ایشان فارغ خاطر گشته و
از اقوامی که بنایمان نزدیک بوده اند و یورتهای ایشان بهمدیگر متصل قوم تنکلیج بوده اند
و پادشاه ایشانرا نام قادر بویروق خان بوده قادر یعنی عظیم و قهار و مغول چون
این نام نمیدانند قاجر خان میگویند و بعضی از ادویهٔ مغولی هست که این زمان آنرا
قاجر میخوانند و در قدیم نام آن قادر بوده یعنی داوری قوی و پادشاهی این قادر
بویروق خان و پدران او بیشتر پیشتر از پدران اونگ خان و تایانگ و دیگر پادشاهان
کرایت و نایمان بوده است و از ایشان معظم و معتبرتر بعد از مدتی پادشاهان
مذکور

مذکور از ایشان قوی تر شده اند و چنگیز خان آن قوم تنکلیج را اضافت قوم انگوت کرده
و با ایشان بهم کوچ میداده اند و از دختران آن قوم تنکلیج جهت اوروق خود خواسته و با امرا
انگوت نیز داده و دختران ایشان و از آن نایمان بحسن و جمال مشهور باشند قوم انگوت
در زمان چنگیز خان و پیش از آن این اقوام انگوت از جملهٔ لشکر و متعلقان پادشاه
ختای التان خان بوده اند و قومی اند علیحده بمغول ماننده و چهار هزار خانه بوده اند
و پادشاهان ختای که ایشانرا لقب التان خان خوانندی محافظت ولایت خود را
از اقوام مغول و کرایت و نایمان و صحرانشینان آن حوالی سدی کشیده بودند که
آنرا بمغولی انکو گویند و ترکی بوقورقه از ساحل دریای جورجه تا کنار رود خانهٔ قرامورن
که میان ختای و قتق و ماچین است و منابع آن در ولایت تنگقوت و تبت و هیچ جای گذر
نبوده و در بند آن سد بدین قوم انگوت سپرده و ایشانرا جامگی و تعهد میداده تا
محافظت آن نموده و مقدم و امیر انگوت در عهد چنگیز خان شخصی بود که اورا الاقوش
تکین قوری گفتندی الاقوش نام است و تکین قوری لقب و او را در خفیه بجانب
چنگیز خان میل و هواداری بوده و در وقتی که تایانگ خان نایمان با چنگیز خان
خصومت و منازعت ورزید پیش الاقوش تکین فرستاد تا با او یکی شود و با چنگیز خان
محاربه کنند الاقوش چنگیز خانرا از آن حال آگاهی داد چنانچه در شعبهٔ نایمان
شمهٔ گفته شد و شرح آن در تاریخ بیاید و بعد از آن چون چنگیز خان قصد ممالک
ختای کرد الاقوش تکین از التان خان ولی نعمی داشته است از آنجهت در بندرا بچنگیز خان

سپرد و بدان سبب اورا بسیار سورغامیشی کرده و فرموده تا دختر بدو دهند الاقوش
گفته من پسرم و برادری داشتم چیوی نام که پادشاه بود و چون نماند پسر او را شنکوی نام
التان خان تبواختای برده مگر این دختر را بدو دهند تا باشد که پسر باید چینگیز خان
فرموده که شاید و الاقوش تیکین نهان پیش برادرزاده فرستاده تا پاید آمده است
و چون بدیه کندوک که بدان نزدیکست رسیده امرا عم و پدرش پیش او فرستاده اند
و گفته که آمدن تو مصلحت نیست چه عمت الاقوش ترا بکشد توقف نمای تا ما او را
هلاک کنیم شنکوی موقوف شده و آن امرا الاقوش تیکین را کشته اند آنگاه شنکوی
در آمده و به بندگی چینگیز خان پیوست و او دختر خویش الاقای بیکی را که از اوکتای قاآن
کهتر و از تولی خان مهتر بود بدو داد و بعد از آن او را الاقای بیکی میگفتند آنگاه
چینگیز خان فرمود که این فدای ما را الاقوش تیکین که کشته کشنده او را بیارید
تا قصاص فرموده شود شنکوی زانو زده و عرضه داشته که تمامت انگوت
با یکدیگر کنکاج کرده او را کشته اند اگر همه را بکشند او را چه فایده چینگیز خان فرمود که
چون چنین است آنکس که تعرض رسانیده و کشته او را بیارید چون حاضر گردانیده اند
فرموده تا او را با اوروق بهم کشته اند و الاقای بیکی از شنکوی یک پسر آورده
نام او نگودای و انگودای را دختر تولی خان داده اند که از منگوقاآن کهتر و از هولاکو
مهتر بود لیکن او را فرزند نبوده و از آن تاریخ باز از راه اتفاق از اوروق
چینگیز خان دختر بقوم انگوت میدهند و از ایشان میستانند بادیده آمده

بدین

بدین وسیلت و مادر ارغون خان قایمیش خاتون از قوم انگوت بوده و جماعت
امرا و بزرگان که از آن قوم مشهور رند در زمان چینگیز خان امیر هزاره ایشان بوده ای بوقا نام
و آنانکه بدین ملک آمده اند جین تیمور است که پیش ازین با جیبل نویان بهم آمده بود
و پسران جینتمور کوجتمور حاکم خوارزمست و انگو تیمور پسرانش یوسف و قورتقا و فرزندان
کوجتمور در خوارزم بسیارند و دختر پادشاهان داده و پسر یوسف طغورنام پیش توقتا است
و پسر قورتقا اینجاست و حکایت جین تیمور و فرزندان چنان بوده که پیش از آنکه هولاکو خان
بایران آمد اوکتای قاآن جهت امارت و حکومت امیری از استخوان تومات که شعبه از قرات اند
براه امیری لشکر فرستاده نام او جیبل نویان که این زمان از نسل او طوقلوق قورچی و
برادران و خویشان او مانده اند و جین تیمور براه نوکری با وی آمده و کول بلاد از قوم
نایمان که پدر جیسو در باورچی و جیسور بود براه یارغوچی و کورگوز که اویغور بوده براه
بتیکچی با هم آمده اند و از فرزندان کورگوز قبلغبوقا و بالاغ بوقا و دیگر برادران بودند و پسران
قبلغبوقا ایغور تای و غاران بها در اکنون هستند و در وقتی که جین تیمور نمانده جیبل
نویان کورگوز را فرموده تا به بندگی قاآن رود و آنحال عرضه دارد کول بلاد با جیبل
نویان گفته که او را نباید فرستاد که او یغوریست و این کار نسازد و جهة خود
کارها پردازد جیبل نشنید و کورگوز را روانه داشت چون به بندگی قاآن رسید
منصب جین تیمور با ستافی ایران زمین جهة خود بستد چون پیاده پسر جین تیمور
انگو تیمور تا حاجیشی کرده و بحضرت قاآن رفته و راه پدر خویش ستده و امیر اغوز را

براه ایلچی گری با خود آورده چون اینجا رسید کورکوز گفته که ما دو سر قوچیم و
در یک غرقان نگنجد و درین گفت و گوی هر دو به بندگی قاآن رفته اند و اظهار عداوت
کرده و امیر ارغون که از برای انکو تیمور با ایلچی آمده بود و او را نیز هوس ملک
و سرداری در دماغ افتاد و منصب ایشان هر دو بوی دادند بعد از آن روزی
کورکوز بر سر پولی میگذشت شخصی از اوا قلاتان خاتون جغتای آنجا رسیده
نام او سرطاق کجا و با او هم گفت و گوی کرده اند کورکوز گفته تو کیستی جواب داده
که من سرطاق کجا و کورکوز گفته که من کورکوز کو جا و و در میانه لفظ شنیع گفته
سرطاق گفته است که اگر من ترا عرضه ندارم کورکوز گفته که مرا پیش که عرضه خواهی
داشت و جغتای در آن نزدیکی وفات یافته سرطان کجا و آن سخن پیش خاتون جغتای
بازگفته و او بغایت رنجیده و پیش اوکتای قاان فرستاده و عرضه داشته قاان
حکیم یرلیغ فرموده که او را بگیرند و دهان پر خاک کنند تا آن حکم رسیدن کورکوز
بخراسان رسیده بود و شنیده که ایلچی بگرفتن او میرسد بطوس در قلعه خرابه
گریخت ایلچی یرلیغ آورده بود که تو بدای پسر مبیل کورکوز را بگیرد سه روز حصار
داد و از جانبین جنگ کردند و او را بگرفتند و زنجیر کرده با ایلچیان سپرده
او را ببردند و محبوس گردانیده و خاک در دهان آکندند بعد از ین شحنگی و حکومت
ایران بر امیر ارغون مقرر شد قوم تنکقوت
این قوم بیشتر در شهر و دیه می نشسته اند لشکر عظیم و بغایت جنگی بوده اند

و با

و با چنگیزخان و اوروق او جنگ بسیار کرده و سرور و پادشاه ایشانرا
لونگ شادرغو خوانده اند و ولایت تنگقوت ملکی بسیار است از شهرها و قصبها
و قلعها و کوههای بسیار از جوانب وارد و جمله آن ولایت بکوهی بزرگ قایم است
که در پس آن افتاده و آنرا السای گویند و از جوانب آن ولایت ختای است
و کیاس و منزی و جنکتمور که پسر [gap] است نزدیک آن ولایت می نشیند
و در جاغ اوکتای قاان لشکر آنجا می بود و در زمان قوبیلای [gap] را فرستاده
بود و پس ازین مغولان آن ولایت را قاشین میگفته اند چون قاشین پسر موکتای
قاان پدر را باید و وفات کرد نام قاشین قوریق شده و از آن وقت باز این ولایت را
تنگقوت میگویند و این زمان نیز بدین اسم موسوم است و در جاغ چنگیزخان موکتای
قاان چند نوبت بدان ولایت رفته اند و لشکرها فرستاده و چون قومی جنگی و قوی حال
بوده اند فتنها انگیخته اند و جنگها کرده و عاقبت الامر ایل گشتند و باز یاغی شدند
نوبت اول چون چنگیزخان اکثر اقوام مرکیت را بگرفت در سال کا و موافق شهور
سنه احدی و ستمانه بجنگ آن ولایت رفت و در آن حدود قلعه معظم بوده نام
آن لیکی و شهری بزرگ نام آن اساکسکلوس آنرا بستده اند و خراب کرده
و ولایت را تاخته و شتر بسیار که در آن حدود بود رانده بعد از آن در سال
سیم که سال خرگوش بوده و آنرا تولای گویند چنگیزخان با لشکری گران
و سپاهی فراوان در پاییز و زمستان بجنگ آن ولایت و استخلاص آن مشغول

بوده واکثر را مسخّر کردانیده وچهارم سال که موربن ییل بوده یعنی سال اسب
چنگیزخان تابستان درارد و بوده وپائیز بعزم آنجا برنشسته وشهری بزرگتر
که آنرا اری قی کویند گرفته وبهر موضعی که متمرّدی وقلعه بوده جمله مسخّر کرده وملک را
استقامت داده ودختر پادشاه ایشان را لونگ شادرغو بخواست وجهة
محافظت ملک او شحنه ولشکر آنجا بگذاشت وچون بعزم ولایت تاچیک بر نشست
درسال تاقیقویل که سال مرغ باشد باردو خود آمد مدّتی بر آن گذشته بود
شنید که پادشاه تنگقوت باز یاغی شده است غیرت دراو کار کرد وچون
پیر شده بود واو را معلوم ومحقّق که هنگام رحیل نزدیک آمده فرزندان وامرا ونوئینان را
حاضر کردانیده وصیّتی وبخشی که درباب مملکت وپادشاهی وتاج وتخت ولشکر ونصب فرزندان
داشت تمام کرد وپائیز آن سال بقصد قاشین بلشکر برنشست وپادشاه آنجا لونگ
شادرغو عذر آورد که ترسیده بودم وبد کردم اگر مرا مهلت دهد وبفرزندی قبول
کند وبر آن سوکند خورد بیرون آیم چنگیزخان سوکند خورد ومهلت داد ومدّتی معیّن
ودر آن میانه رنجور شد وصیّت کرد که چون وفات کند حادثهٔ او را اظهار نکنند و
جزع وفغان بر نیارند تا یاغی واقف نگردد وبوعد معیّن بیرون آید وتمامت را
بگیرند وقتل عام کنند ودر بهار توقای ییل که سال سگ باشد لونگ شادرغو
بیرون آمد واو را با تمامت اهل شهر بشمشیر کین بگذرانیدند وملک بگرفتند
وصندوق چنگیزخان دراوایل سال خوک باردو آوردند وتعزیت داشتند

وواقعه

وواقعه ظاهر شد واز این قوم تنگقوت امرا بسیار بوده اند واز آنجمله اوجغان
نویان که چون یازده ساله بود چنگیزخان او را آورده وبراه فرزندی پرورد
چنانکه او را پسر پنجم خوانده وهزاره بزرگ چنگیزخان او دانسته ودر آن
عهد معهود ومعتاد چنان بود که هزاره هرچند بزرگ باشد زیادت از هزار نبود
وآن هزاره تمامت کسانی بودند که باردوها چنگیزخان تعلّق داشتند وهر قلان
والاغ وسوسون والغوچاچ وارغمچی وغیره که تمامت لشکر دهند هزاره چنگیزخان
وآنچه بخاصّه نفس او تعلّق داشتی همه براستی ادا میکرده اند وآنها جمله بسخن اوجغان
نویان دادندی ودر روزگار اوکتای قاان این اوجغان نویان را بر سر تمامت لشکرها
که بسرحدّ ختای میبودند نصب فرمود وحکومت ختای با آن منضم کردانید تا بجهة
کرشه زادکان وامرا که در آنحدود می نشستند تمامت در حکم او بودند وامیر دیگر بود
نویان نام که هم چنگیزخان او را از تنگقوت آورده بود صدهٔ خاصّه او میدانسته
وچون اوجغان نویان بکار بزرگ منصوب شده هزاره او این بوده نویان دانسته وامیر
اردوهٔ بزرگ بورته اوجین بوده وسه اردو دیگر هم او میدانسته ودرین ملک آچو
سکورچی وپسرش طغرلجه از این قوم بوده اند واصل قضیّه وحکایت این بوده که او را
بسیزده سالکی از تنگقوت اسیر آورده بودند واردو کاو وکله چرانیدی
روزی چنگیزخان جانوری انداخت او را دید کلاه خود بر سر چوبی نهاده ودر
خدمتش ایستاده کاسه میداشت چنگیزخان پرسید که چه میکنی واین چیست

جواب داد که پسر غارت آورده تنگقوتم و از تنهایی ملول میشوم کلاه بر سر چوب نهاده ام
و میگویم از ما دو یکی بزرگ باشد و کلاه بزرگی اولی تا من خدمت کنم چینگگیز خانرا آن سخن
خوش آمد و چون آثار کفایت و رشد در روی دید او را باردوء بزرگ خود پیش بورته
اوجین آورد و بترتیب آش آن مطبخ مشغول گردانید و چون او را سعادت مساعد بود
بتدریج امیر صد شد و بعد از آن امیر هزاره خاص گشت و در زمان اوکتای قاان
چون ممالک ختای تمامت ایل و مسخّر شد آن دیار و لشکر که در آن ملک یکبارگی
باو سپرد قوم اویغور بموجبی که در مقدّمه کتاب یاد کرده شد چون
اوغوز پسر قراخان پسر دیب یاقوی پسر ابولجه خان یافث بن نوح پیغمبر علیه السّلام
بواسطهٔ آنکه موحّد بود با اعمام و برادران و عم زادگان مصاف و محاربت کرده
بعضی از ایشان یار و مدد او کردند و دیگرانرا مقهور گردانید و ممالک را مسخّر کرد
جمعی عظیم ساخت و خویشان و امرا و لشکریانرا بنواخت و طایفهٔ خویشاوندانرا
که موافقت او کرده بودند اویغور نام نهاد و معنی این لفظ بلغت ترک بهم پیوستن
و مدد کردنست و این اسم بر تمامت آن طایفه و شعب و فرزندان و اوروغ
ایشان اطلاق میکردند و چون بعضی از آن اقوام هر یک بسببی مخصوص
اسمی دیگر یافتند مثل قارلوق و قلج و قبچاق و غیرهم اسم اویغور بر باقیان
مقرّر گشت و بر این تقدیر تمامت اویغوران از نسل ایشان باشند لیکن بواسطهٔ طول
مدّت و بواسطهٔ کیفیت انشعاب قبایل و شعب ایشان بر وجهی که اصل هر یک مسمّی

مفصّل

مفصّل کرده معلوم نشده و بدان سبب ایشانرا مطلقا بی تعرّض این مقدّمات
شعبه از اتراک می نهند از این جهة هر چند ذکر ایشان داخل شعبهٔ اوغوز کرده شد
درین فصل اقوام مانند و با اتراک مکرّر گردانیدن لازم آمد بر نمطی که اویغوران تقریر
میکنند و چون قصص و احوال ایشان بسطی تمام دارد و ذکر حوادث و معتقدات ایشان
چنانچه در کتب ایشان مسطور یافته شد تاریخی علیحده ساخته ذیل این تاریخ مبارک کرده شده
آمد و درین موضع شمّهٔ از آن که مناسب شعبه باشد ایراد می آورد چنان آورده اند
که در ولایت اویغورستان دو کوه بغایت بزرگ هست نام یکی بوقراتو بوزلوق
و از آن دیگر اوشقون لوق تنکریم و کوه قراقوروم در میانهٔ این دو کوه افتاده
و شهری که قاآن بنا کرده بنام آن کوه باز میخوانند و در جنب آن دو کوه کوهیست
که قوت طاق خوانند و در حوالی آن کوهها در موضعی ده رود خانه هست و در موضعی
نه رود خانه و در قدیم الایّام مقام اقوام اویغور در آن رود خانها و کوهها
و صحراها بوده آنچه در آن ده رود خانه بوده اند ایشانرا اون اویغور خوانند
و آنچه در نه رود خانه توقوز اویغور و آن ده رود خانه را اون اورقون نیز میخوانند
و نامهاء آن بدین تفصیل است ایشلک اوتیکر بوقیر اوزقندر
تولار تاردار اَدَز اوچ تابین قملانجو اوتیکان و در نه
رود خانهٔ اولین نه قوم ساکن بوده اند و در چهار پنج قوم و آنانرا که در
قملانجو که نهم است بوده اند قوم اوتنک گویند و آنانکه در اوتیکان بوده اند که

که دهم است قوم قمق آنی کوزو بیرون ازین اقوام که درین رود خانها نشسته اند
صد و بیست و دو قوم بوده اند در آن حوالی لیکن اسامی ایشان معلوم نیست و سالها
و قرنها گذشته که آن اقوام ایغور را پادشاهی و سروری معین نبوده و بهر وقت
از هر طایفه یکی بتغلب امیر قوم خود شدی بعد از آن عموم آن اقوام جهة ضبط مصالح
کلی کنگاج کردند که ما را از پادشاهی مطلق امر که بر همگان نافذ فرمان باشد ناگزیر است
و تمامت باتفاق و تراضی خویش شخصی منکوبای نام را از قوم ایشکیل که اعقل اقوام
بود اختیار کردند و او را ایل ایلتبر لقب نهادند و یکی دیگر بهمان صفات موصوف از قوم
اوزقندر او را کول ارکین لقب دادند و هر دو را پادشاه جمهور اقوام گردانیدند
و اوروغ ایشان مدت صد سال پادشاهی کردند و عجایب احوال و نوادر حوادث
که نقل میکنند و بعضی از معتقدات که دارند بر حسب روایت ایشان در تاریخی علیحده
در باب اویغور پرداخته ذیل این تاریخ مبارک ساخته شده بشرحی مستوفی
مسطور و مذکور است و مصطلح اویغور درین آخرها چنان بوده که پادشاه خود را
ییدی قوت خوانده اند یعنی خداوند دولت و در عهد چنگیز خان ییدی قوت بارجوق
بوده و چون گورخان بالا بر بلاد ماوراء النهر و ترکستان غالب شد ییدی قوت
در ربقه طاعت او آمد و او را شحنه فرستاد و نام او شاوکم چون متمکن شد دست تطاول
بر ییدی قوت و امرا و اقوام اویغور دراز کرد و مالهای نامتوجه مطالبت می نمود
و ایشان از و متنفر شدند و در آن حالت خبر رسید که چنگیز خان بر بلاد ختای مستولی
گشته

گشته و آوازه قوت و شوکت او متعاقب برسید ییدی قوت اشارت کرد
تا آن شحنه را در دیهی قراخوجه نام هلاک گردانیدند و با علام یاغی شدند
با قراختای و اظهار ایلی و مطاوعت چنگیز خان ایلچیان را نوخت فرمود
و بآمدن ییدی قوت بحضرت فرمان داد او امتثال فرمان نمود و با فراغ طغمت
و سیورغامیشی مخصوص گشته بازگشت و بوقت حرکت لشکر بجانب کوشلوک
خان بروفق فرمان با سیصد مرد روان شد و مردیها نمود و بعد از آن مراجعت
بحکم اجازت ملازم اهل و حشم گشت و چون چنگیز خان متوجه بلاد تاجیک شد بموجب
فرموده با لشکر خویش از بشبالیق برنشست و ملازم شهزادگان جغتای و اوکتای گشته
در باب استخلاص اترار سعیها نمود و بعد از آن در صحبت امراء ترباى و یسور
و علاف متوجه حضرت و انکخدو شد و چون چنگیز خان در یورت اصلی خویش
بار دوم بزرگ فرود آمد و عزیمت تنگقوت فرمود ییدی قوت از بشبالیق بحکم
فرمان با لشکر به بندگی چنگیز خان روان شد و بوسیلت آن خدمات پسندیده
بمزید نوازش اختصاص یافت و دختری از آن خود نامزد او فرمود و اتمام
آن جهة واقعه چنگیز خان در توقف ماند و او با بشبالیق آمد و بعد از جلوس
اوکتای قاآن بر تخت خانی التزام اشارت پدر التون بیکی را بدو سیورغامیشی
فرمود پیش از وصول او التون بیکی درگذشت بعد از چند گاه الاجی بیکی را
نامزد وی فرمود پیش از تسلیم ییدی قوت نماند پسر او کشماین به بندگی قاآن رفت

وایدی قوت کشت والاجی بکی را بستد و عنقریب نماند برادر او سالندی بحکم
اشارت تورا کینا خاتون جای برا در بستد و ییدی قوت کشت و بغایت متمکن و محترم
شده و سایر احوال ایشان که در این عهدها واقع شده هریک در موضع خویش
مشروح گفته آید انشاء الله العزیز قوم بکرین
و ایشان را مکرین نیز گویند و مقام ایشان در ولایت اویغورستان در کوههای
سخت میباشد نه مغول اند و نه اویغور و جهة آنکه در کوهها سخت وطن دارند
در کوه نیکو روند و همه قیاجی باشند و ایشان یک هزاره بوده اند و ایل
چنگیز خان شده اند و مطاوعت نموده و امیر و سرور ایشان در بندگی
چنگیز خان می بوده و چون ولایت ایشان بحدود اولوس قایدو نزدیکست
قایدو ایشان را گرفته و ملازم خود گردانیده و امیر ایشان را در آن زمان ختیاج
نام بوده و در عهد چنگیز خان مقدم ایشان دختر را آورده و بدو داده چنگیز خان
او را پسندیده است و عظیم دوست داشته نام او موکای خاتون لکن از
او فرزند نداشته و حکم چنگیز خان چنان بوده که قوم بکرین دختران خود را عرضه کنند
تا هر کدام که پسند افتد جهة خود یا جهة فرزندان بستاند و بعد از وفات چنگیز خان
این خاتون را اوکتای قان ستده و از دیگر خواتین دوست تر داشته چنانکه ایشان
بر و رشک میبردند و جغتای نیز این موکا را دوست داشته پیش از آنکه او را معلوم
شد که اوکتای قان ستاده پیغام فرستاد که از مادران و بازماندگان پدر این
موکا

موکا خاتون را بمن دهید اوکتای قان جواب داده که او را من ستدم
پیشتر پیغام میرسید میفرستادم و اگر بدیگری راغب است تا بدهم جغتای گفت
که مطلوب من او بود چون نیست دیگری را نمیخواهم قان نیز از این خاتون فرزند
نداشته و خاتون قاشین که مادر قایدو بود از قوم بکرین بوده نام او سکینه
و ازین قوم طایفه با هولاکو خان آمده بودند و در این ملک قیاجی و کوه روی
منسوب بوده قوم قرقیز و کم کمجیوت و ولایت اند بهم پیوسته
و هر دو یک مملکت و کم کمجیوت رودخانه عظیم است و یکطرف آن با ولایت
مغولستان دارد و حدی با رودخانه سلنگه که اقوام تایجیوت آنجا می
نشسته اند و یک جهة با رودخانه بزرگ که آنرا انگقره موران میگویند بحدود
ولایت ایبر سیبیر و طرفی با مواضع و کوهها که قوم نایمان می نشستند و اقوام
قوری برغو و تومات و بایلوک که بعضی اقوام مغولند و در موضع بورقوجین توکوم
می نشستند هم بدین ولایت نزدیکند و درین ولایت شهرها و دهها بسیارست
و صحرانشینان بسیارست و پادشاه ایشان را لقب اینال میباشد و اگر چه نامی دیگر
داشته باشد و از آن ولایت آنچه معتبر و مشهور است اسم جنس آن ییدی است و پادشاه
آن بوده و اسم ولایت دیگر ییدی اورون و پادشاه آنجا را اوروس اینال گفته اند
چنگیز خان در تولی ییل که سال خرگوش باشد موافق شهور سنه ثلاث و ستمائه
التان نام و بوقره نام را بایلچی پیش این دو پادشاه فرستاده و بایلی خوانده ایشان

سه امیر را از آن خود نام ایشان اورت اونجو والیک تمور و انقیراق با ایشان بهم با سنقور
سپید جهة مولجامشی فرستاده اند و ایلی درآمده بعد از آن دوازده سال دربار چنگیز
چون یک قوم تومات که در بارقوچین توکوم و بالیوک می نشستند یاغی شده بودند
بجهة آنکه بقرقیز نزدیک بودند مسخر گردانیدن ایشانرا از قرقیز چریک خواستند
نداوند و یاغی شدند چنگیز خان پسر خود جوجی را با لشکر بجانب ایشان فرستاد
و قرلوق مقدم ایشان بوقا نام در مقدمه برفت و قرقیز را بدوانید و
از رود خانه هشتم بازگشت و چون جوجی برسید رود خانه کم کمجوت یخ گرفته
بود بر سر یخ بگذشت و ایشانرا مطیع و ایل گردانیده مراجعت نموده
بازگشت قوم قارلوق هر چند ذکر این قوم در شعبه اغوز
آمده چون در زمان چنگیز خان بحضرت او رفته اند و حکایت ایشان در داستان
او آمده اینجا نیز شمه از شعبه ایشان ذکر میرود در عهد چنگیز خان حاکم و پادشاه
قارلوق را نام ارسلان خان بوده و چون چنگیز خان قوبیلا نویانرا از قوم برولاس
بدان حدود فرستاده بود ارسلان خان ایل شده و پیش قوبیلا آمده و چنگیز خان
دختری از اوروق با و داده و فرموده که او را ارسلان سرتاقتای گویند
یعنی تاجیک و گفته که او را چگونه ارسلان خان توان گفتن قوم قبچاق
سبب ذکر قبچاق در این موضع با آنکه در شعبه اوغوز مذکورند همانست که در قارلوق
یاد کرده شد مقدم قبچاقان در زمان

ودرزمان

و در زمان چنگیز خان امیری از قوم قبچاق کونجک نام مهتر سور کورجیان
او بوده و پسری داشته نام او قوموریش قونچی و با بابان می بوده و بعد اورا
به بندگی پادشاه اسلام خلد ملکه فرستاده بودند و ایشان از نسل
شاهان قبچاق اند والله اعلم فصل چهارم در ذکر اقوامی از اتراک
که در زمان قدیم لقب ایشان مغول بوده و از ایشان
اقوام بسیار باید آمده اند چنانچه مشروح بیاید
بعضی حکایت ایشان در تاریخ دوبون بایان و الان قوا خواهد آمد و این اقوام مغول
بر دو قسم اند مغول درلکین و مغول نیرون و مراد از مغول درلکین مغول عام است
و مراد از نیرون آنکه از صلب طاهر باشد یعنی از نسل و صلب الان قوا که آن
حکایت پیش مغول معروف و مشهور است قسم اول که ایشانرا مغول درلکین گویند
ایشان اقوامی اند و شعبی اند که از نسل بقیه قوم مغول نکوز و قیان که در ارکنه قون رفته
بودند متولد گشته اند و پیش از زمان دوبون و الان قوا بوده اند قسم
دوم که ایشانرا مغول نیرون گویند ایشان اقوامی اند که از نسل الان قوا بعد
از وفات شوهرش دوبون بایان پدید آمده اند و الان قوا از قوم شعبه
قورلاس بوده که یک شعبه است از مغول درلکین و او بزعم و تقریر مغول بعد
از وفات شوهر از نور آبستن شده و سه پسر ازو در وجود آمده و آنانکه از نسل
آن پسران باشند ایشانرا نیرون گویند و معنی نیرون صلب باشد اشارت

بآن صلب طاهراست که از نور بادید آمده و این اقوام که از نسل الان قوا و پسران
او نیز بسه قسم اند اوّل آنکه از نسل الان قوا باشند تا بطن ششم
او که قبل خان بوده و تمامت این جماعت را از پسران و پسرزادکان و اروغ
ایشان مطلقا نیرون کویند و برادران قبل خان و اوروغ ایشانرا نیرون کویند
دوم آنکه هرچند نیرون باشند ایشانرا قیاط کویند و ایشان طایفه اند
که از بطن ششم الان قوا از نسل قبل خان بادید آمده باشند سیوم
آنکه هرچند از قوم نیرون قیاط و نسل پاک الان قوا باشند و از فرزند
ششم او قبل خان در وجود آمده و ایشانرا قیاط برجقن کویند و نسب ایشان
خاصت که از پسرزاده قبل خان بیسوکا بهادر بدر در وجود آمده باشند
و ذکر شعبی که ازین اقسام سه کانه بادید آمده مفصل و مشروح خواهد آمد انشاء الله

قسم اوّل از فصل چهارم در ذکر اقوام اتراک مغول که ایشانرا
درلکین کویند و ایشان شعب و اقوامی باشند که از نسل
نکوز و قیان که در ارکنه قون رفته اند متولد کشته اند و پیش از زمان
دوبون بایان و الان قوا بوده اند بموجبی که در مقدمه این کتاب مبارک شرح داده
شد اقوام مغول صنفی از عموم اقوام اتراک بوده اند و شکل و لغت ایشان
بیکدیکر مانند و نزدیک و مجموع آن اقوام از نسل یافث بن نوح پیغمبر علیه السلام اند
که او را ابولجه خان خوانده اند و جدّ عموم طوایف اتراک بوده لکن چون عهدی بعید

و روزکار

و روزکاری مدید کذشته و امتداد ایام سبب نسیان احوال ایشان شده و اتراکرا
کتابی و خطی نبوده تواریخ چهار پنجهزار سال را ضبط نتوانسته اند و تاریخی معیّن
مصحّح قدیم ندارند مکر بعضی حوادث که بزبان حال نزدیکترست بطریق تواتر با ایشان
رسیده و فرزندان آن معانی نقش کرده اند و این اقوام را یورت و موضع
بهمدیکر پیوسته و معیّن که هر قومی را یورت از کجا تا کجا بوده و مجموع یورتهاء ایشان
از حدود ولایت اویغورست تا حدود ختای و جورجه در ولایتی که اکنون مغولستان
میکویند و ذکر اسامی آن مواضع و شرح آن از پیش رفته و آن قوم را در قدیم که ایشانرا
مغول کفته اند تا پیش دوهزار سال پیش ازین با دیکر اقوام اتراک مخاصمتی و مغایرتی
افتاده و بمکاوحت و محاربت انجامیده روایتیست از معتبران معتمد القول که دیکر
اقوام بر اقوام مغول غالب آمدند و ایشانرا چنان بقتل آوردند که دو مرد و دو زن
زیادت نماندند و آن دو خانه از بیم خصم کریخته بموضعی صعب رفتند که پیرامن آن
همه کوهها و بیشه بود و از همه جوانب جز یک راه باریک صعب که بدشواری
و مشقت تمام در آنجا توان رفت نبوده و در میان آن کوهها صحرایی نزه و پرعلف بوده
نام آن موضع ارکنه قون معنی قون کمر کوه باشد و ارکنه تند و نام آن دو کس
نکوز و قیان بوده سالها ایشان و ذرّیت ایشان در آنجا مانده اند و بواسطه
امتزاج و ازدواج بسیار شده اند و هر شعبه از ایشان بنامی و لقبی معیّن مشهور کشته
و اوباقی شده و اوباق آنست که از استخوان و نسلی معیّن باشند و آن اوباقها دیکر باره

متشعب گشته و این زمان پیش اقوام مغول چنان مقرر است که آنچه ازین شعبها
پدید آمده اند ایشان بیکدیگر نسبت خویشی بیشتر دارند و مغول درلکین ایشانند
و لفظ مغول در اصل مونک اول بوده یعنی ساده دل و در لغت مغول قیان سیل قوی
باشد که از بالای کوه بنشیب زمین روان شود و تند و تیز و قوی باشد و چون قیان بهادر
و شجاع و بغایت دلاور بوده این لفظ نام وی نهاده اند و قیات جمع قیان است آنچه
ازان نسل باصل او نزدیکتر بوده اند ایشانرا در قدیم قیات گفته اند و چون در میان کوه و بیشه
آن گروه انبوه شده اند و فسحت عرصه بر ایشان تنگ و دشوار گشته با یکدیگر
کنگاج کرده اند که بحسن تدبیر و رای مشکل گشای ازان دربند سخت و درغار تنگ
چون بیرون آیند موضعی را در آن یافته اند که کان آهن بوده و همواره از آنجا آهن
میگداخته اند باتفاق جمع شده اند و از بیشه هیمه بسیار و انگشت بخروار کرده
و هفتاد سر گاو و اسب کشته و پوست درست از آن کشیده و دمهاء آهنگران
ساخته و هیمه و انگشت فراوان در آن بن کمر نهاده و موضع چنان ترتیب کرده که بدان
هفتاد دم بزرگ یکبار میدمیدند تا آن کمر گداخته گشته و آهن بی اندازه از
آن حاصل شده و راهی پدید آمده و ایشان بجمعیت کوچ کرده اند و از آن
تنگنای بفراخ جای صحرا آمده و میگویند که آن دمها را شعبهاء اصل که بقیان
منسوبند می دمیده اند و همچنین آن قوم که بنکوز معروفند و قوم اوریانگقت که
از شعبهاء ایشانند هم دمیده اند و چند نفر قوم دیگر دعوی دمیدن کنند لیکن این

اقوام

اقوام مذکور ایشانرا مصدق نمیدارند و چنان تقریر میکنند که قوم قنقرات
که چندین شعبه اند و شرح آن من بعد می آید و هم ازین نکوز و قیان در ارگنه
قون پدید آمده اند پیش از دیگران بی کنگاج و مشورت بیرون آمده اند چنانکه
آتشدانها و آتشهای دیگر اقوام بپای فرو گرفته اند و آن اقوام اعتقاد دارند که
درد قوم قنقرات که معهود است بدین سبب است که موافقت دیگران ناکرده پیشتر
بیرون آمده اند و بی باک آتش و آتشدانهای ایشان در زیر پای آورده و ازین جهة از
قوم قنقرات درد پا ماندگی نمایند و جمعی مغولان که درین وقت آنجا مقیم اند و ارگنه قون را دیده
تقریر میکنند که موضعی سخت است لیکن تا این غایت نه و مقصود ایشان از کمر گداختن آن بوده
تا نام راهی دیگر بگشایند و چون دوبون بایان که شوهر الان قوا بود از نسل قیان
بوده و الان قوا از قوم قورلاس نسب چینگگیز خان با ایشان میرود چنانکه تقریر رفت
بدان سبب آن کوه و آهن گداختن و آهنگری را فراموش نمیکنند و در آن
شب که اول سال نو باشد رسم و عادت اوروغ چینگگیز خان آنست که دم آهنگران
و کوره و فحم ترتیب کنند و قدری آهن را بتابند و بر سندان نهاده بمطرقه بزنند
و دراز کنند و شکرانه گذارند و هر چند که بوجهی که شرح داده شد در قدیم العهد
آن اقوام را قیات میگفته اند لیکن بعد از دوبون بایان چون اقوام و شعب
و قبایل بسیار از ایشان پدید آمده هر قبیله بنامی و لقبی مخصوص گشته اند و لقب
قیات از ایشان مرتفع شده و بعد از آن فرزند ششم الان قوا که نام او

قبل بوده اند شش پسر آورده چون ایشان جمله بهادر و معظم و معتبر و پادشاه‌زاده
بودند بنازکی لقب ایشان قیات شده و از آن تاریخ بعضی فرزندان و نسل او را
قیات میگفته اند و بتخصیص فرزندان یک پسر او را برتان بهادر نام که جد
چنگیز خان بوده قیات گفته اند و این برتان بهادر پسری بزرگتر داشته نام
او مونکدو قیان و مونکتو یعنی کسی که بر وی خال بسیار باشد و بر گردن خالی بزرگ
داشته باشد و بهادر عظیم بوده و قیات بسیار که اکنون در ولایت دشت
قبچاق اند از نسل او عمزادگان و خویشان اویند و چنگیز خان و پدران و برادران
او هرچند بدین اعتبارات مذکور از قوم قیاتند لیکن ییسوکا بهادر که پدر چنگیز خان
بوده فرزندان او را قیات بورجقین لقب شده و ایشان هم قیاتند و هم بورجقین و در لغت
ترک کسیست که چشم او اشهل باشد و رنگ ایشان بشقرت گراید و ایشان عظیم شجاع و
بغایت بهادر بوده اند چنانکه در مردانگی مثل بایشان زده اند و چون اقوام دیگر را با یکدیگر
محاربه افتاده با ایشان تمسک جسته اند و التجا نموده و پیشکش و هدایا مبذول میداشته
و استمداد از قوت و شوکت ایشان کرده و بمظاهرت و تناصر ایشان خصمان را که قوی
بوده اند مقهور و مخذول کرده انسته و حال اقوام مغول آنچه پیش ایشان مشهور است
درین گذشته نموده شد و اقوام بسیار بروجهی که مفصل خواهد آمد از ایشان
بادید آمده اند و غرض از اطناب و تطویل در ذکر آن اقوام نیرون و پدران
چنگیز خان اند که تمامت از یک شعبه اند و از نسل آن دو کس مذکور که در ارکنه قون

رفته

رفته بودند و آنجا مدتها تناسل و توالد کرده و شعبها و قبایل از ایشان بادید آمده
که آن زمره را مغول درلگین میگویند و از اعقاب و اخلاف ایشان اقوام بسیار
ظاهر شده و بعضی اقوام آنند که از نسل دوبون بایان و الان قوا بدید آمده اند و
باقسام بسیار منشعب گشته چنانکه در قسم دوم و سیم شرح آن بیاید و پیش ازین
در زمان چنگیز خان و اوروق نامدار او ازین جمله قوم نکوز و قیان امرا بوده اند و این
زمان در ملک ایران جاورجی امیر هزار که پسر الش قراوسونتای امیر هزارند از قوم
نکوز بوده و در هزاره که پیش ازین درجاق اباقا خان جاوقور از قوم جلایر میداشت
که از نسل موقلی گویانک بود ازین قوم نکوز بسیار هستند لیکن مشهور و معتبر نه
و شعبه از قوم نیرون هستند که ایشان را نیز نکوز گویند و از لونده و چینه و الکین
چینه در وجود آمده اند که ایشان هر دو پسران جرقه لینکقوم اند که زن برادر
خود خاتون تومنه خان را خواسته بود و آن دو فرزند از او آورده نسل و اوروق
ایشان را چینه گویند و نکوز نیز گویند و کسانی که آن اقوام و شعب ایشان را نیکو
شناسند فرق و تمیز میان هر دو نکوز توانند و آن نکوز که از فرزندان گند و چینه
و دیگر اوروغ چرغه لینکقوم که از خواتین دیگر آمده اند جمله پدران اقوام تایجیوت اند
و شرح آن در شعبه تایجیوت بیاید و چون قوم نکوز و قیان بعد از استیصال
قوم مغول قدیم از ایشان هر دو منشعب گشته اند حال ایشان علیحده مبدأ
تاریخ است و محتاج ذکر آن متقدمان که مفصل معلوم نشده نیست و شرح

و تفصیل نسل و شعب و ذریتی که از ایشان پدید آمده تا وقتی که الآن قوا و
فرزندان او ظاهر شدند و ایشان را مغول درلکین گویند هر یک علیحده با شطری از
حکایات ایشان که مناسب ذکر شعبه باشد متوالی و متعاقب در موضع خود خواهیم
ذکر کرد بدین تفصیل ان شاء الله وحده العزیز **قوم اوریانکقت**
این قوم از نسل قیان و نکوز مذکور منشعب شده اند و گروهی دیگر هستند که
ایشان را اوریانکقت بیشه میگویند لیکن آنها از ایشان جدا و ممتازند آن قوم بیشه در
حدود بورقوچین توکوم آنجا که قوم قوری و برغوت و تومات می نشینند بیکدیگر
نزدیکند و قبایل و شعب ایشان مغول اصلی نیستند چنانکه در فصل سابق یاد کرده شد
و این اوریانکقت دعوی میکنند که در میدان هفتاد دم ارکنه قون همد و معاون
و متفق بوده اند و عادت ایشان چنانست که بوقتی که برق و صاعقه بسیار افتد
آسمان و ابر و صاعقه را دشنام دهند و بانک بر وی زنند و اگر صاعقه بر چهار پای افتد
و بمیرد گوشت آن نخورند و از آن تحاشی و تجنب نمایند و زعم ایشان آنست که چون
چنین کنند صاعقه منقطع گردد و زجر و دیگر مغولان خلاف این کنند بوقت صاعقه
از خانه بیرون نیایند و بهر الکان بنشینند روایتست که در ولایت مغولستان بسیار
می افتد و پیش مغولان چنان است که صاعقه از حیوانی مانند اژدها پدید می آید و در آن
دیار مشاهده میکنند که از هوا بر زمین می افتد و دم را بر زمین میزند و بر خود می پیچد و از دهان
او آتش میریزد همانا شاعر از نظم این ابیات در وصف ابر و برق و رعد این معنی خواسته است

شعر نهنگی را همی ماند که گردون را بیوبارد ✤ چو از دریا بر آید جرم تیره رنگ غضبانش ✤
بغرد همچو اژدرها چو بر عالم بپا شوید ✤ ببارد آتش و دود از میان کام و دندانش ✤
و در این باب مغولان معتبر القول بمبالغت میگویند که بکرات این حال دیده ایم و چون
در ولایت مغولستان سرما با فراط میباشد خصوصا در ولایتی که آنرا بورقچین توکوم
میگویند متواتر و متوالی صاعقه می افتد و همچنین نقل میکنند که اگر شراب با قمیز و شیر و مات
بر زمین ریزد برق و صاعقه در چهار پای خاصه در اسب افتد و اگر شراب ریخته شود مشوّر تر
شود و البته برق در چهار پای و خانه ایشان افتد بدان سبب عظیم احتراز کنند
و اگر کسی اوغ از پای بیرون کند و خواهد که در آفتاب خشک کند همین قضیه مذکور واقع
شود از انجهت چون اوغ خشک کنند سر خرگاه بپوشانند و در خرگاه خشک کنند نزد
ایشان این تفأل مجربست و بدان ولایت مخصوص و چون در آن حدود صاعقه
بسیار می افتد و ایشان را آفتی معظم است وقوع آن بهر علت از علل نسبت کرده اند و
میگویند که بهر سببی اسباب جنیان بر ایشان ظاهر میشده اند و سخن میکرده اند و در این ملک
این شیوه خیالات و تسویلات بسیار است و قامان بی اندازه و مشهور که جنیان با ایشان
سخن میگویند خصوصا در ولایتی که بسر حد اقصی عمارت نزدیک است و آن ولایت را برغو میگویند
و بورقوچین توکوم نیز میخوانند و آنجا قامان بیشتر میباشند و این قوم اوریانکقت و عهد
چنکگیز خان از امراء بزرگ جلمه اوهه بوده و معنی اوهه عیار و راهزن بهادر است چون
او این صفت داشته باین اسم موسوم شده و در آن عهد از جمله امراء اکر تمکی بوده و زیادت

از دو سه امیر برتر از و نبوده اند و هم در زمان چنگیزخان وفات کرده او را دو پسر
بوده یکی ییسوبوقا تامیشی نام و جانشین او دانسته و امرای دست چپ بوده و دیگر ییسون
بوقا طرقی و او هزاره میدانسته و از امرای دست راست بوده و مقدم قورچیان
چنگیزخان بوده و جد بوقا و آروق او کلی قورچی از جمله ملازمان او بوده بواسطه تربیت
او معتبر و مشهور گشته و ییسوبوقا که او را تامیشی میگفتند و تامیشی بزبان ختای بخشی و
استاد بزرگ باشد در زمان اوکتای قان عظیم پیر شده و بکردون تردد میکرده و آواز نرم
داشته اوکتای قان بدان سبب او را ییسوقا تاشی میگفته و لقب او شده و قرا
و ناچوبان که این زمان امیر هزارست از برادرزادگان اوست و سوتنبای بهادر هم از این قوم
بوده و فرزندان او تیمور بوقا یاورچی و فرزندان تیمور بوقا باهیمش و کوتجک و قتلغ خواجه
بودند و خویشان ایشان بابچار و بایدار و کوکا ایلکا و پسر او هرقاسون امیر تومان
و هرقسون را پسر نبوده برادرزاده داشته آشوقه نام و از نسل جاملا و هیساربان امیر
هزارست و نازین احمد که پیش از این امیر هزار بوده و پسران او حسن و اقنجی و برادرزاده او
طایدو و اورونک تیمور پسر خواجه نویان هم از خویشان اویند و اورقوتا از تومان
هند و قوو و پسر او چنکتیمور هم از نسل ایشانند و در عهد چنگیزخان از قوم اورتکقت
پیشه امیر هزاره بوده از امرای دست چپ نام او داچی و بعد از چنگیزخان فرزندان
او با هزاره خود غروق یسون بزرگ چنگیزخان موضعی که او را بوقان قالدون گویند نگاه
میدارند و بجز یک نفیره ندتا غایت بر همان یوسون مقرر و ثابت اند و از فرزندان

چنگیزخان

چنگیزخان یوسون بزرگ تولوی خان و منگکو خان و فرزندان او و قوبیلای قان
داوروق او هم بدان موضع مذکور نهاده اند و تقریر میکنند که چنگیزخان وقتی
بدان موضع رسیده و درختی بغایت شاداب در آن صحرا بود او را غضارت و نضارت
آن درخت بغایت خوش آمده و ساعتی در زیر آن نزول فرموده او را ذوقی اندرونی ظاهر شده
بود در آن حالت با امرا و نزدیکان گفت که میباید که جای آخرت ما اینجا باشد بعد از آنکه
وفات کرد چون این سخن از وی شنیده بودند غروق بزرگ او در آن موضع بزیر
آن درخت ساختند و میگویند که هم آن سال آن صحرا از بسیاری درخت که برآمده بیشه
عظیم گشت چنانکه آن درخت اولین را باز نمیتوان شناخت و هیچ آفریده نمیداند
که کدام است و یوسون بزرگ دیگر فرزندان در مواضع دیگر است و این اوروق داچی
بواسطه آنکه اوتاکو بوغول اند از قدیم باز دختر نمیدهند و نمی ستانند و پسر دیگر داشته
اوریانکقتای نام در عهد منگکو قان لشکرکشی بزرگ بود و در آن وقت که برادر خود قو
بیلای قان را بولایت قراجانک فرستاده با ده تومان لشکر مقدم آن لشکر
اوریانکقتای بود و حکم کرد که قوبیلای قان و جمله لشکر در حکم اوریانکقتای باشد
و آن ولایت از تختگاه قان بغایت دور بود چنانکه قرب یکساله راه بود و هوای
آنجا عظیم عفن و بد و تمامت لشکر رنجور شده اند و نیز آن ولایت بغایت
معمور بوده و لشکرهای ایشان وافر و ضرورت بود هر روز در هر منزلی جنگی کردن
بدین دو سبب از آن ده تومان لشکر یک تومان زیادت باز نیامدند و این

اورانکقتای عظیم معتبر بوده و کارهای بزرگ بسیار کرده و امیر سوبدای بهادر که با جبه نویان
بهم بایران زمین آمد بوده هم از اوریانکقت بوده و اورا پسری بوده امیر هزاره از دست
چپ کوکجو نام و بعد از سوبادای جای پدر گرفته و فرزندان ایشان این زمان
در بندگی قاآن اند و سوبادای بهادر را پسرزاده بوده نام او اجوقان اورا
بایان بهم بامیری لشکر بفتح بلاد چین و ماچین که مغولان اورا ننکیاس میگویند
فرستاده و آن مملکت را در مدت هفت سال مسخر کرده و در عهد چینگگیز خان
ازین قوم بوده ملازم جوچی قسار برادر چینگگیز خان نام او جاورغا ایلاغات ن
و او آنست که چینگگیز خان اورا با قالیودر از قوم جوریات بهم از زبان جوچی
قسار بایلچی پیش اونک خان فرستاده و اورا غافل و بی سر او رفته و آن
حکایت مشروح در شعبهٔ جوریات آمده و حکایت این قوم اوریانکقت
و امرا ایشان بسیار است حالی اینمقدار نبشته شد

این قوم هم از نسل آن دو شخص اند که در ارکنه قون رفته اند و چنانچه ذکر رفت
نقل میکنند که این قوم قنقرات پیش از دیگران بی کنکاج بیرون آمده اند
ناگاه چنانکه آتش دانها دیگر اقوام در زیر پای آورده اند و معتقد مغول آنست
که درد پای قنقرات که بسیار اتفاق می افتد بسبب آن حرکتست که بنزد آن
تعدّی بپای تعدّی کرده و دیگر مغولان در قدیم الایام از قنقرات بواسطه آنکه
پیشتر بیرون آمدند دلماندگی نموده اند و با ایشان مخالفت کرده و نزد ایشان

اینمعنی

اینمعنی شهرتی دارد و از قوم قنقرات اقوام منشعب گشته اند و هر یک علیحده نامی و
لقبی یافته بدان سبب در فهرست نام هر یک جداگانه اثبات رفت و چون در اصل
شعب این قوانم شرح و تفصیل احوال و اسامی آن اقوام هم درین شعبه اصل
یاد کرده میشود چنانچه منقولست بروجه قریب الفهم روایت میکنند که نسب ایشان
چنان است که از بستوی زرین سه پسر بوجود آمده اند و این سخن همانا رمز و اشارت
باشد و مراد آن بود که شخصی که آن پسران از او در وجود آمده اند ذاتی عاقل
کامل بسیار آداب و فرهنگ بوده و اورا به بستوی زرین نسبت کرده اند و خصوصاً
که این عبارت نزد مغولان مستعمل است چه عادت دارند که پادشاه را دیدن
میگویند روی زرین پادشاه دیدیم و بدرون زرین فهم کرده در میان دیگر اقوام
همین استعارت و عبارت هست چه زر جوهر شریف و محتاج الیه و عظیم صافی
و پاکست ظاهر آنکه اینمعنی خواسته باشند و الا زادن آدمی از بستوی زرین دور
از عقل و بغایت مستبدع است فی الجمله نام آن سه پسر و شعبی که از هر یک
از ایشان با دید آمده بدین تفصیل است **پسر اول**
جورلوق مرکان جدا قوامیست که این زمان بقنقرات منسوبند **پسر**
دوم قبای شیره و اورا دو پسر بوده ایکیراس و اولقونوت **پسر**
سیوم توسبودا و او دو پسر داشته است قرانوت و تونکلیوت

پسر اول جورلوق مرکان

چون چند شعبه از اصل قوم قنقرات با دید آمده اند و هر یک علیحده اسمی و لقبی
مخصوص یافته و بدان مشهور چنانکه متعاقب ذکر آن خواهد آمد اسم قنقرات
در بعضی باقی و مقرر مانده و این زمان بدان اسم معروف و مشهورند این جوبر
لوق مرکان جد آن طایفه است و معنی مرکان آنست که تیر راست انداز و او
با برادر خود قبای شیره بد بوده روزی از و خشم گرفته و خواسته که او را تیر زند
قبای شیره ترسیده و بر پشت اسب دو تو شده و سر به پهلوی اسب فرو برده
و بد و نگاه میکرده تا تیر خواهد انداخت یا نه برادرش روی او را دیده و ترحم آورده
و خشم فرو خورده و اندیشه کرده که برادرم را چگونه کشم و چون تیر در کمان
نهاده چگونه نیندازم و او را ادبی نکنم و چنان حکم انداز بوده که گوش حلقه او به تیر زده
چنانکه بروی او نرسیده بدان سبب صفت او مرکان شده و موضع
قنقرات حدود او نکوه است که بر مثال سد اسکندر میان ممالک ختای و
ولایات مغول کشیده اند جایی که آنرا اتکوه خوانند و در آنجا نشسته اند و امرا
و خواتین در هر عهدی از نسل این قنقرات بسیار بوده اند آنچه معلوم شده
تقریر میرود و در عهد چنگگیز خان از جمله امرا بزرگ از قوم قنقرات یکی ترکل
بوده مقدم گروهی از ایشان و اوایل چنگگیز خان بوده و موافقت او نموده و چنگگیز خان
دختری بوی داده نام او   در آنوقت که خواست داد گفته است دختر تو برغ
و سنگ پشت باشد او را چگونه ستانم بدان سبب رنجیده و او را بیاسا رسانیده

ویکگروه

ویک گروه دیگر از قنقرات بوده اند سرور و مقدم ایشان دی نویان و او دو پسر
داشته آلچی نویان و هوقو نویان و دختری نام او بورته اوجین و چنگگیز خان در
در اوایل جوانی او را میخواسته و پدرش مضایقه بسیار میکرده آلچی نویان چون
با چنگگیز خان دوستی داشته جهد کرده تا آن خواهر را بوی داده اند و بسال از آلچی نویان
بزرگتر بوده و دی نویان برادری داشته دارتیای نام و او را چهار پسر بوده قطادبو بورو
ناکودار و جونقور و اغلب ایشان و فرزندان ایشان دختر از اوروق چنگگیز خان
ستده اند و بدیشان داده و منصب ایشان آن بوده که بالای پسران می نشسته اند
و جمله امیران دست چپ بوده اند درین وقت نیز در بندگی قاآن و اولوس اوکتای
و جغتای و جوجی از فرزندان ایشان و امادان بسیار هستند و سالجوتای گورکان
که پدر او را ابلغان نویان گفته اند که کلمش آقا دختر توقو قور را خواسته بوده و او گورکان
گورکان که از اولوس توقتا با ایلچی آمده بود هم ازین استخوان اند در ایران زمین
اباتای نویان و فرزندان او مار بورو او تمان و قتلغ تیمور و دیگر فرزندان ایشان
هم از قوم قنقرات اند و بولغان خاتون و کرمون هر دو از نسل اتباتای اند بولغان خاتون
دختر او تمان است و کرمون خاتون دختر قتلغ تیمور و در عهد چنگگیز خان امیر معتبر بوده
که او را آلچو نویان می گفته اند و نام او دارکه گورکان بوده و پسری داشته منگلو گورکان
نام چنگگیز خان چهار هزار مرد از دیگر اقوام قنقرات جدا کرده و بوی توسامیشی کرده و دختر
خود توماملون را که از تولوی خان مهتر بوده بوی داده و او را بولایت قمانات فرستاده

وتا این غایت فرزندان ایشان آنجا اند و بایوداى برباتان بدیشان تعلق داشته
وازآنجا آمده است و بایوداى از اولقونوت اند که شعبه ایست از قنقرات و شرح آن
بیاید و امیری دیگر در زمان چنگگیز خان بوده نام او توقوچار و او را الان تورقاقتوتوقوچار
گفته اند بسبب آنکه نیک ترکان و کشیکتو او آغاز کرده بود و در این ملک نیکی بهادر امیر هزار
قراوناس که در حدود بادغیس منشسته پسرزاده او بود و او ملازم بندگی چنگگیز خان بوده
و بوقتی که بلشکر ختا برنشسته او را با دو هزار سوار بقراولی پس پشت خود رها کرده تا از
اقوام مغول و کرایت و نایمان و غیر هم که ایشان را در تحت تصرف آورده بود که مبادا
که دل دگرگون کنند وازپس در آیند و امیری بزرگ دیگر هم ملازم چنگگیز خان بوده نام
او قتای نویان و در ینجا ملک که پیش تودای خاتونست از فرزندان اوست و تولوی
خاتون و مرتی خاتون که خاتونان هولاکو خان بودند و موسی کورکان عم او کان
ملک مذکور بودند و جوریکه پسر تولوی خان را خاتونی بوده نام او بولغی پسرزاده الجی نویان
بوده لیکن در شعبه الجی نویان نیست و قوبیلای قان را خاتونی بود نام او جابون
خاتون دختر الجی نویان بغایت پاکیزه و صاحب جمال و او عظیم دوست داشته و از وی چهار پسر و پنج
دختر آورده چنانچه در شعبه او خواهد آمد و لقب این خاتون بزبان ختای قونقو بوده
یعنی خاتون بزرگ و چون نماند قوبیلای قان بجای وی برادرزاده او را خواسته نام او
نمبوی خاتون دختر ناچین کورکان و از وی پسری دارد نام او آغروقچی و خاتون
کرجو پسر اوکتای قان قتاقاش نام پسرزاده الجی نویان بوده و شیرامون

ازین

ازین خاتون آمده و الجی نویان بغیر از ناچین پسری داشته نام او چیکو کورکان
که دختر چنگگیز خان تولون نام داشت هم از قنقرات بوده **پسر دوم**
قبای شیره و او را دو پسر بوده یکی ایکیراس و از آن دیگری
اولقونوت ایکیراس تمامت قوم ایکیراس از نسل و ذریت اویند و خاتون
بزرگ چنگگیز خان قوتوقتای خاتون ازین قوم بوده و دختر بوولدای کورکان که او پسر
بوتو کورکان بوده که دختر بزرگین چنگگیز خان قوجین بیکی را داشت **اولقونوت**
قوم اولقونوت جمله استخوان وی اند طایجو کورکان که دختر کهتر چنگگیز خان الیالون
نام را ستده ازین قوم بود و حکایت او مطول است و علیحده نوشته شده و او را
پسری بود نام او جوچنبای دختر منگکو خان شیرین نام را او داشته و چون نمانده
خواهرش را بچقه نام بوی داده اند و خاتون میسوکای بهادر مادر چنگگیز خان او الون
قوجین ازین قوم بود و تاجو کورکان پسر اولار کورکان که دختر کوچکتر چنگگیز خان
الت لوقان را خواسته هم ازین قوم بود و او برادر او الون قوجین مادر چنگگیز خان بوده
پسر سیوم توسبوداو و او را دو پسر بوده قرانوت و قونکلیوت و این
قونکلیوت زن پدر را خواسته و از وی پسر آورده نام او میسر اولون و او نیز زن پدر را
خواسته و پسری از او آورده قورلاس نام که تمامت اقوام قورولاس از نسل وی اند
و زن ختائی خواسته و از وی پسری آورده نام او ایلجیکین که قوم ایلجیکین جمله از استخوان وی اند
و شرح هر یک متعاقب مفصل خواهد آمد و سه شعبه که سه قوم علیحده اند

ازین پسران توسبوداو بدین تفصیل است **قراونت** این قراونت
پسر بزرگین توسبوداو بوده و تمامت اقوامی که ایشان را قراونت میخوانند از نسل
ویند **قونکلیوت** این قونکلیوت پسری داشته
منیر الوک نام و معنی اولوک کسی باشد که از چیزی باک ندارد و گوشت مرده را نیز همین نام
گویند و عادت او چنان بود که چون بخفتی سه روز بیدار نشدی و بغایت با قوت بوده
چنانکه میگویند که ستون خیمه بر دست او مانند تازیانه بودی و میگویند بوقت بهار صدف
بر کنار رود گرد کردی و در توبره تا بریان کرده بخورد یک نوبت توبره پر از صدف بیاورده
در زیر توبره خفته و سه روز بیدار نشده و مرغی که آنرا ایرو گویند چون او حرکت نکرده پنداشته
که توده ایست بر پشت او خایه نهاده این منیر اولوک زن پدر را خواسته و از و پسری آورده
نام او قورولاس تمامت از نسل اویند و هرچند اصل قورولاس آنست که از التان قودوقیه
یعنی بستوزرین زاده اند و قنقرات و ایکیراس از یک اصل منشعب گشته و آقا و اینی
همدیگر بوده اند هر وقت با یکدیگر خصومت و جنگ میکرده اند و در وقتی که چینگگیز خان
در بالجیونه بود قوم قورولاس و ایکیراس را که مقدم ایشان بوتوک خان بود دوانیده و تاختن
کرده ایکیراس از ایشان گریخته پیش چینگگیز خان رفته اند به بالجیونه و با او متفق شده
وازین قورولاس سه هزار نفر پیش اوتچی نویان بوده اند و دوراتو گورکان ازین قوم است
بوتو گورکان برادر مادر چینگگیز خان بوده و چینگگیز خان دختری همین فرزندان او بود
بوی داده قوجین بیکی نام و از و پسری آورده نام او دارکی گورکان و دختری دیگر هم از

[illegible]

آن خویش جابون نام بهمین دارکی گورکان داده و بوتو گورکان را پدر نکون بوده و در
آنوقت که نکون پیش قوم تایجیوت بود و پیغام مخالفت ایشان پیش پسر خود بوتو
فرستاد و اعلام کرده جاورقه مقدم قوم قورولاس با چینگگیز خان در جنگ تایجیوت
متفق بوده امیری از قوم قورولاس بوده نام او مرکتیای و بوقتی که اقوام قنقرات بسبب آنکه
جوچی قسار بسخن چند ایشان را دوانیده و چینگگیز خان از و خشونت کرده دلماندگی کردند
و پیش جاموقه رفتند و اقوام ایکیراس و قورولاس و تاتار و قیقین و سالجیوت اتفاق کردند
و جاموقه را گورخانی برگرفتند و قصد چینگگیز خان کردند این مرکتی شخصی قوریدای نام را
پنهان بفرستاد تا چینگگیز خان را اعلام کند و اسب خاصه بوی داد اسبی چنانکه بر بالای
گوش او گنده برآمده بود داده و در راه بکوران و هزاره قولان بهادر از قوم هوین رسیده
و شخصی که نام او [blank] بوده در شب میسول میکرد دیده او را دیده و شناخته و نغری
نیکو قالیون بدو داده تا زود برود و آمده و خبر کرده و چینگگیز خان برنشسته ایشان را
شکست داده منیر اولوک زنی ختائی خواسته و حال آن زن چنان بوده که بر درازگوشی
سوار شده و از ختای بیرون آمده و بر عزم شوهری کند و نام او داوقای یو داق بوده
و داوقای بزبان ختای گل بود و یو داق کسی که بر درازگوش نشسته باشد و منیر اولوک
ازو پسری آورده نام او ایلچیکین نهاد بسبب آنکه درازگوش را ایلچیکه گویند و آن زن بدراز
گوش آمده بود و تمامت قوم ایلچیکین از نسل آن پسرند و از آن قوم امرا خواتین
بزرگ معروف و مشهور در عهدی بوده اند و در این ملک غرقی نویان و فرزندان او جا

اوجا تیمور و امیر علی و تسو و اباجی ایشان اند از فرزندان تسو قور و قچر بهادر و سرتاق
بهادر و یولوغان تبوکری که خاتون پادشاه اسلام خلد الله ملکه است و دختر
امیر تسو است و امیر تسو از قبل خان تبوکری ارغون آقا آمده بود تا ولایتی که مخصوص تغاجان
بدانند و پسران تسو خربنده و هرتی اند و مسلمان سوسونجی اسم الجیکین است این چند
شعب و اقوام که ذکر رفت از آن لبتو زرین در وجود آمده اند و هر یکی قومی منشعب گشته
و بموجب آنکه جمله عم زاده همدیگرند و بیکدیگر نزدیک لیکن هر یک قومی علیحده شده اند
و مقدم لشکری گشته و العهده عظیم بسیار شده و تورو قچر بهادر و سرتاق بهادر که ذکر ایشان
رفت در عهد چنگگیز خان برادران بوده اند و هنگام قسمت بتولوی خان رسیده و در هزاره
جدی نویان و با قوم منکقوت آمده قوده گشته و بحکم یرلیغ چنگگیز خان رفته اند و قوم
نرقوت را در آورده و مقدم نرقوت را قدان ایبین گفته اند در آن وقت سوکند
خورده اند و در آمده و عهده کرده که مانند برادر و اوروق یکدیگر باشیم و چنانکه مغولان
دختران یکدیگر بخواهند ما نیز بخواهیم و هر یک از ما دختری از قومی دیگر بخواهد همدیگر را براه
عروسی و دامادی ادب نگاه داریم و تا این زمان بهمان شیوه زندگانی میکنند و بور
الغی کوکالتاش و مارما و مارمان از نسل این قدان بوده اند والسلام

قوم اورناوت

ازین اورناوت سه شعبه پدید می آید ✤

قونکقتان ✤ و ارلات ✤ و اوتاوت کلکنوت ✤

و این اسامی در اصل نام سه برادر بوده و از هر یک شعبه پدید آمده و اوروق

ایشان

ایشان بسیار شده و علیحده قومی گشته اند و بحسب نام آن شخص که اصل ایشان بود
هر یک شعبه لقب و اسم یافته

پسر اول قونکقتان

معنی این
لفظ بزرگ بینی باشد و او چنان بوده بدان سبب این نام یافته و از نسل او امرا بزرگ
بوده اند و در عهد چنگگیز خان منکلیک ایچکه از نسل او بوده و بوقتی که اونگ خان
حیلت کرده چنگگیز خان را بهانه آنکه دختر به پسر او میدهد طلب داشته تا او را بگیرد
در راه بخانه منکلیک ایچکه فرود آمد و با او مشورت کرد او مانع شد و نگذاشت که برود
و همواره در احوال شدت و رخا و خوف و رجا با چنگگیز خان متفق بوده و چنگگیز خان
مادر خود اولون ایکه را بدو داده و بر بالای همه امرا در پهلوی چنگگیز خان می نشسته
بسته است و پسری داشته کوکجو نام که مغولان او را تب تنگری میگفته اند و عادت او
آن بوده که از مغیبات و احوال مستقبل خبر میکرده و میگفته که خدای با من سخن
میگوید و باسمان میروم و هر وقت پیش چنگگیز خان آمدی و گفتی که تو پادشاه
عالم باشی و او را چنگگیز خانی او داده و گفته بفرمان خدا نام تو چنین میباید
و بمغولی چنک مستحکم بود و چنگگیز خان جمع آنست و سبب آن بوده که پادشاهان
بزرگ قراختای را در آن زمان لقب کورخان می بود و معنی کور هم مستحکم است
و تا وقتی که پادشاه بغایت بزرگ نبودی او را کورخان نگفتندی و بلفظ
مغولی چنگگیز همان معنی دارد لیکن به مبالغت تر بجهت آنکه جمع است و اطلاق
این لفظ چنانست که مثلاً در لغت فارسی شهنشاه و تب تنگری معنا شده بود

که در قلب نستان بموضع ادنان کلوران که سردترین آن ولایتست برهنه در میان آب
یخ نشستی و از حرارت او آب بسته که خیمه گشتی و از آب بخار انگیخته شدی و
عوام و آحاد مغول گویند و مشهور گردانید که او بر اسبی خنگ بر آسمان میرفت
این معنی مبالغه و دروغ عوام است لکن تشیدی و تزویری داشته و با چنگگیز خان
سخن گستاخ میگفته و چون بعضی ملایم طبع و مد چنگگیز خان بوده او را خوش می
آمده بعد از آن چون زیادت میگفت و خوضی در هر باب و تکبر و تجبری مینمود چنگگیز خان
به کمال عقل و کیاست دانسته که او مزور و مموه است روزی با برادر خود جوجی قسار
قرار کرده و فرموده تا چون او باز در آید و فضول آغاز کند او را بکشند و جوجی
قسار بغایت دلاور و باقوت بوده تا بحدی که آدمی را بدو دست میگرفته و پشت
او را مانند چوبی باریک میشکسته فی الجمله چون تب تنگری در آمده و آغاز فضول
کرده او را دو سه پای زده و از اردو بیرون انداخته و کشته و پدرش بجای خود نشسته
بود و کلاه او برگرفته و تصور نکرده که او را بکشند چون کشته اند خاموش مانده
و بر قرار معتبر و موقر بوده و هزاره از دست چپ داشته و او را سه پسر دیگر بوده اند همه
امرا بزرگ معتبر و هر یک هزاره داشته یکی را نام تولون چربی و دیگر را سوکتو چربی
و ایشان هر دو از جمله امرا هزاره دست راست بوده اند و نام پسر دیگر سوتو و از امرا دست
چپ بوده و از نسل ایشان درین ولایت شوهر حکان خاتون است تونسه نام
والشقا که برسالت به بندگی قآن رفته بودند و تو واجو یارغوجی و پسران او

ایلچکین

ایلچکین و طوقلوق هم ازین قوم واوروق اند و برکوت قورچی که در زمان اباقاخان
بوده و در عهد چنگگیز خان امیری بوده است که او را باوکتای قآن داد باشکیر هم
نام او دایر و ملازم جغتای بوده و امیری دیگر از آن چنگگیز خان بوده نام او
ییسود و قورچی بعد از چنگگیز خان و تولوی خان ملازم فرزندان طولوی خان
و سرقوقتنی بیکی بوده و از جمله امرا بزرگ و معتبر دیگر هم در اوایل جوانی چنگگیز خان
شخصی ازین قوم بوده جرقه ابوکان نام و حکایات او در تاریخ آمده و از فرزندان
او در این ملک التیمور و ماجو امیر هزار و برادر او مسعودکی شحنه شیراز بود و امرا
قورچی که در زمان اباقاخان بودند نام ایشان انیلکو و برکوت و فرزندان
ایشان ازین قوم بودند **پسر دوم ارلات**
معنی این لفظ آنست که این شخص پیش پدر و مادر نازنین بود و تمام ارلات از نسل این
پسر اند و امرا بزرگ و خواتین از نسل او در هر عهدی بوده اند در عهد چنگگیز خان
بو قورچی نویان ازین قوم بوده و در این ملک بکلامیش و او جان و پسر او سارو که
در این وقت هست از نسل وی اند و امیری دیگر بزرگ هم در آن عهد بوده
بوغورچین نویان نام و احوال و چنان است که از کودکی ملازمت چنگگیز خان
کرده و هرگز مخالفتی ننموده و کوچها پسندیده داده و در دست راست بالای امرا
می نشسته و میگویند که در وقتی که چنگگیز خان در سن جوانی و کودکی بوده بجنگ بعضی
تایجیوت رفته و آنجا زخم تیر بر دهان و گلوی او آمده باز گشته و بیطاق بوده

بوغورجی نویان و براغول نویان با او بهم بوده اند در راه او را فرود آوردند و برف
عظیم می باریده بوراغول نویان اسبش را بر دست گرفته و در آن حالت
سنگ گرم کرده و آب بر او ریخته تا بخار از آن برخاسته و دهان او را بر آن نگاه
داشته تا خون مرده پاره پاره از گلوی او بیرون آمده و قدری نفس زدن بر و
آسان گشته و چون برف سخت می آمد بوقورجی نویان یاغوی خود را بدو دست
بالا سر چینگگیز خان داشته تا برف بر او نبارد و تا بامداد چنان ایستاده و برف
تا کمرگاه او نشسته و پای از جای نجنبانیده و بامداد او را برشانده بیارد و دو ما
خود رسانیده و دیگر کارها بزرگ کرده چنانکه شرح آن بیاید و چون چینگگیز خان را
رمقی پیدا شد و از لشکر و دیگر مقربان جدا مانده و یاغی در تفحص و تفتیش حال او
بود که بوغورجی نویان و بورغول نویان در کوهها و صحراها میگشتند و در طلب
ماکول و مطعوم میبودند و چیزی حاصل نمیشد دام ماهی داشتند در رود خانه
انداختند و ماهی بزرگ افتاد و بوغورجی نویان بیرون میکشید و از غایت گرسنگی
و ضعف طاقت برکشیدن نداشت و بیفتاد چینگگیز خان بر آنکه بوغورجی نویان
ضعیف و مضطر شده بود و بر ران او گوشت نمانده تاسف خورد و بورغول را
گفت غم مخور و پریشان مباش تو تیز شو و من اشکنه تا ران او را پر گوشت
کنم بدین اندیشه ها و عزم قوی و قوت نفس دیگر باره کار چینگگیز خان و ایشان چنانکه
در تاریخ آمده بالا گرفت و عالم را مطیع و مسخر کرد و بوقورجی نویان و بورغول نویان

واوتی

واوتی گرجو از شعبه جلایر نوکران قدیم چینگگیز خان بوده و همواره ملازم او
و در وقتی که پادشاه شد تمامت امرا را یرلیغ داد و بوغورجی و بورغول را نداد و از نورد
که چگونه است که ما را یرلیغ نمیفرمایند فرمود که مرتبه شما از آن بیشتر است که شما را یرلیغ معین
دهم و در زمان اوکتای قاآن قومان او را برادرزاده او بورالتای داشت و در زمان
منگکو خان پسر بورالتای جیرقامیش داشت و این بوریلتای پسران بسیار داشته
و همه امرای بزرگ بوده اند و از آن جمله یکی اورتیمور باورچی امیر بزرگ و ایناق بوده و معروف
و مشهور است و درین ملک از نسل بورجی نویان بجلامیش و پسر او اوجان که یاد کرده شد
و نوکلک که او را العات اکته با سوکا دل دگرگون کرده بود بیار رسانیدند و توقولغو
جربی که امیر هزار دست چپ بوده برادر بورجی نویان بوده و درین وقت از نسل ابنان
بایاس تورقاقون نام در بندگی قاآن امیر بزرگ است و بایاس بزبان ختای مقدم
باشد و تورقاقون نام است و چینگگیز خان در حق بورجی نویان گفته که مرتبه او از خانان
فروتر و از امرا و قراجو بالاتر است و بورجی نویان بمغولی گفته است که بوقتی که کلاغ
زبان غلط کند من نکردم و بوقتی که گوزکو را سر گرد برآید سر و دماغ من گرد بر نیامده
غلط نکردم و بوقتی که خاک زمین بر آسمان رود و بوقتی که خاک آسمان بر زمین آید من
راه غلط نکردم بدان سبب بدین مرتبه رسیده ام که مرا بورجی میگویند و حال و قضیه او
در اول با چینگگیز خان چنان بوده که در وقتی که چینگگیز خان هنوز جوان بود و اتباع
و لشکر از و برگشته و ضعیف حال شده روزی از اقوام مغول دزدان آمده اند

و اسبان او را دزدیده اند در حال واقف گشته و صبر نتوانسته و تا نوکران جمع شوند
بر فور تنها بر عقب دزدان روان شده بر سر راه خنگ سواری را دیده ایستاده و بورجی
بوده چون رسیده پرسیده که کیستی و موجب ایستادن چیست گفته است
که منتظر ایستاده ام تا با تو سخن کنم چنگگیز خان گفته که من تنهایم با من همی آئی جواب
داد برای آن ایستاده ام تا با تو همراه باشم و در صحبت او روان شده چون بدزدان رسیده اند
چنگگیز خان گفته که من منقله باشم تو چپکه من باش تا نتوانم گریخت و بالضروره مقاومت
نمایم درین باب بسیار گفت و شنید کرده اند و مبالغت نموده عاقبت الامر
چنگگیز خان گجگه و بورجی منقله شده دزدان را گریزانیده و اسبان را باز گرفته
چنگگیز خان اینغی ازو باز پسندیده داشته و بروی اعتماد تمام کرده است و ملازم
گردانیده **پسر سیوم او برناوت کلکنوت** جهة آنکه او
کلکی بوده بدین اسم موسوم شده و تمامت شعب و اقوام کلکنوت از نسل وید
و ایشان بسیارند بادای و قشلق ازین قوم اند و ایشانرا کلکنوت ترخان گویند
چنگگیز خان ایشانرا ترخان کرده که از قوم کلکنوت اند ترخان اسم علم ایشان شده
و از فرزندان ایشان بسیار گشته از فرزندان بادای ترخان خوارزمی و ساداق
ترخان اند و از فرزندان ایشان اقوتای است امیر هزاره و این بادای و قشلق مقدم
اقتاجیان یا کاجاران بوده اند که امیر بزرگ ازان اونک خان بوده و سبب ترخان
گردانیدن ایشان در تاریخ و داستان چنگگیز خان مشروح خواهد آمد و قوم تونخین

یکشعبه

یک شعبه اند او کلکنوت از جمله عم‌زادگان قونگقتان قبچاقتای که در خراسان میبود
و عظیم فربه ازین قوم بوده **قوم هوشین** از امرا بزرگ
ازین قوم در عهد یکی بورغول نویان بوده و در بندگی چنگگیز خان اول بوکاول و باورچی
بوده و بعد ازان گزیکتو شده و ازان پس امیر گزیک گشته و آنگاه امیر تومان و منصب
بزرگ معتبر و دست راست مرتبه دوم بورجی نویان شده و کوچ بسیار داده و چنگگیز خان
ایشان را عظیم عزیز و محترم داشته تا بحدی که گفته است که دریغ نباشد و شاید که
بورجی بمیرد و دریغ نباشد و شاید که بورغول بمیرد و خدمتها که بورغول بهر وقت کرده مشروح
تاریخ چنگگیز خان خواهد آمد و او در جنگ لشکر تومات که قومی از مغولانند بر [illegible]
مقهور گردانیده بود کشته شده و در زمان اوکتای قاآن پسر او جوبوکور قوبیلای قایم
مقام او بوده و بعد ازو در زمان قوبیلای قاآن توقچی کورکان بود از اوروق او و وراه
کورکانی او چنان بوده که دختر قوتوقتو که برادر زادهٔ مولاکو خان بود شیرین نام
کالمیش آقا و از قولان خاتون زاده بود و داده بودند و امیری دیگر بزرگ بوده نام او
هوشیدای بایقو چنگگیز خان او را با لشکر بهم یکوجی داده و دست راست لشکر
با تواو میدانسته در آخر عمر عرضه داشته که پیر و ضعیفم و این کار نمیتوانم و از قوم جوریات
یلدکه نامی را که مادر او را خواسته بود آورده و نایب خود گردانیده و بعد ازان قایم
مقام او شده و این زمان امراء بزرگ از نسل او آنجا بهمان کار مشغولند و درین ملک
عرتبای کورکان است و فرزندان او بکلامش مینگجی که اکنون هستند و قوبیلای خاتونی

داشته دختر بورغول نویان بوشچین نام و ازوی پسری آورده نام او اباجی

قوم سولدوس

ازین قوم هرچند امرا بسیار بوده اند
لیکن کسیرا که مشهور و معتبر بود و بندگی چینگگیز خان منسوب و حکایات ایشان روشن تر
مقدم داریم و قضایا که معظم ترست پیشتر شرح دهیم در زمانی که چینگگیز خان جوان
بود و قوم تایچیوت با او سر مخالفت داشتند و لشکر و اتباع از و برگشته و هنوز پادشاهی
او را قوتی پیدا نشده روزی برنشسته بمهمی میرفته در راه کسی را دید [٢] بلی انکه او را محرکی
باشد و برابر او می آمد با خود اندیشید که این معنی بغایت غریب و عجب است همانا
مرا بدین کار نمی باید رفت و در رفتن ساعتی متردد شد اما بدان التفات نکرده بر هوای دل روان
گشت اتفاق چنان افتاد که ترغوتای قریلتوق پادشاه قوم تایچیوت که خصم او بود بوی
رسید و او را بگرفت و دوشاخه کرده نگاه میداشت و در آن زمان عادت نبود که گرفتگانرا
روز گذشته پیرزنی بود مالچواکچی نام و او را جهة آن مالچه میگفتند که از آن قوم بود و شوهری داشت
از قوم مرکیت نام او معلوم نیست و درین عهد او چادرغای نام اتچی قان که با ایکه تای اتچی بهم
آمده بود از نسل اوست فی الجمله آن زن پیوسته سوی چینگگیز خان را شبانه کردی و شرایط خدمت
بجای آوردی و بهر وقتی که گردن او بواسطهٔ دوشاخه مجروح گشتی قدری نمد برانجا نهادی
و همواره شفقت نمودی بعد از مدتی روزی چینگگیز خان فرصت یافت و با دوشاخ بهم
بگریخت و در آبگیری که تا دوری بزرگ بود درانجا رفت و دوشاخه را با خود با آب فرو برد
چنانکه از تن او بیرون الا بینی بیرون نبود از قوم تایچیوت جمعی بر عقب او برفتند و طلب او میکردند

٢ که میکرد صحیح

سورغان شیره از قوم سولدوس که پدر چیلاوغان بهادر بود و او پدر سودون نویان
در میان آن قوم بود و خانه او نیز در آن نزدیکی بود ناگاه نظر او بر بینی مبارک چینگگیز خان
افتاد و دریافت که اوست پنهانی اشارت کرد تا سر زیر آب فرو برد و آن جماعت را گفت
که شما در دیگر حوالی و اطراف طلب میکنید تا من اینجا احتیاط میکنم و ایشانرا متفرق کرد و آن
چون شب شد چینگگیز خان را از آب بیرون آورد و دوشاخه را از گردن او برداشت
و بخانه برد و بالای گردونی در زیر پشم پنهان کرد بعد از آن جماعت طلبکاران پی
او را تا آن موضع یافته بودند گمان بردند که در خانهٔ سورغان شیره بوده باشد و درانجا
بسیار طلب و تجسس کردند تا بحدی که بارهای آن پشم را بسیخ بر زدند و از میان آن پیدا نشد
چون حق تعالی دولت او خواسته بود هیچ نوبت الی در تنجی تن مبارک او نرسید و او را
نیافتند و برفتند بعد از آن سورغان شیره او را مادیانی کورنگ داد و قدری گوشت
و سیخ کباب و از تیر و کمان و هر آلتی که در سفر بکار آید بعضی بداد و بعضی نه و میگویند آتش زنه
نیز نداد و او را روانه گردانید و بدان سبب نیز هر چند منتی عظیم دارند لیکن بسبب آنکه
ازین آلات و آتش زنه نداده اندک تقصیری حوالت کنند و او را چنانکه در آن باب
عذری بوده باشد تا قضیه فاش نگردد لعل له عذراً و انت تلوم و در آن مدت
مادر و خواتین و قوم چینگگیز خان طمع از و منقطع گردانیده بودند پسر چهارم او تولی
خان طفل بود در آن چند روز آخر هر لحظه میگفته است که پدر من بمادیانی برنشسته
میآید و مادرش او را جفا گفته و گوش مالیده که این چه هذیانست که این پسر میگوید

وهردم اورا یاد میامید و دل ما افکار میشود واو ترک میکرفته وبر قرار میکفته تا آنروز که
چنگیز خان خواست رسید تولوی خان کفته است که اینک مردم میرسد بر بادپایی
کورنک نشسته و دو تورلقان بر فتراک بسته و مادرش بر قرار میکفته که این
چه وسواس است که این پسر زحمت میدهد و او بمبالغت تکرار میکفته که اینک میرسد
بعد از ساعتی چنگیز خان برسید بر بادپایی کورنک سوار و دو تورلقان بر قنجقه
بسته جماعت بوصول او بغایت شادمان کشتند و خرمی فراوان کردند و از سخن
تولوی خان عظیم متعجب ماندند و آن قصه بخدمت چنگیز خان باز راندند و صدقات
و نذور بوفا رسانیدند و سورغان شیره چون دانست که این معنی که او چنگیز خان را
پنهان داشت پنهان نماند از میان قوم تایچیوت بیرون آمدن لازم دانست که خانه و
اتباع کوچ کرده به بندگی چنگیز خان آمده و چنگیز خان او را و فرزندان و اشیاع او را
بغایت نیکو داشتی و تعظیم و تمکین و اکرام تمام کردی و چیلاوقان بهادر پسر سورغان
شیره بغایت بهادر و مردانه بوده و یکنوبت در رزمگاه ناگاه از اسب افتاده و یاغی
بر او دوانیده تا بکشند او در جسته و پیاده با نیزه برابر سوار آمده و قصد کرده و گریزانید
و تا یک فرسنگ دوانیده چنگیز خان تعجب نموده و گفته یکی که از اسب بیفتد چگونه طاقت
برخاستن و جنگ کردن داشته باشد و اگر نیز بود پیاده نیز چگونه بر او سوار رود و
مظفر باز گردد **شعر** پیاده ندیدم که جنگ آورد ؛ سر سرکشان زیر چنگ آورد ؛
مثل این بهادر ندیدم و چون چنگیز خان بکرات با تایچیوت جنگ کرد و مصافها داد

عاقبت الامر در جنگ آخرین چیلاوقان بهادر با تارغوتای قریلتوق که پادشاه
تایچیوت بود جنگ کرد و مصافها داد و چیلاوقان بهادر بالا کوتاه داشته نیزه را بر زهار
قریلتوق زده و خواسته که او را بجنباند و از اسب بیندازد نتوانسته نیزه رها کرده و بن
آن بر زمین زده و قوت کرده تا از زهار او بگذشته پشتش فرو رفته و از اسب افتاده و در
آن حالت گفته که اندیشه من آن بود که اگر دلم را بشمشیر پاره کنند بمیرم چنین شخصی حقیر و مختصر که
پسر سورغان شیره است مثل دسته کنگرکی قامان که چند تازیانه کوچک باشد
نیزه بزند و تواند در ربا کند تا من چنین کشته شوم **شعر** زبیژن فزون بود هومان بزور
؛ هنر عیب گردد چو برگشت هور ؛ عاقبت تارغوتای بدان زخم بمرد و جان را بمالک
سپرد و پسر چیلاوقان بهادر سودون نویان بوده که در زمان چنگیز خان از امراء
دست راست بود و بغایت معتبر و معظم شده و در زمان اوکتای قان بحیات
بود و ملازمت فرزندان تولوی خان و سرقوقتنی بیکی کرده و در عهد قوبیلای قان
پسرش قاجو در جای او دانسته و قریب صد سال عمر یافته و خرف شده چنانکه
عروس خود را نمی شناخته و میگفته او را بمن دهید و از جمله خویشان او یک امیر دست
راست بوده طغریل نام و هم از خویشان او امیری بزرگ بوده باورچی منگقو خان نام
او چاران و چون بعد از آن اریق بوکا را بد آموزی کرد قوبیلای قان او را بیاسا رسانید
و از پسران سودون نویان که با هولاکو خان بایران زمین آمدند سونجاق نویان
بود براه بارغورچی و امیر دست راست و امیر کزیک و زبردست کوکه ایلکا نشستی و

وبرادران اوکهتی نویان واراتمور ایداجی وتوداان وتمور بوقا وپسران سونجاق بایدو وعرب وارغون بودند وپسر بایدو بابان وپسر عرب یمن وپسر کوهتی ختای وپسران ختای قران وزکی وپسر توداون ملک وپسر ملک چوپان وپسران تمور بوقا بابیوقا وشیکتور ومبارک واز جمله فرزندان سدون نویان که در بندگی قوبیلای قاان بودند یک پسر ستاق نام را بسم ایلچی پیش هولاکو خان فرستاد وعبد الرحمن با او بهم جهة محاسبه وبابان پسرزاده آلان نویان از قوم نارین که اینجا بود تعلق بقوبیلای قاان داشت طلب داشته اورا اجازت مراجعت دادند ودر سال وفات هولاکو خان بازگشتند وبابان آنست که ولایت نیکناس گرفته

قوم ایلدورکین

این قوم شعبه‌اند از قوم سولدوس در زمان چینگگیز خان بوقتی که با اونک خان مصاف داده بود وبازگشته وبجانب بالجیونه رفته وایلچی پیش اونک خان فرستاده وپیغامهای بسیار داده چنانکه در تاریخ مذکورست آن ایلچی ازین قوم بوده ونام او هرقی جیون هرقی نام است وجیون چپ بود ودرین ملک هندو ومنکچی که در ولایت بادغیس خراسان امیر تومان قرادانس بود از اوروق وخویشان وزادگان او بوده وهرقی جیون عظیم پیر وخرف شده وز زمان چینگگیز خان در حیوة بوده

قوم بایاووت

این قوم شعبه‌اند لیکن دو شعبه معروف‌اند یکی را جدی این بایاووت گویند ودیگری را کهرون بایاووت وجدی رودخانه‌ایست در مغولستان چون مقام ایشان آنجا بوده بدان موضع منسوب گشته‌اند واسم علم

ایشان شده آنچه در صحرا می‌نشستند ایشان را کهرون بایاووت گویند ودر اوایل جوانی چینگگیز خان که اورا با قوم تایچیوت آغاز جنگ شده بود ولشکر جمع میکرد اکثر قوم بایاووت با او متفق بوده‌اند واز جمله سیزده کوران لشکر او یک کوران ایشان بودند وآن قوم را نام اونکلکو فرموده واین بایاووت راه آن داشته‌اند اوروق ودختر بایشان دهند وستانند ودر زمان چینگگیز خان امیری از امرا هزاره دست چپ بوده نام او بوقا کورکان دختر بدو داده واو از بایاووت جدی بوده وهونکان کورکان که اینجاست از نسل اوست ودیگر امیر هزاری دیگر هم از دست چپ بوده نام او اونکور بغایت معتبر وچون پیشتر کوجو کور نویان از قوم بیسوت بوکاول وباورچی بوده وپیر وضعیف شد بورغول نویان بجای او بوکاول وباورچی شده وچون بورغول نویان امیر تومان گشته وبکار لشکر مشغول بوده بجای او اولیز واونکور بوکاول وباورچی شده واورا اونکور قیسات گفته‌اند وبزبان نایمان بوکاول را قیسات گویند قیسمیشی کیدن واین اونکور از قوم کهرون بایاووت بوده وبوقتی که شهر جونگدو را که مسکن التان خان بود واو از آنجا رفته وخزاین امرا او آنجا مانده محاصره داده بودند وستده وقوتوقو نویان این اونکور باورچی را با نوکران بهم فرستاده تا خزانه بیاورند نواب التان خان از خزانه خدمتی داده‌اند قوتوقو نویان نستده واونکور باورچی ستده وچینگگیز خان پرسیده نپسندیده واونکور ونوکر اورا قیمیشی کرده چنانکه در تاریخ مسطورست وبوقا یارغوچی وبرادران وخویشان او از قوم جدی این بایاووت‌اند وذکر نسب او وآبا واجداد برین

موجبیت در زمان چینگگیز خان سورقان نامی اوکچی چینگگیز خان بوده و چون مردی
عاقل کربز بود و باوقات فرصت سخنان نیکو ایراد میکرده و با یاد میداده او را
بزرگ و معتبر گردانیده و از جمله او تکو نغول گشته در آن زمان که چینگگیز خان هنوز
پادشاه نشده بود و هر کردن کشی از اقوام هوس سروری و پادشاهی
داشته اند این سورقان گفته است کسانی که ایشان را هوس پادشاهی است
یکی آلاق او دور است از قوم تاتار و دیگر میچه یکی از قوم قیات تورکین و جاموقه
ساچان از قوم جاچرات اینها دعوی بزرگی میکنند و هوس پادشاهی دارند
لیکن عاقبت تموچین بر سر آمد و پادشاهی باتفاق اقوام بر او مقرر گردد چه استعداد
و استحقاق کار او دارد و تایید آسمانی و فر شاهی بر جبین او ظاهر و لایح است آخر الامر
چنان بود که او گفته و این سورقان پسری داشته کوکو نام و کوکو را پسران
بوده اند از آنجمله یکی توقای یارغوچی و پسران او توقتمور و آلغو و لیسن بوقا بوده اند
و پسران دیگر کوکو جوجی یاورچی و مصطفی تلکچی نویان در حیوة قان یارغوچی بوده
و قدان پسر ارغتنو هم خویش ایشان بوده و تودای یارغوچی همچنین و کوکه تلکچی که
با هولاکو خان آمده بود و مقدم تلکچیان مغول هم عم زاده ایشانست و پسران او
کوک نوری و پسر کوک نوری رمضان و توقتا و بولغان خاتون که خاتون اباقاخان
بود از جمله عم زادگان و برادر زادگان توقای یارغوچی بوده و امیری بزرگ در عهد
چینگگیز خان بوده او را قوبیلای قورچی گفته اند و بعد از چینگگیز خان در حیات بوده و

بعداز

بعد از تولوی خان در خدمت فرزندان او و سرقوقتی بیکی ملازم بوده و قوبیلای
قان خاتونی داشته بایاوچین نام **قوم کیکیت** ازین اقوام امرا و مردم
بسیار معلوم نشده اند لیکن در زمان چینگگیز خان چون امرا را با لشکر بهم فرزندان
بخش میکرد چند امیر با چهار هزار لشکر به پسر بزرگین خود جوجی خان داده از آنجمله یکی امیر
نام او قوتن نویان ازین شعب بوده و در الوس قونجی که از فرزندان اورده از اوروق
جوجی است هوران نام که معروف و بزرگ امرای آن الوس بود از نسل اوست و این زمان
فرزندان و آقا و اینی او آنجا اند **قسم دوم از فصل**
چهارم در ذکر اقوامی از اتراک که ایشان را نیرون گویند و ایشان قومی از
اقوام مغول اند از نسل الان قوا به تجدید در وجود آمده که الان قوا از نسل قورلاس
بوده که قورلاس شعبه ایست از مغول درلکین و الان قوا بزعم و تقریر ایشان بی
شوهر از نور آبستن شده و سه پسر از او در وجود آمده و کسانی که از نسل و ذریت آن
سه پسر باشند ایشان را نیرون گویند یعنی صلب پاک و اشارت بصلب طاهرست
که از نور در وجود آمده و این اقوام که از نسل الان قوا و این سه پسر ند بر دو قسم اند
اول آنانکه از نسل الان قوا باشند تا بطن ششمین او قبل خان و
ایشان را جمله نیرون گویند بسبب مذکور و همچنین برادران قبل خان و فرزندان
و اعقاب ایشان را تمامت اقوام نیرون گویند و تفصیل شعب اقوام ایشان
برین موجبست که مثبت میشود **قوم قیقین** این قوم از نیرون اند

واز پسر بزرکتر الان قوا منشعب کشته که نام او بوقین قنقی است ودر زمان چنگگیز خان
با او مخالفتها نموده اند از آن سبب در هر الوس بسیار باشند لیکن چنان معروف
ومشهور نیستند واز آنچه معتبرند در عهد چنگگیز خان اقوچو بهادر امیری
بزرگ مقدم بوده که با بویروق خان نایمان یکی شده ودیکر امرا بزرگ که در
هر عهد بوده اند بدین تفصیل اند

قوم سالجیوت

این قوم از پسر میانین الان قوا منشعب کشته اند که نام او بوا سالجی
بوده وامرا بسیار از نسل ایشان اند لیکن بسبب انکه در زمان
چنگگیز خان با او مخالفت بسیار کرده اند وبسیاری از ایشان کشته شده اند
ودر آن عهد ازین قوم امیری بوده ساموقه نام هرچند مقدم لشکر
نبوده چنگگیز خان چند نوبت او را لشکر داده وبمهمات بزرگ
فرستاده از آنجمله آنکه یکی امرا بزرگ التان خان با لشکر بهم از وی برکشته
بود ومیل بجانب چنگگیز خان کرده این ساموقه را با لشکری نامزد
فرمود تا برفت وآن امیر را با لشکر ببند کی آورد وبعد از آن
شهر جونگدو را که این زمان دایدو میکویند با آن لشکر ختای
بهم که ایل شده بودند محاصرت کرد تا بستدند ومال خزاین وامرا
التان خان که در آنجا بودند بدست آوردند وچند نوبت دیکر او را بمهمات بزرگ
فرستاده این ساموقه از آنکه کسی نام زبردی طیره کردی ودر خشم رفتی سبب

انکه در کودکی با او جمع شده بوده وهر آینه هر که بزبازی کند مردم او را زیر کیرند وبدین
سبب با شیکی قوتوقو نویان جنگ کرده ومیان ایشان بوحشت
انجامیده وبعد از آن آشتی کرده اند وقرار داده که من بعد آن لفظ نکویند شخصی
دیکر با او کفته اکر نام زبکولی بتو چیزی بهم او بزبان خود کفته قوتوقو نویان
ازین معنی واقف شده وکفته که با من همه دل ماندکی وخصومت کردی و عهد
کردیم که من بعد لفظ زبکویم تو بجهة محقر چیزی بزبان خود میکویی وتحمل می
توانی وقوتوقو شمشیر برکشیده وراند تا بروی زند بر پس زین کوهه آمده
دو بوی نرسیده ومردم در میان آمده اند ومانع شده ودر ولایت ایران
زمین ازین قوم شیخ سونجی است وبرادر او التو سونجی وچون چنگگیز خان
از پدر کوچک باز مانده بود دو شخص از خویشان او که ملازم پدرش
بیسوکا بهادر بوده اند از و برکشتند وبعد از آن چند قوم از مغول در
لکین با وی متفق شدند ومسخر او شدند با جاموقه ساچان کنکاج
کرده ایلچی که نام او بود پیش قوم قتقین وسالجیوت فرستاده
وعادت ایشان در آن عهد چنان بود که سخن مسجع مغلق ومعمی کویند
سخنانی که بر زبان ایلچی فرستاده اند از آن طرز بوده وایشان فهم
نمیکردند ودر آن فرو ماندند جوانی در میان ایشان بود نام کفته است
که معنی این سخن آنست که اقوام بسیار مانند قنقرات وتاتار ودر لکین

که ما را هیچ تعلق نداشت اند جمله با ما دوست و متفق شدند ما که آقا و اینی خون یکدیگریم
متفق کردیم و دوست شویم ایشان قبول نکرده اند و هر خطوئی که مغولان از شکنبه و
خون می بخشند از دیگ بیرون آورده بر روی آن ایلچی زده اند و باستخفاف و استهزاء
تمام او را باز گردانیده بدان سبب عداوت و کینه زیادت شده و جنگ و فتنه میان ایشان
قایم شده و بکرات مصافها داده اند و جنگها کرده عاقبت الامر چینگگیز خان غالب آمده
و از ایشان بی اندازه بقتل آورده و هر چند بسیار بودند اندکی باز ماندند و آن بقیه
چون خویش بودند جمله منقاد و بنده شده اند و بعضی مطیع دیگر اقوام مغول
گشته اند و این قوم را از خویشاوندی چینگگیز خان هیچ مرتبه نمانده الا آنکه
چینگگیز خان فرموده که دختران ایشان بخواهند و ندهند چه راه خویشی دارند
تا از یکدیگر اقوام مغول ممتاز باشند **قوم تایجیوت** ازین اقوام تایجیوت
شعب و قبایل بسیار شده اند و اصل نسب ایشان چنانست که قایدو خان را
سه پسر بوده نام بزرگتر بای سنکقور که شعبه پدران چینگگیز خان از وست
و سیم را نام جاوجین که دو قوم ازکین و سیجیوت از نسل اویند و پسر میانه را
نام جرقه لنکوم بوده و تمامت اقوام تایجیوت از و منشعب شده اند و چون قد
لنکوم اسم و لقب ختائی است معنی لنکوم امیر بزرگ باشد و مغولان چون لنکوم نمیدانسته اند
لنقوم میگویند و جرقه لنقوم توقی که نامی سنکقور برادر نمانده خاتون او را که مادر
تومنه خان بود بزنیکه ستده و از وی دو پسر آورده نام یکی کند چینه و از آن دیگر

اولکین

اولکین چینه و آن خاتونی که خود خواسته پسران داشته یکی قایم مقام پدر و مشهور
بود نام او سورقدو کوجیه بود و قدو تومنه خان بوده و پسر او که قایم مقام
شد همبقای قان بود که قدو قبل خان بوده و پسر همبقای قان قایم مقام او او قدان
تایشی که قدو برتان بهادر بوده و در آن وقت آقا و اینی جمله با همدیگر موافق بوده اند
و چون قوم تاتار متابع پادشاه ختای بوده اند و همبقای قان را ناگاه بگرفتند
و پیش التان خان ختای فرستادند تا او را بر دراز گوش چوبین دوخته هلاک کرد این
از فرزندان قبل خان قوتوله قان بمکافات آن بجنگ ختای رفته و بسیار از ایشان کشته
بعد از آن تا بروزگار یسوکی بهادر آن اقوام تایجیوت از فرزندان و برادران و عم زادگان
بسیار که در وجود آمده بودند و نام ایشان معلوم نه مگر از آن جمعی که پادشاه
و پیشوا قوم بوده اند جمله با یسوکی بهادر موافق و متفق و درست بوده اند و در زمان
چینگگیز خان بوجی که در تاریخ او آمده منافقت و منازعت آغاز نهادند لیکن فرزندان
کند چینه و اولکین چینه جانب چینگگیز خان و در زمان او از فرزندان و فرزندزادگان
همبقای قان و قدان تایشی آنچه مشهور اند و مقدم و پیشوای آن قوم بوده و با چینگگیز خان
مقاومت بدین تفصیل اند قـــــــو دا
پسر قدان تایشی بوده و او را پسری بوده جوجی خان نام او و این غیر آن جوجی خان است
که پسر قوتوله قان بوده و با چینگگیز خان متفق و آقا التان بوده پدر سودون نویان از سلدوس
و جیه از یسوت بوده تعلق داشته اند و حکایت ایشان در شعبه ایشان آمده و از و کرنجنه

و به بندگی چنگیز خان آمده **ادال خــــان**
از نسل همقای قاان بوده و در عهد میسوکای بهادر بوده است و منافقتی
و مخالفتی ننموده و در آخر عهد او و زمان چنگیز خان پسرش ترقوتای قریلتوق
بوده و معنی قریلتوق بخیل و حسود باشد چون این صفت داشته بدین اسم متسم
شده با میسوکی بهادر فتنه آغاز نهاد و با چنگیز خان خصومت و حربها کرد قودیل
ایغادر از جملهٔ عم زادگان تارقوتای قریلتوق بوده و با وی متفق و متابع بوده است
انکقــــو هوقوچو او نیز از عم زادگان ایشان است
جدول شعبه و اسامی ایشان داخل جدول شعبهٔ قیدو خان آمده از آنجا
مطالعه باید کرد تا کیفیت شعبهٔ ایشان معلوم و مفهوم گردد و اقوامی از نیرون
و غیرهم که با تایجیوت متفق بوده اند این جماعت اند بعضی از قوم اوروت
منکقوت مقدم ایشان اوودت بردوت و بعضی از قوم جوریات مقدم
ایشان الوک بهادر و طغای دالو و ماغوی یاداقا با و بهر وقت جاموقه
نیز متفق میشده و باز برگشته و قوم انگراس و قوم نویاقین و قوم قورلاس و قوم بارین
و قوم قیقین و قوم سالجیوت بعد از آن اقوام دیگر با ایشان پیوسته اند و دیگر باره برگشته
جوله و قاجیون بیکی هم از امراء قوم تایجیوت بوده اند و با جاقمبو برادر اونگ خان
دوست و متفق بوده اند و بدو پیوسته اند و وقتی که اونگ خان با چنگیز خان مخالفت
کرد موافقت او نموده و ازین قوم در هر الوسی امرا و قبایل هستند و درین ولایت

ایران

پسران کلتکاو داجی سرکیس قبای سمعار مورا غان ازین اقوامند
قــــوم مرنکان و سیجیوت دو قوم اند و ایشان از
چاوچین در وجود آمده اند که پسر کوچکتر قیدو خان بوده برادر کوچکتر بای سنکقور
و جرقه لینقو چنانکه در شعبهٔ تایجیوت شرح بعضی داده شد و بعضی تفصیل این دو شعبه
و احوال ایشان بدین موجب است شعبهٔ اول قوم ارنکان
ازین قوم در ولایات ایران زمین کسی که از اهل اعتبار باشد و معروف و مشهور بود
نیست لیکن در ولایات مغولستان از استخوان ایشان هستند شعبهٔ
دوم قوم سیجیوت بسیاری مردم بزرگ ازین قوم بوده اند و هستند
لیکن در این ملک کسی که معتبر و مشهور باشد علی التعیین معلوم نشد و در زمان
چنگیز خان بوقتی که امرا و لشکر را بر شه زادگان قسمت میکرد موتکد و نویان را ازین
قوم جوجی خان داده و در عهد باتو لشکر او دانسته و این زمان امیر بزرگ که پیش
توقتای باشد نام او چرکس از نسل اوست **قــــوم جنیس**
ایشان نیز هر چند از قوم تایجیوت بوده اند لیکن در وقت جنگ چنگیز خان و تایجیوت
با چنگیز خان متفق بوده اند و این دو شعبه از دو پسر جرقه لینقوم اند چنانکه در شعبهٔ او
شرح داده شد که زن برادر خود را بخواست و دو پسر از او در وجود آورد یکی را
نام کندو جینه و دیگر را اولجکین کرد و جنیس جمع جینه باشد و معنی این دو نام مذکور
گرگ نر و گرگ ماده باشد و کسانی که از شعبهٔ آن فرزندان باشند ایشان را

چنیس گویند و بعضی آن قوم را نکوز نیز گویند و قومی دیگر را از درلگین مغول خاص هم نکوز میگویند و این قوم شعبه از آنند که از ارکنه قون بیرون آمده اند و بهفتاد دم آهنگران کوره را گداخته چنانکه در فصول سابق یاد کرده شده و جاورچی امیر هزار درین ملک از نسل ایشان بوده و درین ملک ازین شعبه چنیس کسی که معتبر باشد معلوم نشد

فصل در نویاقین و اوروت و منکقوت

از نه فرزند تومینه خان پسر بزرگتر را نام جاقسو بوده و از فرزندان او سه شعبه برمیخیزد یکی را قوم نویاقین گویند و دیگر را قوم اوروت و سیم را قوم منکقوت اقوام نویاقین و اوروت در زمان چنگیز خان با قوم تایجیوت یکی شدند و دشمنی و مخالفت بسیار با چنگیز خان کرده اند و از آن اقوام این زمان درین ملک کسی نیست در عهد چنگیز خان که مقدم قوم اوروت باشد آنچه معلوم است او دو بردوت بوده که مخالفت کرده اند و امراء معتبر در بندگی چنگیز خان جدی نویان بوده و تاریخ او درین فصل بگوییم و از آن قوم نویاقین معلوم نیست و از قوم منکقوت نیز اکثر با قوم اوروت بهم میل بجانب تایجیوت کردند مگر قویلدار ساچان که با اتباع و اشیاع خود با چنگیز خان موافقت نمود و کوچ بسیار داد چنانکه شرح آن علیحده بیاید و چنگیز خان او را اندا می گفته دیگر از قوم منکقوت در آن زمان دو برادر بوده اند و عزم کرده تا بقوم تایجیوت پیوندند برادر کوچکین با ایشان گفته که ما از چنگیز خان چه بد دیده ایم که از و جدا شویم و بدشمنان او پیوندیم ایشان در تاب رفته اند و خشمناک گشته

وبرادر

و برادر بزرگترین تیر کیبر بر میان او زده و دیگر برادر و تمامت نوکران او را به تیر زده اند و کشته و خان و مان و فرزندان و خیل خانه و مواشی او را جمله غارت کرده و پسر کوچک شیر خواره داشت از زنی که از قوم برغوت خواسته بوده و آن قوم بدان حد و نزدیک بوده اند خویشان آن زن آن کوچک را بخیل خود برده اند و اعمام او قصد کرده تا او را نیز هلاک کنند ایشان کودک را در میان پشم پنهان گردانیده و اعمام طلب او میکرده اند تا غایتی که پشم را بسیخ میزدند حق تعالی او را نگاه داشت و آسیبی بوی نرسید بعد از مدتی گمان بردند که آن بچه پیش ایشان است دیگر باره بقصد او برخاستند و ایشان او را در زیر دیگی پنهان داشتند چون بقاء عمر او مقدر بود او را نیافتند بعد از چند سال که حق تعالی چنگیز خان را قوت داد و اقوام تایجیوت او و دیگر اقوام که متابع و مطیع ایشان بودند ضعیف حال گردانید قوم برغوت آن بچه را که نگاه داشته بودند و جدی نام کرده به بندگی چنگیز خان آوردند و بدو سپردند و او ایشان را نواخت و دلداری فرمود و آن کودک را غمخوارگی نمود و چون بزرگ شد امیری بزرگ گشت و نام او جدی نویان شد و چون چنگیز خان قوم تایجیوت را بکلی مقهور گردانید و قوم اوروت و منکقوت از راه عجز و اضطرار ایل شدند اکثر ایشان را قتل فرمود و باقیان را تمام به بندگی بجدی نویان داد اگرچه خویش او بودند بحکم فرمان بندهٔ او شدند و تا این زمان لشکر اوروت و منکقوت برقرار بندهٔ اوروق جدی نویان اند و او از جملهٔ امراء بزرگ دست راست بود و همواره ملازمت بندگی چنگیز خان نموده و بزبان اوکتای قاآن

درحیات بود و ملازم سرقوقتنی بیکی و فرزندان تولوی خان و بعد از آن در زمان
قوبیلای قاآن پسرزادهٔ او منککودای جای او میدانست و درین ولایت ازاوروق
او منککودای پدر قتلغشاه نویان امیر هزار قوم منککوت بود و برادرش هولقوتو
قورچی امیر بزرگ بود و امیر تومان قراوناس نیز شد و پسران هولقوتو جای و برادرش
جلال الدین و پسران منککودای قتلغشاه نویان که امیر بزرگ پادشاه اسلام است
و تیمور بوقای که امیر هزار است و ایشان زاده و یشه برادر دیگر بود و وفات یافتند و مرتیز
از جملهٔ عمزادکان ایشانست و در عهد هولاکو خان قودوسون نویان ازین قوم منککوت
بود امیری بزرگ از امراء کزیک و هولاکو خان او را از امیری کزیک معزول کرد
و خویشاوند او تیمور نام را بجای او نصب فرمود و تا چاق ارغون خان زنده بود
و هوشبدای نام شحنهٔ بغداد هم ازین قوم بود و حکایت قویلدار ساچان چنان
بود که در عموم اوقات با چنگیز خان موافقت نموده و کوچ بسیار داده و او را
انداهی کفته و در وقتی که از جنگ اونگ خان بازگشته بیابچونه میرفت و از آنجا
بیرون آمد لشکر او چهار هزار و ششصد نفر بودند و بلوک شده براه می آمدند از آنجمله
دو هزار و سیصد نفر از قوم اوروت و منککوت بودند و هزار و سیصد نفر
چنگیز خان با دیگران و از لشکر اوروت و منککوت هرچه اوروت بودند امیر ایشان
کهتی نویان بود و هرچه منککوت قویلدار ساچان و از جملهٔ کوچها که او داده یکی آنست که
در وقتی که چنگیز خان با اونگ خان بموضع قلالجین الت مصاف میداد اتباع او اندکی بودند
واز آن

و از آن اونگ خان بسیار چنگیز خان از امراء پرسیده که چگونه کنیم کهتی نویان
مقدم قوم اوروت متردد مانده تازیانه بریال اسب میمالید و سخن نمیکفت قویلدار
جان کفته است که پادشاه و انداهی من نکاه کند بدان پشته که از پس پشت یاغیست
و نام او کوییدان است من بدوانم اگر خدایتعالی راه دهد و از یاغی بگذرم توق خود را
بر آن پشته بزنم فرو برم لشکر چون آن را به بیند میل بدانجانب کند ما یاغی را بزنیم و اگر
خدا راه ندهد و بمیرم فرزندان مرا نگاهداشتن چنگیز خان داند بر آن موجب بدوانید
و راه بر و کشاده و لشکر ایت را بزد و این حکایت مشروح در تاریخ نوشته است
و بعد از و پسرش مونککا قلجا جای او داشته و مونککا قلجا که با جورماغون نویان آمده
بود از نسل ایشان بوده و از اوروق او در بندکی قاآن بسیارند و درین ملک
خلیفه و کرتی از فرزندان او بودند و نوریکی یارغوجی که در عهد اباقا خان بود و بعد
از آن در جاغ کیخاتو نیز امیر و ملازم بود هم از نسل ایشانست و از قوم منککوت
امیری بود که با اونگ خان متفق گشته طغای قولقای نام و طغای کهرین نیز گفته اند و معنی
کهرین در دو دروغ گوی است و در میان مغول هر کرا بدین صفت موصوف کرداند
بغایت برنجد و چون او بچنین نام بد مشهور گشت دایم غمگین بودی و از قوم اوروت
در زمان چنگیز خان امیری معتبر کهتی نویان بوده و برادری داشت امیری بزرگ بوچیرا نام
و این کهتی نویان بغایت بزرگ گشته و از امراء دست چپ بوده و از حکایات او
یکی آنست که شبی در اردو چنگیز خان کزک ببلاوشی کرده چنگیز خان خوابی هولناک دیده

پیدا رشده و روشنایی خواسته و در اردو خاتونی بوده ابیقا بیکی نام دختر جاگمبو و آن
خاتون گفته که من پیوسته با تو نیک بوده ام و از تو هیچ بدی و خیانتی ندیده این
دم خوابی دیدم و خدای تعالی فرمود که ترا ببخشم باید که دل بد نکنی و آواز داده
که در بیرون کیست کهتی نویان که در کزیک بود جواب داده که منم اورا باندرون خوانده
و گفته که این خاتون مرا بتو بخشیدم او را بستان کهتی از آن قضیه بغایت ترسیده و آن
چنگگیز خان او را تسلی داده و گفته مترس که این سخن راست میگویم و با خاتون
گفته که یک باورچی نام و فلان کاسه زرین که من بدان قمیز میخوردم جهة یادکار
بمن بگذار و باقی تمامت اردو و او و قلانان و خیل و چشم و خزاین
و گله و رمه تمامت بخاتون و او و او را بکهتی نویان بخشید قوم [illegible]
این قوم از نیرون اند و بقوم بارین نزدیک و از یک اصل منشعب گشته و در عهد
چنگگیز خان با اقوام تایجیوت یکی شده اند و مخالفت بسیار با او کرده و از جمله امرا
ایشان که معتبر و مشهورند پولاد آقاست که در خدمت قوبیلای قان هم چنگسانگ بوده
و هم باورچی و براه رسالت بدین ممالک آمده و امیری بزرک و معتبر و مشهور است
و پدرش یورکی نام باورچی چنگگیز خان بوده و باردو خاتون بزرک او بورته اوجین تعلق
داشته و از جمله هزاره خاص یک صده او داشته و فرزندان امیر پولاد در بندگی قان اند
و امیر مازوق قورچی که بزرک و سرور قورچیان بود هم ازین قوم بود و امرا و خواتین
بزرک در هر عهدی ازین قوم بوده اند و قوبیلای قان را ازین قوم خاتونی
بوده

بوده و در بجین نام مادر هو کجی قوم بارین
این قوم بارین بقوم دوربان نزدیکند و از اصل ایشان منشعب گشته و قوم
سوقانوت نیز از قوم بارین منشعب گشته اند و در اصل چنانست که سه برادر بوده اند
و این هر سه شعبه مذکور از ایشان منشعب شده و از امراء معروف بزرک این قوم
بارین در عهد چنگگیز خان امیری بوده نام او نایا قانویان از جمله امراء دست چپ
یک مرتبه از موقلی کویانگ فروتر و سوتو کو سون او بوده یعنی مثل شحنه و مشرف و الای
قایم مقامی و او را درجانی بایا جو سور میگفته اند و معنی جو سور منافق و بی شرم بود و قوم
بارین را عادت آن بوده که بازیها و سخن و سفاهت بسیار کنند و شرم و باک
ندارند و این نایا قانویان عظیم پیر شده چنانکه زیادت از صد سال زیسته و در عهد
اوکتای قان در حیات بوده و حکایت کرده که در وقتی که چنگگیز خان اول خاتون را
خواسته بود از آش طوی دامادی او خورده و یاد داشته و احوال او چنان بوده که بوقتی که
چنگگیز خان را با تایجیوت جنگ و مخالفت بود پدر او شیرکیرا ابوکان با اقوام تایجیوت بهم بوده
فرصت نگاه داشته و از جمله شهزادکان و مقدمان ایشان اقوجو و تارغوتای
قیریلتوق را گرفته و به بندگی چنگگیز خان آورده و پسران خویش نایا و الاق را مصاحب
خود گردانیده و با ایشان هر دو دایم ملازم چنگگیز خان بوده و الاق نویان پسری داشت
کوکی نام او را در بعلت آنکه پاسا رسانیدند و او را پسری بود
نایان نام تقوبی و بخشی بر قوبیلای قان رسیده بوده و در وقتی که هولاکو خان عزم ایران

زمین فرمود و بندگی او بیامد چون قوبیلای قان سرتاق پسر بیدون نویان و
عبد الرحمن را بایلچی پیش هولاکو خان فرستاد بابای را طلب داشته بود سرتاق مراجعت
نمود و بابایان در صحبت او برفت و عبد الرحمن جهت افراغ محاسبات انجا باز ماند و چون
بابایان به بندگی قان رسید او را نواخت فرمود و امارت لشکر داد و او چون
پسر زاده سوبتای بهادر را با او نوکر کرد و با سی تومان لشکر
مغول و هشتاد تومان ختای بجنگ نیکناس فرستاد آنجا رفتند
و بمدت هفت سال تمامت ولایت نیکناس را بگرفتند و پسر بابایان در ان ملک
نوقای بود و در زمان چنگیز خان هم ازین قوم بارین امیری بود از امراء هزاره دست
راست نام او سنقل ترکان و او را خویشی بود هم امیر هزار دست راست تورچی نویان
نام و قوم سوقنوت که از ایشان منشعب شده اند حال ایشان چنانست
که برادر کوچکتر بارین که گفته شد که سه برادر بودند کنیزکی در خانه داشته و در نظر او
آمده بهنگام فرصتی دست بدو برده و حامله شده و خاتون او واقف گشته و کنیزک را
میرنجانیده و بسیار میزده تا بچه بیندازد نیفتاده و چون گاه وضع حمل رسیده در
خلوتی بچه آورده و از خاتون ترسیده و از پوستین شوهر قدری سمور بریده
طفل را در آن پیچیده و در میان گزستان انداخته از اتفاق حسنه پدرش در میان
گزستان میگردیده آواز بچه شنیده او را برگرفته و پوستین خود را شناخته
محقق دانسته که چون کنیزک را وقت وضع حمل بود از آن او باشد او را آورده

قوم سوقنوت که از ایشان منشعب شده اند

وبادرش

وبادرش سپرده تا پرورده و بزرگ کرده و خاتون او را التفات نمیکرده و وقعی
نمی نهاده بعد از آن فرزندانی که از آن پسر با دید آمدند هر چند بارین اند
ایشان را بنام شعبه سوقنوت گویند چه بمغولی نام چوب گز سوقای است و این
زمان قومی علیحده اند و امرا بسیار از استخوان ایشان بوده و هستند و میگویند
چنگیز خان از قوم بارین شخصی را ونگقون رها کرده مانند آنکه اسب و دیگر حیوانات را
اونگقون میگویند یعنی کس بآن تعلق نگیرد و آزاد و ترخان باشد و نام آن شخص یکی
بوده و دارد و بالا دست هم نشستی و همچون زادگان از دست راست در آمدی
و اسب او را با اسب چنگیز خان بهم بستندی و بغایت پیر شده بود چنگیز خان چنان
فرمود که از قوم سوقنوت یکی بچهار پای شود تا یکی پای بر پشت او نهاده سوار گردد
بدان سبب قوم سوقنوت را اقاجی یکی گویند و دو ریجی اقاجی نیز گویند و ایشان
ازین سخن در تاب روند و طیرگی کنند و منکر شوند و بوجود قبول نکنند و آن را ظرافت
و لاغ دانند و در زمان چنگیز خان دو برادر ازین قوم بوده اند هر دو امیر هزاره
دست چپ نام یکی اوکر قلجه و از آن دیگر قونوس قلجه و از امراء قوم سوقنوت
طامرقه نویان و قرانویان برادران بوده اند و طامرقه سه پسر داشته یکی جنگقون
که در زمان هولاکو خان امیر تیغاولان بود و دیگر تگنه تنقاول و دیگر جرغاتای
و پسر جنگقون نویان مذکور بورالغی است و پسران قوتو بوقا نویان طاچو و تاجو
نویان بودند طاچو بکودکی نماند و پسر تاچر مبارک نمانده و حاروق جهت

و پسران تمنه یغلاغو و موسی و قراباغ و سلیمان و ایس تمور و عبدل و جرغاتای و پسر جرغاتای ابوکتا یست قوم بیرولاس

قوبیلی نویان در عهد چینگگیز خان از ین قوم بوده و فرزندان او این زمان دربندگی قان اند و درین ملک سایغان طرقی از نسل او بوده و او را باجیه هم با لشکر بزرگ برابر تابانگ خان فرستاده در جنگ آخرین و دو امیر معتبر ازین قوم بانکو در بهم بدین ملک آمده بودند نام ایشان و کوکچو بهادر و این کوکچو بهادر بعقل و کفایت و فصاحت منسوب بوده قوم هدرکین در زمان چینگگیز خان مقدم ایشان موقور قوران بوده و معنی قوران در خوی است مانند سوهان و چون در وی آهنی بفعل بوده این اسم بر وی نهاده اند و هزاره قوم هدرکین او دانسته و از امراء دست راست بوده و درین مدت اکثر آن لشکر بدشت قبچاق با نوقای بهم بودند چون نوقای و فرزندان مخالفت اندیشیدند ایشانرا غارت کردند و اکنون در آن ملک از ایشان متفرق بسیارند و بوکورئی که اینجا بود پسرزاده موقور قوران است قوم جوریات این قوم از نسل پسر هشتم تومینه قان در ما مان نام اند و ایشانرا جاجیرات نیز گویند و در زمان چینگگیز خان بسیار مخالفت و مقاومت با او کرده اند و چند نوبت ایل شده و باز با دشمنان یکی گشته و از جمله معاریف مقدمان آن قوم در آن زمان جاموقه ساچان بوده و او را ساچان

بالمره ان

بجهة آنکه گفته اند که بغایت عاقل و محیل بوده و چینگگیز خان او را انده میگفته لکن او همواره با وی مکر و غدر و حیله کرده و سودای آن داشته که پادشاهی بدست فرو گیرد و توقتای بیکی که پادشاه مرکیت بود این جاموقه را غارت کرد و خان و مان او بتمامت ببرد و او مدتی با سی نوکر متواری میگشت بعد از آن از سر عجز و اضطراب پیغام فرستاد که ایل و مطیع پدرم توقتای بیکی میشوم تا او را کوچ دهم توقتای بیکی قبول کرد و امان داد و بخدمت آمد و مدتی ملازمت نمود و چون بغایت مکار و محیل بود همواره سخنان چرب و نرم رنگین با امراء توقتای بیکی گفتی روزی دید که گنجشکی در بن علفی بچه کرده بود آنجا را نشان کرد و دیگر روز با جمعی امراء بهم آنجا رسید گفت پارسال اینجا میگذشتم و سمانه در بن علف آشیانه کرده بود بر چشم تا برقرار امسال آشیانه و بچه کرده باشد نزدیک رفت و بدید سمانه از بن علف بپرید و آشیانه با بچه بهم آنجا داشت آن حکایت را ایشان از و باور داشتند تعجب کرده میگفتند که چنان عاقل و زیرک است که از پار تا امسال علفی را که برگذر دیده موضع آن یاد دارد و غلط نمیکند و با مثال این حیلتها پیش توقتا بیکی و امراء او خود را مرتبه پیدا گردانید روزی حیلت اندیشید و بامداد بگاه که هنوز توقتا بیکی برنخاسته بود و کزیکتانان او غافل بودند و عادت نه که چنان زود کسی پیش او رود با سی نوکر خود را ناگاه در خرگاه توقتا بیکی رفت و هیچ آفریده پیش او نبود توقتا بغایت بترسید و اندیشه کرد که در حال هرچه خواهد بکند جاموقه گفت کزیکتانان تو عظیم مقصر و بیخبرند چرا باید که محافظت تو ننمایند و من متعمدا چنین در آمدم تا ایشان آگاه اند و محافظت می نمایند

یانه توقاچکی خود هراسان بود و معنی قضیه میدانست و او بدین عذر و بهانه شفقت
نمودن تقریر کرد توقاچکی در حال از غایت وهم و هراس سوگند خورده و کاسه زر و قمیز بر
زمین ریخت چنانکه عادت ایشانست که تمامت آغروق و خان و مان تو با تو دهم و من بعد با تو
هیچ غدر و بدی نکنم تا مبادا که در آن فرصت او را بکشند آنگاه جاموقه عذر آن میخواست و خدمت
میکرد تا هر آنچه از آن او گرفته بود جمله باز داد و دیگر با خانه و یورت خود رفت و بعد از آنکه بکرات
و مرات از چنگیزخان گریخته بود و مخالفت کرده و پیش خصمان او اونگ خان و تایانگ خان
رفته یکنوبت اقوام بسیار از هر نوع مغول جمع شده اند و او را به پادشاهی برگرفته
و لقب کورخانی بروی نهاده و چون چنگیزخان عزم جنگ ایشان کرده هر نوبت
که برنشسته بر ایشان غالب آمده جاموقه دیده است که مردم متابعت چنگیزخان میکنند
نوکرانی که او را به پادشاهی نشانده بودند جمله را غارت کرده و دیگر با چنگیزخان پیوسته
و چند کرت دیگر یاغی شده و میان چنگیزخان و اونگ خان فتنه و جنگ او انداخته
و عاقبت کار او چنان شد که میگریخت هم نوکران او او را بگرفتند و بدست لشکر چنگیزخان
باز دادند و در آن حالت که او را گرفته بودند بحضور همچنان که او را می بردند گفته است
که اندهی من پیش سر اشارت کند و یا سامشی کارهای نیکو داند چون او را
گرفته به بندگی چنگیزخان آوردند پرسید که چون جاموقه را بگرفتند چه گفت سخن او را باز
گفتند چنگیزخان دانست که اشارت بچیست و معنی آن سخن آنست که نوکران چون مرا
که مخدوم ایشان بودم گرفتند با من وفا نکردند با که خواهند کرد چنگیزخان فرمود تا از

ازآنجا

از آنجا عت که خویشان و عم زادگان او بودند و بعد شصت نفر سی نوکر که او را
گرفته بودند جدا کردند و همه را پاسار رسانیده و سی نفر دیگر ایل و مطیع شدند و مقدم ایشان
الوک بهادر بزرگ و معتبر گشت و کوچها پسندیده داد و چون جاموقه را اندهی میگفته
میخواست که او را کشد به برادرزاده خود الچیدای نویان که او را دوست میداشت
بخشید با نوکران و خان و مان الچیدای بعد از چند روز او را هلاک کرد و از جمله مقدمان این قوم
هم در زمان چنگیزخان قالیقو درو اولوک بهادر و غاغوی و یادا غانا و طغای دالو بوده اند
و چون مخالفت بسیار کرده اند و چنگیزخان از ایشان بسیار کشته اند کی
مانده اند و این زمان در ایران زمین ارا تیمور باورجی امیر هزارست و برادر او
جاچرتای قوران و در وقتی که او ایل شد که چنگیزخان با قوم تایجیوت بود از خویشان
جاموقه ساچان شخصی تگرد جر نام رفته بوده تا خانه جوجی ترمله را که از قوم جلایر بوده
و بنده چنگیزخان غارت کند جوجی ترمله او را تیر زده و کشته بدان سبب جاموقه
با قوم جاجرات هم اضافه تایجیوت و دیگر اقوام شده و با چنگیزخان جنگ آغاز
کرده چنانکه در تاریخ مسطور است و هم در عهد چنگیزخان امیری بزرگ بوده از این قوم
قوشاول نام و برادری داشته جوسوق نام و در وقتی که چنگیزخان ولایت ختای و جورجه
گرفته است و خواسته که لشکری در آن سرحد بنشانند تا محافظت ولایت و رعیت میکنند
فرمود که ایشان هر دو جلد و مردانه اند از هر ده دو نفر بیرون کرده سه هزاره شده اند
بایشان داده و آنجه ده و ولایت را بایشان سپرده و نام قوشاول پیش از آن لفظی دیگر بوده

چون مجموع آن لشکر که از دیهها بیرون آورده بودند یوی دادند این نام که ازین
معنی مشتق است بر او نهادند و در وقتی که چنگیز خان بیالجیونه بود و از هر جا لشکری
جمع کرده و جوچی قاسار پیش از آن از او جدا مانده بود و از هر جا لشکری جمع کرده
و لشکر اونگ خان خان و مان و خیل و مواشی او را غارت کرده و با او سه ودی
چند گریخته و در راه مردار خورده و به چنگیز خان پیوسته چنگیز خان خواسته که اونگ
خان را غافل کند متعذرا از زبان قسار پیغام فرستاده بر زبان قالیودار
نام از قوم جوریات و جاورغا ایلاغان نام از قوم اوریانگقت که او را جاور نیز گفته‌اند
و معنی این لفظ سرجنبان باشد و او را همواره سر جنبیدی و گفته که از زبان جوچی قسار
بگویید که بسیار جهد کردم تا از عقب آقای خود چنگیز خان بروم و به وی پیوندم و از او
اثری نیافتم و راه نتوانستم برد و اکنون خانه من پیش است و بالین من کلوخ
اگر سیورغامیشی کند و زن و بچه و قوم و خانه من باز دهد ایل شوم و در آیم چون
ایشان آن سخن به اونگ خان رسانیدند شاد شد و اعتماد کرد و جهت عهد و سوگند
قدری خون در شاخ گاو کرده به دست ایلچی از آن خود اتیرکان نام با ایشان هم فرستاد
و چنگیز خان خون ایشان را روانه کرده در حال بر عقب ایشان لشکر کشیده و شب و روز
ناگفته می آمده و چون هر دو ایلچی با اتیرکان هم می آمدند از دور توق چنگیز خان را دیده‌اند و ترسیده
که مبادا اتیرکان قضیه فهم کند و بگریزد و خبر برد نام از ایشان هر دو از اسب
فرود آمده که چیزی در شکاف سم اسب من رفته و دست اسب به دست اتیرکان داده

تا نگاه

تا نگاه دارد و او بگردد تا سم پاک کند و چشم او بدان مشغول کرد تا لحظه بدین بهانه
او را مشغول داشته چنگیز خان نزدیک رسیده و اتیرکان را گرفته‌اند و پیش قسار
که در اغروق مانده بود فرستاده و آن هر دو ایلچی را به راه قلاوزی در پیش انداخته
و ناگاه بر سر اونگ خان رفته و لشکر ایشان را شکسته قوم بودات
این قوم از فرزندان بات کلکی که پسر پنجم تومنه خان است منشعب گشته‌اند و در زمان
چنگیز خان مقدم ایشان اوربدای بوده و بوقتی که با تایچیوت جنگ میکرده با او متفق
بودند و اضافت لشکر او شدند و ایشان امرا بسیار بوده و هستند لیکن حالیا معلوم
نشد قوم دقلات ایشان از پسر هشتم از فرزندان تومنه خان بودلجار
نام منشعب شده‌اند و در وقتی که چنگیز خان متفق بوده‌اند و اضافت لشکر او شدند
لیکن در آن عهد و این زمان از امراء ایشان کسی که مشهور و معتبر باشد معلوم نشده
قوم بیسوت این شعبه از پسر نهمین تومنه خان ختای نام که کوچکترین همه
برادران بود پیدا شده‌اند و از ایشان امرا و بزرگان بسیار بوده‌اند و در
اوایل حال با چنگیز خان مخالفت کرده و بعد از آن بعضی مطیع شده و کوچ داده
و عادت مغول آنست که پسر کوچکین را اوتچگین میگویند بدان سبب که در خانه باشد
و آتش مدار حال و کارخانه است و بوقتی که اوروق چنگیز خان یاسال یاسامیشی
میکنند و یاسال عبارت از راست کردن رسوم و عادت ایشانست آنچه بدان مرتب
تعلق دارد ازین قوم طلب دارند و قامان بر آن موجب که عادت ایشانست یاسامیشی

بلغ

کنند و از مشاهیر این قوم در روزگار چنگیزخان یکی جبه بود و حکایت او چنانست
که در وقتی که این قوم با چنگیزخان مخالفت میکردند او بر ایشان غالب آمده و خانه
مان ایشان بسته و بعضی متواری شدند و از آنجمله جبه بود و در وزی چنگیزخان شکار
میکرد و جبه در میان ترکه افتاد چنگیزخان او را بشناخت خواست تا با او
جنگ کند بورجی نویان گفت من بجنگ او روم و از چنگیزخان اسبی خواست
جهان امان قله یعنی اسبی دهان سفید آنرا بوی داد و بر نشست و بجنگ رفت تیر بجبه
انداخت خطا کرد و جبه تیر انداخت و اسب را بزد و بیفتاد و بمرد و جبه بگریخت بعد از
مدتی چون قوت و مدد نداشت پیاده و ایل شد و چون مردی بهادر بود چنگیزخان او را
امیری ده داد و چون نیکو خدمت کرد امیر صد گردانید و چون سعیها و جهدها نمود
هزاره شد و بعد از آن او را امیری تومان داد و مدتها ملازم جنده کی بود و لشکرها
میرفت و کوچها نیکو میداد و چون کوشلوک خان پسر تایانک خان بعد از آنکه با
چنگیزخان جنگ کرده بودند بگریخت و پیش کورخان پادشاه قراختای رفت بولایت
ترکستان و ماوراءالنهر و دختر او را بستد و دیگر بار با ولایت نایمان آمد
و لشکرها جمع کرده با کورخان غدر اندیشید و لشکر بر سر او برد و او را بگرفت و
بجای او بنشست و مدت هفت سال بر آن حکایت بگذشت چنانچه در
تاریخ مشروح و مذکور است چنگیزخان جبه را با لشکر فرستاده و کوشلوک را
دوانیده و منهزم بحدود بدخشان رفته و آنجا او را کشته اند چون آوازه

بجنبی

جبند کی چنگیزخان رسیده بجبه نصیحت فرستاده است که بچنین فتح بزرگ مغرور
نشود که کوشلوک را دوانیده چه بسبب غرور اونک خان و تایانک خان و کوشلوک
خان ما ایشان را گرفتیم و چون جبه آن اسب قله را به تیر زده بود کشته در آن وقت
که پیاده تا ایل شود زانو زد و گفت میدانم که بکشتن اسب قله در گناهم اگر چنگیزخان
مرا ببخشد و سیورغامیشی فرماید بسیار اسب چنان جهت بندگی بیارم بعد از آن چون
از جنگ کوشلوک خان باز گردید از آن حدود یکهزار اسب قله دهن سپید آورده
و تکشمیشی کرده و در وقتی که چنگیزخان بولایت بلخ و طالقان بود او را با سوباتای
و بورکه از جلایر بوده با لشکر بهم بدان حدود فرستاده و در راه بورکه مرده
و ایشان بیرون آمده اند و بعضی شهرهاء عراق عجم گرفته و کشش و غارت کرده
و از آنجا بولایت گرجستان و تفلیس رفته و گرجیان بسیار جمع شده اند و بجنگ
آمده اند جبه سوباتای را با لشکر برابر ایشان فرستاده و خود با پنجهزار بهادر پنهان شده
سوباتای عمداً گریخته و گرجیان بر عقب او آمده اند جبه کمین گشاده و از کناره در آمده
و جمله را کشته و عادت ایشان در اکثر جنگها چنین بوده و از آنجا باز گشته و تیمور
قهلقه بیرون رفته اهل دربند قوزغومیش آورده اند و ایل شده از آنجا گذشته اند
و ولایت اوروس رفته و در راه همه مواضع کشش و غارت کرده و با چنگیزخان
قرار کرده بودند که در مدت سه سال آن کار تمام کنند و بدو سال و نیم بکفایت رسیده
و از برادران کهتر جبه موکده و سا ور در خدمت تولوی خان می بوده و او هفت فرزند

داشته کهتر او رومن نام بوده دربند کی هولاکو خان براه کریک قورچی آنجا آمد
و برادرانش آنجا آمدند و چون اباقا خان را بولایت خراسان نامزد کرد اوروس را
امیری چهار کزیک فرمود و راه بزرک داد و چون اباقا خان پادشاه شد
و از خراسان مراجعت نمود اوروس را باز کردانید و بمحافظت سرحد هراة و باذغیز
فرستاد و لشکر آنجا داده و سوبیدوی فرمود و آنجا می بود و بعد از دو سال نوبتی دیگر او را
بدانجانب فرستاد و آنجا سعی و جهاد بسیار نمود و ولایت و قوم نکودر را قبل کرد
و چون جدر را بدر آورد و اسیر بسیار و ورا جمله را بحکم اباقا خان بکشت و
درآنوقت قوتوی خاتون از آن بکذشت اوروس در آن قضیه خدمتها کرد و جهدها
نمود و بدرقه داده تا طوس بیامد و شرایط نیکو خدمتی بتقدیم رسانیده و بعد
از جنک براق نماند و پسران او در عهد اباقا خان قراتری و اباجی بودند و
فرزندان قراتری در ینوقت خربنده است و از آن اباجی زنگی امیر هزار و هند و
باورجی و از فرزندان جیه سنقوسون امیر هزار بود و اکنون پسر او فرات
و اوا اقلامان اولجای خاتون زنگی و برادرش بیادر که برسالت بمصر رفته بود
و از ابن عمان و خویشان جیه این زمان دربندکی قان جیات هوکتای قان
او را باجور ماغون بهم فرستاده بود و هزاره داشته و بعد از و تومان
داشته و با بجو روم را ایل کردانیده و بدان غرور و مباهات نموده که روم
من ایل کرده ام هولاکو خان او را طلب داشته و در کناه آورده بیاسار رسانیده

وازمال

وازمال او یک نیمه تمام بسته و آن تومان را بحکم یرلیغ منکو خان پسر جورماغون
سیرمون داشته و پسر تابجو نویان اوک بوده و هزاره داشته و پسر اوک
سولامیش که در روم بود پادشاه اسلام خلد الله ملکه او را سیورغامیشی
فرموده و پنجهزار سوار داده آنجا امیر تومان کردانید و دل دیگرکون کرد و با یاغی کار
و بوجوقور را بکشت و بدان کناه بیاسار رسانیده و کیفیت آن حال مشروح خواهد آمد
و در نوبت آخر که چنگیز خان با تایانک مصاف داد قوبیلای را از قوم برولاس و جیه را
در مقدمه بفرستاد و نوبت دوم جیه را با لشکر بمملکت ختای و جورجه که آنرا تونگینک
میکویند فرستاد و محاصره ناکرده ناکاه بازکشت و پنجاه فرسنک بده روز بیامد
تا ایشان ایمن شدند آغروقها بکذاشت و بازکشت و به تعجیل تمام جریده رانده
ناکاه بدر شهر رسید و ایشان غافل و بجنین جلیقی شهر را بستد و از این قوم دو امیر
معتبر بوده اند پدر و آقا و اینی ایشان را بکشتند مادر ایشان بایدر خاتون نام بر پسران
بترسید و در افواه افتاده بود که   ضیغان و قیتیان را نیکو میدارد و بدان امید ایشان را بهر دو
برداشت و بیندکی آورد و از او سیورغامیشی یافته و کوجوکور را هزاره داده و بایدر خاتون را
ترخان کرد و فرمود که او و قیتیان ترخانی باشد و دیکر را قباجی فرمود و سوبان او دو ولن
یعنی اسبان خاص و کوجوکور را فرمود تا مادیان را بدوشد و بایدر خاتون قیمیز را
بداند و پسر دیکر دودی بود و اکنون بحضرت   پیش جیلیک نمور است و امیر

تومان و فرزندان بسیار دارد و پسران کوچوک یکی بورتچین قورچی بود امیر
کزیک دیگی قوبلای قورچی هزاره داشته و پسرش جاربوقا
تعلق میدارد و پسر او کوبوجی از پیش منکقان کود که پسر ملک تیمور است بایلچی ایجا امد
قوم سوکان ایشان نیز از جملهٔ اقوام نیرون اند و در اوایل که
چنگگیز خان با اقوام تایجیوت مصاف میداد و لشکرها جمع میکرد این قوم چون از خویشان
او بودند با وی متفق شدند و نام مقدم ایشان معلوم نیست قوم قنیکقیات
هم از جملهٔ نیرون اند و هم در آن وقت که چنگگیز خان با اقوام تایجیوت آغاز جنگ
و مصاف کرد این قوم بجهة خویشی که داشتند بخدمت آمدند و اضافت لشکر او شدند
و مقدم ایشان را نام داقی بهادر بوده و سایر احوال ایشان هر یک بجای خود بیاید
انشاء الله تعالی چون تفصیل شعب اقوام مغولان خاص و سایر اقوام مغول و جماعتی
بمغول مانند شده اند و احوال اقوام ختای و تنکقوت و اویغور و غیرهم بسبب آنکه در زمان
چنگگیز خان حکایت و تاریخ ایشان می آید که هم در ابتداء پادشاهی تمامت
آن اقوام را بتائید حق تعالی در تحت امر خود آورد و جمله را بنده و لشکری کردانید
یاد کردن ضرورت بود و اقسام ایشان برشمردن لازم آنچه به تحقیق و امعان
نظر معلوم شده سمت تحریر یافت تا معلوم گردد که چند قوم و چند شعبه اند و هر یک
بر چه وجه منشعب اند و طبیعت و عادت هر قومی چگونه بوده و یورت و مقام کجا
داشته اند و اکنون که از شرح احوال ایشان فارغ شدیم ذکر تاریخ پادشاه

جهان

جهان چنگگیز خان و فرزندان او و تخصیص پادشاه اسلام سلطان محمود غازان خلد الله
سلطانه که مقصود و مطلوب از وضع تألیف این کتاب مبارک آنست آغاز
کنیم و مشروح و مفصل بگوییم که شعبهٔ چنگگیز خان و هر یک از عم زادگان و خویشان
او از کجا ابتدا کرده اند و با دید آمده و کیفیت انشعاب آن شعب بر چه وجه است والله تعالی هو المستعان

باب دوم

از مجلد اول از کتاب جامع التواریخ در بیان داستانها، پادشاهان اقوام مغول
و اتراک و غیرهم و این باب مشتمل است بر دو فصل

فصل اول در داستانها، آبا و اجداد چنگگیز خان بما فیه حکایات
احوال خویشان ایشان و آن ده داستانست و پیشتر دیباچه در بیان کیفیت ظهور ایشان
گفته میشود آنگاه داستانها، ده گانه بر ولا در قلم آید انشاء الله الواحد العزیز

دیباچه

و تقریر کیفیت احوال پدران چنگگیز خان و ظهور دولت که از کجا و کی بوده است
باید دانست که مجموع اقوام اتراک و اصناف مغولان که شرح داده شد هرگز پادشاه
قهار جبار که بر سر عموم اقوام حاکم باشد نداشته اند و هر قومی را پادشاهی
و امیری بوده و اکثر اوقات با یکدیگر جنگ و جدل و خلاف و نزاع داشته اند و یکدیگر را
غارت میکرده اند مانند اعراب که درین ملک ساکن اند و هر قبیله را علیحده امیری معین
باشد و متابعت یکدیگر نکنند و اهل ختای چون متصل بدین قوم و ولایت و یورتهاء

ایشان بوده‌اند و بهر وقت از بعضی ازین اقوام که صحرانشین ولایت ختای بوده‌اند
بسیار نقل می‌آورده‌اند و ایشان نیز ولایت ختای را نهب و غارت میکرده و پادشاهان ختای
سبب آنکه همواره ازین صحرانشینان مغول اندیشناک بوده‌اند احتیاط و ضبط تمام کرده
مانند سد اسکندر میان ولایت ختای و آن اقوام سدی ساخته که بمغولی آنرا اوتکوه میگویند
و بترکی بوقورقه و یک طرف آن باروده خانه قراموران است که رودخانه ایست
بغایت بزرگ و گذر ازان ممکن نه و طرفی دیگر لب حد ولایت جرجه بدریا پیوسته و پادشاهان
ختای قوم اونگکوت را لشکر و بندهٔ مخلص خود دانسته‌اند و دربند اوتکوه
بدیشان سپرده و همواره آن قوم محافظت آن نموده‌اند و در زمان چنگیز خان
الاقوش تگین نام که مقدم ایشان بود با او یکی شد و دربند بوی سپرد چنانکه در شعبه
اونگکوت شمّهٔ گفته شد و فیما بعد مبسوط بموضع خود گفته شود انشاء الله تعالی
و این اقوام مذکور را علیحده تاریخ و حکایت بسیار است لکن بدین دیار رسیده
و احوال قدماء ایشان محقّق و بتفصیل معلوم نگشته و هر قومی از حکایات خویش بعضی
دانند چه ایشان را تاریخی نبوده که ازانجا اعتبار احوال قرون ماضیه و عهود سالفه
کنند و کما ینبغی بکنه حقیقت آن رسند و از آن متأخران ایشان از زمانی که حق تعالی اظهار
دولت و پادشاهی با اجداد چنگیز خان فرموده و شعبهٔ دوبون بایان و الان قوا
که انتساب چنگیز خان و خویشان او باویست از تمامت شعب مغول ممتاز و مخصوص گردانیده
هر چند تاریخی معیّن نیست تخمیناً و تقریباً قرب چهار صد سال باشد چه از فحاوی فصول تاریخ
ایشان

ایشان که در خزانه موجود و اقاویل پیران روزگار دیده چنان معلوم میشود که در زمان
اوایل خلافت آل عبّاس و عهد سامانیان بوده و تا غایت وقت درین مدت مذکور
اقوامی که ازین نسل پدید آمده‌اند چندان باشند که تمامت تعداد افراد ایشان
ممکن نباشد و ذکر آن در بطون دفاتر نگنجد و تقریر نسب و شعب ایشان با آنکه مفصل
معلوم نیست آنچه مفهوم گشته و یاد کرده شد با تقریر خواهد رفت مصداق این دعوی
و محقّق انجمعی است این زمان حکایات و تواریخ و ذکر نسب شعب چنگیز خان و خویشان
او از دوبون بایان و الان قوا آغاز کنیم و هر شعبه را مفرداً شرح دهیم و صورت
آن بر جدول نهاده ثبت گردانیم بعون الله تعالی داستان دوبون
بایان و خاتون او الان قوا و حکایاتی که بتخصیص تعلق بتاریخ ایشان
دارد و غیر آنچه بهر جا آمده باشد و آن دو قسم است قسم اوّل
در شرح ابتداء احوال ایشان مورخان اتراک صادق القول چنان تقریر
میکنند که تمامت اقوام مغول از نسل آن دو شخص اند که در ارگنه قون رفته بودند و ازانجمله
که ازانجا بیرون آمدند امیری معتبر بوده مقدم و سرور بعضی اقوام بورته چینه نام که دوبون
بایان که شوهر الان قوا بود و چند قوم دیگر از نسل وینند و خواتین و فرزندان بسیار داشته
و از خاتون بزرگتر قوی مرال نام پسری آورده که مقبل‌ترین فرزندان او بوده و بمرتبهٔ پادشاهی
رسیده نام او بتاجی قان و او را پسری بوده تماج نام که قایم مقام پدر شده و این تماج پنج پسر داشته
مهین قیجو مرکان نام که قایم مقام او گشته و چنان نقل میکنند که آن چهار پسر دیگر خواسته‌اند

که از مقام و موضع خویش بدیگر ولایت آیند و شاخی از دریا در میان بوده سرگین
بسیار خشک جمع کرده اند و از آن مانند سالی که اینجا کلک میخوانند بسته اند و بران نشسته
و از آب دریا گذشته و بولایت دیگر درآمده و میگویند که قوم دوربان از نسل ایشانند چه
دوربان چهار باشد و اضافت و نسبت بایشان چهارگانه است و از نسل پسری کوچکتر
ایشان بوده قولون سقل نام یکی روزی گاو کوهی کشته بوده و شخصی از قوم بایاوت بایالیق
نام پسر خود را آورده و بقدر گوشت گاو بوی فروخته و او چون خویشاوند شوهر الان
قوا بود آن پسر را بالان قوا بخشیده و اکثر قوم بایاوت که بندهٔ اوروق چنگیز خانند
از نسل آن پسرند و قیچو مرکان را پسری بود که قایم مقام او شده و قوجم بوغرول نام داد
پسری داشته که بجای او نشسته نام او یکه نیدون بوده و او را پسری بوده سم ساجی
نام که قایم مقام پدر شده و او پسری داشت قالی قاچو نام که قایم مقام پدر گشت
و از و دوبون بایان در وجود آمد و یورت ایشان اونان و کلوران و طوغلا بوده
آن سه رود خانه اند که از کوه برغادو برمیخیزند

قسم دوم

در صفت دوبون بایان و خاتون او الان قوا و تقریر نسب و شعب و فرزندان ایشان

دوبون بایان مذکور خاتونی بغایت پاکیزه الان قوا نام از قوم قورولاس داشته
و از و دو پسر آورده نام یکی بلکنوت و از آن دیگر بوکونوت و دو قوم مغول از نسل
ایشانند و بعضی ایشان را از قوم نیرون نهند بسبب آنکه مادرشان الان قوا بوده است
و بعضی از قوم درلکین بسبب آنکه مطلقا قوم نیرون را از آن سه پسر می نهند که از الان قوا بعد

از وفات

از وفات شوهر در وجود آمدند و در آن باب اختلاف بسیار است لکن آنکه مشهورتر است
و بقیاس نزدیکتر این وجه دوام است و این دو پسر مذکور غیر از یک شخص که در شجره
نشان میدهند موجود نیست و در مغولستان نیز میگویند اند کنده و دوبون بایان شوهر
الان قوا در جوانی وفات یافت و نام دو پسر دوبون بایان و الان قوا برین جهت که
درین مربعات که از دوبون بایان و الان قوا منشعب شده ذکر میرود نیست

دوبون بایان — الان قوا — بعضی مردم اوروق این دو پسر را نیز از نیرون می نهند
فرزندان ایشان — بجهة آنکه مادر ایشان الان قوا بوده لیکن این قول مرجوح است
بلکونوتی — بوکونوتی — اغان

داستان الان قوا و فرزندان او که بعد از وفات شوهرش در وجود آمدند

مقتضی حکمت ایزد تعالی و تقدس آنست که اظهار آثار قدرت خود را بهر وقت در عالم
کون و فساد امری غریب بدیع حادث گرداند و محل ظهور آن حال شخصی شریف بی اهمال
باشد بنظر عنایت ربانی ملحوظ و از نعمت مرحمت یزدانی محظوظ تا آن معنی اعتبار اولو الابصار
گردد و عالمیان کمال قدرت او را معاینه مشاهده کنند و بر ادای شکر نعماء نامتناهی
الهی مداومت و مواظبت نمایند و یقین دانند که سلسله تکوین موجودات کلی و جزوی
بارادت خالق بیچون و مشیت صانع کن فیکون منوط و مربوط است هرچه خواست کرد
و هر آنچه خواهد کند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و محقق آنکه
مصدق این دعوی حدوث حادثه غریب و وقوع قضیه عجیب الان قواست که بزعم مغول

والعهدة علی الراوی از بطن پاک او بی واسطهٔ ازدواج و رابطهٔ امتزاج سه فرزندان
ارجمند در وجود آمدند که قضیهٔ ایشان از غرایب عجایب و بدایع وقایع است و فرزندان
ایشان بحکم ذُرّیّة بعضها من بعض شعب نامعدود و قبایل نامحدود گشته‌اند
تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم ذکر جمیل ایشان بواسطهٔ وجود مبارک خلاصهٔ آن
خاندان و نقاوهٔ آن دودمان پادشاه اسلام ناصر الدین الله سلطان محمود غازان خان
خلد الله سلطانه و اعلی شأنه پاینده و باقی خواهد ماند ان شاء الله العزیز

داستان

الان قوا و سه فرزند او که بعد از وفات شوهرش در وجود آمدند بتقریر و زعم مغولان
و آن بر سه قسم است قسم اول در دیباچهٔ احوال او و شعب فرزندان
روایت ارباب حکایت چنانست که دوبون بایان شوهر الان قوا در جوانی نماند و
چون تقدیر صانع بیچون چنان بود که پادشاهی صاحبقران قهار کامکار در عالم ظاهر که تمامت
ممالک جهان در تحت تصرف فرمان آورد و رقبهٔ جباران سرکش در ربقهٔ ایلی و انقیاد
و نفس او چنان قوی باشد که پادشاهی جهان و پیشوایی اصناف انسان تواند بود و بعد
از و تمامت پادشاهان و فرمان دهان روی زمین از نسل او باشد مانند صدفی که دُرّ یتیم
در اندرون او سالها پرورده شود و کس نداند که آن صدف کدامست و غواصان
همواره در طلب آن دُر در دریا غوص کنند و صدف بسیار بر می‌آرند و مروارید بی اندازه
حاصل میکنند و هرچند تمامت آن مرواریدها هر یک بجائی بکار آید و از جملهٔ جواهر باشد

و بازارگانان

و بازارگانان آنرا در عقد نظم کشند و هر بابتی از آن لایق تر هر قومی و هر شخصی فروشند
و بدان متاجرت و معامله کنند لیکن مطلوب کلی آن دُرّ نامدار بود بکمال قدرت خویش
بطن پاک الان قوا را صدف دُرّ گرانمایهٔ وجود چنگیزخان گردانید و حقیقت ذات او را
در آنجا از نور محض بیافرید و شعب و اقوام بسیار که از نسل الان قوا پیدا شدند و کثرت
ایشان تا غایتی که اگر افراد ایشان را تعداد کنند از صد تومان زیادت باشد و همه را
شجرهٔ منقح و روشن چه عادت مغول آنست که نسب آبا و اجداد را نگاه دارند و هر فرزند که
در وجود آید او را تعلیم و تلقین نسب کنند چنانکه دیگران از آن ملت کنند و از این جهت هیچیک
از ایشان نباشد که قبیله و انتساب خود نداند و بغیر از مغول دیگر اقوام را این عادت نیست الا
عرب را که نسب خود نگاه میدارند بمنزلت مرواریدهایند که از آن اصداف بادید آمده و هم
و غواصان فطرت ربانی آنرا بالطفیل آن دُرّ نفیس مذکور از قعر بحر ابداع و ایجاد برآورده‌اند
و خلاصهٔ جملهٔ چنگیزخانست و بخصوصیت او رونق نامدار او شاه جهان پناه ناصر دین الله
سلطان محمود غازان خلد الله ملکه که تقویت دین اسلام و تربیت اسلامیان کرده و هر امری که
در شریعت و طریقت بمرور دهور فتور یافته بود و کفار و ارباب شرک از راه طعن در رفع ظهور آن
کوشیده جمله را احیا کرده و قواعد و رسوم باطل را بکلی برداشته و مبانی مسلمانی را برافراشت
شعر ای لباس نخ که در چین و ختن کنده شود تا چو تو مهر گیاهی بخراسان آرند بنا برین مقدمات
تقریر میکنند و العهدة علی الراوی که الان قوا بعد از مدتی که بی شوهر ماند وقتی در خانهٔ خفته
بود از روزن خرگاه نوری در آمد و بشکم او فرو رفت و از آن معنی فرو متعجب ماند

وتبر سید و آنرا با کس نیارست گفت بعد از مدتی ادراک کرد حامله شده بود چون وقت
وضع حمل نزدیک گشت برادران و خویشان شوهر او جمع شدند و گفتند چگونه شاید که زنی بی شوهر
باشد و در خفیه شوهری با وی کند تا حامله شود الان قوا در جواب گفت چون بی شوهر
بچه آوردم هر آینه تصور شما بجای خود نماید و ظنی که برید ظاهرا صواب باشد لکن شبهه
نیست که ان بعض الظن اثم و من چگونه فعلی ناپسندیده کنم که موجب خجالت باشد بلی هر شب
در خواب چنان می بینم که شخصی اشقر ازرق چشم نرم نرم نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز
میگردد بچشم می بینم بیرون ازین حال هر گمانی که در حق من برید باطل است و این پسران
که اورده ام از نوعی دیگر اند چون بزرگ شوند و عموم خلایق را پادشاه و خان گردند آنزمان
شمارا و سایر اقوام قراچو را معین و محقق شود که حال من چگونه بوده چون الان قوا برین
موجب تقریر کرد و از هر گونه نمود اراسته و عفت او ایشانرا مقرر گشته بود بدو تعلقی
نساختند و مزاحم نشدند و دانستند که سخن او صدق و گفتار او راست است و از الان قوا
سه پسر در وجود آمدند نام مهین ایشان بوقون قتقی که تمامت اقوام قتقین از نسل وی اند و نام میانین
بوسقین سالجی که جد اقوام سالجیوت است و نام کهین بودنجر قاان که خلاصه ثمر آن شجر بود و بسیاری
اقوام چنانکه من بعد شرح و تفصیل شعب ایشان پدید آید از نسل او بدید آمده اند و نسب چنگیز خان
با او میرسد و در وضع الان قوا الان قوا و در وقت این سه فرزند مطلقا
وسه پسر مذکور برین بیانست نیرون گویند اشارت بصلب پاک
که در مرتبات مثبت میشود بوقون قتقی بوسقین سالجی بودنجر الان قوا و ان قوم را اعتبار تمام نهاده

قسم دوم

قسم دوم در تقریر احوال شعب این فرزند الان قوا

بدانکه شعب و قبایل بسیار که ازین سه پسر پدید آمدند جمله را نیرون گویند
یعنی از صلب طاهر ظاهر شده اند اشارت بصلب و بطن پاک الان قوا و این
قوم را اعتباری تمام نهاده اند و از میان سایر قبایل چون در ند از صدف و ثمر
از شجر و آنچه غیر از نیرون باشند از اقوام مغول چنانکه مفصل در مقدمه یاد کرده شد
همه را درلکین گویند و قوم بولکونوت و بوکونوت هر چند هم از آن اصل در وجود آمده اند
اما چون پدر و بون بایان بوده ایشانرا نیز درلکین گویند و قومی از مغول که در تحت
ایشانرا اوتکو بوغول میگویند در عهد چنگیز خان این اسم بر ایشان اطلاق رفته و معنی
اوتکو بوغول که ایشان بنده و بنده زاده آبا و اجداد چنگیز خان اند و بعضی آنند که
در زمان چنگیز خان کوچها پسندیده داده اند و حقوق ثابت گردانیده بدان سبب ایشانرا
اوتکو بوغول میگویند و آنانکه راه اوتکو بوغولی ثابت دارند ذکر هر یک بجای خود پیدا آید حالی
درین موضع تقریر این مقدار ضروری بود تا معلوم گردد که معنی این اسم چیست و این
شعبها بسیار که جمله نیرون اند هر چند با چنگیز خان خویشی داشته اند و امرا و خانان
بزرگ از اوروق ایشان بوده لکن چون خان صاحبقران پادشاه زمین و زمان
چنگیز خان بود تمامت قبایل و اقوام مغول از خویش و بیگانه بنده و رهی او گشته اند
وخصوصا کسانی از خویشان و اعمام و اعمام زادگان که در وقت شداید و مهام
جنگها با دشمنان او یکی شده اند و با وی مصاف داشته ایشان بمرتبه از دیگران کمترند

و بسیار هستند که بنده و بندگان شده اند چنانکه شرح آن در موضع خود بیاید که هر یک در کدام
وقت بچه سبب بنده گشته اند داستان بودونجر خان و ذکر خواتین و فرزندان و کیفیت
نسب ایشان و آن بر دو قسمت قسم اول در دیباچه احوال فرزندان او بود
بودونجر فرزند سیوم الان قوا است و در روزگار خود مقدم و پادشاه بسیاری
از اقوام مغول بوده و بغایت بهادر و مبارز و دو پسر داشته نام مهتر بوقا
و از آن کهتر بوقتای شجره چنگیزخان و بسیاری از دیگر اقوام نیرون با بوقاست و ولی
العهد پدر بوده و بعد از پدر بجای و منصب او را دانسته و پسری داشته دوتوم منن
نام و بوقتی را پسری بوده نام او ناچین از اقوام مغول دختری خواسته و بر آنجا دامادی
انجا تردد کردی و میگویند که بعضی از اقوام تایجیوت از نسل وی اند و همانا این سخن را
اعتباری نیست چه در کتب تاریخ که در خزانه عامره موجود است و امراء بزرگ
آنرا نگاه داشته و آنرا التان دفتر میگویند چنان آمده که اقوام تایجیوت از نسل
جرقه لینقوم اند که از جمله پسران قایدو خان بوده نواده دوتوم منن و ذکر ناچین
اینقدر زیادت نیامده که برادرزاده خویش قایدو خانرا از دست جلایر گریزانیده
نگاه داشت و باتفاق او بیرون آمده و در حدود اونن و کلوران بهم نزدیک
بنشستند و در امکان که اقوام تایجیوت بسیار بوده اند فرزندان ناچین نیز
با ایشان یکی بوده باشند و در هم آمیخته و بدان اسم موسوم گشته خصوصا چون
عم زادگان ایشان بوده اند بدان سبب این اشتباه افتاده و غالب ظن

آنکه چنین بوده والعهده از نسل او ذکری رفته بود که او در وقت او هم از نیرون اند
لکن متعین و محقق معلوم نیست که از اقوام نیرون که ذکر ایشان آمد کدام شعبه از نسل وی اند

قسم دوم در صفت بودونجر و شعب فرزندان او

بودونجر را چنانکه یاد کرده شد دو پسر داشته بوقا و بوقتی و پسر بوقا دوتوم
منن که شعبه چنگیزخان با او میرود و ذکر او در داستانش متعاقب خواهد آمد
و پسر بوقتی ناچین است که کیفیت شعب او بتحقیق معلوم نیست و شعب ایشان را بنظر آ

بودونجر

بوقا — دوتوم منن — بوقتی — ناچین

داستان دوتوم منن بن بوقا بن بودونجر خان و خواتین او و مرتبه ایشان و شعب
فرزندان او و آن بر دو قسمت قسم اول در دیباچه و شرح حال ایشان
دوتوم منن جد ششم چنگیزخان بوده و مغولان جد هفتم را دوتاقون گویند
و نه پسر داشته و چون وفات یافت خاتون او منولون نام که مادر آن پسران بود باز
ماند و پسرانش هر طرفی از اقوام دختر خواسته و بر آنجا دامادی میکردند و منولون تیمور ... نام
داشته و او لا مقام و قورت در موضعی بود که نزد ... سیاه
خوانده اند و هر چند روز فرمودی تا کلها ... میکردند و ... بر بلندی
نشستی شمرد و لکن چون از سر کوهی که او می نشست تا پایان کوه

که رودخانهٔ بزرگ است چندان چهارپای بسیار داشتند که از رسم ایشان رشید لغتی تمام
جمع است والّا فردی ما بطلب گله روند و در تاریخ از مغولان که نام ایشان
جلایر است و از درلکین اند و شرح شعب و اصناف اقوام ایشان داده شد چند قوم
در حدود کلوران می نشسته اند و ختائیان کوران برده اند و معنی کوران آنست که چون
در صحرای جایهای بسیار بر دور حلقه فرود آیند آن را کوران گویند و در آن عهد که هزار
خانه را که بر یک جای فرود آمدندی یک کوران گفته اند بدین معنی آن قوم هفتاد هزار
خانه بوده اند این کلوران در ولایت ختای نزدیک است و همواره ختائیان را با ایشان
و دیگر اقوام مغول جنگ و محاربه بوده و در آن وقت لشکری بسیار از ختای بتاختن
و غارت ایشان آمده چون قوم جلایر آن لشکر را دیده از میان ایشان رودخانهٔ
کلوران حایل بوده و در آن هوا اسب جائی گذر نداشته اعتماد بر آنکه ختائیان از آن
رودخانه نتوانند گذشت بطریق استهزا کلاه و آستین افشان ایشان را
میخوانده اند و افسوس میداشته که بیایید چهارپایان ما را غارت کنید لشکر
ختای چون بسیار بودند هیزم و خاشاک باتفاق جمع کرده اند و هم در شب از آن
بندی ساخته و بسته و بر آن آب گذشته و آن چندان اقوام جلایر را تمامت
تا کودک نازاینده بالاتفاق آورده و اسباب و املاک ایشان را غارت کرده
و از جمله جلایر طایفه که علیحده در گوشه بوده که بایشان نرسیده هفتاد خانه
منزعج گشته اند و گریخته با زن و بچه کوچ کرده می آمده بحدود خانهٔ مونولون تومنین

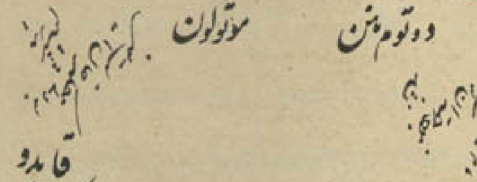
رسیده اند و چون گرسنگی بر ایشان غالب بوده بیخ گیاهی که آن را سودوسون میخوانند
و در آن ولایت بسیار است از زمین بر می آوردند و میخوردند و زمینی را که پسران
مونولون آنجا اسب تاختندی بدان واسطه سوراخ سوراخ میکردند و زمین را مونولون
ناهموار میگردانید مونولون گفت چرا این ناهموار میکنید و جولانگاه پسران من
مرا آزرده ایشان بدان سبب مونولون را بگرفته و بکشتند و چون هر یک از فرزندان او
با قومی پیوند کرده بودند و خویشان ایشان بسیار گشته از شنیدند که ایشان آیین مادرشان
برو سر راههای ایشان بگرفتند و از ایشان هشت پسر بکشتند پسر کوچکتر قایدو نام
با قوم کیندت داماد در سیکلید و عم او ناچین نیز پیش از آن بسم داماد پیش آن قوم
رفته بود بر جمعی که در داستان مفصل‌تر یاد کرده شده والا القصه جلایر قصد پسران
برادر معدوم شده قایدو را در زیر تشتهٔ بزرگ مانند خمی که مغولان قیز در آنجا
کنند پنهان کرده اند و نگاه داشته بوده و چون آن طایفه جلایر این حرکت ارتکاب
کرده گفته که ما را کدام آقا و اینی کنکاج کرده چنین جرات نموده ایم و ایشان را از روی قصاص
و انتقام کشته اند و زن و بچهٔ ایشان همه بنده فرزند مونولون قایدو گشته و کودکی چند از ایشان
باسم اسیر نگاه داشته و بنده خاندان ایشان گشته و از آن تاریخ باز آن الغول
آن قوم جلایر اونکو بغول اند و بمیراث چنگگیز خان و اوروق او رسیده و اولاد آن
بزرگ از ایشان برخاسته اند چنانکه در شعب ایشان تقریر رفت و با چنین وقاعده

[illegible]

هردو کوچ کرده اند از آن موضع بیرون آمده و قایدو در موضع زرقو جاین ترکرم
که یک سرحد مغولستان است مقام ساخته و جهت آب دادن و گذر کردن بر آن رودخانه
گذری کرده و نام آن گذر قایدو جراولوم نام نهاده و ناچین در زیر رودخانه اونن
مقام کرده و فرزندان ناچین را شیجیه شعبه ایست و معلوم نیست که در داستان ایشان یاد کرده

قسم دوم در وضع دوتوم منن و خاتون او موتولون و شعبه

فرزندان ایشان دوتوم منن را از جمله که تقریر رفت نه پسر بوده اند و شعب ایشان
ایشان معلوم شده و هیچ که باشد قایدو خان است که نسب بزرگوار چنگیز خان باو
میرسد و وضع شعبه ایشان بر این نمط است که ثبت کرده می شود



مادر این پسران نه گانه موتولون خاتون نام بوده و موتولون ترغون بزرگیش گفته اند
نیز فرموده و قوم اقوام جلایر اولاد او را هشت پسر که در تاریخ مذکور است بکشتند
و قایدو که کوچکین بود بواسطه آنکه عم زاده او ناچین او را در زیر ... پنهان کرده خلاص
یافت و بعضی اقوام جلایر بدان گناه بنده ایشان شدند آغاز داستان قایدو خان
بسیار کس از مردم امیدها بزرگ داشته باشند که حصول آن متعذر و متعسر

باشد ناگاه بیکبار امید منقطع و امیدوار شدن گردد و داعی ... نومیدان
که حق تعالی ایشان را بمراتب عالی و مقامات محمود کرامت کند بعضی را در اوایل
حال و مبدأ دولت بلاهای گوناگون مبتلا گرداند و بعد از صعوبت شدت قطع
امید فتح و فرج ارزانی دارد که الفرج بعد الشدة وان مع العسر یسرا و باز گرداند
سرور و مسرت قرین گرداند و اولاد او را بمنصب بزرگ رسانند و مراد حق تعالی از این امر
حال ظاهر آن تواند بود که خلایق بر کمال قدرت او اطلاع یابند و دقایق آن مشاهده و اعتبار
گیرند و بحکم ولا تیأسوا من روح الله از کار پر حکمت او نا امید نگردند و بصدق
و اخلاص پیش آیند و مصداق این معنی صورت حال قایدو خان است که بعد از چندان
ضعف حال حق تعالی او را با انواع عاطفت و اصناف نوازش مخصوص گردانید

والله یؤید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار

داستان قایدو خان بن دوتوم منن و فرزندان او و آن دو قسم است

قسم اول در دیباچه احوال او و فرزندان او و قایدو خان جد ششم چنگیز خان بوده

و بزبان مغول جد ششم را بودر گویند چون کلوران قایدو خان در جزوی که در داستان
سابق ذکر رفت بدست جلایر کشته شد نزد او با عم خود ناچین از آن صحرا بیرون
آمد و در موضعی که ذکر رفت از رود ... مقام ساخته و خواست حق تعالی چنان بود
که گوهر وجود چنگیز خان بمرور ایام و امتداد شهور و اعوام در اصداف اصلاب اسلاف
او پرورده گردد قایدو خان را که نسب چنگیز خان باوست سعادت و دولت داد

وامداد و تقویت و تربیت ارزانی داشت تا او را خواتین و اتباع و گله و رمه بی اندازه بسیار شد
و سه پسر متعدد و نسل بسیار از او در وجود آمده و اولین را نام بایسنگقور که نسبت چنگگیز قاآن
منتهی میشود و میانه را چرقه لینگقوم و بزبان ختای امیر بزرگ است چون ایشان از ولایت
ختای و سلطنت پادشاهان آنجا نزدیک بوده اصطلاحات و القاب اهل ختای میان
ایشان متداول و مستعمل بوده و چون علام مغول را لینگقوم مسلم نبوده
چرقه لینگقوم میگویند و او جد تمامت اقوام تایجیوت است برادری که در التان دفتر آمده
و بصحت و اعتبار نزدیکتر است و تایجیوت قومی عظیم بسیار بوده اند و پادشاهان
معتبر از ایشان برخاسته و لشکرها بیشمار داشته اند و هر قبیله را از ایشان
علیحده امیری و سروری بوده و جمله با همدیگر موافق و متفق و در هر عهدی از ایشان
خود را همتا میدانسته اند و انقیاد میکرده اند و متابعت او میکرده و چون چنگگیز خان از پدر
کوچک باز ماند اکثر اتباع و لشکر پدرش پیش تایجیوت رفتند و پیش ایشان میرفتند و این
سبب میان او و تایجیوت جنگها و فتنه ها افتاد چنانکه شرح آن در داستان او نهاده میشود
و هر چند چنگگیز خان طرف ایشان بود لشکر داشته چون تقدیر ازلی و مقصود آفرینش از ایجاد
و ابداع این همه قبایل و شعب ظهور رفعت دولت چنگگیز قاآن بود هزاران دولت
با یک صاحب دولت کجا توانند برابری کرد و اگر اقوام تایجیوت سر آن حکمت دریافتندی
هم در اوایل صبر و عنفوان نشو و نمای چنگگیز قاآن غاشیه خدمت او بر دوش گرفتندی
لاجرم عقل آدمی از ادراک کنه حکمت الهی قاصر است معذور بوده اند و جانها میکنده

وجه المقدور سعی نموده و از غایت غوایت راه هدایت بر ایشان بسته بود و از
باطل اندیشی بسیار در مصاف با چنگگیز قاآن داشته اند و مقاومت میکرده تا آنگاه که
بیخ درخت دولت چنگگیز خان تا به کمال رسیده و پایه دار و مثمر شده تمامت تایجیوت
و امثال ایشان را و بسیار از اقوام که با ایشان متفق و متحد بوده اند بقوت خدای بزرگ
مقهور و منهزم کرد و جمله براه ایلی و ربقه طاعت درآمدند و بنده و لشکری او از عنایت او شده
از راه اکراه و اجبار و اضطرار چنانکه مفصل بعد ازین شرح گفته شود شعبه چرقه لینگقوم همچنین
هم درین داستان خواهیم گفت و آن مقدار از احوال ایشان که ضرورتست شرح داد
تا مع الافتراق جهت هر یک داستانی دیگر نباید گفت و صورت شعب ایشان نیز درین
داستان اثبات کنیم و ذکر شعبه چرقه لینگقوم چنانست که او چند پسر داشته لیکن
پسر بزرگتر قاییم تقا نام او دو پسر داشته قدو و کرچیه قدو و ترمینه خان و او در این
بوده همبقای قاآن که مدتی پادشاهی کرده است و قدو و قدن خان بوده و حکایات او
معروف و مشهور است و قومی تاتار ناگاه او را گرفته اند و پیش التان خان
ختای فرستاده و او از غایت کین و عداوتی که با ایشان داشته او را بر دراز گوش
چوبین بمیخ آهنین دوخته و پسر همبقای خان قدان تایشی بوده قدو و برتان بهادر
و پسر او تودا و این تودا در عهد چنگگیز خان بوده و یکی از پیشوایان تایجیوت
اوست لیکن همه ایشان در زمان چنگگیز خان تا روزگار قوبیلتوق بوده پسر
او دال خان و ایشان از اعمام گان تودا بوده اند و دران زمان هم از اعمام گان

او که مقدم ایشان بحکومت بودند قوی‌تر در ... و جرر ... چرقه لینکوم دیگر ایشان

داشته وقتی که اقای او بای سنغقور وفات کرده زن او را براه یکه ستده

و از او دو پسر آورده نام یکی گنده چینه و ازان دیگر اولکچین چینه و بدین جهة دو قوم

دیگر از نسل او منشعب گشته اند که ازین دو پسر پیدا شده و ایشان را قوم چینس

خوانند و چینس جمع چینه است یعنی گنده چینه گرگ نر است و ازان اولکچین چینه گرگ

ماده و ایشان با چنگگیز خان تعلق کرده اند و قوم چینس را نگوز نیز گویند و این قوم غیر از ان

نگوز قدیم اند که ذکر ایشان رفته است ایشان هیچ مشارکت و نسبت ندارند و تا بروزگار منگو قاآن

بهادر از اقوام تایچیوت تابع و موافق او و واحد ایشان بوده اند و چون او بنا عداوت

و خصومت آغاز نهاد قوم چینس طرف چنگگیز خان گرفتند و جاوچین پسر سیم

قایدو خان فرزندان داشته و از او شعب بسیار برخاسته و قوم ارلکان و سیجوت از نسل

وی اند و این قوم بوقت مخالفت تایچیوت و چنگگیز خان با او متفق بوده اند و حکایت ایشان

آنچه معلوم بوده در شعبه آن قوم ایراد کرده شد و مجموع این اقوام از جمله اقوام نیرون اند

قسم دوم در شرح قایدو و خاتون او و شعب فرزندان او

بر وجهی که تقریر رفت قایدو خان را سه پسر داشته بای سنغقور و چرقه لینکوم و جاوچین

و چون نسبت بزرگوار چنگگیز خان به بای سنغقور میرسد در باب او داستانی

علیحده متعاقب خواهیم گفت و وضع قایدو خان و خاتونش و جدول شعب فرزندان او

سه گانه و فرزند زادگان او غیر از فرزندان بای سنغقور که جداگانه است

برین جمله است که در جدول اثبات میرسد والله اعلم بالصواب

قایدو خان و خاتونش

بای سنغقور — جاوچین — چرقه لینکوم

تودا — قدان تالشی — همقای قاآن — اولکچین چینه — کندو چینه — سورقودو

در بعضی نسخ نام بای سنغقور و جاوچین هورکز نیست الا جاوچین آورده اند که

تومینه خان پسر قایدو بوده لیکن در بعضی نسخ قدیم چنین دیده‌ام که بای سنغقور و جاوچین

هورکز پسران قایدو بوده اند و تومینه خان پسر بای سنغقور را انجا ثبت کردم

و اقوام هورنگقان منشعب از نسل جاوچین هورکز اند و قوم تنگقیان هم از این

بعضی از فرزندان او یکی را نام سیوقتو و یکی را نام ... دو پسر بوده وقتی که این دو پسر

در راه ... میدیدی از میان ایشان او از برآمدی بدان سبب ایشان را تنگقیان

گویند و شرح و تفصیل ایشان در شعبه تنگقیان در آمده و شعب تنگقیان

بسیار است و اکثر ایشان متعلق به اوروغ چنگگیز خان و فرزندان او

و اما چرقه لینکوم در بعضی نسخها چنان آورده اند که او از پسران ... است

اصح آن می نهند که پسر قایدو خان بوده است سبب آنکه در شجره ایشان

در آمده است که چرقه پسر کهین خود زن بای سنغقور را بخواست و اولاد

در سه وجود آمده یکی گنده چینه دیگر اولکچین چینه لاجرم ما نیز که کهین تر

بای سنقور بوده باشد چه اگر پسر او چنین بودی برادرزاده او شدی و زن بای سنقور
عروس چرقه بودی و در رسم مغول این نیستی خواستن بدان سبب اصحاب آن می‌نهند که پسر قایدو است
و تایجیوت از قوم او بیند و این سخن بواسطه آن مشتبه می‌شده که فرزندان او نسل با چین
تایجیوت اند اکنون لازم نیست که تمامت فرزندان چرقه لینگقوم تایجیوت گویند از خویشان
و متعلقان ایشان هر که با ایشان متفق شده است همه را تایجیوت گفته‌اند و از اقوام و فرزندان
جاوجین هور که از خویشان و متعلقان او هر که با تایجیوت بوده است چون ایشان مقدم
و پادشاه آن قوم بوده‌اند همه را تایجیوت گفته‌اند همچنانکه اکنون هر قوم که مغول
آمیخته شده و طبیعت ایشان گرفته و با ایشان متفق شده است هرچند مغول نباشند
اما همه را مغول می‌خوانند و از فرزندان و فرزندزادگان چرقه لینگقوم بسیار قبیله دیگر
و اقوام تایجیوت امرای بسیار بوده‌اند بعضی پیش از زمان چنگگیز خان و بعضی در
زمان او و با همه مخالفت و کارزار کرده و از هر دفتری در هر حکایتی نام ایشان در آمده
چنانکه در تاریخی که نوشته‌ایم بهر موضعی می‌آید لیکن چون محقق شد که هر یک کیست
بدان سبب میسر نشد که هر یک را علی الترتیب شعبه بشعبه اکنون مدتی تفحص کرده
اسامی نوشته شده تا معلوم گردد که اکابر و مقدمان اقوام تایجیوت کدامان بوده‌اند

اودور بایان	قاچیون بیکی	قوریل بهادر	جوجی
در زمان چنگگیز خان بوده است	با اونگ خان بهم بوده است و با چنگگیز خان مخالف بوده	در زمان چنگگیز خان بوده است	او با لشکری که داشت با چنگگیز خان متفق بوده

ادال خان	یغاجی
پیش از زمان چنگگیز خان بوده است و او را پسری بوده توقای قرلتوقا نام در زمان چنگگیز خان و با او مخاصمت بسیار داشته اکمچی و مردی دلاور بوده و پسر تقرقلتوق حرد باشد و از خویشان خود بهم جنگ بسیار کرده است	در زمان چنگگیز خان بوده است
و دیگر اقوام تایجیوت را امرای بسیار بوده‌اند اما آنچه	انگقو هقوچو در زمان چنگگیز خان بوده

معلوم شده و از نسخ مختلف نقل افتاده این جماعت بودند که ذکر کردیم
و اما همبقای خان در پیش داشت قدان تایشی و تودا و قدان تایشی بکلی بر
او نشست چون قدان تایشی را اقوام تاتار گرفته پیش آلتان خان فرستادند
تا او را هلاک کردند پادشاهی برادر او تودا رسید و بسبب آنکه عمزادگان او
متفق نشدند پادشاه نتوانست شد و سبب مخالفت هر کز تایجیوت را اتفاقی بر سروری
باقی نماند و بدان سبب برافتادند

داستان

بای سنقور بن قایدو خان و احوال شعب فرزندان و نسل ایشان و آن بر دو قسم است

قسم اول در دیباچه احوال او و فرزندان او

بای سنقور پسر مهتر قایدو خان جد پنجم چنگگیز خان بوده و مغول جد پنجم را بودا و گو گویند و تومنه قاان
پسر اوست و هر آینه دیگر پسران داشته است لیکن ذکر ایشان نیامده
و از ایشان در زمان کسی را معلوم نشده و معروف و مشهور از فرزندان او تومنه قاان است

قسم دوم در شعب بای سنقور و خاتون او و شعبه فرزندانش

تومینه قاان — دان براین وضع وهیأتست که ثبت شد لیکن

بایسنقور و قاتولش

آغاز داستان تومنه خان — تومینه قاان

چون لطف عنایت ربانی نظر عاطفت یزدانی در حق یکی از بندگان مقدر بود آنگه
آن کار را او میسر گردد و حال او بنسبت دیگران یکی افزون شود و امراوان دیده ام که
عدم بصحرای وجود وظهور رساند سلسله عقود نظام آن انتظام یابد مانند تخم ترت
درخت شهر دانه که هر چند در مقدار وشکل ووزن [illegible] از دیگر دانه درختانش
چون بروید شاخ ضعیف هنر زیادت از وضع نماید تخم ترت اصل درختی نیکو
برود نه که صد هزار شاخ وثمره داران تولد کند و بنهایت مراتب کمال شود و نما
وغایت فرط زینت وزیب وبهاری وچندان قوت وثبات در رسن [illegible]
وشعب وافنان آن عالی وشاخ وسالها بسیار رساند و از آن هم ثمره که مرله
ومطلوبست پیدا آید وهم از برکات اثر آن کم نفیس ترین ثمرات است حاصل شود بخلاف
دیگر درختها که هر چند شاخ بسیار دارد اسم بی ثمر نشود و از آن زیادت فایده حاصل نگردد
همچنین چون حق تعالی بنده را بعنایت خویش مخصوص کرد از صفات [illegible] آن اظهار
رساند و اولاد و فرزندان متعدد شایسته پسندیده بخشد و حال آن غایت بغایت نهایت باشد
فرزندان او مستعد سروری و مستحق مهتری باشند و میان ابنای ایام مقدم و پیشوای اقران
گردند و در ایام او در این برج بزرگواری [illegible] و بواسطه انقلاب [illegible] نام او [illegible]

بر جثه ناتو [illegible] و پاینده ماند چنانکه صورت حال تومنه خان است که از او [illegible] نام [illegible] او
خانان صاحب [illegible] آن مهمست [illegible] که هر یک مهر سپهر کامکاری
و مرکز دایره جهانبانی بودند پدید آمدند و ذکر ایشان بلا واسطه [illegible] تا [illegible] اسلام
سلطان محمود غازان خلد الله سلطانه که مهر سپهر خاندان وشمع جمع ان [illegible]
ابدالدهر باقی و مستدام خواهد بود انشاء الله

داستان تومنه خان بن بایسنقور — و آن بر دو قسمت — قسم اول

در مقدمه احوال او و فرزندان او و ذکر شعب و نسب ایشان تومنه خان جد چهارم
چنگیز خان بود و مغول جد چهارم را [illegible] بر عادت [illegible] نهاده اند
و از هر یک شعبه و قومی معتبر مشهور پیدا شده چنانکه این زمان هر یک از آن اقوام
بیت [illegible] دو هزار خانه باشند که عدد ایشان از مرد و زن از صد هزار [illegible] رسیده
و این معنی از خلاف دیگر اقوام جهان باید کرد چه بسبب آنکه عادت مغول از قدیم باز آن
است که اصل و نسب خود نگاه دارند و هر فرزندی که در وجود آیند چون ایشان را ملتی و دینی
نیست که بهمچون دیگران اولاد را از آن ارشاد کنند پدر و مادر اولاد را ذکر قبیله و نسب
تلقین کنند و این قدر ضابطه همواره نگاه داشته اند و این زمان آن ضابطه همچنان
[illegible] ایشان معتبر است [illegible] همین طریقه مسلوک [illegible] و معروفست که اکثر
از این شعبه ها که نام اسم و لقب یافته ولکن فرزندان و نژادگان ایشانست
بدان موسوم و منسوب است و این پسران نه گانه نیز بزرگتر از یکدیگر [illegible] در بودند از

وچهار از مادری دیگر و اسامی ایشان و نوادگان هر شعبه برین ترتیب است که مفصل میگردد

در باب آنانکه مهترند و از یک مادر در وجود آمده اند

پسر اول	پسر دوم	پسر سیم	پسر چهارم
جاقسو که قوم نویاقین	باریم شیرتو قابچو که قوم	قاچولی که قوم برولاس	سم قاچیون که قوم
و اقوام اوروت و منکقوت	از نسل وی‌اند و او را	از نسل وی‌اند پسر مهین او	هدرکین از نسل وی‌اند
از نسل وی‌اند و او را پسران	یک پسر بود او را نام	اردم جو برولا بوده	و پسر او را مرکان
برده بهادر که [illegible]	و او را پسری [illegible]	بزرگتر او [illegible]	بوده و پسر مهین او
و پسر بزرگتر او [illegible]	جاچیر [illegible] پسر او	بزرگتر او [illegible]	هم قوم پسر بزرگتر
و پسر او مرکای که قدر و پیران	شیبانی که قدر و	که قدر و پیران	بورجی که [illegible]
چینگگیز خان بوده است	چینگگیز خان بوده است	چینگگیز خان بوده است	پیران چینگگیز خان بوده

پسر پنجم بات کلکی که قوم بوداات از نسل وی‌اند و پسر مهین او [illegible] مرکان [illegible] و پسر بزرگین او تا روقی [illegible] و پسر مهین بودتای [illegible] که او قدر و پیران چینگگیز خان بوده است

در باب آنکه کهترند و از مادر دیگری آمده

پسر ششم	پسر هفتم	پسر هشتم
قبل خان که جد چینگگیز خان بوده و شعبه	اودور بایان که قوم	بورجی و دوقلدان که قوم
دیگر از او شعبه‌ها و جزو [illegible] خواهد آمد	از نسل او باید آمده‌اند	دوقلات از نسل وی‌اند
انشاء الله مشروح		

پسر نهم خاتای که قوم سیوت از نسل وی‌اند و او را [illegible] پسر بزرگین [illegible] که در خانه و [illegible] ماند [illegible] و مجموع این برادران [illegible] برادران و برادرزادگان بسیار بوده‌اند و اقوام بسیار شده‌اند [illegible] بسیار [illegible] که [illegible] بوده‌اند [illegible] از شعبه [illegible] و عدد آن معلوم نیست [illegible] زادگان [illegible] شعبه‌ها [illegible] آن نرسیده‌اند معلوم [illegible] که هر یک [illegible] کدام فرزند [illegible] تا بطن پنجم اند که فرزندان چینگگیز خان اند تا بطن [illegible] معرفت [illegible]

دولت این شعب و اقوام [illegible] چینگگیز خان [illegible] و بعضی با مخالفان و دشمنان [illegible] گشته و عاقبت الامر سزای خود [illegible] کشته [illegible] شده [illegible] و در [illegible] چینگگیز خان مشروح [illegible] و بعضی از حکایات ایشان در هر شعبه [illegible] اگر [illegible] معلوم [illegible]

قسم دوم در شرح تومبنه خان [illegible] قبل [illegible]

گفته آمد و پسر نهم بود چنانکه ذکر رفت و از ایشان شعب و فرزندان بی‌حد غیر فرزندان قبل خان که
چون از اروغ چنگیز خان است داستان او علیحده خواهد آمد کشیده می‌آید بر این صورت

تومبنه خان و نه پسر او

جاقسو	باریم شیراتو خابچو	قاچولی	سم قاچیون	بات کلگی	قبل خان	اودور بیان	بولجر دوقلان
نویان	اودرم		اردم جوربولد		ادارکان	کوکلان	
جوجیه	جابچو		تودان		ناوقون	ترقوته	
مرکیتی	باییچو		جوجیه		هولو	قوریدی	
مولکیتا	شیبی		برلاس قلع		براجو	جیرقتی	

جد سیم چنگیز خان است [illegible]

اروغ او را نویاقین و اوروت و [illegible] گویند

قوم بارولاس از اروغ اویند

قوم جورکین از اروغ اویند

قوم بودات از اروغ اویند

قوم دوقلات از اروغ اویند

داستان قبل خان بن تومبنه خان و آن بر دو قسم است قسم اول در مقدمه احوال او و فرزندان او و شعب
ایشان قبل خان جد سوم چنگیز خان است و مغولان جد سیم را ابینچک خوانند و از او قبایل
و شعب بسیار متولد و منشعب گشته‌اند و فرزندان و نوادگان او را قیات خوانند
و پسر مهین او اوکین برقاق بوده و مادر او کیست معلوم نیست و از آنچه که ثابت است خوب‌چهره
و پاکیزه بوده چنانکه هر که بدان نظر در حسن خلق و شمایل او والِه و حیران گشتندی و روی

بزرگ

بزرگ گشته و نهایت مرد و عظیم تمام داشته و اولاد اوکین برقاق گفته آمده هم در جوانی
نمانده و پسری داشته سورقاقتو یورکی نام و نبیره او سچه بیکی بود و تایچو و قیات
یورکین از نسل وی‌اند و حکایت مخالفت ایشان با چنگیز خان در موضع خویش خواهد آمد
و چون اقوام تاتار بنده و متابع پادشاه ختای التان خان بوده‌اند و بسبب آنکه
قبل خان ایلچیان او را کشته بود میان ایشان عداوت بالکلیه گشته و نیز فرزندان
قبل خان بسبب که ذکر آن خواهد آمد با اقوام تاتار خصومت و محاربت داشته
از این روی همواره در کمین و انتهاز فرصت می‌بوده‌اند تا که فرصت یافتند و اوکین
برقاق را گرفته و پیش التان خان فرستاد فرمود تا او را بر خر چوبین بدوزند
چوبین دوختند و هلاک گردانیدند و پسر دوم او برتان بهادر بود که جد چنگیز خان بود و ذکر
احوال و شعب فرزندان او در داستانی علیحده متعاقب خواهد آمد و پسر سیم
قوتوقتو مونکور که از نسل او بسیار اقوام بوده‌اند و پسری داشت نام او تایچو
که بعضی از قیات از نسل وی‌اند و پسر چهارم قدان بهادر که اقوام و امرای بسیار
از نسل او بوده‌اند و حکایات ایشان بسیار است و پسر پنجم قوتوله قاآن و او با چهار
برادران بعد از پدر پادشاهی کرده و حکایات او طولی دارد و پسر ششم [illegible] با چنگیز خان
متفق بوده و برادران با اونگ خان یکی شده و این حکایت در داستان چنگیز خان در موضع
خویش بیاید و پسری بزرگ داشته که قایم مقام او شده نام او جوچی خان و هزاره خود
با چنگیز خان متفق بوده و لشکر او منضم شده و پسری دیگر داشته نام او التان و در اول

با چنگگز خان منغول بوده و بعد از آن بواسطه آنکه در وقتی که چنگگز خان با قوم تاتار جنگ میکرد و قدغن کرده
بود که بغنیمت مشغول نشوند او بسخن خویش وفا نکرد چنگگز خان غنیمت ازو باز گرفت برنجید و پیش
اونگ خان رفت و بعاقبت الامر هم بر دست لشکر چنگگز خان کشته شد و پسر ششم او تودان
اوتچگین بود در وضع قبل خان و خاتونش و شعب فرزندان ایشان برای آنکه تا هیچ تشویش نشود

قبل خان و خاتون او

اوکین برقاق | برتان بهادر | قوتوقومونگکر | قداان بهادر | قوتولا قاان | تودان اوتچگین

سورقدوقو یورکی | سچه بیکی | طایچو | جوچی خان | التان

قسم دوم در حکایات قبل خان و فرزندان او و جمله مصافها که ایشان کرده اند بمقدار

که معلوم است از هر کس و هر جای مسموع شده است اما از آن قبل خان قضایا و حکایات قبل خان بسیار است
و او پیش اقوام مغول مشهور و محترم است سروری تمام دارد و پیشوای اقوام و اتباع خود بود و چون او را شش
فرزند بهادر و مبارز و بغایت دلیر و دلاور بوده اند او را آوازه ایشان بولایت ختای
پیش التان خان و لشکر او رسیده و در نظر او بزرگ و معتبر آمده خواسته که
بر وسیلتی چیزی داده و ... مملکت ایلچی با او بسته
او فرستاده و چون پیش التان خان رفت او را ... تمام کرده طعامها کشیدند

گوناگون

گوناگون و شرابهای خوشگوار باندازه حاضر گردانیدند و چون اهل ختای بمکر و غدر
منسوب و مشهور بودند قبل خان در خفیه تحقیق قصه میکرده اند و بعادت
شهرت دانسته قبل خان تمام تشخیص کرده که زهر در آش بود و هر لحظه بهانه
انابت بیرون می آمده و شنا میکرده و چون هوا گرم بود باسم آنکه تا خنک گردد
در آب میرفت و اعلام کرده بود که آنقدر زمان که سر فرو برد نفس میکشد تا در آن زمان یک
گوسفند بموجب معتاد میپخت ... استفراغ تمام میکرد و باز پیش التان خان
میرفت و بر قاعده آش و شراب بسیار میخورد و ختاییان تعجب مینمودند و میگفتند از عالی
اولیا ... است که قوت آن دارد که اینقدر آش و شراب ... میخورد
نرفته و چون مست شد ... روزی برخاست بدو دست زد و رفته ... التان خان
رفت و ریش او گرفت ... امرای ... که بر ... حرکات ... کرد
گفتند این ... به التان خان ... قصد قبل خان کرده اند و چون التان خان
خندان ... تلطف پیش آمد و گفت گستاخی کردم ... عیب
نکرد قبل خان ... آورده ... کرد و داد ... از دست او فرد
... دیگر ... که التان خان ... بتعجیل ... برود که قبل خان
... و اتباع ... بعد از وی ... شده ...
عداوت ... و ... و بر ... درازگردد
... اطراف ... و ... فرود و از سراب درگذشته فرمود

تا از خزانه چندان زر و جواهر و جامها بر دو سر که هم بالا بر او شد تمامت در دولو
و اولوس با عزاز و اکرام ازو بهتر باز گردانید امرا در خلوت با التان خان گفتند
که اولا اجازت انصراف دادن ایلچیان را بدهیم که اکنون مصلحت نیست در این حال
ز عقب ایشان لشکر فرستاد تا باز گردد قبل خان گفت سخنی که گفتیم که میان ما و ایشان
بود تمام کردیم و اجازت داده‌ایم این طلب چه معنی دارد و جواب بسیار و سخنهای
درشت گفت ایلچیان باز گشتند و بعد از آن التان خان از عقب ایشان لشکر فرستاد
قبل خان از خانه بیرون رفت و خاتونان با ایلچیان گفتند که او رفته است تا پسران
دیگر را بیاورد ایلچیان مراجعت نمودند و در راه قبل خان را دیدند که با خدم و حشم تعقیب
میرفت ایلچیان گرفته و مرغ و سرور در راه به انداز ... رسانیده
چون قضیه معلوم کرد گفتند که طلب ... داشته باشد و قصد ترک کنند و اسب
ایلغر خنک دو نفر داشت ... گفت که فرصت تا آن زمان دهد تا
که ایشان را ... ایلچیان ... در راه می‌کشید و روزی فرصت یافت
و بعد از آن باز گشته اسب ... دیگر بگرفت و ... در روز رسیده تا خانه
رسیده ایلچیان در عقب او ... که از قوم قورولاس ... استه بود
... برای ایلچیان ... ببود و فرود
آورده و بعد از آن چون که پسران حاضر شدند ... گفته که
تا او را ... شده‌ام ... میدارم که در چنین ...

که خطر جان است جمله را بر ما واقف نباید تا هیچ یک را نکشیم و اگر عذر آریم نباید
باشیم چون ختاییان قصد ما میکنند و زنده نخواهیم ماند از اول کار بتاب و زم
چه گفته‌اند که مرگ با مرده خوش است جمله متفق شده‌اند و با او قصد ایلچیان
کرده و ایشان را کشته و از آن قضیه چنان نسلامت بردند و بعد از آن
بعد از مرگ قبل خان تکوز و ... بهادر و ... پسران گذاشت
و اما حکایت پسران او چنان است که جمله ایشان در مبارزت و دلاوری
چنانکه ... از روی لشکرها جلادت ... نامزد ایشان
... و قوت ... و ... ایشان ... در ... بسیار است و هر شش
پسر ... او ... را باشد ... آب
... از ... ولطف ... که بهتر نام ایشان ...
... بهادر ... بسیار کرده و آن قضیه ... خالی
که وقتی ... رسیده ... از قوم تاتار ... نو نام ... مشاجره او
طلب داشتند و ... لشکر ... از قوم ... چیزی ... از خاطر
بعد از آن ... رفته ... و آن ... کشته و پسران قبل خان ...
بسبب ... ضرورت گشته با او ... تاتار ... قصد
کردن و در ... که پسران ... مصاف داده‌اند و
... بعد از آنکه ... برابر ... بایستاده‌اند

زده و جنگ خورده قدان بهادر نیزه کوفته و برابر متر آمده و سنان خان بر زین
کرده او زده که شکافته و باندام او و اسب رسیده و زخم کرده و مرد و اسب را
بر هم انداخته و تیر مدت سالی بان زخم مبتلا بود چون صحت یافته بر تورک
کند ان یوله الملکیت و کرد الملکیت اتابکان هر دو را زخمی کرده او را قدان
بهادر نیزه را خطای بر پشت سپر زده که از شکم گذشته و دران مصاف بعضی که از
همسوی ابرکان تاین که از زمان قدان بهادر بود اپ اولوتیر کیمون زده بغار
وکشته بیاده می آمده که نیزه دار مرا بر روی ... بنهان و زخم شمشیر حمله
گریزانیده مظفر و منصور مراجعت کرد و بعد از ان قضیه میان قبل خان
با تاتار مصافها کرده اند و ذکر ان طولی است و دیگر بهادریها که ازیشان کرده اند حقاً
مراجعه وز جمله شش پسر قبل خان قوتله قان بهادر تر و متمکن تر کرد دهر جنگ که از
تمامت بهادر بود نیرو او بقوت و شجاعت ازیشان زیاده بود و شعراء مغول
در مدح او اشعار بسیار گفته اند در صفت شجاعت و بهادری او گفته میگویند
که آواز او چنان بلند بود که صدای او از ... بگذشته و بعضی گفته اند
که در کوه ... افتاده ... دستهای او بنجه ... و خرس ولایم ... که از ان
درشت تر ... قوت ... دست ... در ... تیر ... تعب
در جمیع ... پوشش بوش ... و خان اوز ... که در ... زمستان
در چشمها بر آتش ... در بر هنه برکنار اکنده و از آتش که مسوختی ... را ...

او ... و جنگ و او بمدد ان التفات نکردی و چون بیدار شدی بندانستی که شمس ایلام
میگذرد اندام را بتمار ... و باز در خواب شدی و چون ... او ... که بغداد
بزرگ بودی و یک از غیرت بزرگ ... و ... سیر گشتی و سبب انکه اقامتها ... برادران
او کین ترقاق ... ببر ... همبقای قان ... که ... جرقه لینکقوم بود ... گرفته
التان خان فرستاده بود و ... التان خان ... کرده بود ... هلاک کرده اند
... رفت ... و اقوام ... لشکر التان خان ... دانند ... و لایت ... قا
کرد و ... خان ... که ... ولایت ... التان خان ... بر نشست ...
تصریح کرد ... که ... همبقای قان و ... قدان بهادر
که ... کشته ... ظلم ... مکافات ... ان ... و ... بزرگ
نصرت و قوت مسطور و ... از ان ... و ... حکایت

رفتن قوتله قان بجنگ التان خان پادشاه ختای بقصاص خون

همبقای قان ... و ذکر ... بسیار و ... او ... قوم دوران
... مراجعت ... و رسید ... که ... او ...
همبقای قان ... جرقه لینکقوم ... و ... که دران ...
قوم با جمعیت ... اقوام ... رفته تا از ... التان خان ...
... گرفته ... که ... التان خان ... خرد
کرده اند و چون متابع ... التان خان ... و ... فرستاده التان خان

فرمود تا موجب عادتی که داشته اند او را بر دراز گوش چوبین دوزند با مرد
در حالتی که او را بستکیاگی می بردند بولغجی نام را از نوکران خود پیش التان خان
فرستاده پیغام داده که مرا امردی دهند و حرکت خود کرفته دیگران مرا کرفته پیش تو
آورده اند مرا بدین خواری و زاری میکشی و قدان تایشی و قوتله قان و توداو و پسران
بیسوکا بهادر در سر راه و دیگر اقوام و اولوس مغول را بدشمنی سپردانی و ستیزه [illegible] انگیز
هر آینه بمکافات و قصاص خون من بر خیزند تو مصلحت بین التان خان از سر جهل
التفات و استهزا [illegible] که این پیغام آورده بود و آنگاه حقیقت را خبر کرد چون
همبقای قاان را کشته بولغاجی مذکور را به الوغ دان روانه کردانید تا خبر کشتن
او را باقوام او برساند در سیم تقوم دوران رسیده و الوغ خواست [illegible]
کفت اگر فردا روز لشکر ما مانند کوه کران [illegible] از اینجا که می آرم
چه مرد باشم [illegible] کردید و کویند [illegible] سخن بولغاجی قبول نکردم بر [illegible] التفات
ننمودند و الوغ [illegible] بکذرانیدند و چون [illegible] خفته [illegible] در راه بکذاشت
و بیابان رفت و حال همبقای قاان که حکم [illegible] قدان تایشی و پسر او توداو
و قوتله قان که [illegible] پسر بیسوکا بهادر که [illegible] همبقای قاان
بود بشرح تقریر کند و شجره نسب ایشان حاجت مذکور بر این نمط [illegible]

میسوکا بهادر	قوتوله قان	توداو	قدان تایشی	همبقای قاان
ابن برتان بهادر بن [illegible] ابن قایدو خان	ابن قبل خان بن تومینه خان بن قایدو خان	ابن همبقای قان	ابن همبقای قان	ابن سورقاقدو کوجه ابن جرقه لینکقوم بن قایدو قان

چون

چون این خبر بدیشان رسید قدان تایشی و توداو و بیسوکا بهادر باتفاق با اقوام و اولوس
[illegible] مغول کنکاج کردند که بمکافات و قصاص خون همبقای قاان بر نشینند و قوتله
قاان را بالاتفاق معین کردانیده جمله لشکر را با او کرایند و بجانب ختای رفتند چون بآنجا
رسیده جنگ کردند لشکر التان خان [illegible] منهزم کشتند و بسیاری را از ختاییان کشتند
و غارت کردند و اولجای بسیار انداخته که کرفته بودند بر لشکر بخش کرده انصراف نمودند آنگاه
قوتله قاان [illegible] در راه [illegible] میکرد [illegible] چون این [illegible]
فرصت یافته و لشکر کردند و در میانه راه او را بزدند لشکر و نوکران او پراکنده
شده و او تنها کریخته میرفت تا موضعی رسید که وحلی عظیم بود اسب در آن [illegible]
فرو رفته [illegible] زیر [illegible] نهاده [illegible] را [illegible]
[illegible] بدان طرف رسیده و آواز داد که [illegible] مغول [illegible] از اسب [illegible]
بلطف [illegible] التفات نا کرده [illegible] ایشان انداخته [illegible]
و باز [illegible] آمده [illegible] سنقشان [illegible] کشته [illegible]
انداخته و در حال [illegible] جانب [illegible] قوتله قاان [illegible]
رسیده لشکر [illegible] رسیده [illegible] و چون [illegible]
[illegible] کشته [illegible] بیسوکا بهادر [illegible]
[illegible] همبقای قاان قدان تایشی و توداو و خاتون قوتله قاان [illegible] خبر واقعه
[illegible] قدان تایشی و توداو [illegible]

خاتون قتوقتقان گفته که چون جماعت ایشان در امر بزرگ هم ... او را

عجب داشتم تا ایشان ... حادثه افتاد و این سخنان که شنیده‌ام باور می‌دارم

مرا هیچ شوی این سخن از کس نبود مگر بخواب در می‌دیدم به خواب می‌دیدم قتوقتقان است که

در حق او گفته اند که آواز او مانند صدای است که ... رای ... ادمی ...

ده ساله است ... اکنون است که امیر او ... قوم دوربان ... واللّه ...

مشغول ... و ... بر ... قتوقتقان چون ... رسیده و مرا امر ... خود

گفت ... آن ... مردان ... کنند ... چیزی ...

بخانه روم باز کرده و دران ... سید ... ایشان ... نکو ... گرفت ... که

ایشان در ... اند ... و چون ... کاه ... و دران ... خانه ...

و ... که در ... کنند ... سردار ... و ... خانه ...

اسب خود ... و ... بیک ... خویش ... تو ... شده و ... ایشان

میرانه ... رسید دران حالت که ... بهادر ... رده ... مشغول

... چون ... روز ... حد ... ایشان ... کشته ... کرده

و تعزیت ... بتهنیت ... فا ... او ... کرده ... که او ... است

که ... او ... نکم ... بیت ... ساله ... بهادر ... برادر ...

حکایت لنکاج اقوام تا حکومت بعد از همیقارقان

چون همیقارقان ... اقوام ... که شرح داده ... کرده ... ایشان ... گفته

و اولاد ... بعد از ... خویش ... و امرا ... حکومت جمع شده

... ایشان ... گفته ... دران لنکاج ... یک رضا

نمیدادند عاقبت الامر ... جمع ... و ... ملکی که از ... او

ایشان ... و ... گفته ... و لایق و ... این

کرامت ... گفت ... قوتیلیق ... را ... ایشان ... او

او گفت ... حکم ... ساچان ... کرده ... گفته است ... حکم ... فرزند

برادرم ... و ... بر سر درخت ... رفته ... بود ...

فرزند ... که ... سلطنت ... قوا ...

است کرده ... حکم ... که ... کنم ... لنکاج ...

... همه کار ... مردم ... کرده ... گفته

... و ... و ... سنجه ... و ...

... جمع ... رفته و دران ... است ... شده

و بعد از ... معلوم ... که ... گشت ... خان

که چون ... بهادر ... در حوالی ... وفات ... و ... حکومت ... چنگیز خان

... قوتیلیق ... گرده ... کرده و ...

و ... و ... و ... که ذکر ان خواهد

آمد ... که ... قوتیلیق ... اولاد ... و ...

داده باشند محقق نیست که بعد از وفات قوتله قاآن برادرزاده او یسوکای بهادر بن
برتان بهادر که پدر چنگگیزخان بود پادشاه بوده باشد هرگونه در جمله حکایات بسیار قوتله قاآن خبر
برتان بهادر بسیار است در این تاریخ بر این مقدار اقتصار رفت و حکایات برتان بهادر
و فرزندان او در داستان علیحده نوشته شد ان شاء الله تعالی **داستان**
برتان بهادر بن قبل خان و آن بر دو قسم است قسم اول در دیباجه

احوال او و فرزندان و شرح تفصیل شعبات آن

برتان بهادر جد چنگگیزخان بوده و معنی لقب او آنکه گوینده و خاتونی بزرگ
داشت نام او سونیگل فوجین از قوم برقوت و از او چهار پسر داشته
اولین منگگدو قیان نام او و پسران بسیار بوده اند اولاد و عشیره
و قبایل منقاد او جنگشوت بوده و در عهد چنگگیزخان لشکر و قوم و تبع منگگدو
قیان او داشته و در وقت جنگ چنگگیزخان با تایچیوت لشکر خود مقدم چنگگیزخان
بوده و مقدم ایشان فرزندان کوکو نویان و موکتو بهادر بوده اند و موکتو بهادر
امیر هزار و مقدم قوم منگگدو قیان بوده و او را سطره ترالله و ... در این وقت
مقدار کمیتان مغول از نادیت ... از شعبه ایشان هستند و لشکران قوم در دست
قاق هیش توقتا اند و امرای ایشان بسیار و معتبر در بند که قاآن بر بعضی
هسته و اقوام قیات بسیار لیکن اینها قیات علیحده اند و در نسب قیات
بعضی که معلوم نبود مفرد ... و بعضی خطایان که تا آن

منسوب است بهر موضع از تاریخ در ضمن حکایات خواهد آمد آنچه معلوم گردد دوم
نکون تایشی بوده که قوم هورین از نسل وی اند و ایشان بعد هورین ارکان سیحویند
سبب آنکه در وقت چنگگیزخان دل دگرگون کرده از وی برگشته و به قوم تایچیوت
و پیوسته لقب ایشان قوم هیشه شده بر سبیل استخفاف تایچیوت و حکم قوم دیگر
بهمین موجب ... این دعاست که هر قوم را که بوروت تومک مشهور که
بقوم هستند منسوب گشته اند و حال مشهور آن راز که بر بعضه قوم و قسمتی و شعبه ای آن
بهم تعلق ندارند و لکن چون همه ... هیشه گفته اند و بحسب موضع منسوب ایشان مبین
نیست که هر یک کدام قوم اند و این نکون تایشی پسران بسیار داشته بزرگتر نام
او ... قوچر ... بوده تیر انداز نیکو ... و ... اغماز ... صفت معروف
و ... کشته ... که ... که مغولان او را ... سکر ...
و ... که تیر قوچر ... نابدید ... و این قوچر
در وقتی که چنگگیزخان از هر طرف ... و اقوام او ... تا یکمدت
کرده لشکر خود با چنگگیزخان متفق بوده و ... طرب ... بسته بوده
و چون چنگگیزخان قوم ... رجعت ... شرط کرده که ... مشغول
وا ... بکیر ... سویت قسمت کنیم ... و سال ...
قبل خان ... و ... و این قوچر ... چنگگیزخان و ...
بقول و ... غنیمت ... چنگگیزخان ... باز گرفته ... و ...

کردند و چون چنگیزخان را با اونک خان مخالفت و منازعت افتاد ایشان میل بطرف اونک خان
کردند و جمعی از قبیله قتقین و سالجیوت و دیگر قبایل جمع شدند و جاموقه را گورخان
نصب کردند و با یکدیگر بیعت کردند و بار دیگر با چنگیزخان جنگ کردند و حق تعالی
او را نصرت داد و ایشان را بشکست و منهزم کرد و در زمان ایشان
مانده اند و قبایل پراکنده شدند و بعد از آن بیشتر ایشان بچنگیزخان ایل شدند و
بر نعمت و نام او بودند و بعد از وفات چنگیزخان او را یکجا تحت داده و مالی
و فرزندان و اقوام ایشان با اوروغ چنگیزخان یکجا نشسته و زیاده حشمتی داشتند

پسر سیم ییسوکا بهادر بود که چنگیزخان پسر اوست و قیات
بورجقین از نسل وی اند و معنی بورجقین اشهل چشم باشد و اتفاقا فرزندانی که از ییسوکا
بهادر و فرزندان و اوروغ او تا غایت در وجود آمده اند اکثر اشهل چشم و زرد
رنگ بوده اند و هم از آن جهت گفته اند که الان قوا در آن حال که حامله گفته است
که نوری بر مثال شخصی اشهل چشم از روزن در آمد و مرا در بر گرفت و زرد رنگ اشهل چشم
چون در هشتم بطن که ییسوکای بهادر است آن نشان ظاهر شد و بقول آن
علامت است که فرزندان الان قوا که گفته بود از آن نور است و دلیل
بر صدق قول او در حق ظهور آن حال و چون حکایات شعبه ییسوکای بهادر و
فرزندان او مفصل خواهد آمد در بعضی دیگر آنرا اختصار کرد پسر چهارم داریتی
اوتچگین بود و چون با چنگیزخان مخالفت و مخاصمت بسیار کرده

اوریوه

او روغ او در عهد قوبیلای قاآن و بعد از او در اول حال که اقوام دیگر خود
با وی متفق بوده بعد از آن که با قوم تایچیوت یکی شده و باز پیش چنگیزخان
آمده و یکبار دیگر با تیمین گرفت و بعد از آن که ذکر رفت دل دیگرگون کرده و پیش
اونک خان رفته و باز پیش ایشان شده و بعد از آن قوم دوربان یاغی شده و با
چنگیزخان جنگ کرده و باز پیش او آمده و با التان و قوچر کشته و از قوم او
بقایا بر تعقیب آمده اند و او را ولایت و مسکن قیات بر سر رود جر اقبال چنگیزخان
الالای ... که تیج او و بعضی برادران ... الحدار زنان داده و در مرتبه
او بوده و تا غایت اوروق او و اوروق الجدار زنان آمده و از آن قوم و اوروق او
ترقان با جماعت ... آمده بود و بر خلاف آن نداشته اند که در صف بیران نشینند
با ... که چون ... نداشتند در صف نشیند ترقان ... اجازت
که در صف بیران بنشیند و از فرزندان او کرده امیر هزاره بود که ... ترقان ... رفت
و از خویشان او ... الغ قیاتی ... قاآن ... با او
که با ارغون خان غدر و مکر اندیشیده ... قسم دوم در وضع
برتان بهادر و خاتون او و جدول شعب و فرزندان ایشان
برتان بهادر جهت که مقصود ازین شعبه آنست که ... چهار پسر داشته و صورت او و خاتونش
و شعب فرزندان و فرزندزادگان او غیر فرزندان ییسوکا بهادر
که پدر چنگیزخان است در داستان علیحده خواهد آمد ... تبت خواهد

برتان بهادر و سونکل قوچین

منکلکو قیات ... بکون تایشی ... ییسوکی بهادر ... داریتی اوتچکین

کوکی بهادر نویان ... موکدو بهادر ... جکنیتو ... قوچر بکون ... جرقات ... تانبال ... بیتید

آغاز داستان ییسوکای بهادر چون در ازل الآزال ارادت ازلی و مشیت
لم یزلی بر آن باشد که صاحب دولتی عظیم برکت مهیب صولت ملک فارس میدان کشورگشایی
و لشکر ایران فرمان روایی با زیب و برکت ... خلعت امارت و ایالت ... زر داد
در روح و ابدان و عالم کون جسد فرزند بسیط ... بر سر سروری ... دست قدرت ...
... حکمت ... در اصلاب اصلاب ... آباء و اجداد
... مرتبه ... و ... تا در ... نمودن کرداند و
... دولت و ... اسرار ان سعادت ... انوار ... سیران
... ابداع مستهلک کرده ... حاصل ان ... متواتر و متوالی ... ظهور ...
حضرت ییسوکای بهادر که ذات ... ال وصف ... جهانبانی بود و طلوع ...
... مقدمه وصول ... سلطنت چنگیز خانی ... و ... مراد ...
بزرگوار ... ناصر ... سلطان ... غازان خان

که طار

که نهاب قباب سلطنت ما آثرش باد و تا دخلود شده و معقود باد و افراد امداد نصرت و نجاتش
بی منتهی و نامعدود بحق بنی لانبی بعده الملکا را علیه علیهم الصلوات والسلام **داستان**
ییسوکای بهادر بن برتان بهادر و آن بر دو قسم است **قسم اول در دیباچه**
احوال او و شرح و تفصیل شعب فرزندان او و بعض حکایات ایشان
ییسوکای بهادر پدر چنگیز خان است مغول پدر را ایچیکه گویند و او پادشاهی بسیاری از
اقوام مغول بود و آقا و اینی او یعنی اعمام و عمزادگان جمله مطیع و منقاد بودند و باتفاق او را
از میان خویش بپادشاهی نصب کرده بودند و بهادری و دلاوری منسوب گشته بود
و با دیگران اقوام مغول جنگ و مصاف بسیار کرده خصوصاً با قوم تاتار و
امرا و لشکر ختای همچنین و در اطراف آوازه نام او منتشر و مشهور شده و نزد جمله
ملکی مقرر و موقر گشته و خواتین بسیار از هر قوم داشته و بزرگتر ایشان
مادر فرزندان او و پسران معتبر او الون فوچین بوده و او الون ایکه نیز گفته اند
از قوم اولقونوت و قوچین بزبان ختای خاتون باشد و چون ایشان بجد و اقولایت نزدیک
بوده اند مصطلحات ایشان را استعمال کرده اند و ماجرکان که چنگیز خان دختر کهین خود
التالون را بدو داد برادر او الون ایکه بود و از این خاتون بزرگ چهار پسر داشته و
یک دختر نداشت و پسر دیگر کوچکترین همه از خاتون دیگر آورده نام او بلکوتی نام لیکن اما
این چهار پسر بوده **پسر اول** مهین و بهین همه تموجین که چون پادشاه شد در سن پنجاه و یک سالگی
که پادشاه نامدار گشت لقب او چنگیز خان کردند حکایات و قصص او زیادت از حد بیان است

بعضی از آن در داستان او شرح خواهد آمد پسر دوم جوجی قسار بوده جوجی نام است
معنی قسار سبع چون عظیم با قوت و صولت بوده بدین صفت موصوف شده و میگویند
دوش و سینهٔ او چنان فراخ بوده و میان تا چنان باریک که چون بر پهلو خفتی سگی از زیر پهلوی
او بیرون رفتی و قوت او چندان بوده که آدمی بدو دست بگرفتی و بر مثال تیر چوبی دو تا
کردی تا پشتش بشکستی و کثرت اوقات با برادر خود چنگگیز خان متفق و یکدل بوده و هر چند وقت جنگ
مصاف اونگ خان از وی جدا بود و چند کرت دیگر حالات افتاده که تقصیری بوی حوالت میرفته لیکن در جنگ
چنگگیز خان که با تایانگ خان پادشاه نایمان کرده قسار را فرموده تا قلب لشکر بداند داد و در این
مصاف سعیها کرده و جدها نموده و بدان سبب چنگگیز خان او را بسیورغامیشی فرموده و از جمیع
برادران و برادرزادگان او را و فرزندان او را براه برادری و شهزادگی مرتبه جای
و منصب داده و تا و این غایت عادت است که اوروق چنگگیز خان از تمامت عمزادگان
تنها اوروق جوجی قسار را در صف شهزادگان نشانند و دیگران جمله در صف امرا نشینند
و بعضی حکایات جوجی قسار و فرزندان او در ضمن سالها و تواریخ چنگگیز خان بیاید داد و را فرزندان
بسیار بوده اند نقل میکنند که قریب چهل پسر داشته لیکن معروف و مشهور سه پسر اند ییکو
و توقو و یسونکه لیکن در یرلیغ چنگگیز خان نام ییکو و یسونکه آمده و از آن توقو در نیامده
ییکو کوتاه بوده و توقو از او کوتاه تر و یسونکه دراز بالا و سرخ چهره بوده و روی و ریش
کشیده داشت و چون جوجی قسار نماند پسر مهترش ییکو بجای او بنشست و چون ییکو نماند
پسرش هرقاسون بجای او داشت و بعد از وی عم او یسونکه بنشست و در عهد منگو قاآن و قوبیلای قاآن قائم مقام

جوجی قسار یسونکه بوده و نام و آوازهٔ او مشهور و در میان کارهای بزرگ و مشورت احوال
پادشاهی در می آمده و او را احترام و تمکین بسیار کرده اند و بر قاعده تمامت لشکر و قوم پدر و آنچ ابا
خود داشته و در وقتی که میان قوبیلای قاآن و اریق بوکا مخالفت افتاد یسونکه پیش قوبیلای قاآن
بوده و از عهد او لشکر او چنانچه در تاریخ قوبیلای قاآن شرح خواهد آمد و میگویند در سن
هشتاد و پنج سالگی پیش قوبیلای قاآن بقوریلتای آمده بود هنوز یک موی او سپید نشده بود
و بوقتیکه چنگگیز خان لشکر بفرزندان بخش میکرد یک هزاره بفرزندان جوجی قسار که بزرگتر بودند
چون ییکو و توقو و یسونکه داده و از لشکر متفرق صد نفر داده و بعد از آن کرسن زاروق ادگه یلان
بیدا بسته آن لشکر نیز در دل اهتمام او بوده و این زمان بوسطه توالد و تناسل بسیار شده اند و
در زمان منگو خان چند اخواتین بزرگ جوجی قسار در حیات بوده اند و ایشانرا عزیز و محترم
داشته و یورت و مقام یسونکه و اوروق جوجی قسار در اندرون مغولستان از جانب شرق
و این شمال بعد دو ارکونه و کوله ناور و قیلار نزدیک بموضع یورت جیبو پسر اوتچی نویان
او طغاچار پسر ییکو را نام بایجاق بوده و یکی دیگر اوقسون و یکصد بیدا بسته اند و پسر
توقو ابرکان جسم یکصد بیدا بسته و پسر یسونکه امکان در زمان قوبیلای بجای جوجی قسار او کس
او داشته و پسر امکان سیکتور هم در عهد قوبیلای قاآن قائم مقام پدر بوده و در اواخر با پسرزادگان
طغاچار که اوروق اوتچی نویان بوده اند اتفاق کرده با قوبیلای قاآن غدر اندیشیده اند و یاغی شدند
و قوبیلای قاآن ایشانرا بیاسا رسانیده لشکرشان بخش کرده و شعبه اوروق جوجی قسار بدین گونه
آمده اند و در عهد اباقا خان اینجا بوده اند و این زمان نیز بعضی هستند و پسر دیگر از آن جوجی قسار بوده

نام او ماقولدار و او را بانگ سستی که در مزاج داشته است منسوب کرده اند و مادرش
الثان خاتون بوده از قوم قورلاس و این ماقولدار دو پسر داشته یکی جیرقتای نام و پسر دوم

قپچاق سوتو کرکا تودا یاقتای تکل

ازقمای زاده دو پسر داشت — ازخاتون زاده فرزند نداشت — ازخاتون آمده فرزند ندارد — ازخاتون آمده ... ست — ازخاتون زاده و سه پسر داشت

طایجو هولادای بابا بوغا الغی پولاد

و پسر دیگر از ماقولدار بگوید که نامه و نام او معلوم نیست و جوجی قسار پسر دیگر داشته قراچو
نام و حال او چنانست که بنده ای از آن جوجی قسار ترمتای نام زنی پاکیزه صورت داشته نام او اوکو ...
جوجی قسار روزی او را در صحرا دیده و شمایل او در نظر وی آمده با او خفته و بعد از آن اندیشه کرده
که چون بوی رسیده ممکن که حامله شده باشد فرموده تا او را تنها نگاه داشته اند بعد از نه ماه پسری
از وی بوجود آمده او را قراچو نام نهاده و بخاتون خویش الثان خاتون داده و گفته تو را پسر نیست
این نیز از آن تو باشد الثان خاتون او را پرورده و بزرگ کرده و
و این قراچو هفت پسر در وجود آمده اند و اسامی ایشان بدین تفصیل

تیمور سالی موکد قوتوقو سالتوقا ملیندر قورتقد

او را پسر نبوده ست — و دو پسر ... ست — پسر داشت ... نام باقاکو خان آمده بود — او را دو پسر بوده ست — یک پسر داشته ست — او را پسر نبوده

بوکرتی قورمشی قوچخار جامچی اوردکتیمور

مگر بنده در وقتی که اوکتای قاآن پادشاه بوده جغتای از او جدا در الوس خویش بوده
پیش اوکتای قاآن فرستاده عرضه داشت که کس بیکه با ایشان همدمی و ندیمی کنم

بایشان

و با ایشان آش و شراب خوریم بگذرید اگر قاآن سیورغامیشی کند ازین قوم چند کس بفرستد حاکم بشد
اوکتای قاآن فرمود تا چند کس را از اروق جوجی قسار تعیین کنند از آنجمله قراچو را تعیین کرده اند
الثان خاتون که او را پرورده بود گفته است چگونه او را تنها بگذاریم با وی هم آمده و پسرزاده
خود جیرقتای را که هنوز طفل بود با خود آورده و ملازم جغتای بوده اند
اوقات که براق که پسرزاده جغتای بود بجنگ اباقاخان می آمد فرزندان قراچو و
جیرقتای موجب مذکور با وی آمده اند مصاف داده و چون براق بگریخت و لشکر او
متفرق شدند و دیگر ایشان باتفاق کنگاج کردند که پیش ازین ما را قاآن فرستاده
بود اکنون پیش اباقاخان رویم و او را کوچ دهیم و چون سیورغامیشی کنیم تمامت بیایند
و سوقورلوق به بندگی اباقاخان رسیدند و سیورغامیشی کردند و سیورغامیشی
مخصوص گشته کوکا را فرمود تا ملازم ارغون باشد و بعد از آن سوتو را نیز بلا ... او
فرستاده و تودا را انجا فرمود با کارای ... و دیگر دیدند و ترکل را هم ایلچی
فرموده بود چون بدان کار قیام نتوانست نمود او را معزول کرده ملازم خود کرد و
توقا را نیز نصب کرد و تیمور و سالی و موکد و قوتوقو در تومان شیرامون
نویان در تمام بوده اند سالتوقا و ملیندر و قورتقد ملازم اباقاخان بوده
پسران دیگر ... پسر سیوم قاجیون و او خواتین و پسران بسیار
داشته لیکن قائم مقام او الجیدای بوده و عظیم معتبر بوده و اوکتای قاآن
و منگو خان و قوبیلای قاآن همواره او را عزیز و محترم داشته اند و در کار ها بزرگ داشته اند

با وی مشورت کرده و الوس و یورت او بجانب شرقی بر استقامت سمت مشرق فرستاد اندرون مغولستان
بحدود دیوار بزرگ که ختاییان از قراموران تا دریای جورجه کشیده اند و بولایت جورجه
نزدیکست در مواضعی که بدانجا نزدیک افتاده یورت قدیمی قوم ایکیراس و موضع
قلاجین الت حدود رودخانه القوی است و تا غایت وقت فرزندان و لشکر او ملازم
قان اند و در این ملک از اروق ایشان کسی نیست و بوقت آنکه چنگیزخان لشکرها را
در پسران بخش میکرد چهار هزار نفر بالجیدای نویان داده مقدم ایشان التاودای او جاقاش
کورکان است و دای نام شعبه است و او جاقاش نام شخص و گویا که لقب و این امیر
از قوم تایجیان بوده و دیگر امرا از قوم اورباین گفت و تاتار بوده چه اکثر
آن سه هزار لشکر تایجیان و اوریانگقت و تاتار بوده اند و این تایجیان بواسطه تناسل
و توالد بسیار شده اند و الجیدای پسران بسیار داشته و قایم مقام او جاقوله
بوده او نیز فرزندان بسیار داشته قایم مقامش قتا در بوده و او را نیز فرزندان
بسیار بوده اند و قایم مقام او قدان و او نیز فرزندان داشته و قایم
مقامش شنگلقور بوده و قوبیلای قان جهت امتحان فرمود تا شعبه الجیدای را
شمرده اند و شش هزار آمده و الجیدای پسر آخرین بوده که با اوروق اوکجی نویان
تایان و دیگر شهزادگان یکی شده و با قوبیلای قان غدر اندیشیده و قوبیلای ایشانرا
بیاسا رسانیده و لشکرشان بخش کرد پسر چهارم تموکه اوتچکین تموکه نام است
و اوتچکین یعنی خداوند آتش و یورت و پسر کوچکین را اوتچکین گویند و او را

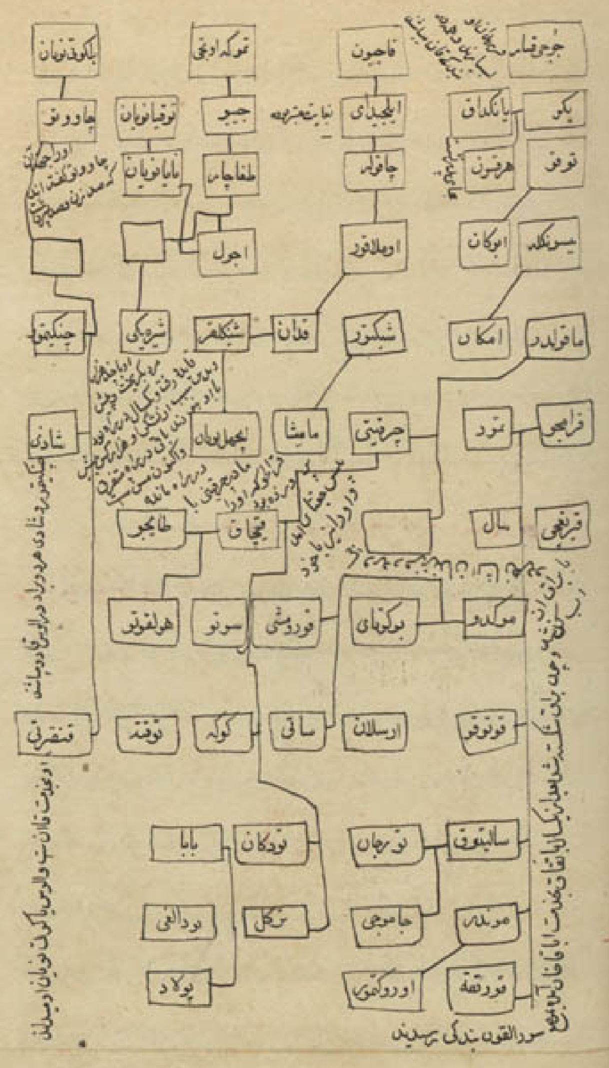
اوکچی

اوکچی نویان هم مشهور گشته و بدان شهرت دارد و خاتونی بزرگ داشته نام او
سندقچین از قوم اولقونوت و از جمله خویشان مادر چنگیزخان بوده بدان
سبب او را عظیم معتبر و محترم داشته اند و اوکچی نویان از میان مغولان بعمارت
عمارت دوست بوده و بهر موضعی که رسیده سرای و کوشک و باغ بنیاد نهاده
و چنگیزخان او را از دیگر برادران دوستر داشته و بالادست برادران مهین
می‌نشانده و تا این غایت فرزندان او بالای فرزندان آن دو برادر دیگر نشینند
و بوقتی که چنگیزخان لشکر بر فرزندان بخش میکرد پنجهزار نفر بوی داده از جمله
دو هزار از اقوام قلقنوت بوده اند و یکهزار از قوم بیسوت و دو هزار از هر قومی
جمع کرده و او را فرزندان بسیار بوده اند و قایم مقامش طغاچار نویان بوده
و اولوس و لشکر بسیار داشت و بتناسل و توالد این پنجهزار نفر لشکری بسیار شده
اند و معتبر گشته و ولایت و یورت او در شرقی شمال بوده باقاصی مغولستان
چنانکه از آنجانب هیچ قومی دیگر از مغول نبوده اند و همواره در قوریلتای
و کارهای بزرگ پیش قوبیلای قان در کنگاج بوده و عظیم و بزرگ و معتبر و موقر
و در زمانیکه اریق بوکا با قوبیلای قان مخالفت کرده بود قوبیلای قان او را
پیشوای لشکر گردانیده بجنگ فرستاد و لشکر اریق بوکا را بزد و بعد از آن پیوسته
بحکم یرلیغ قوبیلای قان با لشکر کشتی میکرده و کارها بوجه احسن کرده و عمری تمام
یافته و چون نماند او را فرزندان بسیار بودند قایم مقام او جیبو شده و او نیز بسیار فرزند داشت

قائم مقام او شما چار بوده او را نیز فرزندان بسیار بوده اند و با لشکر بسیار
که با وی متفق بوده اند بکمک دادن قوبیلای قان مشغول بوده و پسر بسیار داشت
و اجول نام قائم مقام او شده و او را نیز فرزندان بسیار بوده و بابا قائم مقام او
گشت و فرمان قوبیلای قان شده تا اتباع او را بشمرده اند در اروق او هجده تومان
هشتصد نفر بوده و این نابابا اند که در آخر عهد قوبیلای قان بوده و با شهزادگان
که از عمان او بوده اند مانند سبکو ... از اروق جوجی قسار و شینکقور از اروق الجیدای
نویان و ... از اروق کولکان و از اروق کرین پسر اوکتای قان و دیگر شهزادگان
که پیش قوبیلای قان جمله یک زبان شده اند و اندیشه کرده که با قایدو یکی شوند
و با قان یاغی گردند چون ایناق بیرون آمد قان لشکر کشیده ایشان را بگرفت و بعضی را
بیاسا رسانید و لشکرهای ایشان را بخش کرده ... و پسرش ... کس نام **پسر پنجم بیلکوتی نویان**
از خاتون دیگر زاده و او را و بعدا و دیگر برادران نمی آورده اند و هوار ملازم
بندگی چنگگز خان بوده و در وقتی که چنگگز خان با قوم قیات یورکین مقدم ایشان
سچه بیکی و تایچو ... مشغول بوده اند در آن میانه با یکدیگر خصومت کردند در اثنای
مخاصمت بیلکوتای نویان کریاسکی ... پاشش مشتی کرده دوش او را بشمشیر بریده اند
و آن حکایت در داستان چنگگز خان بیاید مشروح و او را فرزندان بسیار بوده اند
و از آنجمله جاد و توقا قائم مقام او شده و او را بدین سبب جاتو گفته اند که صد
خاتون و صد پسر داشته و چنان مشهور شده که خاتونان و فرزندان خود را می شناخته

بوقتی

و بوقتی که قوبیلای قان لشکر خود نومغان را با دیگر شهزادگان بجنگ قایدو فرستاد
و آن شهزادگان بکنکاج کرده قصد نومغان کردند و او را بگرفتند جاوتو در آن
کنکاج بوده و با ایشان متفق چون مراجعت نمودند امرا و آجار نویان از اروق
الجیدای نویان بود بقان پیغام فرستاد که جاوتو چنین حرکت کرده او را
بیاسا رسانید قان فرموده که او را برمن حقی ثابت است او را انکشیم آن
حق آن بوده که در وقت جنگ با قان جاد و توقا نزاع دو نا کرده بدین سبب او را گذاشت
اما لشکر از وی باز گرفت و او را بسوی چین فرستاد و نگهبان بر وی گماشت و جاوتو در ...
چاروق خطائی پوشیدی و برفتی و نگاه شتن همه گرد کردی تا آتش بجستی نگهبانان گفته اند
ما بیاریم او گفته سزای من است چه در اول خدمت نیکو کردم و در آخر زیان آوردم و گفته
و خان من بخشیده اند و او در سر انجام چنان بوده و بر موجب ... میکرده قوبیلای قان جهة
امتحان اروق او را شمرده هشتصد نفر بوده اند و گفته چنان گفته است که از نسل پسران جوجی قسار
که چهل نفر بوده اند هشتصد نفر متولد شده اند و از آن پسران بیلکوتی جاد و توکه صد بوده اند
هم هشتصد نفر متولد شده و زیادت نشده بعد از آن گفته است که اروق جوجی قسار محتشم
و معتبر شدند و اروق بیلکوتی نویان در پیش بدان سبب توالد ایشان کمتر بوده
و این زمان اروق او در خدمت قان اند شرح و تفصیل شعب فرزندان ... بهادر
در عهد چنگگز خان بر موجب که ذکر رفت **اتاجلت و مصاف و حکایت آن**
اکثر جنگها و مصافها ... بهادر با اقوام تاتار بوده که در آن عهد مشهورترین اقوام



اقوام اتراک بوده اند و لشکر از دیگران زیادت داشت و از آن تاریخ که ...
گشتن خونبهای اوجرقل خان تاتار را بر ایشان فرزندان قبل خان و اقوام تاتار خصومت واقع شده چنانکه در داستان
قبل خان ذکر رفت از جانبین خون ... قایم گشت و همواره با یکدیگر جنگ کردندی و مصاف دادندی تا الامر یسوکا بهادر
بر ایشان غالب آمده و ایشان را مقهور گردانید و بعد از آن چنگگیز خان تمامت آن قوم را و چندین اقوام دیگر در قید
بندگی و اسیری خویش آورده چنانچه امروز ایشان به سبب آنکه تمامت اقوام اتراک بندگان و لشکریان اوروق
چنگگیز خان اند به تخصیص در وقت ولادت میمنت مبارک چنگگیز خان یسوکا بهادر به جنگ تاتار رفته
و تموجین اوکه را و قوری بوقا را که پادشاه ایشان بود گرفته و بکشته و اموال ایشان غارت کرده چون مراجعت
نمود چنگگیز خان مبارک به وجود آمده بود آن قضیه را به فال نیک داشته نام او تموجین نهاد ذکر احوال
در داستان چنگگیز خان شروع خواهد رفت قسم دوم در صورت یسوکا بهادر و
خواتین و جدول شعب فرزندان ایشان یسوکا بهادر را تموجین که در سلطنت مفصل ذکر رفت پنج پسر
بوده اند و ایشان از ... فرزندان بسیار ... غیر از آن چنگگیز خان آنچه از ایشان مشهور و معروف و معتبر بوده اند
نوشته شد و در این قسم وضع ... خاتون ایشان ... فرزندان و نوادگان ... جدول شعب ... نهاد
و از آن چنگگیز خان که پادشاه جهان و جهانیان بوده در داستان علیحده متعاقب خواهد آمد ان شاء الله تعالی
اول نام او تموجین بود و سیزده ساله بود یسوکا بهادر چنگگیز خان یسوکا که پدرش نماند ...
و اتباع از وی برگشتند ... سال ... از آن دولت ...
پادشاه ... تنکری
پسر ... ایچیک بود و نامش کوکچو بوده و لقب بت تنکری

فصل دوم از مجلد اول از کتاب جامع التواریخ

در بیان ابتدای چنگگز خان و اروغ نامدار او که بعضی پادشاه و مرد عهد شده‌اند و بعضی پادشاه‌زاده و اولوس
معین با نیم مجمل حکایات پادشاهان اقالیم عالم که معاصر ایشان بوده‌اند تا شهور سنه ... هجری

آغاز داستان چنگگز خان

بر ضمیر منیر ارباب تفکر و تدبر مخفی و مستور نماند که هرچه در عالم کون و فساد از تخریب
بقاع و بلاد و تفریق انواع عباد و حوادث و وقایع از انقلاب امور و تبدل احوال
ظاهر و شایع گردد مقتضی فضل و عدل ازلی مستلزم عظایم و جرایم حکم یزدانی تواند بود
و جز ارادت الهی و ارادت ملکوتی ناشی بر آن جملت که چون ... و هر قوانین
فتور می‌پذیرد و بتعاقب توالی ایام و لیالی احوال دول و ملل اختلاف و اضطراب می‌پذیرد
هر قرنی صاحب قرانی عظیم شوکت مهیب صولت مخصوص بتایید آسمانی و تشریف ...
جهت ازاحت آن خلل و ازالت آن زلل برخیزد و در تمهید ارکان آن بنیان و تشیید مبانی
آن معالی سعی اقصی الغایه و جدی بالغ النهایه نماید و عرصه ممالک را که عرصه مهالک گشته
باشد از انجاس و ارجاس ارباب شرور و اصحاب غرور پاک گرداند و غبار فتنه و فساد
بر ... و جیاد بر خشم شمشیر آبدار آب از روی روزگار بنشاند و خلاصه این ترکیب
مقصود از این تشبیب آنکه چون پیش از این در ایام ممالک آرا ... مرشد بود
و در اطراف جهان اصناف سرکشان پدید گشته و بواسطه تنازع و تخالف روابط
ضوابط جهانداری انحلال یافته بر مشیت ازلی موجب حکمت لم یزلی پادشاه جهان چنگگز خان

که مبارز

که مبارز معرکه گیتی‌ستانی و چابک سوار میدان جهانبانی بود پای صولت در رکاب
دولت نهاد و دست سطوت بر ارباب گردنکشی و شرارت و سرکشان ابدارش
چون باد خاک از دیار اشرار روزگار برآورد و صدمات گرز قلعه‌گشای و ضربات
شمشیر خونریزش خان و مان اهل طغیان ریز و ریز کرد و چون مضای صمصام او
با قضا و قدر ... روی آورد و مسخر رای او شد و هر که سر کشید منقاد فرمان
بانقیاد او گشت اما آنکه طریقه معاودت و عناد سپردند خان و مان را با جان و مان بی امان سپرده
و بعد از آنکه در زمانی اندک بسیاری از ممالک در حوزه تصرف آورده بود
رسوم و قوانین یاساق و یوسون پادشاهی را مرتب و مدون گردانید و مراسم
عدل‌گستری و رعیت‌پروری بتقدیم رسانید و استحکام قوایم و دعایم مملکت را
بجای رسانید معتبران هر ملتی فرمان داد و ابواب احسان و انعام بر طبقات اصناف انام
گشاد و چون در ... اتمام مهام جهانگیری نکایت حرکات لشکر بلاد اسلامی را
کرده بود حکمت بالغه ربانی (ایزدی) چنان اقتضا کرد که آن الم را مرهم ... اسلام از اقوام
که بر آن ایلام اقدام نموده بودند تا عالمیان را کمال قدرت ذوالجلالی و نفاذ امر لایزالی
موضح و مبین مشروح و معین شود و آن معنی بوجود پادشاه اسلام شهنشاه انام
سایه الله ناصر دین الله سلطان محمود غازان خان خلد الله سلطانه که
در دریای خاندان چنگگز خانی دری سپهر و دودمان فرمان روایی صورت بست که ...
والی و قاصی و مطیع و عاصی مشاهده کردند بهدایت عنایت ازلی در ... ضمیر ... بی تکلف

جام هستی نمای عالم عرفان و نگین بست حقیقت حضرت ایمان مرتسم شده بر لوح سینه
پر سکینه اش که بی شایبه ریا مهبط فیض انوار کبریاست قاعده تمکین اسلام ثابت
و مستحکم گشت و تمام اقوام اویغور و مغول از زمره بت پرستان و بت پرستار ترسا
در دایره دین اسلام آورد و بت خانها و معابد نامشروع را بکلی برانداخت و
روی زمین از مشرکان و مخالفان دین بپرداخت و تقویت ملت محمدی و تمشیت
احکام شریعت احمدی و دفع ظلم ظلمه و متعدیان و قمع اهل عدوان و طغیان بروجهی فرمود
که بعد از عهد نبوت در هیچ عهدی و زمانی آرایش اسلام و آسایش انام چنانچه
درین دوره دولت روز افزون اوست نبوده کسانیکه بسعادت ادراک این عهد
همایون و روزگار میمون مستسعد شده ایم بشکرانه این موهبت عظیم و مرحمت عمیم
چگونه توانیم گذارد که آنچه متمنی و مطلوب پدران ما بود از ظهور رونق بازار
مسلمانی و انقطاع اسباب شقاوت و پریشانی جمله ما را دست داد و ابواب
امن و امان و استقامت امور اهل ایمان از کمال عاطفت و مرحمت شهنشاهی
بر ما گشاده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً
حق جل علا امداد تایید و نصرت ولی نعمت اسلام شاه جهان پناه ناصر دین الله سلطان
محمود غازان خان ابد الله متواصل دارد و ایام دولتش را بعهد ابد
و دور سرمد متصل گرداناد انه ولی الاجابة

داستان
چنگیز خان بن یسوکای بهادر و آن بر سه قسمت بدین تفصیل

قسم اول	قسم دوم	قسم سیم
در تقریر نسب او و شرح و تفصیل پسران و دختران و نوادگان او که تا غایت وقت منشعب گشته اند و ذکر خواتین و دامادان و صورت او و جدول شعب فرزندان او	در تاریخ و حکایات ایام پادشاهی او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و امرا در وقت جلوس او بر سریر خانی و مصافها که در هر وقت کرده و فتحها که او را دست داده و مدت پادشاهی او	حکایات و روایات که در زمان پادشاهی او واقع شده و بیلیکها و سخنها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشته است و آنچه متفرق از هر کس و هر کتاب معلوم شده علیحده نوشته شود

قسم اول

در تقریر نسب چنگیز خان و شرح و تفصیل خواتین و پسران و دختران و دامادان و وضع جدول و شعب فرزندان او و هر چند پدران او را تا الان قوا تاریخ و داستانها علیحده نوشته شد درین داستان شجره او را تا الان قوا مشروح نوشتن و مشجر باشد تا چون خواننده خواهد که بر فروع واقف شود و پیش از آنکه داستانهای دیگران مطالعه کند هم از اینجا فهم کند و نیز ذکر کنیم که مغولان هر یک را از آبا و اجداد باصطلاح خویشتن بکدام اسم میگویند و شجره چنگیز خان و القاب اجداد او بدین تفصیلست

چنگیز خان یسوکای بهادر — و بمغولی ایچکه گویند
چنگیز خان برتان بهادر — و بمغولی ابوکه گویند
سیم چنگیز خان قبل خان — و بمغولی ابنچیک گویند
چهارم چنگیز خان تومنه خان — و بمغولی بوده تو گویند
پنجم چنگیز خان بایسنقور — و بمغولی بوداور گویند
ششم چنگیز خان قیدو خان — و بمغولی بورقی گویند
هفتم چنگیز خان دوتوم منن — و بمغولی دوتاقو گویند
هشتم بودنجر — مجموع ایچکین ابوکه گویند

جده همه الان قوا

و بروایتی دیگر آورده اند که الان قوا هم چاشته چه میگوینده بود بجز دو پسر
داشت یکی بوقا و دیگر ناچین و پسر بوقا دوتوم منن بود بجهة اختلاف روایت
در داستانها متقدم بروایتی گفته شده اینجا بروایتی دیگر ثبت گشت تا هیچکدام مهمل
نباشد والسلام از داستانها متقدم و حکایت سابق معلوم و مقرر شد که چنگگز خان
خلاصه تمامت اقوام نیرون است که از الان قوا در وجود آورده نه بعد از خروج او
ما ملیان شده کردند که بانواع تاییدات آسمانی مخصوص بوده و از غایت قوت
و شوکت مجموع اقوام اتراک و مغول و دیگر اصناف را مسخر خویش گردانیده
در سلک بندگان آورده و از نسل در نیتم در زمان جواهر جمله ان مراتب
بشرف سلطنت آورده و اولاد بزرگ او از روق تا مدار او درین جهة هفت اقلیم
مالک تاج و تخت جهانداری و والی ممالک بختیاری شده اند و عاقبت الامر
دین اسلام بتقویت پادشاه جهان پناه ظهیر دین الله سلطان محمود غازان خان
خلد الله سلطانه و ملکه که علت غائی وجود آن همه قبایل و عشایر بهت
چنان ثابت ارکان و قوی بنیان گشته که همگنان از دور و نزدیک ترک
و تازیک معاینه مشاهده میکنند ان شاء الله امداد دولت این همایون تا ابد
روز افزون باشد و هرچند در قسم دوم تاریخ و حکایات چنگگز خان هر یک بموضع خود
شرح و مفصل خواهد آمد اینجا نیز بر سبیل دیباچه شمه بر
طریق اختصار ایراد میرود تا خواننده را

ذات رفیعش ... بسراپرده
ممالک اقالیم عالم را در حوزه تصرف
و تصنیف ...

عجم الرجال

تا علی الاجمال توقع فی حاصل آید و نیز ذکر خروج و شعب فرزندان او که خواهد آمد
بفهم نزدیکتر باشد میگوییم و بالله التوفیق که چنگگز خان در سن طفولیت سیزده
سالگی از پدر باز ماند و اقوام بسیار که در زمان دولت پدرش یسوگای
بهادر جمع شده بودند و مطیع او گشته چون چنگگز خان را طفل دیدند از وی برگشتند
و چون مادر او اولون ایکه عظیم کافیه و عاقله بوده او را و خان و مان و اتباع و لشکر
که از یسوگای بهادر باز مانده بود محافظت و مراقبت مینموده و بکرات احوال چنگگز خان
ضعف می پذیرفته و چند نوبت اقوام تایچیوت بر وی دست یافته اند و
بند کرده و حقتعالی او را از آن ورطها خلاص داده و چون در ازل ازال حضرت
خدای تعالی چنان بوده که او پادشاه عالم شود و بتدریج ترتیب میافت تا بواسطه مقاسات
زحمات و تحمل مشقات بر کارهای صعب مصابرت تواند نمود و چون لذت پادشاهی
دستیابیش رسد قدر آن نعمت بزرگ داند و شرایط شکرگذاری بتقدیم رساند
و چون بمرتبه علیه رسید عالیا را هر یک بجای خود تواند داشت و با وجود ضعف
حال و کثرت مشقات و زحمات و شداید گوناگون عظیم بهادر و شجاع بوده و بغایت
عاقل و هنرمند و صاحب رای و فرهنگ بجهة کرم و انعام و آوازه او در اطراف
منتشر شده بود و محبت او در دل و طباع مردم پدید آمده و اقوام بجانب
او مایل شده اند و رغبت مینموده تا قوی حال و با شوکت گشته و دوستان را مظفر
و منصور و دشمنان را مخذول و مقهور گردانیده و سبب آنکه خویشان و عم زادگان

و پدرانشان بروی حسد بردند علی الخصوص اقوام تایجیوت که همسایه بودند و یورتها
ایشان بیکدیگر نزدیک و تدارک ایشان مهم‌تر بود و از آنکه بیگانه بودند
و مسافت میان ایشان بعید پیشتر با ایشان در افتاده بانواع رنجهات
کشیده تا اکثر آن قوم را مقهور کرده و باز ماندگان را در سلک بندگان آورده
چنانچه شرح خواهد آمد و بعد از آن بعضی خویشان و اقوام مغول که به نسبت بوی نزدیکتر
بودند مسخر و مطیع گردانید و بعد از آن قومی از خویشان او با اونگ خان پادشاه کرایت
که میان او و چنگگز خان دیرینه دوستی و پدر فرزندی بود یکی شدند و باتفاق
قصد او می‌اندیشیدند و مقام و یورتهای ایشان بهم پیوسته و نزدیک بود و ضرورت گشت
تدارک آن جمع کردن بکرات مصافها دادند تا عاقبت الامر چنگگز خان غالب آمد و ایشان را
جمله چریک ذبیت کرد و بعد از آن اقوامی از مغول که در حدود و یورتها او می‌نشسته
داعیه بد اکثر دشمنی و مخاصمه داشتند تدارک کرد و بعد از آن میان او و
پادشاه نایمان که بواسطه دشمنی که با پادشاه کرایت اونگ خان داشته
و دوستی چنگگز خان با وی چنانچه نوبت چنگگز خان با ایشان جنگ کرده بود عداوت
و مخاصمت قایم گشت و کینها در سینه‌ها مستحکم شده و نیز حوالی ولایاتی که بچنگگز خان
نزدیک بود از معاندان و مخالفان پاک گشته و بسبب حدها نایمان پیوسته
و بعضی دشمنان چنگگز خان از خویشان او و اقوام مغول پیش ایشان رفته
بادی دشمنی و عداوت آغاز نهادند بدین اسباب لازم شد

بایشان

بایشان محاربت کردن تا جمله را مقهور و مسخر گردانید بعد از آن پادشاه ختای التان
خان که پادشاهی بغایت بزرگ معتبر بود و در همه اوقات اکثر اقوام مغول در تحت
بواسطه آنکه در حدود ولایت ختای بوده‌اند مطاوعت و انقیاد ایشان نموده‌اند از چنگگز خان
بر همان قاعده توقع مطاوعت و متابعت میداشت و نیز پادشاهان ختای چنانکه در داستانها
متقدم گفته شد از آبا و اجداد و اعمام چنگگز خان چند کس را کشته بودند بدان سبب
میان ایشان معادات و مناقشت پدید آمده و چون حق تعالی چنگگز خان را قوت و قدرت
داد و لشکر بسیار بروی جمع شده بر خود واجب داشت بمکافات و انتقام
کینه دیرینه قیام نمودن با سپاهی بی حساب بجنگ التان خان رفت و اکثر ممالک ختای را
مسخر کرد و پادشاهان و گردنکشان ایشان را مقهور گردانید و بقیه شمشیر جمله مطیع و
فرمانبردار گشتند و بعد از پنج سال لشکری را در آن سرحد بگذاشت و با اردو
خویشتن مراجعت کرد و بعد از آن ملک تبت و تنگقوت که هم در حوالی ولایات
او بود مسخر گردانید و در خاطر داشت که دیگر بار بجانب ختای رود تا آن ممالک را
بیکبارگی مستخلص گرداند و ولایات قراجانک را نیز که بتبت متصل است و هندوستان
نزدیک و هندوان آن را قراجانک میگویند و تاجیکان قندهار مسخر کند عزم
بدان مهم جزم داشت لیکن چون کوشلوک خان پسر پادشاه نایمان بوقتی که پدرش کشته
شد گریخته بولایت ترکستان رفت و با بعضی اقوام مغول که دشمنان چنگگز
خان بودند بر مملکت ترکستان که گورخان قراختای داشت مستولی گشته

و گورخان نمانده آوازه آن حال چنگگیز خان شنیده و عزم رفتن بختای و تمهید و

فارغ شده و بدفع فتنه کوشلوک مشغول گشت جبه را با لشکر فرستاد و او را مقهور

کرده و چون ترکستان که ملک گورخان بود و بعد ازو کوشلوک بر بعضی از آن مستولی شده

و خوارزمشاه بر بعضی چون لشکر چنگگیز خان کوشلوک را از میانه برداشته سلطان خوارزمشاه

تمامت ملک ترکستان با اترار که سرحد بود فرو گرفت چنگگیز خان از آن غیرت

کرد و بنیز جماعتی بازرگانان مسلمانان که چنگگیز خان پیش ایشان از راه ایلچی و

دوستی پیش سلطان فرستاده بود خال سلطان اینال جوق نام

که او را غایرخان میگفتند بی تامل بقتل رسانید در اترار بکشت از آن واسطه

چندان حمیت و غضب بر چنگگیز خان غالب شد که کار ولایت ختای و چین و قراجانگ فراموش

کرده و بر عزم غارت دیار ترکستان و ایران زمین روان شد و هر دو مملکت را باتفاق

پسران بسعادت امرای خود مسخر گردانید و بعد از او اوکتای قاآن ولایت ختای را

باتفاق برادر خویش تولوی خان تمام بگرفت و ولایت کرل و باشغرد

و بولر و دشت قبچاق و روس و چرکس و آس تا نهایت شمال و در جانب

جنوب تا حدود حبشه باتفاق باتو و برادرکان بستدند و ولایت سولنگقه

همچنین بگرفتند و در عهد منگو قاآن برادرش قوبیلای قاآن آنچه از ختای مانده بود

بگرفت و برادرش هولاکو خان بغداد و دیار بکر و قلاع ملاحده و شام و دیگر ولایات

ایران زمین تا اقاصی روم بیکبار بگرفت و قوبیلای قاآن در وقت پادشاهی خود

بشارت سلطان خوارزمشاه و از دست
گورخان بیرون آورد و بجهة کوشلوک
...

ولایت

ولایت چین و قراجانگ و بعضی از هندوستان ستده و الی الغایه بر قرار استیلا

و روز بروز از رونق و فرزندان چنگگیز خان ولایاتی که در حوالی ممالک ایشانست

در تحت تصرف می آرند و چندین کارهای معظم از اثر دولت چنگگیز خان و اروغ او

میسر گشته و میگردد و شرح و تفصیل این حکایات من بعد هر یک در سر داستان بجای

خود خواهد آمد اینجا بر سبیل دیباچه این مختصر ذکر رفت این زمان ابتدا کنیم

بشرح و تفصیل خواتین چنگگیز خان و ذکر آنکه از هر خاتون چند فرزند داشته و احوال

هر یک در قلم آریم بعون الله تعالی و حسن توفیقه انه ولیه و حسبه العزیز

ذکر خواتین چنگگیز خان و فرزندان او

چنگگیز خان را قریب پانصد خاتون و سریت بوده هر یکی را از قومی ستده بعضی بطریق نکاح معهود لایق خواسته

و اکثران بوده اند که چون ممالک و اقوام را مسخر و مقهور گردانیده ایشان را بغارت

بیاورده لیکن آنانکه خواتین بزرگ بوده اند و در صدد اعتبار تمام آمده

پنج بوده اند بدین تفصیل خاتون اول بورته فوجین دختر دی نویان

مقدم و پادشاه قوم قنقرات و او معتبرترین و بزرگترین همه خواتین بوده

و مادر چهار پسر بزرگتر که اهل اعتبار بوده اند و پنج دختر پسر بزرگتر جوجی

بود که تمامت پادشاهان و شهزادگان که در دشت قبچاق اند از نسل وی اند

و چنان تقریر میکنند که در وقتی که چنگگیز خان با قوم مرکیت جنگ کرده و ایشان

غالب آمده بورته فوجین بجوجی حامله بود قوم مرکیت او را بغارت بردند بجهة آنکه

در آن وقت میان مرکیت و اونگ خان صلح بود او را پیش اونگ فرستادند اونگ
خان او را عزیز و محترم داشت و بنا بر دوستی قدیم که با پدر چنگگز خان داشته و که
چنگگز خان او را فرزند میگفته بنظر عروسی بوی نگاه کرده و امرا او گفته اند چرا او را نمی ستانی جواب
داده که عروس منست از مروت و مردمی دور باشد بنظر خیانت بوی کردن
و چون چنگگز خان از آن حال خبر یافت سبا را که جد سرتاق نویان بوده از قوم جلایر
پیش اونگ خان فرستاد و آن خواتون را طلب داشت اونگ خان او را مراعات کرده
بوکا سپرد و چون روی بخدمت چنگگز خان نهادند در راه جوجی بوجود آمد و جهه آنکه
راه مخوف بوده مجال مقام و ترتیب گهواره نه سبا قدری آرد کرد و او را
در آن پیچیده در دامن خود گرفته بازم بیاورد تا اعضاء او درد نیابد و نام
او بدان سبب جوجی کردند که ناگاه در وجود آمده پسر دوم جغتای که از ابتدا ولایت
ترکستان تا انتها آب آمویه حکومت حواله با وی بود و اولوس او را الغوزی
و مبارکشاه و براق میدانستند و الپسر او قیلوا جه میدانند و تفصیل شعب فرزندان و
و حکایات او هر یک بموضع خویش خواهد آمد پسر سیم اوکتای قان
که بعد از چنگگز خان قاآن شد و سیزده سال قاآنی کرد و کیوک خان پسر بزرگین او
او بود و قایدو و چند شهزاده که در آن حدود پادشاه از نسل ویند و حکایات
ایشان بجای خود بیاید پسر چهارم تولوی که لقب او یکه نویان و اولغ نویان
بوده و چنگگز خان او را نوکر میخوانده و کهنر اوقات ملازم پدر بودی و در جنگها با وی

ونولوی

ونولوی بزبان مغول آینه باشد چون او وفات یافت تا این غایت آینه را نام غروق شده
و نام آینه بترکی کوزکو است و این زمان مغولان نیز آینه را کوزکو میگویند بسبب مذکور
و اکنون از ذریت و فرزندان او کان ایشان تیمور قاآن و پادشاه اسلام غازان خان
خلد ملکه قاآن و پادشاه آن دو دیگر شعب و ذریت از نسل پاک او قاآن و پادشاه هر اقلیم شده اند
و داستان هر یک علیحده خواهد آمد و این چهار پسر چنگگز خان همه عاقل و کافی و
کامل بوده و بهادر و دلاور و پسندیده پدر و لشکر و رعیت بوده اند و مملکت چنگگز خان را
بثابت چهار رکن بوده اند و او هر یک ازیشان را پادشاهی تصور کرده و ایشان را چهار
کولوک میگفته و از آدمی و اسب چیزی که از حد اسرا آید و بر دیگران راجح باشد و
سابق آید او را کولوک گویند و حکایات این چهار پسر بیرون آنچه در داستان هر یک
خواستیم نوشتن بسیار باشد که در این داستان چنگگز خان بیاید و در اینجا معلوم گردد
و ذکر امرا و لشکرها که ترتیب کرده و بهر پسری داده هم درین داستان در آن
تفصیل امرا شرح خواهد آمد ان شاء الله العزیز واما پنج دختر که از ین خواتین
بوده اند و ذکر آنکه هر یک را بکدام شوهر داده بدین تفصیلست دختر
بزرگتر قوجین بیکی در ابتدا او را جهه توشن بوقا پسر سنکون نواده
اونگ خان میخواستند و آن وصلت با تمام رسید و بعد از آن بسبب آنکه در میان ایشان بعداوت انجامید
به پسر نکون بوتو کورکان از قوم ایکیراس داده دوم چیچاکان او را بپسر قوتوقه
بیکی پادشاه قوم اویرات تورالجی کورکان داده دختر سیم الاقای بیکی او را به پسر پادشاه

اوکوت جکوی داد . دختر چهارم توبالون اورا بپسر پادشاه قنقرات
داده نام اوکورکان پرچه کورکا واماد پادشاه نام او هم کورکان بوده .
دختر پنجم التالون والتالوقان نیز گفته اند او را بپسر تاجو کورکان از قوم الیقوت
نام او چاودر چان داد و تاجو کورکان برادر مادر چنگیز خان بوده و چنگیز خان
این دختر را عزیز میداشت و دیگر دختران شاهزادگان و احوال حکایت بسیار است بعد از این
نوشته شود و این پنج دختر و شوهران ایشان بنا بر قضایا حکایت بسیار است
و چون شعب نسب هر یک در شعبه بیاید و بعضی حکایات در اثنا تواریخ چنگیز خان
و داستان های اوکتای قاآن و کیوک خان بیاید چون نیک ملاحظه کنند جمله معلوم و
مفهوم گردد و فرزندان که از خاتون بزرگتر بورته فوجین در وجود آمده اند این
اندکی ذکر کرده شد خاتون دوم قولان خاتون دختر طایر اوسون مقدم قوم
او هر کیت که بموجب فرمان ایل شد و این دختر را بیاورد بچنگیز خان داد و از او یک
پسر داشته نام او کولکان و این پسر را مرتبه چهارم پسر مذکور نهاده و حکایت کولکان
و شعب فرزندان آن چنانست که او را چهار پسر بوده پسر مهین را نام قوچه بوده
چون پدرش وفات کرده است شش هزار مرد بدو داده اند و جای پدر پدر
از زمانی داشته و این قوچه پسری داشته او رودی نام او نیز جای پدر لشکر
پدر داشته و ملازم قوبیلای قاآن بوده و پسری داشته نام او ابوکان و جای و لشکر
پدر داشته لیکن در وقتی که اریق بوقا چار نویان نایاو دیگر شهزادگان

با وسلان

با قوبیلای قاآن دل گرگون کردند و اندیشیده که یاغی شوند و قوبیلای قاآن را
معلوم شد او را با دیگران بیاسا رسانید خاتون سیم یسوکات از قوم تاتار
و از وی پسری آورده نام او جاوور و در جوانی نمانده . خاتون چهارم کونجو خاتون
دختر التان خان پادشاه ختای و مشهور است که خوب صورت نبوده لیکن بجهت آنکه پدرش
پادشاه بغایت بزرگ بوده او را اعتبار و احترام میکرده اند و چنگیز خان از وی هیچ
فرزند نداشته و تا عهد اریق بوکه در حیات بوده . و بعد از آن نمانده
و در اردوی این خاتون دختری از سوگ بوده که با ورچی او بود مقوتای نام
و بغایت معتبر و مشهور شد . خاتون پنجم یسولون خواهر یسوکات مذکوره
هم از قوم تاتار و غیر از این خواتین مذکوره چنگیز خان را چند خاتون دیگر بوده اند
که را و بزرگ داشته لیکن در سلک عدا این خواتین پنج گانه بزرگترین نیامده اند
از الجمله یکی ابیقه خاتون دختر جاءگمبو برادر اونگ خان پادشاه کرایت و او را
خواهری بوده بیکتوتمیش فوجین نام چنگیز خان او را از برای جوجی خان خواسته بوده
و یک خواهر دیگر از برای تولی خان سرقوقتنی بیکی نام که صدف چهار
دُر شاهوار و ما در چهار پسر نامدار بوده مبارک قدم همایون اثر
مسعود منظر و این ابیقه خاتون را جهت خود خواسته بود ناگاه شبی خوابی دید
و او را با امیری که در آن شب در کزک بوده بخشید نام او کهتی نویان از قوم
اورووت با تمامت خیل و حشم و خدم و تبع و الوا و قلانان و گله و رمه و خزینه

و دفینه که داشت الالیک باورجی و کنکا سه زرین که ازان قیر مینچو رد که آن دو جهة یادکار باز کرفت و باقرا تمامت با خاتون بهم با میر مذکور بخشید وان احوال در شعبه او روت بشرح کفته شد و دیکر کوربانسو خاتون که در اول خاتون تایانک خان پادشاه نایمان بوده و بزرکترین خواتین او و او را نهایت دوست میداشت چون تایانک خان کشته شد بعد از مدتی او را پیش چنگکیز خان آوردند و برسم و یوسون مغول او را در نکاح آورد و دیکر خاتون

دختر پادشاه تنکقوت بوده سوقات خوات

داد را بوی بخشیده بسیاری از خواتین پادشاهان و دختران امرا خاتون چنگکیز خان بوده اند لیکن در عداد خواتین بزرک نیامده و چنگکیز خان را از قمه از قوم نایمان پسری بوده جورجتی نام و این پسر پیشتر از همه پسران وفات یافت و نام مادرش معلوم نیست پسر دیگر داشته نام او اورجقان هم در کودکی نمانده و ما در او قمه بوده از اقوام تاتار و نامش معلوم نشده است ذکر خواتین معتبر چنگکیز خان و فرزندان او و چون چهار پسر که معتبر بوده اند ایشانرا چهار کولوک میگفته یعنی چهار رکن و هر یک از ایشان علیحده پادشاه شده درین جدول شعب فرزندان چنگکیز خان که نهاده میشود و ازان ایشان بی شعبه فرزندان کشیده می آید چه در داستان هر یک شعب فرزندان

او

او علیحده مفرد خواهد آمد و ازان کولکان چون داستانی مفرد بخواهیم نوشت هم اینجا شعبه او و فرزندانش کشیده میشود و دختر زادکان چون پدران ایشان هر یک از قومی اند و در شعب آن اقوام ذکر ایشان آمده اینجا شعب ایشان کشیدن مناسب نباشد و وضع چنگکیز خان و جدول شعب او برین جمله است که ثبت آمد

پادشاه جهان چنگکیز خان



چون این چهار پسر بزرک معتبر بوده اند ایشانرا چهار کولوک کفته اند یعنی چهار رکن جهة هر یک از ایشان شعبه جداکانه خواهد آمد چون سبب رونق ایشان از اینجا نوشتیم بهمین هر که پادشاه شدند از اروق چنگکیز خان او را شعبه جداکانه خواهد آمد کارخانه که دریزر خته اند بایشان اوردو وی منسوب

او را به پسر کون بوتو کورکان از قوم اکیرس داده بود او را بتوا الچی کورکان پسر قوتوقه بیکی پادشاه قوم اویرات داده بود او را الجکیری کورکان پسر پادشاه انکوت داده بود او را لکو کورکان پسر پادشاه قنقرات داده بود نامش هم کورکان بود او را به پسر تاجر کورکان از قوم اولقنوت داده و چنگکیز خان لقب او را جاودر جان نهاده بود و او را عظم دوست میداشت

این خبر زقه در وجود آمده در وقت که بیدی قونت پادشاه بود بنده چنگگیزخان بود
و این دختر را فرزند بجم خانه این دختر را نامزد او کرده چون بیدی قوت خاتون
بوده که برادر حاکم بود برای دل دسته تا بزمان اوکتای قاان چون آن خاتون
نمانده اوکتای قاان او را بدو داده

قسم دوم در تاریخ و حکایات چنگگیزخان

از ابتدا ولادت او تا زمان خانی و پادشاهی و صورت تخت و خواتین و شهزادگان
و امرا در حالت جلوس او بر سریر خانی و نسب امرای او و ذکر مصافها که در هر وقت
کرده و فتحها که دست داده و مقدار زمان پادشاهی او تا آخر عهد و ذکر وفات او
چون مبنی این کتاب و وضع این تاریخ بر آن منطبقست که پیشتر شعب فرزندان هر قوم
و پادشاهی تقریر کنیم آنگاه در جهت تاریخ و حکایات شروع نماییم در قسم اول
این داستان عدد خواتین معتبر چنگگیزخان و تفصیل پسران و دختران او ذکر رفت این
زمان حکایت و تواریخ چنگگیزخان از ابتداء زمان ولادت او آغاز کرده تا مدت
چند سال مجملا نوشته میشود چه در اوایل حال حکایات او سال بسال مفصل معلوم نبوده
و بعد از آن آنچه سال بسال در دفاتر و تواریخ مغول آمده بر سبیل تفصیل نوشته میشود
و هر چند مصنفان و مولفان تواریخ متقدم کتب از هر نوع ساخته اند و حکایات آن زمنه
مختلف نامرتب درج کرده اما خوانندگان از آن فایده تمام نیافته و نیز تاریخ سال بسال
که مرحوم ابن الاثیر نهاده اگرچه سعی بسیار نموده لیکن حکایات هر پادشاهی مضبوط
نیست و کیفیت آن کما ینبغی بر ولاء و ترتیب معلوم نمیشود و این معنی بر نظار کتب الکامل

مقرر گشت بنا بر این مقدمات مولف این تاریخ را چنانچه موافق افتاد که هر چند سال معین که
تاریخ چنگگیزخان نوشته شود تواریخ دیگر پادشاهان اطراف که معاصر او بوده اند بر ولاء
آن تحریر پیوندد و تا احوال پادشاهانی که معاصر یکدیگر بوده اند علی العموم معلوم گردد و
چون غرض از تالیف این کتاب جمع این حکایات تاریخ مبارک غازانیست
در تاریخ متقدم بعید العهد این ضابطه رعایت رفت و نیز به تطویل میانجامید
این قاعده مذکور از ابتداء ولادت چنگگیزخان تا آخر عمر او و بعد از او تا این زمان
هر چند سال را که مناسب موافق بود و تاریخ چنگگیزخان و فرزندان او و احوالی که در
جهان ایشان حادث شده نوشته میشود و تاریخ پادشاهان دیگر که در آن عهد
و دور بوده باشند آنچه معلوم و محقق بود و به تبعیت لازم آید ذیل آن نسخه تا به
تا این عهد همایون و زمان مبارک تا خوانندگان از احوال جمله با خبر شده و آن ضابطه
برین نسق و ترتیب که اثبات می آید

تاریخ چنگگیزخان

از وقت ولادت او ابتداء قاقا ییل که سال خوک است مطابق شهور سنه تسع
و اربعین و خمسماه هجری که در ماه ذوالقعده واقع شده تا قاقا ییل دیگر که هم سال خوک است
مطابق شهور سنه اثنین و ستین و خمسماه که در ماه ربیع الاخر واقع شده و در این
مدت پدر او یسوکای بهادر در حیات بوده و در سال آخر که ییل است یسوکای
بهادر وفات یافته و چنگگیزخان بعد از او سیزده ساله باز مانده چون در زمان
چنگگیزخان و پدر او منجمان بطریق رسم احتیاط وقت نکرده اند و مورخان نیز روز و ماه

کرده است و روز ولادت او بتحقیق معلوم نیست اما پیش جمله شهزادگان و امرا و اعیان
مغول معروف و مشهور است و بحد تواتر رسیده که مدت عمر او هفتاد و دو سال بوده و
در سال هفتاد و سیم وفات یافته و منجمان معتبر تاریخ وفات او نوشته اند چه حالت
حضرت کمال آن پادشاهی او بوده چنان آورده اند که در قاقا ئیل که سال خوک است در میانه
ماه پاییز پانزده روز از ماه گذشته وفات یافته و هرچند هفتاد و سیم سال باشد
از سال ولادت او لکن همانا اتفاق ولادت در میانه سال بوده و بدین تقدیر مدت
عمر او هفتاد و دو سال تمام شده و چون از عمر او تا چهل و کسالگی بعضی بطفولیت گذشته
و بعضی باضطراب حال و مشوش احوال او از سال بسال آورده نابر بر ما موجب
خواهیم نوشت چون این قاعده تمهید یافت این زمان به تاریخ سیزده ساله چنگگیزخان
از ابتدا ولادت تا وفات پدرش بوجهی که تقدیم یافت ذکر کنیم و آن چنان بوده که
در وقتی که پدر او پیسوکای بهادر در اوج عظمت و ذروه اقبال و دولت بود و برتمامت
اقوام که به پدران و اعمام او تعلق داشته حاکم و سرور ایشان او را سرور و پیشوای
خود ساخته متابعت و مطاوعت او مینمودند و دیگر اقوام از تاتار و دیگر هم بوجهی که
در شعبه تاتار گفته شد با او مخالفت و دشمنی می ورزیدند
و میان ایشان محاربت اتفاق افتاده و در سال قاقا ئیل مذکور پیسوکای
بهادر بجنگ تاتار رفته است و خاتونش اولون ایکه چنگگیز
خان آبستن بود و پادشاهان تاتار تموجین اوکه و قوری بوقا بوده اند

ضبط کرده اند تاریخ این چهل و کسال را
بطریق اجمال نوشته و بعد از آن
تا آخر عمر او مفصل سال بسال ع

جمولا

پیسوکای بهادر با ایشان مصاف داده و ایشان را مخذول و مقهور گردانیده و مظفر و منصور
بازگشته و خان و مان و گله و رمه ایشان را غارت کرده و بموضعی که او را دیلون
بولداق گویند نزول فرموده بعد از چند روز درین سال مذکور قاقا ئیل چنگگیز خان
بطالع مسعود در وجود آمد و مقدار کعبی خون منجمد چون جگر پاره فشرده در کف
دست راست داشت آثار جهانگیری و جهانداری بصحیفه جبین او پیدا و انوار بختیاری
و کامکاری از چهره او هویدا و چون پیسوکای بهادر را فتح تاتار و قهر پادشاهان
تموجین اوکه قریب العهد دست داده بود و بر ایشان ظفر یافته این معنی را بفال گرفته فرزند
فرخنده را نام تموجین کرد بنام پادشاه تاتار که ذکر او رفت و پیسوکای بهادر در
زمان خود مقدم و سرور اقوام نیرون و آقا و اینی خویش بوده و میان او و
پادشاهان و امرا اقوام دیگر که اکنون ایشان را بواسطه مخالطت با مغول و مناسبت صورت
و لغت جمله مغول میخوانند و در زمان قدیم هر قوم را از ایشان اسمی و لقبی دیگر بوده
و بعضی از مغول منفرد عداوت و مخاصمت قایم بوده است خصوصا اقوام تاتار و
پیسوکای بهادر با اکثر آن اقوام مصافها داده و جنگها کرده و بعضی را در تحت فرمان
آورده از بیم و هیبت و سطوت او اکثر دوست و دشمن محافظت جیوش خود را مطیع او
بوده اند و حال کار او عظیم منتظم و بر رونق بوده و غیر از چنگگیز خان چند فرزند دیگر آورده چنانچه
در داستان او گفته شد و در این مدت سیزده سال برقرار در پادشاهی اقوام خود متمکن بوده
و هرچند با لشکر برنشستی بعضی دیگر از اقوام از آنکه در اطراف و حوالی او ساکن بوده اند و اکثر

مصاف فتح و ظفر او را بودی اما جماعت خویشان بموجب الاقارب کالعقارب
بغض و عداوت که در طبیعت ایشان مرکوز بود بروی حسد بردندی و چون قدرت
و قوت مقاومت نداشتند تخم کینه و عداوت در اندرون میکاشتند تا آخر عمر او
و چون ییسوکای بهادر هم در سن جوانی وفات یافت اقوام تایجیوت را که از جمله
عمزادگان و خویشان پدر او بودند بموجبی که در شعب و جداول اجداد چنگیزخان
معین ذکر کرده شد تو بحال بزرگ بوده اند و تبع و لشکر زیاده داشته و مقدمان ایشان
پادشاهان معتبر و اگرچه در زمان ییسوکای بهادر تابع و دوست و مطیع بوده اند و در آخر
دولت او و وقت وفات مخالفت و معادات ظاهر کرده اند چنگیزخان در وقت وفات
پدر سیزده ساله بود و برادران همچنین کودک بودند و مادر ایشان اوالون ایکه
از قوم اولقونوت عظیم با عقل و کفایت بوده و بسبب وفات ییسوکای بهادر روزگار
بر ایشان پریشان شده و شرح و تفصیل احوال ایشان در مقدمت معلوم شد چون تاریخ چنگیز
خان از ابتداء ولادت او که در قاقابیل بوده موافق سنه تسع و اربعین و خمسمایه که
که اول آن در ماه ذی القعده واقع شده و او در این سال سیزده ساله بود
بر سبیل اجمال و اختصار نوشته شد اکنون تاریخ سلاطین و دیگر پادشاهان اقالیم
در این سیزده سال معاصر چنگیزخان بوده اند بر عقب این نویسیم
و بعد از آن دیگر باره تاریخ چنگیزخان بعد از سیزده سال
آغاز کنیم و نویسیم بعون الله تعالی و حسن توفیقه

تاریخ پادشاهان و خاقانان ختای و کرایت و چین و نایمان و مغول و اویغور و ترکستان و کول و باشغرد و قبچاق و اوروس و چرکس و آس و ماوراء النهر و خلفا و سلاطین ایران و روم و شام و غیرهم

که از ابتداء قاقابیل که در ذی القعده سنه تسع و اربعین و خمسمایه هجری واقع شده تا
که مدت سیزده سال تمام باشد معاصر چنگیزخان بوده اند آنچه معلوم است
و نوادر و حوادث که در مدت مذکور اتفاق افتاده و تاریخ پادشاهان
ختای و قراختای و جورجه که درین مدت مذکور بوده اند
کسانی که در آن عهد پادشاهی آن ولایات میکردند از نسل پادشاهان قدیم آن ملک
بوده اند در شهور سنه بضع و ثمانین و ماتین هلالی هجری پادشاهی ختای و قراختای
و جورجه و ننکیاس که آنرا چین و ماچین و ننکیاس میگویند شخصی بوده از نسل پادشاهان
قدیم نام او لنکتایزو و در عهد او یکی از امراء صحرانشین خروج کرده نام او خوی بیچی
اباکی و از ملک ختای و قراختای و جورجه بدست فرو گرفته و بعد از آنکه دور به نهم
بطن او رسید پادشاه جورجه خروج کرده و آن مملکت را از دست قراختاییان
بیرون آورده و ایشان را برانداخته اند و در تاریخ سنه بضع عشر و اربعمایه
و در سنه ثلثین و عشرین و خمسمایه این پادشاه جورجه مذکور بر تمامی ملک ختای مستولی شده
و کاوران نام پادشاه اصل ختای از دست او بنا با ملک ماچین داده و تا آخر وقت
او و فرزندان او در ملک ماچین قناعت کرده آنجا مانده اند و این پادشاه که بر ولایت قراختای

و جورچه مستولی شده نام خود را ای لبو کرد یعنی پادشاه عالم و مدین اصطلاح چون
چنگیزخان ممالک را بگرفت اهل ختای نام او را ای ون کرد یعنی پادشاه بزرگ
که فرمان او بعالم محیط شده باشد و تاریخ و حکایات پادشاهان ختای و ماچین اقدم الایام
بازبوجبی که در کتب ایشان آمده مفصل سال بسال پادشاه بپادشاه مشروح ملحق تاریخ
مبارک غازانی ساخته ایم چون خواهندگان خواهند که بر جملگی آن تواریخ واقف شوند
از آنجا مطالعه کنند حالی اینجا اسامی پادشاهانی که در آن ممالک درین مدت سیزده سال که
معاصر چنگیزخان بوده اند از نسل پادشاه جورچه که ذکر او رفته و لفظ التان خان بر سبیل لقب
بر ایشان اطلاق کرده اند و هر یک را بزبان ختای اسمی و لقبی مخصوص بوده نوشته میشود
بر تفصیل هیزون لبانات تابزو

چهار سال

پنج سال   چهار سال   شش سال

**تاریخ پادشاهان ماچین که ختاییان آنرا منزی میگویند
و مغولان ننگیاس آنچه درین مدت مذکور معاصر چنگیزخان بوده اند**

این پادشاهان از نسل پادشاهان اصلی آن ممالک اند که بر مجموع ولایات ختای و قراختای
و جورچه و ماچین از اقدم ایام بازپادشاه بوده اند و بوجبی که یاد کرده شد در شهور
سنه   حو لیجی آباکی از ممالک ختای و قراختای و جورچه بتغلب و استیلا
بدست فرو گرفت و بعد از خروج پادشاه جورچه مذکور کار زون که جد این پادشاهان بود
از ختای بماچین رفت و چون تاریخ ایشان مبسوط در ذیل می آید اطناب نمیرود و نام آن
پادشاه که در این مدت سیزده سال بوده و مدت پادشاهی او اینست که نوشته میشود

ثم سون کاوزن

ثم سون کاوزن

چهل سال بعد بیست و پنج سال که گذشته بوده و دو سال که مانده بود

**سیزده سال تاریخ پادشاهان ترکستان و ماوراءالنهر که
درین مدت مذکور بوده اند**

در وقتی که پادشاه جورچه بر پادشاه قراختای خروج کرد

و بوجبی که شرح داده شد او را منهزم گردانید امیری معتبر از آن قراختای نام او نوشی طایقو
از آنجا بگریخت و بولایت عرعر و ایغور و ترکستان بیرون آمد و مردی عاقل و بغایت
کافی بود و بحسن تدبیر جمعی از آن حدود بر خود جمع کرده تمامت ولایت ترکستان
بدست فرو گرفت و لقب او گورخان شد یعنی پادشاه معظم و آن حال در شهور سنه
اثنین و ثلث و عشرین و خمسمائه بوده و بعد از آنکه گورخان مذکور نماند پسری هشت
ساله داشت او را بجای پدر نشاندند و همچنین گورخان خواندند و عمری دراز
یافت مدت نود و پنج سال تا آنکه نود و پنج سال هجری هلالی مستوفا شد و در سنه عشره
و ستمائه تقریبا وفات او بوده و در سال ولادت چنگیزخان این گورخان سی و چهار
ساله بوده باشد و قریب بیست و پنج سال از پادشاهی او گذشته و در این سیزده
سال مذکور معاصر در ترکستان او بوده والله اعلم **تاریخ**

**خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و روم و شام
و مصر و غیره که درین مدت معاصر چنگیزخان بوده اند**

تاریخ خلفاء بغداد بوقت ولادت چنگیز خان
مقتفی از عباسیان خلیفه بوده تا شهور سنه ست وخمسین وخمسمائه در حیات بود
و در سال مذکور وفات یافت و پسر او را مستنجد بجای او بخلافت نشاندند و در مصر در
سال ولادت چنگیز خان خلیفه اسماعیلیان ظافر بود و در محرم آن سال او را بکشتند
و پسرش فائز را بجای او بخلافت نشاندند و در سال وفات مقتفی که سنه ست
وخمسین وخمسمائه بود درگذشت و ابن عم او را عاضد بخلافت نشاندند تاریخ
سلاطین در خراسان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی متقلد امور سلطنت بود
و بده سال پیش از ولادت چنگیز خان اقوام اغوز او را در شکارگاه ربوده بودند
و محبوس گردانیده و در سال ولادت او خلاص یافت بماه رمضان و بقلعه ترمذ
گریخت و علی بک بهتر اقوام قارلوق که دشمن جان سلطان بود نماند و قارلوقان
مطیع سلطان شدند و بعد از آن بمرض قولنج مبتلا شد و با اسهال مؤدی گشت
و وفات یافت در ربیع الاول سنه اثنین وخمسین وخمسمائه و غزان در شهر نشابور
افتادند و قتل و نهب و اسیر و غارت کردند و در خوارزم اتسز بن محمد بن
بیلگاتگین که یکی از ارکان دولت سلجوقیان بود متصدی امر سلطنت شده بود و بعضی
از ممالک ترکستان و دشت قبچاق نیز بدست فرو گرفت و در سنه احدی وخمسین و
خمسمائه بمرض فالج وفات یافت و عمر او شصت و یکسال بوده و بعد از او پسرش
ایل ارسلان بخوارزمشاهی و سلطنت نشست و در عراق عجم سلطان محمد بن محمود

بن ملکشاه سلجوقی در دار الملک اصفهان بتخت سلطنت بود و در آن سالها از اطراف
لشکر گرد و بغداد را حصار داد و از جانبین مصافها و جنگها کردند و در اثناء آن حال شنید
که برادرش ملکشاه و اتابک ایلدگز که شوهر مادر ارسلان بن طغرل بود و ارسلان مذکور را
هم همدان را بمحاصره گرفته‌اند بدان سبب از غضب و کینه بر او در بازگشت تا دفع ایشان
کند و لشکرها او متفرق شدند و چون بهمدان رسید عازم بلاد ایلدگز گشت و بعلت
سل وفات یافت و در حالت نزع فرموده تا امرا و لشکر بنشستند و تمامت اموال
و اسباب از جواهر و نقود و هر آنچه در خزان پادشاهان باشد از نفایس و غلامان خوب چهره
و کنیزکان خورشید منظر را بر وی عرضه کردند و از منظره بر آنها نظر کرد و بگریست
و گفت این همه امرا و لشکریان و اتباع و اشیاع و خدم و حشم و اقمشه و امتعه
~~بعمر من نتوانند افزود~~ و جواهر و لآلی و انواع نفایس مالی که بذره رنج و الم من کم نمی‌تواند کرد و یک لحظه
بعمر من نتوانند افزود بدبخت کسی که در جمع اسباب دنیوی سعی نماید و جمله آن اموال
بحاضران بخشید و پسر طفل داشت گفت دانم که لشکر مطیع الو نشوند او را باقسنقر احمدیلی که
والی مراغه بود سپرد تا او را بولایت خود برد و بپرورد و چون وفات یافت امرا
مخالفت کردند بعضی بملکشاه برادرش مایل شدند و بعضی بسلیمان شاه که عم
ایشان بود و چون سلیمان شاه باصفهان رسید اتابک کله رسن و شمله ترکمان
والی خوزستان و جمعی امرا دیگر با وی بودند و پسر قاضی صدر الدین خجندی اصفهان از وی
سپرد و سلیمان شاه لشکرها را که در حد همدان بودند بطلب داشت مطاوعت ننمودند و در سنه

خمس وخمسین سلیمان شاه بدر همدان رفت ولشکرها جمع شدند واو را گرفتند
ودر ربیع الآخر سنه ست وخمسین وخمسمائه او را خفه کردند وارسلان پسر طغرل را که
پسر زن اتابک ایلدگز بود در همدان بپادشاهی نشاندند ودر روم سلطان مسعود بن
قلیج ارسلان پادشاه بود ودر سنه ثمان وخمسین وخمسمائه در شهر قونیه وفات
یافت وبجای او پسرش قلیج ارسلان را بسلطنت نشاندند ودر
کرمان ابوالفوارس محمد بن ارسلان شاه بن کرمانشاه بن قاورد بن جغربیک بن
داود بن میکائیل بن سلجوق پادشاه بود ودر سنه احدی وخمسین وخمسمائه وفات یافت وپسرش
طغرل شاه بجای او بپادشاهی بنشست ودر غزنین سلطان خسرو
شاه بن بهرام شاه بن سبکتگین بود ودر شهور سنه ست وخمسین وخمسمائه وفات
یافت وپسرش ملکشاه بجای او بنشست ودر غور سلطان علاء الدین
حسین بن الحسن بود وهم در سال مذکور نماند وپسرش سیف الدین محمد را بجای او نشاندند
ودر سنه ثمان وخمسین بر دست غزان کشته شد وسلطان غیاث الدین وسلطان شهاب الدین
غور که هر دو برادر بودند پسران ملک سام برادرزاده ملک حسین در مملکت
غور وغزنه سلطان شدند تاریخ ملوک واتابکان در سیستان
ملک نصر بن خلف بود ودر سنه ثمان وخمسین وخمسمائه وفات یافت وعمر او از صد سال
گذشته بود وبعد از او پسرش بنشست ودر مازندران شاه رستم بن علی بن
شهریار بن قارون بود ودر سنه ثمان وخمسین وخمسمائه نماند وپسرش علاء الدین

حسن

حسن بجای او نشست ودر عراق اتابک ایلدگز بود ودر آذربایجان آقسنقر احمد
دیلی ودر شام اتابک نور الدین پسر عماد الدین زنگی بن آقسنقر دمشق گرفت
وقلعه شیرزکی نزدیک حما بر آب عاصی است وبعلبک بستد ودر دیار بکر
اتابک قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی بن آقسنقر که پدر اتابکان موصلست
جزیره بگرفت ودر مغرب عبد المؤمن ملک بود ودر سنه ست وخمسین و
خمسمائه پسر خود محمد را ولی العهد گردانید وبیعت جهت او بستد ودیگر
فرزندان را هر یک ولایتی داد وتمام ولایت اندلس را مسخر کرد وملک ملثمین که
بالای دویست سال پادشاه بودند منقرض شد ودر سنه اربع وخمسین وخمسمائه شهر
مهدیه را از فرنگ باز گرفت ودر سنه ثمان وخمسین وفات یافت وپسرش محمد
بجای او نشست ودر فارس اتابک دکله از سلغریان پادشاه بود ومردی ثقات
کامل وعادل تاریخ نوادر حوادث که درین مدت
مذکور بهر طرفی از ممالک واقع شد در سنه ثلث وخمسین وخمسمائه شهر بغداد
غرق شد چنانکه اکثر محلات خراب شد چون قراح الظفر ومختاره ومقتدیه
ودرب العباد ودریان وخرابه ابن جرده وقراح القاضی وبعضی از
قطعه وبعضی ارباب الازج وبعضی مامونیه وقراح ابو نجم وقراح
ابن رزین وبعضی ظفریه وباره بیکبار بیفتاد ودر جانب غربی مقبره امام احمد
حنبل وغیره ودیگر مقابر غرق شدند چنانکه مردگان بر روی آب افتادند

و در شعبان سنه سبع و خمسین و خمسمائه سی هزار مرد از گرجیان بشهر دوین آمدند
از اعمال آذربایجان و زیادت از ده هزار مرد را بکشتند و اسیر بسیار بردند
و جامع شهر را بسوختند چون اتابک شمس الدین ایلدگز برین قضیه لشکر بسیار
جمع کرد و بعد شاه ارمن پسر سکمان قطبی والی خلاط و پسر آقسنقر صاحب
مراغه بانتقام ایشان روان شدند پنجاه هزار سوار و در صفر سنه ثمان و خمسین
بگرجستان رسیدند و یکماه تمام مصاف دادند در آخر لشکر اسلام ظفر یافت
و کشش بسیار کردند و غنیمت فراوان آوردند و هم در صفر مذکور میان قضاه
اصفهان بواسطه تعصب مذهب جنگ افتاده هفت روز مصاف بود و از جانبین
خلقی بقتل آمدند و خانها خراب کردند و ملاحده قزوین را محاصره کردند
چون تاریخ پادشاهان ممالک که از ابتداء قاقاییل که در ذی القعده سنه تسع و اربعین
و خمسمائه واقع شده تا انتهاء قاقاییل دیگر که مطابق ربیع الاخر سنه اثنین و ستین
و خمسمائه بوده مدت سیزده سال معاصر چنگگیز خان بوده باشد و حوادث غریب که درین
مدت مذکور افتاده نوشته شد دیگر باره تاریخ چنگگیز خان بعد از سیزده سال آغاز
کنیم و هم بر قاعده مذکور بنویسیم

تاریخ چنگگیز خان

بعد از سیزده سالگی که از پدر باز مانده بود از ابتداء قولقه ییل که سال موش است و
در ربیع الاول سنه ثلث و ستین و خمسمائه واقع شده تا انتهاء پارس ییل که
که سال یوز است و در صفر سنه سبعین و خمسمائه واقع شده چنانکه مدت هشت سال

بشد

باشد و در سال آخرین چنگگیز خان چهل ساله بوده چون حال او درین مدت مذکور
سال سال مفصل معلوم نیست مجملا نوشته میشود و درین مدت او را با اقوام تایجیوت
مصافها و حربها اتفاق افتاده چند نوبت او را گرفته اند و بند کرده و بیاری باری تعالی
خلاص یافته و مضطرب حال بوده و عاقبت الامر بعد از هشت سال مذکور
حق تعالی او را قوت و نصرت داد و کار او روی بارتفاع و ازدیاد نهاد ٥
چون چنگگیز خان در سن کودکی سیزده ساله از پدر باز ماند بواسطه آنکه در زمان
حیات پدرش اقوام تایجیوت که معتبرین خویشان ایشان بودند بروی حسد
میبردند و در خفیه کینه میورزیدند در آن وقت اظهار کینه دیرینه کردند و تارغوتای
قیریلتوق پسر ادال خان نبیره قبیل خان و قوریل بهادر ابن عم او که هر دو پادشاه
و حاکم اقوام تایجیوت بودند از سر حسدی که از زمان ییسوکای بهادر باز در اندرون
داشتند طریقه عناد و تجبر پیش گرفتند و جهت آنکه تایجیوت معظم شعب بودند بتدریج کلی
رسید که دیگر خویشان و لشکرها که متابعت ییسوکای بهادر مینمودند روی از فرزندان او
بگردانیدند و میل تایجیوت کردند و بر ایشان جمع شدند آن اقوام را قوتی و شوکتی
تمام پدید آمد و بعضی از ایشان بقوم هوین ایرگان مخصوص گشتند یعنی بیشه چه یورت
ایشان در بیشه بوده و در آن زمان یورت ییسوکای بهادر و فرزندان او در
حدود اونان و کلوران بوده و چون اکثر اتباع ییسوکای بهادر در کوچ بسکردند
و با تایجیوت می پیوستند توان فوجی نیز که آقا ابه بود آغاز کوچ کرد چنگگیز خان

که او را اوران زبان تموچین میگفتند بنفس خود پیش او رفت و بتواضع و تملق با وی
گفت تا نزد او نشیند و مقولی بمثلی گفت که معنی آن اینست که عزم جزم کردم و اختیار
نمانده و مجال توقف محال و برنشست و روان شد و مادر چینگگیز خان اوالون ایکه
بنفس خود برنشست و توق برافراشت و لشکر را برنشاند و از عقب گریختگان برفت
تا ایشان را بازگرداند چون بهم دیگر رسیدند از جانبین صف برکشیدند و جنگ
کردند و آخر الامر بعضی از آن اقوام و اولوس خود باز گردانید و در آن
جنگ چرقه ابوکان را که پیر بود و از جمله امرا بزرگ تیری بر قفا زدند و مجروح شد
و چون از جنگ باز آمد چینگگیز خان بپرسیدن او رفت و صورت حال میپرسید چرقه گفت بعد
از پدر نیکوی تو اقوام و لشکر ما مخالفت نمودند و از تو روی برتافتند خواستم که مانع
ایشان شوم قضاء آسمانی بچنین کس که کرده بود و ناگاه مرا زخم زدند چینگگیز خان چون
زخم او را سخت دید و امارات بدی حال بروی مشاهده کرد بگریست و بیرون آمد در حال
چرقه نماند و در عهد هولاکو خان و اباقا خان امرا اینکتمور و یورکوت و ایلکو از نسل او بوده‌اند

حکایت آغاز مخالفت جاموقه ساچان و پیوستن بقوماد

تایجیوت و قوم ایکیراس و غیرهم بقصد او آگاه شدن او و ترتیب کردن سیزده
کوران لشکر و شکستن ایشان هم در آن تاریخ جاموقه ساچان که از شعبه نیرون
و مقدم و امیر قوم جاجیرات بود و خویشی بوده تکوچر نام و تا چند نفر سوار
بموضعی که آنرا اولاکای بولاق گویند در حدود ساری کهر که یورت چینگگیز خان

بود

بود بدزدی رفته و خانه جوجی ترمله از قوم جلایر که برادر او بواسطه آنکه طایفه
جلایر مونولون خاتون و دو تومنه و پسران او را کشته بودند اسیر و بنده
اجداد چینگگیز خان شدند و از نسل وی امرا بسیار بوده‌اند از آن جمله ایلکای
نویان در آن حوالی بوده است تکوچر انجا رفته تا چهارپایان او ببرد جوجی ترمله
آگاه گشته و گله را گریزانیده و خود پنهان در میان اسبان و گلها خفته و چون تکوچر
در آمده جوجی ترمله او را به تیر زده و کشته بدان سبب جاموقه ساچان با چینگگیز خان
خصومت بنیاد نهاده و فتنه انگیزی آغاز کرده و با قوم و لشکر خود اضافت اقوام
تایجیوت شده و بعضی از او اقوام و شعب دیگر با تایجیوت متفق شده بودند از آن جمله
یکی قوم ایکیراس که شعبه اند از قنقرات و یکی قوم قورلاس و ایشان از مغول
درلکین باشند و دیگر قوم اورووت و نویاقین که از نیرون اند این جماعت
باستظهار یکدیگر باتفاق بقصد چینگگیز خان برخاسته و مدتها با او خصومت
و نزاع کردند و چینگگیز خان از دست ایشان فرو مانده و بجائی رسید که همه اتباع
از وی برگشتند و یک نوبت چینگگیز خان بدست ایشان افتاد و سورقان شیره
از قوم سولدوس او را خلاص داد چنانچه مشروح آمده و در چند سال از
هر نوع حکایات اتفاق افتاده و دیگر باره حق تعالی نصرت داد چینگگیز خان را
قوی حال گردانیده و اقوام او را جمعیتی پیدا شده و آخر الامر قوم تایجیوت
و دیگر اقوام که متفق شده بودند با سی هزار سوار روان شدند تا بر سر

چنگگیز خان بروند و او از مکر و فریب ایشان غافل از اتفاق حسنه شخصی از قوم ایکیرس نکون
نام پیش اقوام تایچیوت بوده و بسبب آنکه پسر او بوتون نام ملازم چنگگیز خان بود
میل بجانب او داشته از اقوام موضعی بودند که نام آن گلاتو است و بعد از آن
بورتی ازبور تنها پیش چنگگیز خان شده و آن نکون مذکور بزبان دو شخص از قوم برولاس
مولکه و توتاق که بتمامی آنجا رفته باز گشته می آمدند ... ایشان را پیش چنگگیز خان
پیغام داد و چنگگیز خان بموضع طالان بالجوس بود ایشان هردو براه کوه
سیان و شبه است که از آلاوت تراوت گویند پنهان بیامدند و چنگگیز خان را
از خروج دشمنان اعلام دادند چنگگیز خان چون بر این حال وقوف یافت در حال
بترتیب لشکر مشغول گشت و اقوام و قبایل که دوستدار و هواخواه او بودند همه را خبر کرد
چون جمع شدند شماره ایشان تومان و هزاره و صده و ده تعیین کرد ایشان سیزده
کوران شدند و معنی کوران حلقه است و در قدیم الایام چون قومی بموضعی فرو می آمدند
بر مثال حلقه و بزرگ ایشان چون نقطه در میان دایره می بود و آن را کوران گفته اند و این زمان
نیز وقتی که لشکر یاغی نزدیک باشد بدین هیات فرو می آیند تا بیگانه و یاغی در میان نیاید
این سیزده کوران بدین موجب

اول
مادر چنگگیز خان اولون ایکه و اقوام
و اتباع او و خویشان و اوردو و غلامان و ...
و خدم یکه بوی مخصوص بودند علی الانفراد

دویم
چنگگیز خان و فرزندان و نوکران و امراء
و زادگان امرا و کزیکتانان که
بخصوص بوی تعلق داشتند

سوم
از نسل بوتنجر بهادر از نسل سم قاچولی آقا (?)
قبل خان از قوم که نسبه ... اقوام
هرکیس که مقدم ایشان ... قوربان (?)

بود از نیرون و بوکرای که در حرب ... بود از نسل او بوده و قوم برلاس از دارلکین مقدم ایشان جاورقه

چهارم
پسران سم قچولی ... و برادرش ...
و ایشان از قوم نیرون و قیات اند با قوم
بزاوت که هم نیرون اند

پنجم و ششم
پسران سورقوتو یورکی ...
و ... اقوام جلایر با سورقوتو یورکی ...
... قیات یورکین از نسل ...
و ... از اوروق او بود

هفتم
پسران اوترچو ... دوردنگی
از جمله اقوام قیات ... که
با ایشان منسوب و مخصوص بوده
باشند

هشتم
فرزندان منکه قیات چنشیکیرت
و برادران عم زادگان چنگگیز خان اند
و قوم بایاوت از دارلکین مقدم
ایشان انکلور

نهم
داریتای اوتچکین عم ... عم زادگان
ایشان نکون تایشی و التان ... ایشان
و قوم دوقلات از نیرون و اقوام
نکوز ... قورچی خان ... از دارلکین

دهم
جوچی خان پسر قوتولا خان که عم زاده
چنگگیز خان بود و اتباع و اشیاع
و محبان او

یازدهم
التان که پسر قوتولا قاآن
بوده است

دوازدهم
داقی بهادر از قوم قنقلقیات
که از نیرون اند و قوم سوکان
هم از اقوام نیرون

سیزدهم
کنده چینه و اولکجین چینه از فرزندان
چرقه لینکقوم ... انکوز گویند
لیکن ... ایشان نیرون اند
چنانکه در شعبه تایچیوت مفصل آمد

این سیزده کوران لشکر موجبی که نوشته شد مفصلا هم بدین ترتیب بر مثال دایره فرو می آمده
اند بر موجب سیزده کوران لشکر از جانب چنگگیز خان جمع آمد لشکر تایچیوت
کوچ کرده از پشتهای الاوت توراوت گذشته بموضع طالان بالجوس آمدند
و مقابل چنگگیز خان بایستادند از جانبین مصاف دادند و حق تعالی چنگگیز خان را
نصرت داد و بدان سیزده کوران آن سی هزار سوار را بشکستند و از تاب آفتاب
دولت چنگگیز خان دشمنان چون ذره در فضای هوا متفرق شدند

دو قوم اوردوت و بوردوت که مقدم ایشان اوردوت و بوردوت بوده‌اند در آمدند
و ایل شدند و در آن موضع کنار رودخانه عظیم بود چینگگیز خان آنجا فرود آمده و فرمود
تا هشتاد و یک برنشین که آنشنه و حاجتی ایشان قیالکه گرفته بود تا در آنجا بجوشانیدند
و از آن خوف هم در آن وقت قوم جوریات ایل شدند و درآمدند و خانهای باز نزدیک
یورت چینگگیز خان آوردند و دیگرباره بعضی از ایشان یاغی شدند و اقوام تایجیوت که عظیم
بسیار و با قوت و شوکت و عدت و اهبت بودند در آن جنگ متفرق گشتند
و هر یک بگوشه افتادند حکایت ایل شدن الوک بهادر و تغای طالو و
با اقوام جوریات که متعلق ایشان بوده‌اند و باتفاق ببندگی چینگگیز خان
آمدن و بسبب خود نارسیدگی دیگرباره یاغی شدن و آن حال چنان بود
که خانهای ایشان بیورت چینگگیز خان نزدیک بوده روزی باتفاق بشکار بنشستند
و در پشته که آنرا اوچل چلین گویند و میان صحرائی بزرگست ایشان نیز جرگه کرده اوتوا
چینگگیز خان یعنی قلب شکارگاه بهم پیوستند و جرگه را بهم آورده‌اند و شکار بغایت
نیکو کردند و گفتند با چینگگیز خان امشب اینجا بخسبیم و مجموع ایشان چهارصد نفر بودند
چون دیگ و علوفه نداشتند دویست نفر بخانها رفته‌اند با چینگگیز خان و دویست نفر
آنجا بهم خفته چینگگیز خان فرمود تا بمحتاج ایشان را از دیگ و علوفه بدادند
دیگر روز دیگر شکار کردند و شکاری زیادت از حصه با ایشان داده و غنیمت ارکی
بسیار کرده چون از یکدیگر جدا شده بخانهای خود رفته‌اند چینگگیز خان شکر

فراوان

فراوان کرده‌اند و گفته قوم تایجیوت ما را رها کردند و متفرق شدند و بجانب ما
التفاتی ننموده‌اند و چینگگیز خان بی سابقه و موجبی اینهمه اکرام و انعام در حق ما کرد
پادشاه نیکپرور لشکردار اوست و همه راه با بیلشکر چینگگیز خان مشغول بودند
و جاها و همه اقوام انداخته چون بخانها رسیدند از سر و الوک بهادر با ماقوتی
بدانه از لشکر ایشان کنکاج کرد که چینگگیز خان را کوچ دهیم و مطیع و منقاد او
باشیم ماقوتی بدانه رضا نداده و گفته قوم تایجیوت با ما چه بد کرده‌اند ایشان نیز همین اقا
و اینی اند چگونه باشد که از ایشان برگردیم بموجبی پیش چینگگیز خان رویم چون او قبول نکرد
اولوک بهادر با طغای طالو با قوم جوریات که متعلق و منتسب ایشان بوده‌اند پیش چینگگیز خان
آمد و گفت ما مانند زنان بی شوهر و گله بی خداوند و رمه بی شبان آمده‌ایم پسران که از خاتونان
بزرگ اند ما را می کشند ما باتفاق تو دوستداری شمشیر بزنیم و دشمنان ترا بکشیم
چینگگیز خان در جواب الوک بهادر گفت ما مانند خفته بودم که موی کاکل من کشیده مرا بیدار
کردی و نشسته بودم از تنگی مرا کشیده برداشتی جهت تعهد ایشان هرچه ممکن
باشد بجای آورم و ایشان را بنواخت و استمالت بسیار فرمود و بعد از مدتی
چون تحمل تمام یافتند دیگرباره آن امرا جوریات بسبب خود رایی یاغی شدند و در میان
و راه ولایت برفتند تا عاقبت قودون اورچانک نام که از قوم مرکیت بوده
طغای و الو را بکشت آنگاه قوم جوریات را هیچ قوت و قدرت نماند و پراکنده شدند
و بعد از آن بزرگ قوم جوریات جاموقه ساچان بود که بعقل و کفایت و گربزی

منسوب بوده و عظیم محبت ال چنگگیز خان او را انده و می گفته و هر چند را انده‌ای و شهت
و ظاهر او دعوی دوستی و مخالصت میکرده و در خفیه دشمنی میورزیده و در خاطر داشته
که معارضه و مسابقه کند و منصب بدست فرو گیرد و در زمان قوت قوم جوریات
و بعد از پراکندگی ایشان همواره بر چنگگیز خان حسد می برده و باظهار دعوی دوستی
میکرده و در خفیه دشمنی و مکرات با بایغان و دشمنان او متفق شده و آنکه هر یک بجای خود
خواهد آمد و بعد از مدتی اقوام مذکور اتفاق کرده گفته اند که امرا نایمجوت را با برادر خمسه
و معذب میداشتند و این پادشاه زاده بتو چنین جایه که پوشیده باز میکند رسیده
و اسبی که بر نشسته فرو می آید رسیده و هر کسی که ولایت دار و لشکر پرور باشد
و اولوس را نیکو بپای دارد او دست و بعد از اندیشه و کنگاج تمامت به بندگی
چنگگیز خان آمده اند و باختیار ایل شده و در سایه دولت او آسوده ٥

حکایت آمدن جیلاوقان بهادر پسر سورقان شیره از قوم سولدوس و جبه از قوم بیسوت ملنبک که چنگگیز خان پیش از آمدن اقوام نایمجوت

پیش از آمدن اقوام نایمجوت جیلاوقان بهادر پسر سورقان شیره
از قوم سولدوس و جبه از قوم بیسوت که شعبه از تیزوان اند و هر دو و تبودا تعلق داشته و از
خواص او بوده و این تودا پسر قدان تامیشی بوده که مقدم شعبه از نایمجوت بود
ایشان هر دو از وی برگشته اند و به بندگی چنگگیز خان آمده و سبب برگشتن
چیلاوقان بهادر از قوم نایمجوت و آمدن آن بوده که در وقتی که میان چنگگیز خان

و نایمجوت

و نایمجوت عداوت و منافقت بود و مکتوب ناگاه فرصت یافته اند و چنگگیز خان را گرفته
و چیلاوقان بهادر بحیلت پدر او را خلاص داد و حنایکه در شعبه سولدوس شرح آن گفته آمده و سبب
برگشتن جبه از نایمجوت و آمدن آن بوده که قوم نایمجوت ضعیف شده بودند و جبه تنها
بسیار در کوهها و بیشه‌ها گشته چون دید که از آن فایده نیست از روی عجز و اضطرار به بندگی
چنگگیز خان آمده و ایل شده و این حکایت در شعبه بیسوت گفته شده از مطالعه
آن بکلی معلوم گردد

حکایت آمدن شیرکتو ابوکان از قوم بادرین با پسران خود نایا و الاق بخدمت چنگگیز خان

چون اقوام نایمجوت
اکثر روی به بندگی چنگگیز خان نهادند امیری بزرگ بود از قوم بادرین نام آن شیرکتو ابوکان
که بایان که او را از این جا بحضرت قوبیلای قاآن فرستادند از نسل او بود این
مذکور پسر خود نایا و الاق هر دو را برگرفته و آمده و در عهد چنگگیز خان و بعد
از او تا زمان اوکتای قاآن و منگوقاآن نایا در حیات بوده و صد و بیست سال عمر یافته
و در زمان پادشاهی منگوقاآن حکایت میکرده که در وقتیکه چنگگیز خان در وجود
آمد از گوشت طوی او خورده‌ام و این حکایت در شعبه قوم بادرین آمده فی الجمله
این شیرکتو ابوکان که هر دو پسر خود آورده مقوجه بهادر از قوم
و تارقوتای قیرلتوق را که مقدم قوم نایمجوت بوده اسیر و دستگیر کرده
بموضعی که نام آن است آورده و مدتی آنجا که بودند و چون ایشان را
آزاد کرده رها کردند دیگر باره گریخته اند و هم در آن مدت جرجی جاورقه سر در قوم

و ولایتی که شعبه از جلایر بند بموضعی که نام آن طوراقون سنیکوت است
ایل شده به بندگی چنگیزخان آمدند **حکایت** طوی کردن چنگیزخان
مادر او اولون ایکه و فرزندان و اوروق اوکین برقاق عم زادگان چنگیزخان
سچه بیکی و طایچو مقدم قیات یورکین مادر ایشان واقع شدن خصومت میان ایشان
و در آن طوی و غالب آمدن چنگیزخان را بر ایشان و قایم شدن خصومت بدان
سبب روزی مادر چنگیزخان اولون ایکه و چنگیزخان و برادران او جوچی
قسار و اوتچگین نویان با سچه بیکی و طایچو مقدم شعبه یورکین اند از قوم
قیات در رود خانه اونن در میان بیشه جمع شده بودند و اندرای قمیز ترتیب کرده
طوی کردند مادر چنگیزخان اولون ایکه و جهه سچه بیکی و جهه
مادر بزرگ سچه بیکی یعنی زن پدر او که بزرگتر بوده باشد قهورچین خاتون که از مادر او
یک تنگ چوبین بزرگ قمیز نهادند و جهه مادر کوچک سچه بیکی یعنی زن پدر او
که کوچکتر از دیگران بوده باشد نموی نام با شلامیشی کرده یک تنگ قمیز نهادند
قهورچین خاتون چون دید که تنگ قمیز دوم با شلامیشی کرده جهه نوئی نهادند
و او را شریک دیگران کرده لطایت برنجید و غیرت آورد و بدان سبب
سیوچر باورچی را که مقدم باورچیان چنگیزخان بود بزد سیوچر باورچی زار بنشسته
گریست و گفت جهة آنکه اکنون تامیشی و یسوکای بهادر نماندند مرا چنین زدند
چنگیزخان و مادر او آن قضیه را تحمل کردند و در آن باب هیچ سخن نگفتند و در آن طوی

کرمی

کرباس چنگیزخان و از آن سچه بیکی و مادر ایشان بلکوتی نویان برادر چنگیزخان یساقیشی
میکرده و اسب چیلاو و از آن چنگیزخان بردوست داشته شخصی از قوم قتقین قتقی ای
نام جولبوری دزدیده و او نوکر بوری بوده از امرا تایجیوت و این بوری با سچه بیکی متعلق
بوده و آن شخص قتقی را حمایت کرده بدان سبب میان او و بیلکوتای نویان مقالت
افتاده و بجایی رسیده که شمشیر زده بوری بر دوش بیلکوتی چنانکه گوشت دوش او
بوریب بریده شده بدان واسطه نوکران چنگیزخان غلبه کرده اند بیلکوتی نویان
گفته که مرا ازین زخم باکی نیست مکافات آن بتعجیل نمی‌باید کرد چه لایق نباشد که
بسبب من با همدیگر بد شوند و مبالغت تمام مانع خصومت میشده لکن چون دیدند
که او را بزخم کردند و سیوچر باورچی را زدند بهمدیگر برآمدند شاخهای درخت
یکدیگر را بزدند و نوکران چنگیزخان غالب آمدند و قهورچین خاتون و قوریچی
خاتون هر دو را بگرفتند و نگاه داشتند و بدان واسطه سچه بیکی با تمامت اقوام یورکین
که اتباع او بودند از چنگیزخان جدا شد و بعد از آن قرار آنکه با یکدیگر بسازند
آن هر دو خاتون را پیش ایشان فرستادند ایلچیان جانبین جهه صلح در آمد شد بودند که خبر
رسید که امیری بزرگ از امرای التان خان ختای چینسانک نام با چریک بسیار بقصد موجین
سولتو از امرا تاتار و اقوام او برسید و چنگیزخان جهه مدد و معاونت او
بجنگ اقوام تاتار برنشست **حکایت**
خبر یافتن چنگیزخان که موجین سولتو از اقوام تاتار و اتباع او از چینکسانک گریخته باز

وبچه کوچ کرده منهزم شدند و برنشستن چینگگیز خان بقصد ایشان و کردن ایشان را
وتعظیم کردن جینکسیانک چینگگیز خان را ه چینگگیز خان را اعلام کردند که قوم تاتار بسبب آنکه
فرمان التان خان نمیبرند و مطاوعت نمینمایند و بجهه آنکه طاقت مقاومت ندارند
از سر عجز و اضطرار با زن و بچه و گله و رمه و خیل و حشم کوچ کرده بهزیمت می آیند
و قوم تاتار قوی حال و بسیار اعداد بوده اند و از قدیم الایام باز پدران و اعمام
چینگگیز خان با ایشان مصافها کرده چنانکه شرح هریک بجای خود بیاید چون چینگگیز خان
چنان فرصتی یافت در حال لشکری را که نزدیک بودند جمع گردانید و از موضع
اونن بقصد ایشان برنشست و پیغام پیش قوم یورکین فرستاد تا ایشان
نیز برنشستند و شش روز انتظار کرده و نرسیدند چینگگیز خان با لشکر اندک که گور آن
او بود روان شد و موجین سولتو را در موضعی که آنرا اولجای گویند باز داشت
و لشکر او را بزد و او را بگرفت و بکشت و تمامت گله و رمه و اموال ایشان بستد
و در آن غارت بود که گهواره نقره و لحافها زربفت یافته اند و سبب آنکه در آن زمان
میان مغول جنس آن تجملات کمتر بوده آن قضیه را معظم داشته اند و شهرت پذیرفته
و چون آن معنی موافق و ملایم التان خان و امرا او بود جینکسیانک مذکور را خوش آمده
و بسیار مدح چینگگیز خان کرده و لقب او جاوت قوری کرده که بزبان ختائی
امیر معظم باشد و بازگشته و پیش التان خان رفته هم در آن زمان جینکسیانک مذکور
پادشاه کرایت را طغریل نام بود لقب اونک خان کرد یعنی پادشاه یک ملک ه

حکایت

حکایت عزم چینگگیز خان بر آنکه قوم یورکین را که در جنگ تاتار از او
تخلف نموده بودند از اولجاها که از تاتاران یافته بود بهره دهد و یاغی گری بعضی از ایشان
در آن حال و رفتن بر سر ایشان و اکثر را کشتن ه چون چینگگیز خان را فتح تاتار
دست داد و لشکر و اتباع او پر نعمت شدند خواست قوم یورکین را استمالت کند
و از آنچه بغارت آورده چیزی بایشان بخشد و عزم کرد تا پیش ایشان رود در راه
بعضی از قوم یورکین با طایفه یاغیان متفق شدند و ده کس را از لشکریان چینگگیز خان
بکشتند و پنجاه کس را اسب بستدند و جامه برکندند چون این سخن بگوش چینگگیز خان
رسید گفت دوش برادرم بیلکوتی نویان را ایشان شمشیر زدند و چون میگوییم
صلح کنیم بشکستند و این زمان با یاغی متفق میشوند من نیز بضرورت تدارک آن خواهم کرد
و بدان خشم برنشست و از راه بیابان بر سر ایشان رفت و در موضع طولادان بولاق
ایشان را بزد و بسیاری بکشت و غارت کرد و سچه بیکی و طایچو هر دو با زن و بچه و نفری چند
معدود بگریختند و از میانه بیرون رفتند **حکایت**
متواری شدن جاگمبو برادر اونگ خان از اونگ خان و برو جمع شدن یک قوم
از کرایت که ایشان را تونقایت گویند و جنگ کردن چینگگیز خان با آن قوم
و مسخر گردانیدن او ایشان را ه چینگگیز خان بعد از آنکه کار قوم یورکین ختم
بود بعزم رزم جاگمبو برادر اونگ خان پادشاه کرایت که از برادر خویش
برگشته بود برنشست و او را بزد و بشکست قوم تونقایت که شعبه اند

از قوم کرایت و ایشان نیز همواره از جمله بندگان و لشکریان پادشاه کرایت
بوده اند و امیراجی تتقاول که درین ملک بوده و فرزندان او از استخوان ایشانند
و بسیار از امرا دیگر چنانکه در شعب کرایت یاد کرده شده مدتی پراکنده بودند
بعد از آن تمامت به بندگی چینگگیزخان را با اونگ خان دوستی بود و چاکلگبو
و آن قوم تونگقات را دیگرباره با پیش وی فرستاده و بعد از مدتی چاکلگبو
با اونگ خان پادشاه بهمان مایل شد چنانکه شرح آن خواهد آمد چون
تاریخ و حکایات چینگگیزخان درین مدت بیست و هفت سال مجملا گفته شد
اکنون تاریخ پادشاهان ختای و قراختای و چین و ماچین و خلفا و سلاطین و ملوک ایران
زمین که درین مدت مذکور معاصر چینگگیزخان بوده اند آغاز کنیم و مفصل گفته باز
سر تاریخ چینگگیزخان آییم بعون الله تعالی تاریخ
پادشاهان ختای و قراختای و چین و ترکستان و خلفا
و سلاطین و ملوک ایران زمین از ابتدای قولقینه ییل که سال موش باشد
و در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و خمسمایه هجری واقع شده تا غایت
آخر بارس ییل که سال یوز باشد و در صفر سنه تسعین و خمسمایه واقع شد
که مدت بیست و هفت سال از عمر چینگگیزخان در سال آخر چهل ساله بوده و ایشان
در این مدت مذکور معاصر او بوده اند و نوادر حوادث که در زمان مذکور حادث
شده علی سبیل الشرح و التفصیل گفته آید ان شاء الله تعالی وحده العزیز

تاریخ پادشاهان

تاریخ پادشاهان ختای و قراختای و جورجه
که در این مدت مذکور بوده اند لیانک تا شزو
شزو
بیست و سه سال بیست و یک سال دوازده سال بعد از بیست سال ضمیمه
چهار سال
تاریخ پادشاهان ماچین که در مدت مذکور بوده اند
تم سون کاوزون ساوزون کوانک زون
چهل سال بعد سی و هشت سال ماضی مدة بالتمامه چهار سال
دو سال بیست و دو سال سه سال
تاریخ پادشاهان ترکستان و ماوراء النهر که در مدت
مذکور بوده اند هم کورخان مذکور بوده در ترکستان
تاریخ خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و روم
و شام و مصر و غیره که درین مدت مذکور بوده اند
تاریخ خلفا در بغداد در اوایل این تاریخ مذکور خلیفه المستنجد بالله
بوده و در سنه ست و ستین و خمسمایه وفات یافت و مستضی بخلافت
بنشست و در سنه خمس و سبعین و خمسمایه وفات یافت و الناصر لدین الله
بخلافت بنشست و در مصر عاضد خلیفه اسمعیلیان بوده و در عاشورا
محرم سنه خمس و ستین و خمسمایه وفات یافت و صلاح الدین یوسف برادر
زاده اسد الدین شیرکوه که بجای عم در مصر حاکم شده بود چنانچه شرح

آن خواهد آمد در اول جمعه که بعد از وفات عاضد بود خطبه بنام خلیفه بنی
العباس که در بغداد بود کردند و خلافت اسمعیلیان که در مصر بود منقطع شد و مجموع آن خلفا
در مغرب و مصر چهارده نفر بودند و مدت خلافت ایشان دویست و هفتاد و
دو سال

تاریخ سلاطین خوارزم

ایل ارسلان بن اتسز بر سریر سلطنت بود و در نوزدهم رجب سنه سبع و ستین و خمسمائه
وفات یافت و مدت مملکت او قریب هفده سال بود و پسر کهتر او سلطانشاه که
ولی العهد بود بجای پدر نشست و مدبر ملک مادر او ملکه ترکان بود و برادر مهتر او تکش
در جند بود رسولی را در طلب او فرستادند ابا نمود بتعقب او لشکر تعبیه کردند
تکش خبر یافت و پیش کورخان قراختای رفت و او را بخزاین و اموال خوارزم
وعده داده و قرار کرد که بعد از استخلاص هر سال مالی معین فرستد کورخان
داماد خویش فرما را با لشکر انبوه با تکش بهم فرستاد چون بنزدیک خوارزم
رسیدند سلطانشاه و مادر بملک مؤید پادشاه خراسان پناه بردند و تکش
روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه ثمان و ستین و خمسمائه در خوارزم
بر تخت نشست و امیر فرما را با قضاء حق باکرام تمام بازگردانید و والده
سلطانشاه و ملک مؤید را از نفایس جواهر و ذخایر هدیها فرستاد و عرصه
ملک خوارزم را بر او عرضه میکرد او نیز با آن هوس لشکری جمع کرده و
باستمداد سلطانشاه و مادر عازم خوارزم شد چون بشهر سوبرلی رسیدند

که این

که این زمان آب دارد و تکش آنجا نزول کرده بود و لشکر ایشان فوج فوج از
بیابان بیرون آمده انجامی نتوانستند رسید ملک مؤید را که در مقدمه بود تکش
بر آن فوج زده اکثر را بکشت و ملک مؤید را اسیر پیش او آوردند فرمود
تا او را بر در بارگاه بدو نیم کردند در روز عرفه سنه تسع و ستین و خمسمائه و
سلطانشاه و مادر بدهستان گریختند تکش بر عقب ایشان برفت و آن
ملک بستد و ملکه ترکان را بکشت و بازگشت و سلطانشاه گریخته بشادیاخ آمد
پیش طغانشاه پسر ملک مؤید که بجای پدر نشسته بود و گنجینه ای آنجا بوده بسلاطین غور
پیوست و ایشان او را عزیز داشتند و سلطان تکش در خوارزم تمکن یافت و یکی را
از رسولان کورخان که بخوارزم می آمدند بتقصیر در مواضعه قناعت ناکرده
التماسات و تحکمات نامؤجه میکرد و شرایط ادب را مرعی نمیداشت بقتل فرمود
کشتن و میان او و کورخان معادات ظاهر شد سلطانشاه آن معنی را
سبب فرصت خود دانسته روی بکورخان نهاد و سلطان غیاث الدین
غور او را با ساز و عدت روانه گردانید و چون پیش کورخان رسید فرما را
با لشکری مصحوب او بفرستاد سلطان تکش جیحون را در ممر ایشان انداخت
و در شهر بترتیب جنگ مشغول شد فرما چون میل اهل خوارزم بسلطانشاه
ندید مراجعت نمود سلطانشاه فوجی از لشکر از او بستد و ناگاه در سرخس بر سر
ملک دینار از امرای او غوز دوانید و ملک دینار خود را در خندق انداخت

داو را بهوی بر قلعه کشیدند و سلطانشاه بمرو رفت و ساکن گشت و امرا
قراختای را باز گردانیدند و تا حصن سرخس می‌برد تا اکثر او غوز متفرق شد
و ملک دینار در قلعه ماند دینار را محاصره در بن حصره بماندند و ایلچی نزد طغانشاه
مهتر او غوز فرستاد و بعوض سرخس بسطام التماس کرد امیر فیروزکوهی را
بفرستاد تا دینار قلعهٔ سرخس بوی سپرد و به بسطام رفت و چون سلطان تکش
بر عزیمت عراق بجاجرم رسید ملک دینار بطغانشاه پیوست و طغانشاه
قراقوش را از غلامان پدر بسرخس فرستاد و امیر عمر را باز خواند و سلطانشاه
با سه هزار سوار قصد سرخس کرد و طغانشاه نیز با ده هزار سوار از نشابور متوجه
آنجا شد و در ماه ذی حجه سنه ست و سبعین و خمسمایه مصاف دادند و سلطانشاه
غالب آمد و غنایم بی اندازه یافت و از مملکت خراسان بر سرخس و طوس
و آن حدود [illegible] مستولی شد و مدام از بر سر طغانشاه تاختن می‌برد تا لشکر طغانشاه
درماندند و اعیان امرا بسلطانشاه متصل شدند و از عجز بسلطان تکش
و سلطان غور ملتجی شد و استمداد نمود و یک نوبت بنفس خود با هرات رفت
و فایده نداد تا در آن نامرادی شب دوشنبه دوازدهم محرم سنه احدی
و ثمانین و خمسمایه نماند و پسرش سنجرشاه را بر تخت نشاندند و منکلی بیک اتابک او استیلا
یافت و دست مطالبه و مصادره برگشاد و بسبب جور او اکثر امرا طغانشاه
بسلطانشاه پیوستند و ملک دینار از بیم سلطانشاه بکرمان رفت و تراک

او غوز

او غوز که در حشم کوشه نشسته بودند بدو پیوستند و در اول شهور سنه اثنین
و ثمانین و خمسمایه سلطان تکش از خوارزم بخراسان آمد سلطانشاه در غیبت
بخوارزم رفت و او را راه ندادند و تکش به مرو نزول کرد و سلطانشاه را مراد
نبود و بدان سبب از آموی باز بجانب مرو گرد و تعجیل بیابید و شب بر سر لشکر
تکش زد و در شهر رفت تکش باز گردید و در ربیع الاول سنه اثنین و ثمانین
و خمسمایه بظاهر شهر نشاوردیاخ نزول کرد و دو ماه سنجرشاه و منکلی بیک را
حصار داده بصلح بازگشت و حاجب بزرگ شهاب الدین و سیف الدین مرنشیر خوانسالار
و بهاء الدین محمد بغدادی کاتب را با تمام مصالحت و تقریر مواضعت پیش منکلی بیک فرستاده
بود و چون خشم سلطان غایب شدند منکلی بیک ایشان را گرفته پیش سلطانشاه فرستاد
و تا گاه موافقت میان برادران محبوس بودند و سلطانشاه دیگر باره بنشاوردیاخ آمد و حصار
داد و چون اهل شهر غالب بودند عزیمت سبزوار کرد و مجانیق نهاد و اهل سبزوار
او را فحشها گفتند و از آن کینه در استخلاص جد تمام نمود و مردم شهر مضطر
شدند و به شیخ احمد بدیلی که از ابدال بود متوسل شدند سلطانشاه
او را اعزاز کرد و بشفاعت او از سر جریمه ایشان در گذشت و فا قول را
در سبزوار رفت و ساعتی مقام کرد و متوجه مرو شد و سلطان تکش در
آدینه چهاردهم محرم سنه ثلث و ثمانین و خمسمایه بظاهر نشاوردیاخ فرود آمد
و مجانیق نصب کرد و منکلی بیک مضطر شد و سادات و ائمه را شفیع ساخت

سلطان او را امان داده و بر آن جمله سوگند یاد کرد و سنگلی تا پیش آمد و سلطان روز
سه شنبه چهارم ربیع الاول سال مذکور در شهر رفت و بساط عدل گسترد و موکلان بر
سنگلی بگماشت تا هرچه بناحق گرفته بود باز داد و بخون قاضی برهان الدین که موجب فتنه
الله او را قصاص نمود و نیشابور بر خوارزمشاه را مسلم گشت پسر مهتر ناصر الدین
ملکشاه را بضابط مقامی آنجا بگذاشت و در رجب سال مذکور با خوارزم مراجعت
نمود و سلطانشاه باز بدر نیشابور آمد و حصار داد و از جانبین جنگ کردند
و بیشتر بارو خراب شد و ملکشاه متواتر مخبران را باعلام حال پیش پدر
میفرستاد و سلطان تکش با لشکر بزرگ بیامد و از نسا مستعجلی را فرمود
تا بر جهات کرخیتگان سلطانشاه را از وصول سلطان آگاه کرد و مجانیق را بسوخت
و باز گردید و سلطان تکش به نیشابور آمد و خرابیها را عمارت فرمود و آن
زمستان در مازندران بود و تمامت امرا خراسان بخدمت او پیوستند و اعزاز
و نوازش یافتند و بهار بمرغزار رادکان آمد و بزرگان میان او و برادرش
سلطانشاه صلح کردند و سلطان ولایت جام و باخرز و زیرپل بسلطانشاه صلح کردند
ارزانی داشت و او نیز ارکان دولت او را که سنگلی گرفته و فرستاده بود تشریف داد
باز گردانید و سلطان تکش روز سه شنبه هجدهم جمادی الاول سنه خمس و ثمانین و خمسمایه
در رادکان بر تخت سلطنت نشست و آوازه او در اطراف منتشر شد و همگنان را بالصلات و عطایا
مخصوص گردانید و در پاییز این سال با خوارزم معاودت نمود و میان سلاطین غور و سلطانشاه

وحشتی

وحشتی پیدا شده بود و چند نوبت دیگر با برادرش تکش نیز محاربه کرده بودند و تجدید
در مرورود جنگ کردند و سلطانشاه منهزم شد از جانبین صلاح در مصالحه دیدند
و ظاهرا مهادنه کردند و بواسطه آنکه سلطانشاه در برادر تحکمات مینمود و چند حرکت
که موجب نقض عهد باشد از او صادر شد سلطان از خوارزم در شهور سنه ست
و ثمانین و خمسمایه بقصد او حرکت کرد و قلعه سرخس را که در دست کسان
سلطانشاه بود بقهر بستد و خراب کرد و زمستان با رادکان آمد و دیگر باره بزرگان میان
برادران مصالحه کردند و موافقت ظاهر گشت و در شهور سنه ثمان و ثمانین و خمسمایه قتلغ
اینانج پسر اتابک جهان پهلوان محمد بن ایلدکز بسبب آنکه مادرش قتیبه خاتون سلطان
طغرل بن ارسلان شاه بن طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی را زهر داد و کنیزکی او را آگاه
گردانید سلطان گفت تو بخور بخورد و بمرد و سلطان قتلغ اینانج را محبوس گردانید
بعد از خلاص رسولان را پیش سلطان تکش فرستاد و او را بملک عراق
نوید داد و استمداد نمود تا قصد سلطان طغرل کند سلطان بفور روان شد بعزم عراق
قتلغ اینانج نادم گشت و در حصنی بقلعه عازم سلطان بری رسید و بیکدو روز قلعه
طبرک را بستد و لشکر او غنایم فراوان یافتند و آن تابستان در حدود ری بود و از
عفونت هوا بسیاری از لشکر او هلاک شدند و سلطان طغرل چون بر وحشت میان
سلطان تکش و اینانج واقف شد تحف و هدایا فرستاد و از جانبین شرع مصافات
مصفی گشت و سلطان تکش امیر تمغاج را از امرا اتراک با لشکری

در ری بگذاشت مراجعت نمود و در راه اصفهان رسید که سلطان شاه خوارزم را
محاصره کرده باستعجال تمام متوجه خوارزم گشت و چون به دهستان رسید خبر رسید
که سلطان شاه معاودت نمود و سلطان بخوارزم رفت و در زمستان بعیش مشغول شد
و بهار بر قصد برادر عزم خراسان کرد چون بابیورد رسید بزرگان
خواستند که میان ایشان صلحی کنند میسر نشد در اثنا عمال کوتوال قلعه سرخس
جغر نام اصحاب قلعه را مقید گردانید و باستحضار سلطان سریع بابیورد فرستاد
سلطان تعجیل انجا رفت و کوتوال قلعه خزاین و دخایر بسپرد و سلطان شاه از آن غصه
بعد از دو روز شب چهارشنبه سلخ رمضان سنه تسع و ثمانین و خمسمایه نماند و سلطان
بر ممالک و خزاین سلطان شاهی مسلط گشت و باستدعای پسر خویش قطب الدین
محمد سرعی بخوارزم فرستاد و نشابور را بوی داد و مرو را به پسر مهتر ناصر الدین
ملکشاه که پیشتر والی نشابور بود و دست هر دو پسر را در ان ممالک قوی گردانید
و در آن روز خبر رسیده بود که سلطان طغرل نکث عهد کرده و تمغاج را
از ری اخراج نموده و قلعه طبرک را باز ستده سلطان بر عزم انتقام در اوایل
شهور سنه تسعین و خمسمایه قاصد عراق شد قتلغ اینانج با امرا عراق تا بسمنان
استقبال کردند سلطان او را با لشکر عراق در مقدمه باز گردانید و سلطان طغرل
بر سه فرسنگی ری لشکرگاهی بعظمت ساخته فرود آمده بود و رایت مقاومت بر افراخته
چون اینانج نزدیک رسید او نیز برنشست و گرز گران که او را بود

و بدان

و بدان مباهات کردی بر دست گرفته مست در پیش لشکر براند و این ابیات شاهنامه
میخواند نظم ز دران لشکر گشن چو برخاست گرد : رخ نامداران ما گشت زرد : من آن گرز یک زخم
برداشتم : سپه را همانجای بگذاشتم : خروشی خروشیدم از پشت زین که چون آسیا
شد بر ایشان زمین و شیرمردانه بگرز گاوسار چند سوار را بینداخت و از سرمستی
گرزی بر زانوی اسب خود زد و بیفتاد و در آن حالت قتلغ اینانج بر سر او رسید و خواست تا
با نشناخت زخمی زند سلطان جهت تعریف دامن خود از روی برداشت اینانج گفت
مطلوب تویی در میانه و بیک ضربت او را بکشت و جثه او را بر شتری بار کرده پیش سلطان
تکش آوردند سجده شکر گذارد و سر او را که با نام خلیفه سر خلافت داشت
ببغداد فرستاد و تن او را در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه
تسعین و خمسمایه در بازار ری بر دار کرده و یکی از ندما سلطان طغرل پیش نظام الملک
مسعود وزیر بردند او را گفت آن همه آوازه طغرل این همین بود که طاقت مقدمه
لشکر پادشاه اسلام نداشت آن ندیم بر فور گفت نظم شیر ژیان قرن بود و هولش نه بود ره
هنر عیب گردد چو برگشت بخت : و سلطان تکش از ری متوجه همدان شد و اکثر قلاع عراق را
مستخلص گردانید و ناصر خلیفه توقع میداشت که سلطان بعضی از عراق دیوان عزیز را
مسلم دارد چون اجابت ننمود خلیفه وزیر خود مؤید الدین ابن القصاب را با عهد سلطنت و خلع
و تشریفات بجانب سلطان روانه داشت چون باسدآباد رسید اکراد و اعراب
زیادت از ده هزار مرد بروی جمع شده بودند از قلت عقل سلطان

بسلطان پیغام داد که از دیوان عزیز تشریف و عهد سلطنت تو مبذول فرموده‌اند
و وزیر ملک بدان مهم تا این مقام آمده قضاء حق آن نعمت چنان اقتضا کند که
که سلطان با عددی اندک و تواضعی بسیار بخدمت استقبال آید و در پیش عنان وزیر
پیاده برود و سلطان از آن سخنان مکر و خدیعت تصور کرد و لشکر را باستقبال فرستاد
تا ایشان را بزدند و وزیر بگریخت و آب بروی دار الخلافه بریخت و لشکر بر عقب
ایشان تا دینور برفت و سلطان تا همدان آمد و عمال را بتحصیل اموال ممالک
عراق فرستاد و اصفهان را بر قتلغ اینانج ارزانی داشت و او را امیر الامراء عراق
گردانید و ری را بپسر خویش یونس خان داد و میانجوق را براه اتابکی او در سر لشکر
نقیب کرد و کاه ازان بخراسان مراجعت نمود و در راه بشنید که پسرش ملکشاه
بسبب عفونت هواء مرو رنجور است او را طلب داشت و چون بطوس رسید
صحت یافت و پدر باز امارت نشابور بوی فرمود و جهة سلطان محمد در خراسان
اقطاعی معین کرده او را ملازم خویش گردانید **ذکر عراق عجم**
سلطان ارسلان طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی بود و اتابکش ایلدگز و چون
نماند پسرش سلطان طغرل بنشست و اتابک او جهان پهلوان پسر ایلدگز و چون او نماند قزل
ارسلان خواست که اتابک شود و میسر نشد و ذکر حال سلطان در تاریخ سلطان تکش
خوارزمشاه در فصل سابق گفته شد **ذکر روم** سلطان عز الدین قلیج ارسلان
بن مسعود بن قلیج ارسلان متولی امور سلطنت قونیه و سیواس و اقسرا بود و میان

او

او و ذو النون بن دانشمند صاحب ملطیه خصومت افتاد و قلیج ارسلان بر ولایت
او مستولی شد ذو النون گریخته پیش اتابک نور الدین حلب رفت نور الدین بمدد او
لشکر کشید و سیواس و قلعه رغش و بسیاری مواضع از توابع آن بستد قلیج
رسولان فرستاد و شفاعت کرد نور الدین مسموع نداشت ناگاه خبر رسید
که فرنگان خروج کرده‌اند نور الدین بصلح راضی شد و لشکرش ذو النون
بگذاشت تا ملازم باشند و تا هنگام وفات نور الدین سیواس در تصرف او
بماند بعد از آن قلیج ارسلان باز تصرف گرفت **ذکر کرمان** طغرلشاه بن محمد ابی الفوارس
پادشاه بود و هم در اواخر شهور سنه ثلث و ستین و خمسمایه نماند و چهار پسر
داشت ارسلانشاه و ترکانشاه و تورانشاه و بهرامشاه و بواسطه دخول غزان
دران حدود امور کرمان مضطرب گشت و قتل و نهب و غارت میرفت تا زمانی
که ملک دینار از امراء غز که دانا و طغانشاه بن موید آبه والی نشابور بود
بکرمان آمد و در رجب سنه ثلث و ثمانین و خمسمایه شهر بردشیر که دار الملک
کرمان است او را مسلم گشت امور مملکت را مرتب کرد **ذکر غور و غزنین**
سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین بودند و در سنه تسعین و خمسمایه
میان سلطان شهاب الدین غوری و پادشاه هندوستان مصاف اوفتاد
و هندوان بشکستند و پادشاه ایشان کشته و چنین آورده‌اند که با آن پادشاه
هفتصد پیل جنگی بود و هزار هزار مرد والله اعلم **تاریخ ملوک و اتابکان**

در مازندران شاه علاء الدین حسن بن رستم بن علی بن شهریار بود
و در عراق اتابک ایلدگز بود و در سنه ثلث و ستین و خمسمائه اقسنقر صاحب
مراغه از دار الخلافه التماس کرد تا خطبهٔ سلطنت بنام سلطان محمد شاه بن محمود
سلجوقی که مربی او بود کنند این خبر در همدان باتابک ایلدگز رسید که اتابک
زن پسر خود ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه بود و حاکم مطلق در جمیع ممالک
او ایلدگز که از ان قضیه برنجید و پسر خود جهان پهلوان محمد با لشکری بجنگ اقسنقر
فرستاد و مصاف دادند اقسنقر شکست و قلعهٔ روئین دز رفت که بنجدهٔ مراغه است
جهان پهلوان آنرا محاصره کرد و عاقبت صلح کردند و جهان پهلوان پیش پدر بهمدان
مراجعت نمود و این حال در سنه ثلث و ستین و خمسمائه بود و در سنه سبع و ستین
اتابک ایلدگز در همدان وفات یافت و پسرش جهان پهلوان محمد اتابک شد و عظمت
و شوکتی تمام داشت چنانکه چون سلطان طغرل بن ارسلان بسلطنت نشست اسم
او سلطانی بمجرد خطبه و سکه بود و حاکم مطلق اتابک جهان پهلوان و چون اقسنقر
مراغه نماند و پسرش فلک الدین بجای او نشست بجهة آنکه تبریز را با تصرف گرفته
بودند جهان پهلوان لشکر کشید و فلک الدین در روئین دز محاصره کرده و برادر
خویش قزل ارسلان را بمحاصرهٔ تبریز فرستاده لشکر مراغه و کس را از ان او
بگرفتند و شهر ربودند قاضی صدر الدین ایشانرا تشریف و سانده پیش جهان
پهلوان فرستاد و او را بغایت خوش آمد و بسخن قاضی بر آن صلح کردند که تبریز

باشان

باشان دادند و مراغه را بر فلک الدین مقرر داشتند جهان پهلوان
قزل ارسلان را در تبریز نشاندند و بعراق مراجعت کرد و چون وفات یافت قزل
ارسلان بعراق آمد و میخواست که بر قاعدهٔ برادر اتابکی مطلق امر باشد سلطان
طغرل بزرگ شده بود و مستقل گشته او را چندان التفات نکرد بدان سبب
میان ایشان محاربه افتاد و قزل ارسلان بگشت و اکثر لشکر او پیش سلطان
آمدند و او مدتی مغلوب بود بعد از ان قوت یافت و لشکری گرد کرد و سلطان را
بگرفت و مقید گردانید و در خانهٔ خویش پنج نوبت زد و دعوی سلطنت کرد
و در شعبان سنه سبع و ثمانین و خمسمائه شبی در همدان بخانهٔ خویش خفته بود شخصی او را
بکشت و معلوم نبود که او چه کس بود مردم حمل بر آن کردند که در آن نزدیکی
بواسطهٔ تعصب مذهب جمعی بزرگان را از اصحاب در بازار اصفهان بر دار کرده
بود و کفی الله المؤمنین القتال و در موصل و دیار بکر اتابک قطب الدین
مودود بن زنگی بن اقسنقر حاکم موصل و بعضی دیار بکر بود و برادر او اتابک نور الدین محمود
شام و در سنه خمس و ستین و خمسمائه وفات یافت و پسر کهترش سیف الدین غازی بجای
او نشست و در سنه احدی و سبعین میان او و صلاح الدین والی مصر مصاف اتفاق افتاد
و سیف الدین بگریخت و در سنه ست و سبعین نماند و برادرش عز الدین مسعود را
بجای او تعیین کردند و در سلخ شعبان سنه تسع و ثمانین و خمسمائه وفات یافت
و معز الدین قرا ارسلان بن داود بن سقمان بن ارتق صاحب حصن کیفا و اکثر بلاد

و دیار بکر بود و چون بماند پسرش نور الدین محمد را بجای او نشاندند و در سنه احدی و
ثمانین وفات یافت و پسرش را قطب الدین سقمان بجای او نشاندند و در شام
اتابک نور الدین بود و در سنه سبع و ستین و خمسمائه در شام رسم کبوتر پرانیدن
بجهت اخبار بر طریقه بغداد بنهاد و هنوز معهود است و در شوال سنه ثمان و ستین
بعد از آنکه بعلت نا آمدن صلاح الدین صاحب مصر بغزاء فرنگ عزم مصر را جزم کرده بود
رنجور شد و در یازدهم ماه مذکور وفات یافت و پسرش اسمعیل یازده ساله بود
او را بجای پدر نشاندند و ملک صالح خواندند و چون او نماند ابن عمش سیف الدین
غازی پسر قطب الدین مودود صاحب موصل مملکتی که او داشت بدست فرو گرفت
و در مصر اسد الدین شیرکوه پسر شادی بن مروان کرد که پیشتر عامل تکریت
بود ملک و حاکم شد بسبب آنکه چون عاضد خلیفه اسماعیلیان ضعیف شده بود شاور
که وزیر او بود بر وی استیلا جست عاضد پیش اتابک نور الدین بشام فرستاد
و مدد خواست تا دفع وزیر کند نور الدین ابن شیرکوه را با دو هزار مرد فرستاد
و وزیر ترسید که چون او برسد بر ملک مستولی شود از فرنگ مدد خواست
شیرکوه از نیل گذشته بجانب غربی فرود آمد و از جانبین مصاف دادند لشکر
مصر و فرنگ منهزم شدند و بساحل بنا پیدا شدند شیرکوه اسکندریه بستد و
برادرزاده خویش صلاح الدین یوسف را آنجا بگذاشت و با صعید الاعلی
آمد و بستد و فرنگان بر مصر و قاهره استیلا یافتند کامل شجاع پسر شاور زیر

پیغام

پیغام با اتابک نور الدین فرستاد و دعوی دوستی کرد و متقبل شد که هر سال
مالی بنام او فرستد نور الدین رضا داد و در سنه اربع و ستین شیرکوه مصر را
بگرفت و شاور وزیر را بکشت و دو ماه و پنج روز حاکم بود و در بیست و دوم جمادی الآخر
ماه مذکور وفات یافت و صلاح الدین یوسف بجای او که عمش بود حاکم دیار مصر شد
و برادر مهتر خود شمس الدین توران شاه را به بلاد نوبه فرستاد تا بستد و غنیمت بسیار
آورد و بار دیگر فرستاد تا دیار یمن بگرفت و در جمعه دوم محرم سنه خمس و
ستین چون عاضد نمانده بود خطبه بنام خلفاء بغداد کرد و هم در آن سال میان
او و نور الدین بواسطه ملک مصر وحشت افتاد و در سنه احدی و سبعین و خمسمائه
میان او و سیف الدین غازی صاحب موصل و بعضی دیار بکر مصاف قایم شد و سیف الدین
بگریخت و صلاح الدین ولایاتی که بملک صالح پسر نور الدین تعلق داشت چون منبج و آمد و
بگرفت و حصار حلب را که ملک صالح در آنجا بود محاصره کرد و چون گشادن متعذر بود بصلح
مراجعت نمود و در سنه احدی و ثمانین میافارقین بستد و قصد موصل کرد میسر
نشد و بعد از آن تا آخر عمر کارهای بزرگ کرد و ولایت بسیار از فرنگ و ملک
دیار بکر و غیرها بستد و پسران و برادران و خویشان او هر یکی در ملکی از آن ممالک
از قبل او حاکم بودند و در سنه تسع و ثمانین و خمسمائه در شهر دمشق وفات یافت
و پسر مهین را نور الدین علی ولی العهد گردانیده بود در دمشق بجای او بنشست
و او را الملک الافضل خواندند بعضی اقربا که با ولاه بلاد شام بودند مطاوعت نمودند

ورادری دیگر عثمان نام که او را ملک العزیز میگفتند در مصر بود انفراد جست و در سنه
تسعین بیامد و دمشق را محاصره کرد ملک افضل از عم خود ملک عادل مدد خواست او
و ملک ظاهر غازی صاحب حلب و ناصر الدین محمد پسر تقی الدین صاحب حماه و اسد الدین
شیرکوه نبیره شیرکوه بزرگ صاحب حمص و لشکری تمام از موصل و دیاربکر بمدد
ملک افضل آمدند ملک عزیز چون دید که کار او قوی شد بصلح رضا داد و بر آن مقرر
کردند که بیت المقدس و اعمال فلسطین مضاف مصر از آن ملک عزیز باشد و دمشق
و طبریه و اعمال غور از آن افضل و جبله و لاذقیه و ساحل از آن ملک ظاهر و اقطاع که
اول ملک عادل در مصر داشت برقرار باشد و هر یک ازین ملوک با ولایت خود رفتند
و در مغرب یوسف بن عبد المؤمن ملک بود و ولایت قفصه از اعمال افریقیه بگرفت
و در فارس اول اتابک تکله بود و در سنه   نماند و اتابک مظفر الدین سعد
بن زنگی بجای او نشست و او مردی بغایت شجاع و دلاور بود
و در هندوستان

تاریخ ملوک و حوادث که در [illegible]

در سنه خمس و ستین و خمسمائه در بلاد شام و دیار بکر و فرنگ زلزله عظیم شد چنانکه
بیشتر شهرهای آن ولایت را خراب کرد   چون تاریخ خواقین و خلفا و سلاطین
و ملوک که از ابتداء توقفه ییل که سال موش است واقع در ربیع الاول سنه
ثلث و ستین و خمسمائه تا آخر پارس ییل سال یوز واقع در صفر سنه تسعین و
خمسمائه که مدت بیست و هشت سال باشد معاصر چنگیز خان بوده اند نوشته شد

دیگر

دیگر باره تاریخ چنگیز خان بعد ازین مدت مذکور آغاز کنیم و بنویسیم بعون الله تعالی

تاریخ چنگیز خان از ابتداء تولی ییل که سال خرگوش باشد

واقع در ربیع الاول سنه احدی و تسعین و خمسمائه هجری تا اول تنگقوز ییل که سال
خوک باشد واقع در ربیع الآخر سنه تسع و تسعین که مابین آن مدت نه سال باشد
و چنگیز خان در این سال آخر چهل و نه ساله بوده و در این نه سال میان او و اونگ خان
دوستی بوده و جنگ پادشاه مرکیت توقتا و بویروق خان را در پادشاه نایمان و
اقوام تایجیوت و قورلاس و ایکیراس و دربان و تاتار و قوم قتقین و سالجیوت مشغول
بوده تا ایشان را قهر کرده و همچنین اونگ خان پادشاه کرایت را و تایانگ خان و پادشاه
نیست کردانیده و لقب چنگیز خانی بر او مقرر شد حکایت اوایل دوستی چنگیز خان
با اونگ خان   و آن حال چنان بوده که میان پدر چنگیز خان یسوکای بهادر و اونگ
خان از قدیم العهد بسبب قرب جوار دوستی و اتحادی تمام بوده و در شدائد
حوادث یسوکای بهادر اونگ خان را مددها کرده و از ورطها بصعب خلاص داده و یکدیگر را
انده میگفته اند و چنگیز خان بحکم الحق توارث بر قاعده طریق محبت مسلوک میداشته
و او را پدر میخوانده و اونگ خان پادشاه کرایت و تمغات و دیگر اقوام کرد
کرایت بوده اند بود و ایشان قومی و لشکری بسیار و پادشاهان قدیم و نامدار
بوده اند و با اقوام مغول مشابهتی داشته و رسوم و عادات و لهجه و لغت
بهمدیگر نزدیک و اونگ خان را در ابتدا نام طغریل بوده و طغریل بزبان ترکی

وکرات قونگرول است و بدان مرغی میخواهند که هرچند کس او را ندیده لیکن اسم
او درمیان مردم معروف و مشهور باشد چون عنقا مغرب و تقریر میکنند
که مرغیست بر مثال چرخ و منقار و چنگال او شمشیر مانند پولاد و بیک حمله دویست و
سیصد مرغ را میزند و میکشد و میگویند سبب آن نادیده آن را اعتبار
میکنیم که صیادان و صحرانشینان کرات مشاهده کرده اند که در یک حالت در یک
موضع از انواع مرغان صد و دویست و سیصد عدد را سر از تن کنده و بال
کسته و پایها شکسته از هوا فرو می افتد بر آن قیاس و استدلال باید که
کشنده ایشان مرغی باشد با صولت و او را مخلبها تیز و محکم باشد و از او وکرات قونگرات
نام کرده اند و پیش مغولان نیز انیمعنی معروف و مشهور است و اثر
میخوانند معنی نام طغرل که او را در اصل بوده اینست بعد از آن بموجبی که شرح داده
شد وزیر التان خان ختای چینسانک لقب او اونگ خان کرده اینست یعنی
پادشاه یک ناحیت و نام جد او مرغوز بوده و مرغوز دو پسر داشته مهتر را
نام قوجاقور بویروق خان و معنی بویروق فرمودن است و پادشاه نایمان اینانج
خان برادری بوده بویروق خان نام که من بعد ذکر او در تاریخ نایمان خواهد آمد و آنجا
گفته شد تا در خواطر مشتبه نگردد و دیگر پسر مرغوز را نام گورخان بوده و پادشاه قراختای
ختای را نیز که در ترکستان و ماوراءالنهر بود گورخان میگفته یعنی خان معظم
و قوجاقور بویروق چند پسر داشته یکی طغرل که لقب او اونگ خان شد و دیگر ارکه

قرا

قرا و سوم جاه گمبو و در اول نام او کرایی بوده و ایشان چند برادر دیگر داشته اند
لیکن قایم مقام پدر طغرل بوده و کرایی برادر او را تایانگ کوچکی قوم تنگقوت گرفته بودند
و مدتی پیش ایشان مانده و محتشم و معتبر گشته و از آن روی که عاقل و کافی بوده لقب او
جاه گمبو کرده اند معنی جاه ولایت است و از آن گمبو امیر معظم یعنی امیر معظم ولایت
و او اکثر اوقات ابتدا با برادر خود اونگ خان موافق بوده عاقبت الامر یک دو نوبت
از او برگشته چنانچه من بعد بجای خود شرح داده آید و ارکه قرا او هوس پیشوایی و
پادشاهی در سر بوده و با اونگ خان تاچاشی میکرده و اونگ خان در اول
دیگر برادران که با ارکه قرا متفق بوده بکشته و آنگاه قصد او کرده چنانچه
ذکر آن خواهد آمد و در وقتی که اونگ خان با چینگگیز خان دوست و متفق بوده
جاه گمبو با چینگگیز خان انده بوده و چینگگیز خان دختران جاه گمبو را یکی را جهت خود
خواسته ابیقه بیکی نام که او را الکهی نویان داده و یکی دیگر را بیکتومش فوجین نام جهت مهتر پسر
جوجی خواسته و یکی دیگر سرقوقتنی بیکی نام را جهت تولوی خان خواسته و او را
دختری دیگر بوده و به پسر پادشاه تنگقوت داده بوده و عظیم صاحب جمال
و پاکیزه بوده و در وقتی که چینگگیز تنگقوت را بستد و پادشاه ایشان را بکشت
آن دختر را بجست تمام طلب داشت و نیافت و اونگ خان را دو پسر بوده مهتر
سنگون که بزبان ختای خداوندزاده باشد و کهتر ایقو نام که دختر او توقوز
خاتون بوده که چینگگیز خان او را نیز جهت تولوی خان خواسته بوده و بعد از تولوی خان

براه میراث مولاکوخان او را ستبد و سبب دوستی آونگ خان با میسوکای
بهادر و با همدیگر انده بودن آن بوده که آونگ خان بعد از وفات پدرش
بویروق خان بسبب تاجامیشی قورجاقور در ملک خود برادر و برادرزاده خود را
بکشت بدین تفصیل   برادران   برادرزادگان

تاتیمور تامیشی بوقاتیمور

و بدان واسطه عم او کورخان با او جنگها کرده و آونگ خان شکسته و مدتی سرگشته
گشته آنگاه پناه با میسوکای بهادر داده میسوکای بهادر مدد و نصرت او را لشکر برنشسته
و کورخان را زده و تا جانب قاشین دوانیده و گریزانیده و ملک او را باز گرفته با ونگ خان
سپرده چون چنین حق بر وی ثابت گردانیده انده شدند بعد از آن برادر کهتر آونگ خان
ارکه قرا چون آونگ خان آقا و اینی او را کشته و مستولی گشت منهزم شد و گریخته
بولایت نایمان پیش اینانج خان رفت اینانج خان بر وی بخشود و بعد از مدتی او را
مدد داد و لشکر فرستاد و قوم و لشکر او را از آونگ خان باز گرفت و او را از آنجا
و در آن زمان میسوکای بهادر وفات یافته بود و آونگ خان بر سر ولایت گذشته
پادشاه ترکستان گورخان قراختای پناه برد و در آن ولایت نزد شهرها او یغور و تنگقوت
بولغاق شده بود و او سرگردان مانده و از ضعف کار او بجایی رسیده بود
که پنج سر بز داشته و بشیر آن قناعت میکرد و سه سر شتر که وجه معاشش
از آن حاصل میکرد و بعد از آنکه مدتی چنان ضعیف حال گردیده بود و آوازه ظهور

درز

قوت و شوکت چنگیزخان شنید و بنا بر دوستی که با پدرش میسوکای بهادر
داشت در لوی ییل که سال اژدها باشد موافق شهور سنه اثنین و تسعین
و خمسمائه بهارگاه بموضعی گوسگونا و ور گویند آمد نزدیک یورت چنگیزخان
جایی که با میسوکای بهادر هم بوده بود و دو توکر خود طغای و سواکی را
بالای کلوران پیش چنگیزخان فرستاد و از آمدن خود خبر داد چنگیزخان
نشست و باستقبال او روان شد چون بهمدیگر رسیدند آونگ خان گفت من
گرسنه و لاغر شده ام دل چنگیزخان بر او بخشود و جهة او از مغول قوبچور
بیرون کرد و او را در میان کوران و اردوهای خود فرود آورد و مراعات میکرد و بالاتفاق
که سر دو در رود خانه   بدره که نام آن قراون قبچال است یعنی قبچه سیاه
فرود آمدند و بحکم آنکه با میسوکای بهادر انده بودند با چنگیزخان پدر و فرزند شدند
و طوی کردند و بعد از گلکاج اتفاق کرده بهارگاه بقصد بقیه قوم یورکین برنشستند
که پیش از آن چنگیزخان ایشان را زده بود و غارت کرده و بعضی از ایشان باز مانده در
موضعی بودند که از آتالادو دمن اماسره گویند و بر سر ایشان رفتند و همه یکی و تاگجو
موغو تغاسیشی کرده بگرفتند   حکایت   نشستن چنگیزخان
بقصد توقا متقدم قوم مرکیت و زدن او و ایشان را و
نخشید او الجایها حمله با او در موغای ییل که سال مار باشد موافق سنه ثلاث
و تسعین و خمسمائه چنگیزخان بقصد توقا امیر قوم مرکیت هر چند از مغول علیحده بوده

لیکن قوی حال و منتظم بودند و در موضع قراسمورآس در میش کلوران نزدیک آب
سلنگه بجایی که آنرا مونجه گویند مصاف کرده اودو دوت برکیت را که شعبهٔ از ایشان بود
زده و قتل و غارت و هر چه در آن جنگ گرفته تمامت با ونگ خان و نوکران او
داده و بعد از آن در ... ئیل که سال اسب باشد موافق شهور سنه اربع
و تسعین و خمسمائه دیگر باره اونگ خان قوی حال و صاحب تبع و لشکر گشت و بی کنگاج
چنگگیز خان بجنگ مرکیت رفته و بموضع توقرکه ایشان را زده و پسر توقتای بیکی را
بکشت و دو دختر توقتای قوتقتای و چیلاون را بغارت آورده و دو برادر توقتای قودو
و چیلاون را با خیل و حشم در آورده و از آنجمله هیچ بچنگگیز خان نداده و توقتای گریخته
و بموضعی که آنرا بوقوچین گویند رفته و آن موضع در آب سلنگه است بشرقی مغولستان
و قومی که از مغولان که ایشان را بوقوت میگویند جهة آنکه بدین بوقوچین می نشسته اند
این اسم بدیشان اطلاق کرده اند و تا غایت بدان اسم موسومند والله اعلم

حکایت برنشستن چنگگیز خان و اونگ خان باتفاق در عقب

جنگ بویروق خان برادر تایانگ خان پادشاه نایمان در قوینین ئیل سال
گوسفند موافق شهور سنه خمس و تسعین و خمسمائه چنگگیز خان باتفاق اونگ خان
بقصد بویروق خان که پادشاه نایمان برنشستند و هر چند پادشاه نایمان در آن زمان
تایانگ خان بود برادر مهتر بویروق خان لیکن بویروق خان مطاوعت او در
نمی نمود و بانفراد لشکری و ولایتی داشت و با همدیگر بغایت بد بوده اند و اگر پادشاه

تایانرا

تایانرا لقب گوشلوک خان با بویروق خان بوده و معنی گوشلوک عظیم و با قوت و فرمان
دهنده باشد و معتقد نایمان چنانست که گوشلوک بر دیو و پری قادر بوده تا غایتی
که شیر ایشان صید و شیده و قمز میکرده و بر دیگر حیوانات وحوش همچنین بعد
از آن امراء نایمان گفته اند که این معنی نزه باشد و مانع شده اند بدان نسبت
بزرگ در دوشیدن شیر ایشان کرده و نام تایانگ خان در اول تایبوقا بوده پادشاهان
ختای او را تای وانگ لقب کرده اند یعنی پسر خان و مصطلح ایشان خانی مرتبه
میانه است و چون مغولان لغت ختای فهم کرده اند و لهجه متفاوت بوده بکثرت استعمال
تایانگ خان گفته اند و مشهور شده و نام پدر ایشان اینانج بلگه بوکو خان بوده و معنی
اینانج باور داشتن است و بلگه اسمی بزرگ و بوکو خان نام پادشاه بزرگ بوده
که اویغوران معتقد وی اند و پسر تایانگ خان که قایم مقام او شد گوشلوک خان بود
که من بعد حکایات ایشان مشروح خواهد آمد فی الجمله چنگگیز خان و اونگ خان بعزم
جنگ بویروق خان و قومی از آن او در موضع قیزیل باش نزدیک التای بوده اند
قوم را بگرفتند و غارت کردند و بویروق خان منهزم گشته بولایت کم کمجوت از
توابع ولایت قرقیز رفته بود و امیری از آن او یدی توقلوق نام بقراولی بیرون آمده
و معنی یدی توقلوق بزبان ترکی شخصی باشد که هفت علم داند قراول چنگگیز خان
ایشانرا دیده اند و رانیده اند و ایشان گریخته روی بکوه نهاده اند و چون بسر بالا
رسیده ایراتشان یدی توقلوق را تنگ اسب گسسته و بازین بهم بازپس افتاد

اورا گرفته اند و پیش چنگگز خان آورده و در آن سر حد بدان زمستان
امیری از امراء بویروق خان نشسته بوده نام او کوکسر سابراق و معنی کوکسر
شخصی باشد که بواسطهٔ سرفه و درد سینه آواز او درشت شده باشد
و سبراق نام موضعیست که بدان شخص باز میخوانند چنگگز خان و اونک خان آن امیر در
موضعی بولایت نایمان که نام آن بای براق بلچیر است یکنوبت مصاف داده اند
و سبب آنکه آن موضع را بای براق بلچیر میخوانند آنست که در عهد قدیم جهة پادشاه
نایمان دختری از پادشاه اونکوت خواسته بودند نام او بای براق و بدان موضع
بهم رسیده اند و طوی عروسی کرده بلچیره یعنی صحرای علفزاران برده و نام را ترک
کرده علم آن موضع ساخته اند و مغولان معنی آن اسم را نکو فهم نکرده اند
بای براق را باو براق میگویند حکایت رنشستن چنگگز خان
باتفاق اونک خان بجنگ کوکسو سبراق امیر لشکر بویروق خان و گریختن اونک
خان شب از پیش چنگگز خان بحیلت و رسیدن کوکسو سبراق برادران
اونک خان و گله و رمه او را جمله غارت کردن و رفتن چنگگز خان و اونک خان
جمع شده اند در موضع مذکور تا با کوکسو سبراق جنگ کنند چون یکنوبت
مصاف داده اند دیگرباره از جانبین با سامیشی لشکر کرده اند تا بهم زنند
شب درآمده و قرار آنکه بامداد جنگ کنند لشکرها بجرگه خفته اونک خان
برجای لشکر خود آتشها افروخته و شبانه بکوچی که از انگلکو کو گویند گذشته

[illegible]

در رفته چون روز شده جاموقه ساچان که امیری بزرگ بود از بیرون از قوم جاجرات
و با چنگگز خان آمده بود و همواره نفاق بداندیشی منسوب توق اونک خان از شناخت
و پیش وی دوانیده و گفته خان خانان میدانی که آقا و اینی من کنجشکان مانده است که
از ییلاق روی بقشلاق نهاده باشد یعنی چنگگز خان خویش نیست عزم گریختن دارد
و همواره گفته ام که کنجشک قوم بدین نمط استهزا و نفاق کرده او بچیری
کورین بهادر چون این سخن شنیده گفته است لایق نیست میان دوستان
آقا و اینی چنین سخنان منافقانه گفتن و او امیری بزرگ از آن اونک خان بود
و او بچیری میوهٔ سرخ است که در آن ولایت میباشد و زنان بجای گلگونه زر
روی می مالند چون روی کورین بهادر در اصل سرخ بوده او را بدان میوه نسبت
کرده باین نام خوانده اند و میگویند چنگگز خان را عادت بوده که از آن میوه موم روغنی
میساخته و بر سبلت می مالیده و چون اونک خان بدان حیلت جدا شده باولاد
در آن حالت برادر توقتا که پادشاه مرکیت بود قودو و دو پسر توقتا چیلاون که پیشتر
گفته شد که اونک خان ایشان را باایلی در آورده بوده مرده و بواسطهٔ غیبت اونک
خان باز یاغی شده بلشکر و ملک خود پیوسته و چنگگز خان چون این حرکت مذموم
از اونک خان خواست تا مراد میان بلا و آتش اندازد و خود باز کرده و بدان
سبب چنگگز نیز مراجعت نموده با موضعی آمده که نام آن ساری کهر است و اونک
خان بموضعی رسیده که نام آن تاتال توقوله و برادرانش نیلقه سنکوم و جا

بکو مرده و با خیل و حشم خود در عقب می آمده اند تا بموضعی که نام آن ابدرو التای است
و در آنجا رودخانه ایست و بیشه بسیار که کهوسا راق با لشکر هم در عقب آمده
در آن موضع ناگاه بر سر ایشان رسیده و تمامت خان و مان و گله و رمه
ایشان بغارت برده و از آنجا لشکر جدا او لوس آونگ خان و ایل و خیل و حشم
و چهارپایان او که در سرحد ولدو و امابیره تمامت رانده و بازگشته و سنلقه
سنکون با چند نکومرد و نفس خود جسته اند و پیش آونگ خان آمده آونگ خان
در حال لشکر به پسر خود سنکون داده در عقب ایشان فرستاده و ایلچی پیش چنگگیز خان
دوانیده و حال اعلام کرده و از و مدد خواسته

حکایت مدد خواستن آونگ خان از چنگگیز خان بدفع لشکر نایمان که بنه و رمه او رانده
بودند و فرستادن چنگگیز خان چهار امیر بزرگ را تا مال ایشان باز ستدند و با آونگ خان
تسلیم کردند آونگ خان باز چون درماند ایلچی بخدمت چنگگیز خان دوانید که
قوم نایمان لشکر و قوم مرا غارت کرده اند از فرزند خود چهار کولوک مدد میطلبیم
یعنی چهار امیر بهادر که از آن چنگگیز خان بوده اند باشد که لشکر و مال و ملک من
باز گیرند بدان سبب چنگگیز خان بورچو نویان و موقلی کویانگ و بوراقول نویان
و چیلاقان بهادر هر چهار را با چریک بهم بمدد آونگ خان فرستاد تا رسیدن
ایشان لشکر نایمان سنکون را شکسته بودند و دو امیر بزرگ از آن
آونگ خان تیکین قوری و ایتورکان بدو قورا گشته و در آن اسب سنکون را

زخم کرده چنانکه نزدیک بوده که سنکون بیفتد و او را بگیرند امرا و چهار کلوک
رسیده اند و ایشان شکسته می آمده و بورچی نویان بوقت آمدن عرضه داشته
بود که اسب جنگ ندارم و از جمله اسبان نامدار چنگگیز خان یکی را که نام جکی بوره
بوده وصف او چند جای آمده خواسته چنگگیز خان آن اسب را بوی داده
و گفته که هر وقت که خواهی که نیکو بدود تازیانه بر یال او بمال و مزن و در آن جنگ
که اسب سنکو را مجروح دیده و نزدیک بود که او را بگیرند و بورچو بادی بسنده او را
تا او را خلاص دهد اسب خود را بسنکون داده و خویشتن بر اسب جکی بوره نشسته
و چندانکه تازیانه زده نمیدویده و سنکون او را گذاشته و رفته ناگاه او را بسخن
چنگگیز خان یاد آمده و تازیانه بر یال او مالیده چون برق دویده تا بسنکون و لشکر
رسیده و باتفاق توکرا از باز داشته اند و لشکر را تاسامیشی کرده ربایعی زده اند
و گریزانیده و لشکر و قوم و مال و چهارپای آونگ خان از باز گرفته و با ایشان داده
و بسلامت مظفر و منصور بخدمت چنگگیز خان آمده آونگ خان الغاوری عظیم
شادمان شده و شکرها گفته و فراوان منت داشته و گفته پیشین سال نوبتی دیگر
از خصم منهزم شده گرسنه و برهنه پیش فرزند خود چنگگیز خان رفتم مرا آنگاه دانسته
کرد و شکم سیر کردانید و برهنگان مرا پوشانید این حقوق بسیار را چه عذر
خواهم و چه شکر گویم از تو فرزند نکو بعد از آن نیکو بندر روزی آونگ خان تکرنجی
نویان را طلب داشته تا در حق او بخشش کند داده و دیگر تیکی بوده و کیش چنگگیز خان

عرضه داشت که مرا اونگ خان طلب داشته فرمود در وکیش بار کرد و بدیگری
داد و برفت اونگ خان اورا جامه پوشانید و ده بنقور زر زرین بخشید و بنقور
در اصل مصطلح ایشانست و کاسها و تمام بزرگ میگفته اند از جبلیه زر کرده و در وقت
چون ما حقیقت اصطلاح معلوم نداریم بنقور کاسهاء کوچک را میگوییم بورسچی
آن کاسها بلکا افدوه بندکی چنگگیز خان و زانو زده و آزا نموده و عرضه داشته
من که کارم فرموده چرا عرضه داشته که بدان سبب که کیش را بگذاشتیم و از
بهر این مال پیش اونگ خان رفتم اگر در نوبت کزیک من تقصیری افتادی با کسی را
قصد کردی هر آینه گناه بر من بودی چنگگیز خان این سخن را ازو پسندید داشت و او را
سیورغامیشی کرده فرمود که این کاسهاستان که ازان تست و بعد ازان
قضیه هم دران زمستان آوازه رسید که توقتای پادشاه مرکیت که بجانب
بورقوچین کریخته بود دیگر باره بیرون می آید چنگگیز خان با جوجی قسار شورت
کرده دانسته که آن از اصلی نیست و بدان التفات نکرده حکایت

قوریلتای چنگگیز خان با اونگ خان بموضع ساری کهر

و بر نشستن ایشان بجانب قوم تایجیوت بعد ازان بهار گاه بچین ییل که سال یوزنه
باشد موافق شهور سنه ست و تسعین و خمسمائه در سرحد موضعی که آن را ساری
کهر خوانند چنگگیز خان و اونگ خان بیکدیگر رسیدند و جمعیت ساخته قوریلتای
کردند و بعد از قوریلتای باتفاق بعزم قصد قوم تایجیوت برنشستند و دران

پیشوای

پیشوای و بزرگ تایجیوت انگاقوها قوجو و قوریل و قودودار بودند و امراء دیگر
که از برادران و خویشان ایشان فروتر بوده اند چون تارقوتای نام است
و قیریلتوق و امثال او تارقوتای نام است و قیریلتوق یعنی حسود و توقتای که
پادشاه قوم مرکیت بود و بجانب بورقوچین کریخته دران وقت برادران خود قودو
و اورجانک را پیش تایجیوت فرستاده تا مدد و معاون باشند و مجموع اتفاق
در موضع اونان که صحراء مغولستان است جمع بودند چنگگیز خان و اونگ خان
بر سر ایشان رفتند و مصاف دادند و اقوام تایجیوت منهزم شده روی بگریز
نهادند و لشکر چنگگیز خان در عقب تارقوتای قیریلتوق و قودو در دوانیده تا رقته اند
تا موضعی که آن را النکوت تراس میگویند و سردو را آنجا کشته و انکقوها قوجو را دران
توقتایکی قودو و اورجانک باتفاق کریخته بورقوچین در آمده اند و قوریل در میان
قوم نایمان رفته و معنی انکقوها قوجو بسیار خشم است و میگویند ابتدا فتنه [illegible]
چنگگیز خان و تایجیوت او آغاز نهاده بود والله اعلم بحقایق الامور حکایت

اتفاق قوم قتقین و سالجیوت و سوگند خوردن و مصاف

دادن با چنگگیز خان و اونگ خان و شکسته شدن ایشان و گریختن

بعد ازان قوم قتقین و سالجیوت چون پیشتر با چنگگیز خان بنیاد عداوت نهاده بودند
و چند سال پیش ازان چنگگیز خان باتفاق جاموقه ساچان ایلچی پیش ایشان فرستاده تا
با همدیگر متفق باشند و بعادت مغول در قدیم الایام چنان بوده که اکثر پیغامها سخن سجع

مصنوع و عبارات منغلق فرستادندی و در زبان آن ایلچی هم در آن نمط پیغام داده
بود چون ایلچی همان عبارت سخن رسانید ایشان فهم نکردند خوانی زیرک حاضر بود
دریافت با ایشان گفت معنی این سخن آنست که چنگگیز خان پیغام داده که اقوام
مغول که از ما بیگانه‌اند جمله با ما دوست و متفق گشتند پس شاید که ما نیز که خویشانیم
دوست و متفق باشیم و چه قامیشی کنیم ایشان از غایت حسد و بد اندرونی
قبول نکردند و ایلچی را حرمت نداشته شکنبهٔ گوسفند که خون در میان آن کرده باشند
سقطوی پخته‌اند و از دیگ می‌آورده‌اند و بر روی او میزده و دشنام میداده
باستخفاف باز گردانیدند بدان سبب عداوت و خصومت قایم گشت و پیش
از آن چند کرت جنگ کرده بودند و با قوم تایچیوت متفق شده خاصه با فرزندان
قدآن تایشی که شعبهٔ از تایچیوت‌اند بوده‌اند و قوریل و تارقوتای قریلتوق و در میان
ایشان مبالغت بیکرده و معادات و مخاصمت با چنگگیز خان میکوشیدند در آن
وقت چون اکثر اقوام تایچیوت بموجبی که ذکر رفته کشته‌اند و بعضی گریخته
این قوم قیقتن و سالجیوت جمع شده‌اند و اقوام دوربان و تاتار و قنقرات با
ایشان اتفاق کرده و باهم بکر سوگندی که میان مغولان از آن بزرگتر سوگند نیست
خورده و آن سوگند چنانست که اسب ایغر و گاو و بوقا و قوچ و سگ را باتفاق
بشمشیر زنند و گویند ای خدا و ای آسمان و ای زمین بشنو که ما چنین سوگند میخوریم
و اینها اصول و مخل این حیوانات شد اگر ما بسخن خود نرسیم و عهد بشکنیم همچنین شویم که

این حیوانات رسیم و چون سوگند خوردند که متفق شده که با چنگگیز خان و اونگ خان
جنگ کنند در حالت عزیمت و روانه شدن ایشان قوتی ساجان از قوم قنقرات
که پدر الجو بوده در خفیه بخدمت چنگگیز خان پیغام داده که دشمنان چنین عهد و
پیمانی کرده‌اند و باتفاق روی بجانب شما نهاده چون چنگگیز خان با اونگ خان هم
از موضع قوتونا در که نزدیک اونن است بقصد و دفع آن اقوام برنشستند و
در موضعی که آنرا بویر ناور میگویند با ایشان بهم رسیده برابر افتادند و از جانبین
صفها راست کرده جنگی بغایت سخت کردند و عاقبة الامر چنگگیز خان غالب آمد
و باغیان شکسته شد حکایت مخالفت جاموقه با بعضی خویش اونگ خان و
کنکاج کردن با بعضی امراء او و رفتن پیش پادشاه نایمان بعد از آن زمستان
آن سال اونگ خان از جانب گلوران بشتر کوچ کرده راه قوبه قیامی آمده و
دیگران هم بر عقبش کوچ کرده بجرکه می‌آمدند راه دشن جاموقه با امراء او التون
آشوق و ایل قوری و ایل قونقور و قول بوری کنگشه فرستاده که این آقای ما ملول
طبع است و در یک مقام سکون ندارد و از بدخویی همه آقا و اینی تلف کرده جان
ساخت که بولایت قراختای درآمدند بدین عادت و خوی الوس را نگذارد که
بپا سازد ما با او چگونه کنیم التون آشوق این سخن را نهان نداشته و با اونگ خان
القاقی کرده و اونگ خان فرموده تا ایل قوتوق و ایل قونقور را گرفته‌اند و بند
کرده و با بند بهم بخانهٔ خود درآورده و بند ایشان گشوده و با ایل قوتوق گفته که ما چون

بولایت تنگقوت رفته می آمدیم چه گفته بودیم هماناد آنجا شخصی گفته بوده اند وعهدی
کرده که خلاف آن شوان کردمن همچو فیدنشیم وخیور روی او انداخته ومواقفت
او امراکه حاضر بودند تمامت خیور روی او انداختند در آن حال التون اشوق
عرضه داشت که من باین کنکاج در آمدم لیکن قصد پادشاه خود روا نداشتم و
ترک خدمت او از مروت نداشتم بعد از آن جاه تمکو بدان سبب باتفاق
چهار امیر بزرگ اونک خان ایل قوتوی وایل قتقو وناربن طغریل والین تامیشی
میل بجانب پادشاه نایمان کردند که دشمن اونک خان بود روانه شدند وجاقه
از راه پیش پادشاه نایمان ایلچی فرستاد وپیغام داد که التون آشوق مرا پیش
برادرم اونک خان انغاقی کرد ومرا زد او چون جگر کندیده ومردار کرد ایند
بدان سبب دل از و برگرفتم وبخدمت تو می آیم بدل راست آنگاه باتفاق پیش
تایانک خان پادشاه نایمان رفتند واونک خان از ایشان جدا مانده در موضع
قریه قارزستان کرد وچنگکیز خان در حدود ولایت ختای بموضعی که نام آن جاکا
جارست زمستان کرد

وحکایت رفتن چنگکز خان بجنگ الاق ودور ارا از امراء مرکیت وتایچیوت وتاتار که با او بودند وشکستن ایشان

بعد از آن چنگکیز خان بعزم جنگ بعضی
امراء مرکیت وتایچیوت وتاتار نام ایشان الاق اودور از مرکیت وقرقان
تامیشی از تایچیوت وجاقورو کلکر از تاتار که همه متقدمان اقوام ومعتبران وقت
بودند ویکجا جمع آمده بر نشست والاق اودور بدانکو در آن عصر بر سر آمده اقران
ونامداران ومعتبران بود واز عداد جماعتی که در سر هوس سروری ومطلق
پادشاهی داشتند واز قوم باباوت پیری عاقل صاحب نظر در آن عهد بوده
وگفته که بحه یکی از قوم قیات بورکین هوس پادشاهی دارد لیکن کار او نیست وجاقوه
ساجان که همواره مردم را بهم می اندازد وانواع حیل ومنافقی میکند تا کاری از پیش
برد او را نیز هم میسر نشود وجوچی ره یعنی جوچی قسار برادر چنگکیز خان نیز همین
هوس دارد وبقوت وقدرت وهنر وتیر انداختن خود مستظهر است لیکن او را
هم دست ندهد والاق اودور از قوم مرکیت که سودای سروری دارد و
شوکت وعظمتی پدید کرده او را نیز هم میسر نشود واین تموجین یعنی چنگکیز خان
شکل وشیوه واستعداد آن دارد که سروری وپادشاهی کند وهمانا بمقام پادشاهی
رسد واین سخن را بابا التوی مغولی مسجع ومصنوع گفته وعاقبت الامر همچنان شد
که او گفته بود چنگکیز خان پادشاه شد وتمامت آن اقوام را بغیر از برادر جوچی
چنانکه هر یک بموضع خود خواهد آمد اینجا چون ذکر الاق اودور کرده شد این حکایت
ایراد رفت وباز سر سخن آمدیم چون چنگکیز خان بجنگ این جماعت برنشسته روان
شد در موضع طالان نمورگس با ایشان رسیده وجنگ کرده ایشان را
شکسته ومقهور گردانیده وغارت کرده وطایفه گریخته اند ودیگر باره بموضعی
جمع شده وجوچی قسار در آن حال از چنگکیز خان جدا مانده وجبه پیش او بوده

قوم قنقرات میل کرده اند و خواسته که پیش چینگگیز خان آیند و ایل شوند جموقه جوجی
قسار را تهییج و تحریص کرده تا قنقرات را دوانیده و ایشان از عزم آمدن
پشیمان شده اند و اعتماد نکرده بدان واسطه چینگگیز خان از جوجی قسار رنجیده و او را
باز خواست کرده. حکایت رفتن قوم قنقرات پیش جاموقه ساچان
از قوم جاجیرات و باتفاق قوم اکیراس و قتقین و غیرهم و
بگورخانی نشاندن و عزم جنگ کردن و آگاه شدن او و ایشان
را مقهور کردن بعد از آن در داقیقو ییل که سال مرغ باشد واقع
در جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه چون قنقرات را تاخته بودند و زیر
کردان شده پیش جاموقه ساچان رفته اند و با قوم اکیراس و قورالاس و دوربان و تاتار
و قتقین و سالجیوت باتفاق کنکاج کرده بموضع رودخانه کم جمعیت ساخته جاموقه را
بگورخانی برگرفته و معنی گورخان پادشاه سلاطین و ملوک باشد و چون او گورخان
شده اندیشه کرده اند که بجنگ چینگگیز خان برنشیند این کنکاج و سخن ایشان را شخصی
قوریدای نام شنیده و بخانه پدر داماد خود مرکتای نام از قوم قورالاس آمده بوده بهیچ حاج
و آن حال با وی گفته مرکتای با آن قوریدای گفته که مرا چه یارا رفتن و این سخن بچینگگیز خان
واسب خنگ از آن خود که بالای گوش او کنده بر آمده بود بدو داده تا برنشیند و برود
قوریدای گفته که اگر مرا مضرتی است بر این اسب خنگ نیزه که بر آن اعتماد تمامت است او را ...
و قوریدای باسب خنگ برنشسته روان شده در راه بکورانی رسیده یعنی لشکری

بدور حلقه فرود آمده و خداوند کوران قوم لان بها در بوده از قوم مونین یعنی قوم
منشه و همانا از اقوام تایجیوت بوده و در حالتی که آنجا رسیده شب بوده و شخصی
قرامرکتای نام از قوم قورالاس در آن کوران با نوکران چند به نهم جیپاول بوده او را
گرفته اند و شناخته چون قرامرکتای بجانب چینگگیز خان مایل بوده او را مدد کرده
و اقیری قالیون بدو داده و روانه کردانیده و گفته که اگر خواهی که از ما بهیچ
بگریزی با این اسب الا بر پشت کسی نتواند رسید و اگر کسی از تو بگریزد تو بوی رسی بر این
اسب اعتماد تمام کرده برنشین و برو قوریدای از آنجا روان شده در راه طایفه
که خرگاهی سپید پیش جاموقه میبردند بدو رسیده اند و قصد کرده تا او را بگیرند
چنانچه که از چشم ایشان ناپیدا شده چون بخدمت چینگگیز خان رسید و آن
سخن را عرضه داشت چینگگیز خان بر فور بجنگ ایشان برنشست و بموضعی که نام آن
ییدی قورقان است با جاموقه مصاف داد و او را بشکست و قوم قنقرات ایل شدند
بایلی در آمدند بعد از آن در توقان ییل که سال پلنگ باشد واقع در جمادی الاول
سنه ثمان و تسعین و خمسمائه هجری بهارگاه چینگگیز خان از کنار رودخانه که نام آن
اولقوی سیلجیوت است بعزم جنگ آلچی تاتار و جغان تاتار برنشست و یاسا داد
که هیچکس با ولجای گرفتن مشغول نشود و بعد از آنکه کار جنگ بتمامی بکوشند اولجه
بگیرند و تمامت را بر استی با هم بخش کنند و جمله بر این متفق گشتند التای پسر قوتولا قاآن
و قوچر پسر نکون تایشی و داریتای اوتچگین عم چینگگیز خان سخن خود نگاه نداشته پیش از آنکه رسید

کار باو لجای کی قین مشغول شدند چنگگز خان آن نپسندید و قوبیلای و جبه سرودورا
فرستاده و اولجای از ایشان باز گرفته بدان سبب خاطر ایشان برنجیده و دل دیگرگون
کرده و در خفیه میل بجانب اونگ خان کرده اند و در آخر ایشان نیز جزو علت شده اند
تا میان چنگگز خان و اونگ خان نقار آورده و با او هم با چنگگز خان مصاف داده
و عاقبت الامر چنانکه گفته شد حکایت اتفاق بویروق خان برادر پادشاه
نایمان و توقتای بیکی پادشاه مرکیت و دیگر اقوام تاتار و قتقین
و غیرهم و پریشان شدن لشکرهای ایشان بسبب غلبه چنگگز خان و هلاک ایشان
به برف ——— و دمه بعد از آن هم در سال مذکور پاییزگاه برادر
پادشاه نایمان بویروق خان و پادشاه مرکیت توقتا بیکی و اقوام دوربان و تاتار
و قتقین و سالجیوت مقدم ایشان آقوتو بهادر و پادشاه قوم اویرات قوتوقه بیکی
که این جماعت آن بودند که مکررات با چنگگز خان جنگ کرده بودند و گریخته با بویروق
خان مذکور داده و با او متفق گشته تمامت باتفاق لشکری بزرگ برنشسته اند
و روی بجنگ چنگگز خان و اونگ خان آورده و چنگگز خان و اونگ خان قراول
خود را بموضعی که نام آن الکوی تکرجیو و چیقورقای است گذاشته بودند یکی از قراولان
از موضع مذکور بازگشته و خبر کرده که لشکر نایمان میرسد چنگگز خان و اونگ خان
از موضع اولقوی سیلجیوت کوچ کرده بجانب اوتکوه میرفته اند و آن موضع نور
تا چاقرقا بوده است و بحدود قراون چیدون و این اوتکوه مانند سد اسکندر ست

که در حد و ولایت ختای ساخته اند و سنکون پسر اونگ خان در کناره بود
بر پشته رسیده که چون فرود آید تا بکوه رسد هنوز نارسیده بویروق خان گفته که ایشان
قوم مغول اند یکبارگی همه را برهم زنیم و طایفه از لشکریان و از اقوام مغول
که با وی بودند ایقوچو بهادر را از قوم قیقین و برادر توقتا بیکی قودو از قوم مرکیت را
منقلا فرستاده بود و آن منقلا بسنکون رسیدند و آغاز مصاف کردند و جنگ
ناکرده باز گشتند سنکون نیز روانه شده و با کوه درآمده و ایشان جدالمیشی کرده
بودند تا برف و دمه برآید و معنی جدالمیشی آنست که افسونی میخوانند و سنگهای
انواع در آب می اندازند و بارندگی بسیار میشود آن برف و دمه با ایشان باز گشت
و خواستند که باز گردند و از آن پشتها بیرون آیند در موضعی که آن را کوییتان
گویند فرو ماندند و مشهورست که در آن موضع بویروق خان نایمان و اقوام مغول
که با او متفق شده بودند دست و پای از شدت سرما باطل شد و دمه و تاریکی
تا غایتی بوده که بسیاری مردم و چهارپای از کوهها و پشتها غلطیده اند و هلاک
شده و چنگگز خان و تا ایک کنارا را آرال یعنی جزیره مقام کرده بودند و در
جاموقه نیز با جماعتی که او را گورخانی گرفته بودند با بویروق خان بهم آمده بود
چون حال ایشان خراب شد دیگرباره میل بجانب چنگگز خان کرد و خانه اقوام آن
که او را بپادشاهی برگرفته بودند غارت کرده بخدمت چنگگز خان
و اونگ خان از اوتکوه گذشته در زمستان کاهی که نام آن ابجیه کوتکرا ست

زمستان کرده و در قدیم آن موضع زمستانگاه قوم قنقرات بوده و در وقتی که میان
تومبای خان و التان خان جنگ بود در آن موضع مصاف داده اند و در میان آن چول آب
نیابد و ستوران آنجا برف قناعت کنند و در آن زمستان چنگگز خان خواهر سنگون را از
جهت پسر مهین خود جوچی خان بخواست و اونگ خان دختر چنگگز خان قوجین بیکی
جهت پسر سنگون توس بوقا خواسته و آن کار تمشیت نشد و بهم رنجیده و از آن واسطه میان
ایشان اندک ملالتی پدید شد حکایت رفتن جاموقه پیش سنگون پسر
اونگ خان و او را بر مخالفت چنگگز خان داشتن و اتفاق او با ایشان و دیگر
اقوام و جنگ کردن چنگگز خان با ایشان و در موضع قلالجین الت

۲ چون جاموقه از جنس حاسد و بد خواه چنگگز خان بوده بغایت
محیل و فیلسوف در آن فرصت پیش سنگون رفته و گفته که آقای تو چنگگز خان با تایانک خان
که دشمن شماست زبان یکی کرده و متواتر ایلچی پیش او میفرستد و بدم گرم این سخن
در دل سنگون کاشته او را رنجیده دلی آن را محقق دانسته با او قرار کرده که چون
چنگگز خان برنشیند لشکرها از جوانب در آنند و او را بزنیم و چون عم چنگگز خان
داریتای اوتچگین و همچنین زادگان او التان پسر قوتولا قان و قوچر پسر نکون تایشی چنانچه
یاد کرده شد بواسطه آنکه برخلاف حقیر در جنگ تاتار غنیمت را ولجه گرفته بودند چنگگز خان
از ایشان برگرفته رنجیده بودند ایشان نیز با آن سخن یکی شدند و تغای قولاتی
از قوم منکقوت و موقوقور ایشان مقدم قوم هرکیس از بیرون با جماعت جمله متفق گشتند

د چنگگز خان

که چنگگز خان را بزنند در آن حالت سنگون جدا از پدر بموضعی که آن را الت میگویند
کوچ کرده می آمده و امیری را از آن خود ساقان تودان نام بایلچی پیش پدر فرستاد
و چنان ساخته که چنگگز خان و لشکر او با سنگون و لشکر با هم آمیخته فرو می آمده
و فرصت آن قصد نجسته و با جاموقه کنگاج میکرده و جاموقه سنگون را انگیخته
و با چنگگز خان بر انداخته بوده و بر زبان ایلچی مذکور پیغام داده که این مردم دعوی
دوستی و هواداری تو میکنند پسر او الون آنکه یعنی چنگگز خان چنین غدری اندیشه کرده
و ما اندیشه داریم که پیش دستی کنیم و او را بزنیم اونگ خان این سخن را عظیم مستبعد داشته [illegible]
و گفته جاموقه مردی هرزه گوی بی اعتبار نامعتمد است سخن او مسموع نباید داشت
و در آن میانه چند روز گذشته و چنگگز خان از ایشان جدا شده و دورتر فرود آمده
تا دیگرباره بهارگاه سال خوک موافق شهور سنه تسع و تسعین و خمسمائه سنگون پیش پدر
ایلچی فرستاد و مبالغت تمام گفته که مردم عاقل که هوش و خشم عاقبت بین دارند سخن ما را
که میگویند چگونه نشنوند و باور ندارند چون اونگ خان این مبالغت شنیده گفته تا ما بدو آدمی
شده ایم و کرات مارا بمال و سر با یاری او دستگیری کرده چگونه قصد او توان
اندیشید چگونه چند آنکه شما را منع میکنیم نمی شنوید توقف بری گفتم استخوانهای من
کجا قرار گیرد اکنون که نمی شنوید چون این کار میتوانید [illegible] الله چند انستی کنید
این سخن گفته و فغان اند و [illegible] گشت بعد از آن علف موضعی که چنگگز خان آنجا بود
پنهان بسوزانیدند چنانکه او را معلوم شد که حال چیست و اندیشه کردند که پیش از آن او

او دختر ما را جادو ریکی جهه پسر خوجی میخواست و ما ندادیم این زمان بفرستیم و
بگوییم که ما دختر میدهیم بیاید و طوی کند و بوقور بدهید تا بخوریم چون بیاید او را بگیریم
و بدین مهم بوقدای قیجات نام را بفرستادند و بوکاول را در اصل زبان بایمان گویند
و بعضی مغولان قیات میگفته اند و مغولان قیجات میگویند چون بنام چنگکیز خان رسید
با دو نوکر بهم روانه شد و در راه بخانه منکلیک ایچکه از قوم قونقغان که بمدت تکی بر
بود فرو آمده و آنجا خفته بامداد با منکلیک ایچکه کنکاج کرد جواب داد که چهارپایان ما لاغرند
ایشان را فربه کنیم و یک کس را بفرستیم تا طوی کنند و با او بخورد و چنگکیز خان ایلچی را باز گردانید و بجای
خود آمد بعد از آن اونک خان و سنکون اندیشه کردند که بجنگ چنگکیز خان رسند و او را
مغافل امیری بزرگ از آن اونک خان که چاران نام با خانه رفته و با خاتون خود
الاق میدون نام گفته اگر حکایتی که واقع شده کسی برود و اعلام چنگکیز خان کند همانا
بسیار اکرام و نیکویی در حق او بجای آرد خاتونش بجواب گفته که سخنان پراکنده که
تو میگویی مبادا که کسی بشنود و استوار دارد کلیتانی از آن چاران از گله آمده
بود و شیر آورده قیشلیق نام از بیرون ایستاده آن سخن بشنید با نوکر خود بادای گفته
شنیدی که چه میگویند و پسر چاران که نام او نارین کوهن بوده بیرون ایستاده
تیر را بسوهان میزده آن سخن که میان پدر و مادرش میرفت بشنید و گفت ای زبان
بریدگان این چه سخن است که شما میگویید و اظهار اسرار میکنید بادای در باب قیشلیق و با
قیشلیق گفته دانستم که چه حالت در فردا میرود رفته اند و چنگکیز خان را اعلام کرده

ترخانان

ترخانان که اکنون معین اند خوارزمی ترخان و توغان ترخان قالون و بادای ترخان از نسل این قیشلیق
و بادای اند و از آن وقت تا اکنون آن قوم و قبیله ایشان بدان سبب ترخان و امرا
بزرگ شده اند بعد از آن چون چنگکیز خان یکبار این خبر را فهم کرد خویشتن در موضعی
که نام آن ارال است باز ایستاد و خانه‌ها را بجانب تنها سیلون الجیت کنج فرمود و جمله را
بموضع بواوند و در پیش کوه فرستاد و اونک خان در پیش کوه موده بموضعی که
چوب بید سرخ رسته و مغولان آنرا امولان بورقات گویند می آمده دو نوکر از آن الچتای
نویان نام کیتای و بوری و از آن دیگر چکتای ابدز اسبان گله برده بودند یاغی را دیده در
حال بدوانیدند و چنگکیز خان را آگه که بموضع قلاجت بود و غافل خبر کردند چنگکیز خان
در حال برنشست و چون آفتاب یک نیزه بالا آمده بود لشکر از هر دو جانب برابر یکدیگر
صف کشیدند چنگکیز خان را چون لشکر اندک بود و از آن اونک خان بسیار با امرا کنکاج کرده
که چگونه کنیم و از امرا که در آن وقت در خدمت او بودند یکی کهتی نویان بود از قوم اورود
و یکی قویولدار ساچان از قوم منکقوت که خویش یکدیگرند و در وقتی که اقوام اورود
و منکقوت دیگرگون گرده از چنگکیز خان برگشتند و بقوم تایجیوت پیوست
ایشان هر دو مخالفت نکردند و ملازمت نمودند کوچ دادند چون چنگکیز خان مشورت
کرد کهتی نویان تازیانه بر یال اسب می مالیده و متفکر و متردد مانده و جوابی معین
نمی توانسته قویولدار ساچان اندر چنگکیز خان بوده گفته خان انده من بنده ام و را
پشته که پس پشت یاغیست و نام آن کوتیان توق خود بر زمین فرو برم و مردی خود

نمایم اگر پسرم دو پسر فرزند دارم ایشان را پرورده و تربیت کرده چنگیز خان
داند و هم از نسل منگقوت گفته است این همه حاجت نیست توکل و اعتماد بر ایشان دوام
تا حق تعالی چگونه نصرت داده فی الجمله قویلدار بدان موجب که گفته بود دوانیده و بارگی
او را یاری و راه داده تا از یاغی گذشته و توق خود را بر آن پشته کوتیان زده
فرو برده و چنگیز خان و دیگر امرا باتفاق حمله برده اند و پیشتر از همه قوم جیرقین را
از اقوام کرایت که بهترین لشکر اونک خان بوده اند و بهزیمت دوانیده و بعد از آن
قوم تونگقایت را که هم از کرایت اند شکسته و بعد از آن قوری شیلمون تایشی را
که امیری بزرگ از امرای اونک خان بوده شکسته اند و نزدیک بوده که تا قاآن
و دیگر کتابان اونک خان از آنکه شنید سنگون حمله آورده و تیر بر روی وی زده اند و
بسبب سورت لشکر کرایت کم شده و متوقف گشته اند و الا بیم خلل کلی بوده است
و آن جنگ پیش اقوام مغول معروف و مشهور است و هنوز حکایات باز گویند که جنگ
قلالجین الت و آن زمین حدود ولایت ختای است و بسبب کثرت ایشان چنگیز خان
نتوانست ایستادن و چون مراجعت نمود اکثر لشکر از وی جدا شدند و او بجانب
بالجونه رفت و آن موضعی بوده که در آنجا چند چشمه آب اندک بوده و جهت ایشان
و چهارپایان کفاف نبوده از آن سبب آب از گل می فشرده اند و میخورده و بعد از آن
آنجا بیرون آمده و بمواضعی که ذکر آن می آید رفته و جماعتی که در آن وقت با چنگیز خان
بهم در بالجونه بوده اند اندک بوده اند و ایشان را بالجونتو گویند یعنی در آن مقام

با او بوده اند و از او جدا نشده و حقوق ثابت دارند و دیگران تمامت باشند
و چون از آنجا بیرون آمده بعضی از لشکر و اقوام را باز جمع شده اند چنانکه شرح گفته شود

حکایت پیغام فرستادن چنگیز خان بهر یک از امرا و قوم قنقرات و ایل شدن او با تمامت الوغ و ایشان

در زمان چون چنگیز خان از جنگ قلالجین الت بازگشته می آمد بموضع رود خانه که او را اور موران سیکونیه گویند
کلکای قراو رود خانه دیگری بزرگ است آنجا که مقام قوم قنقرات است جمع شده و شماره
لشکر او در آن زمان چهار هزار و ششصد نفر بوده و از آنجا کوچ کرده بجانب
رود خانه قلاه بدو قسم شده و دو هزار و سیصد نفر دیگر با قوم اورووت و منگقوت
از جانب دیگر روانه شده و او دو هزار و سیصد نفر بجانب رود خانه روان شده در راه کنار رود
خانهاء بزرگ که ایل هواداران بیشتر با لشکر قوم قنقرات بوده رسیده نزدیک ایشان ایلچی
فرستاده در آن باب که پیش از این انده قودا بوده ایم و ایشان را خادی بی دارند
اگر ایل شوند ما نیز ایل و دوست باشیم و اگر خصومت کنند ما نیز خصومت کنیم
چون ایشان در جواب سخن خوش گفته و ایل و متفق شده چنگیز خان از آن
کوچ کرده و کنار رودخانه که از آن تونگه ناوور توروقه قورقان گویند
فرود آمده و مقام کرد و از زحمت راه استراحت داد ایشان را و

حکایت ایلچی فرستادن چنگیز خان پیش اونک خان و یاد حقوق که بر وی ثابت کرده بود

در آن زمان چنگیز خان شخصی را که نام

او دارئی جنوس بود از قوم ایتوو رکیس باجمیکری بیش اوکتای خان تا فرزند کرد پیغام
داده در دیوقت در توکنه نادو و دو قوروقه و زوفان قره و لهام جلف آن
بیگوت داخستگان وقت گرفته اکنون ای خان پدر من بیش پس از این وقت
دفعه نوکر خان باز گفت که جای اقای من دیروقت خان من نگه داشتی و برادران مرا
تا تیمور تامیشی در قفا تیمور هر دو را نیست کردی و بدان سبب ترا بدوانید بر صبح
تنگنای که نام ان قراون قبچال است ترا در آورده و محاصرت کرده از انجا چند نفر
مرد به پس آمدی و ترا که پدران آورده دلاور من که با تو همه یکی برگشت نکرده ام
تا بحویت شخصی او در دوقلی نام و دیگر تاجی نام هر دو را با چند نفر مرد با تو همه رفته و نفر
و از انجا رفته در صحرائی که نام ان قرابلفات گذشته و مرغی که نام ان کرشته
و دیم صبح قلان تولا کوتی قرار کرده و سر الا قبچال گذشته دیگر جایی که نام ان
کرساو ناور است رفته و انجا عم نوکر خان را طلب داشته و نوکر خان که نام ان
قوران قاسوت سلک بوده و او را از انجا پرسیده و نهبت کرده سلام نه تا با نفر بود
بجسته با سی نفر در ولایت تاشیس رفته و من بعد از آنکه برون نیامده پیدا نشد و در پیشکی از
بر موجب اینکه از نوکر خان گرفته و تنبو داده و بدان واسطه پدر من از شدی در سبب انکه
من ترا خان پدر بگیریم این است اکنون از حقوق اول حقی که بر تو دارم این است
دیگر ای خان پدر من انچه از ان تو در زیر ابر پوشیده و پنهان گشته و انجا
که آفتاب فرو رود از تو گم شده در میان ولایت جاو وقت جاوه قبو اندهرا

با ولایات دشت

ورشت باینک فنه داشتم ونکیار رود یقش شماره کرده ولایتی کرده بیت اوراز
کردم و دران جای جاوه قبو انده را پس اوردم و چون او را پس اوردم مکافات دشمنی از
دیگر نشست و دیگر بار جاوه قبو انده را بسپه قوم مرکیت بر دانیم و در زدی
مرکیت او را خلص دادم کسی که جاوه قبو انده را از میان ولایت جاو وقت بیرون
ولایت خطای بیرون آورد و از دست مرکیت خلص او را چگونه او را گشته بر جهت تو
افتاده خود ر داشتم و این سلوک کردم اگر کوئید ایشان نیستند بیچ یکی رفقای مرد بر
دانچه قدری جرایی من رد و ایشانند ایک حق دیگران بر این است دیگر ای خان
پدر من هنگام اب او زیر ابر پنهان ساختند بیش پدر آمدی و مانند ابش آهسته آهسته
بیرون آمده پیش پدر آمدی گرسنگی تو تا نیم روز نکه داشته همه را سیر کردم و برهنگی تو
انکه نگه داشتم همه را بپوشانیدم و اگر گوید این سخن که گفته ام گواه ان است در صبح
پشته قاسیتین مینی جای که چوب خدای است و در پس ان از صحنی که نام ان توری
چاق بولاک مصاف دادم و قوم مرکیت را غارت کردم و گله و رمه و خیمه گاه و اردو
و جاجهای پیشکری ایشان همه را بستدم و تنبو دادم و انچه تقریر کردم که گرسنگی ترا نگه داشتم
و نیم روز نشود و برهنگی ترا نگه داشتم و او را تنها بگذار دایر اینک حقوق نیست سیم مر بر تو
دیگر بعد از ان در ... قوم مرکیت بصحرای قرسه قهرو در انجا باهم
جار رسی تقی جان پیش ترقتایکی فرستادیم چون فرصت بود بر جهت من برف گیرد
و مرا پیش سپاهی بیشتر از من برو بندی و حسابها از ان توقتایکی و برادر او

و برادر او توقوقتی خان و جغون خان را گرفتی و برادر نوقا تودو پسر اچیلاون
هر دو را او دوی زیادت از کس اقوام او دو بیت درکیت گرفتی و پس من زادی
و بعد از آن در وقتی که بجنگ نایمان برنشسته بودیم که بر موضع بابیرات پسر چیره
تقابیر ایشان صف کشیدیم تودو و چیلاون هر دو را تو در آورده بودی و ایل تو
شده دیگر باره با لشکر رخان دو ان بر کشیده در آنجایگاه که کوه سراق بایلا شی کرده با
لشکر نایمان هم در رسیده واو کس غارت کرد در آن حال تو هیچ موقع دو تودول
و چیلاون هر چهار را فرستادم واو کس را باز گرفته تو سپردم چهارم حقوق مر این است
دیگر در آنجا بر موضع قرانکا که هو لا بیتاو درت است و نزدیک کوهی که نام آن جورقال
قول است هم رسیدیم و آنجا جنگ کردیم هر چون بابرشیس دار و دو دان در میان ما
نیش رو دو دان در آورده تا با بزبان و دو دان دو دان سخن گوییم و از یکدیگر جدا نشویم
مینی چون کسی میان ما سخنی بغرض یا بی غرض گوید تا با هم برسیم و از آن بحث و تحقیق
کنیم استوار بداریم و خاطر خود متغیر نکنیم و از هم جدا نشویم اکنون هر سخن میان ما
بغرض گفته اند بهم نرسیده و بحث و تحقیق ناکرده از هم جدا شدی و استوار داشتی
و بنیاد بر آن نهادی دیگر ای خان ای پدر من بعد از آن کوه جورقوس مانند سنقور آن
پرنده شدم و بویر ناوور را بگذشتم و گلگان که بهای بیشان کوه و کنار ترنگ
رود حجت تو گرفتم اگر تو گوئی ان کدام است قوم هر بان و تاتار و دیگر باره گوکس سنقور
شدم و از کوله ناوور بگذشتم و بهای کوه و گلگان کوه حجت تو گرفتم و دادم و گلان کتن

ایشان

ایشان گسیسه اقوام قتقین و سالجیوت و قونقورات اند و اکنون هم ایشانند که مرا با برادر ایشان
تیر سانه حقوق من بر تو دیگری این است دیگر ای خان پدر من تو بر من چه حق ثابت کردی
و از تو بر من چه فایده رسید من این همه حقوق بر تو دارم و چندین فایده بتو رسانیده
ای خان پدر من چه را مرا تیر سانه چرا ناترسانی را باش نشسته چرا انگیز داری که این
عروسان و پسران تو خواب خوش کنند من پسر تو هرگز نگفتم که این بخش من کم است
زیادت میخواهم یا بهتر است نیکو تر میخواهم چون یک گردون را از دو دایره یکی بشکند
پیچ شوان کردن و اگر گاو گردون خسته گردد و گردون بی شهاش نیز بازگشته در آنجا
دزد میبرد و اگر باز گشته و در گردون میبازد لاغر شود و میمیرد و اگر از دو دایره گردون
یکی بشکند و گاو خواه بکشد شوان کشیدن و چون بسر بالا رود در کنده شکسته گردن گاو
ریش شود و از آن سبب بیقرار گردد هم او آنچه و خانه ها نیز مانند آن دو دایره
گردون یک دایره گردون تو من بودم پیغامی دیگر که ای خان آلتان خان داده
این بود و پیغام جنگیز خان که جداگانه با آلتان و قوچر داده این است هر شما هر دو
زیست کرده بود و پدر مرا گشته و در روی خاک تیره و له چشمه بگذارید یا در زیر
خاک نهان کنید میش ازین بر تبشر اول با فرستادن بر آن سخن در هیچ
و هیچو نشیند گفتم هر مقام ما از آن بوران چنگ که نه بصحرا در هر چه دیدی بسیار
گردم و گفتم شما بیک هر دو خان شوید شما قبول نکردید مضطر شدم ترا که قوچر
گفتم تو پسر ... تا میشی ای از میان ما تو خان شو نشدی و ترا که آلتان گفتم تو

پسر تو تنه قانی داده و پادشاهی کرده اکنون تو خنیه ارث اشتو هم نشدی و چون شما
مبالغت کرده مرا کفشید که تو خان شو من سخن شما خان شدم و گفتم مقام و مسکن
آبا و اجداد را نمی توانم گذارم در راه دیوسون ایشان را ضایع و باطل کردانم
اندیشیدم که چون پادشاه در ولایت بسیار شیر و لشکر شدم تعهد متعلقان
واجب نیز گله و رمه و خانهای بسیار و زن و بچه مردم می جستم و شما بیداوم
و شکار صحرائی را جهت شما آرامش جسته که کردم و شکار کوهی را کباب شما
بیرازم نمشا التان و توچه هر دو با سر رود خانه کس را نگذاریم فردا که آنگاه
چنگیز خان و وزوه طغرل را گوشید که تو انی فرزند در کاه آبا و اجداد
منی و این معنی ترا اینی گفته ام که تو کشته و دل را که چند بدر تو بود و جرکه تنکیوم و توچه
قان هر دو عنایت آورده بودند بسبب آن کشته دل شوکه دول کوکوچر ساکه
تو گفتی و پسر او تو طغرل اول که خواهی شستند اگر اوکس تربتانی التان و
توچه هر دو تو را نشد رنگذاری در آن کاسه چوچ کور خان بدر نکوبر توانی فرز
طغرل چند توانی جرون اکنون التان و توچه شما هر دو با پدر نیکوی فرزندی کرده
بر دیگر نگذاریم که گوینده که پیش از این کار ما مراحشیده بواسطه عادت قدری دور ز جهان
می سازیم که تو وقت تقصیر شما را یاد آور تر قان پدر من رود حالت و بی ثباتی کم
از چون فرزند کس طول تر از شما خانه رود طول شود چون نادم شده اید باید که
امسال صبر بریده وان زمستان آینده بسر بر بریده در آن چنگیز خان

گفت انگان پدرم رامچیان نوبت و چون در دستی اگر التون اشوق ذول باری
هر دو را نفرستی بهتر دولا از هر دو یکی را نوبت داسب شحنه سیاه موقعی بهادر
ذیبی رکام نقره رو جنگ انکاه و از انشنه انشان بهم نوبت بسنکوس
انره نیز سلکه پیکی دنو دان هر دو را اگر نفرستید یکی را از ایشان نفرستید و جا موقعه
دانره نیز دوامچی نفرستد و جولوته چون نیز هر دو دوامچی بفرستد و اچقین تیرپل
هر دو نیز امچیان نفرستد چون آن امچیان باشند اگر به زیر روم بر به بویر نادور
بالا به رود خانه برطلب کردند و اگر برابه پیس بروم برابه قبقار رفاقتر قان رود برشته
سر زیر فرودم ببین برشح برطلبید و پابنده چون امچیان برسیدند
دان سخنان را با اونگ خان بخشیدند اونگ خان گفت حق بجانب او است
در طرف اخیف رفته و جواب آن پسرم سنگون داند

حکایت جواب دادن سنگون ایلچیان چنگیز خان را که خلاف خواهیم کرد تا هر کدام که پیروز آید خان باشد

سنگون گفت او مرا که نموده
سیکشت تو بتو ده بوده و پدرم را که خان بدر گشت کسی نیست ارکان سکیشت و کرامچی
سیکوستان ایم جنگ خواهیم کرد و اگر او پیروز آید او کس از آن او شود و اگر ما پیروز آییم
او کس او از آن ما شود بر این سخن گفت و امرا و بزرگ خود را پیشکه و توی دوان هر دو را
و نمود و بی لشکر برمی نشینیم تو قبا بر دارید و طبل بزنید و خیمه در آورید

لفز

تا بر نشینیم و بقصد چنگگز خان روانه شویم حکایت ایل شدن
معظم قوم قونقرات و پیوستن بخدمت چنگگز خان در آن موضع
که آب بالجونه میخوردند است و جمیع آمدن دیگر امرا و اقوام
بر او و مطیع وی گشتن چون چنگگز خان ایلچی پیش اونگ خان فرستاده بود
اکثر معظم ترین قوم قونقرات بودند حمله را ایل کرد و بکنار آب بالجونه رفت و از
دیگر اقسام بوتو را قوم قورلاس رانیده بودند و از ایشان بنهزیمت می آمده
در آن موضع بچنگگز خان پیوست و با هم آنجا نشسته بودند و آب بالجونه میخوردند و در آن
وقت جوجی قسار از چنگگز خان جدا بوده در موضع قراؤون چیدون
زن و فرزند او را لشکر اونگ خان غارت کرده و او گریخته می آمده و خالی
بی برگ و زاد شده که مردار و حاروق جوشانیده میخورده و از خوردنی [illegible]
فتوح داشته در مقام بالجونه بچنگگز خان رسیده و اونگ خان بعد از
جنگ پشیمانه که با چنگگز خان در موضع قلالجیت الت کرده بود در موضع قیت
قلقات الت آمده بود و دارپتای اوتچگین عم چنگگز خان بوده و التون جیبیل
پسر قوتوله قاآن عم پدر چنگگز خان بوده و قوچر بیکی پسر نکون تایشی برادر
تایشی عم چنگگز خان بوده و جاموقه از قوم جاجیرات و قوم بارین و سوکای و طغریل
از اوروق تولون و قوتاقای قولاقای که او را تغای گهسه ی میگفتند از قوم تنکوت
و قوتوتمور اسیر قوم تاتار تمامت با هم متفق شده [illegible] کرده شبیخون

بر سر اونگ خان پدرم رویم و بشبیخون دو پادشاه شویم و اونگ خان و چنگگز خان
پدر و پسر را بنخالت ننشینیم و این کنکاج ایشان باونگ خان رسیده بود بقصد
ایشان برنشسته و ایشان را غارت کرده بدان سبب دارپتای اوتچگین و قوم
از اقوام نیرون و قوم قتقات از جمله اقوام کرایت و قوم زنجیس
ایل و مطیع چنگگز خان شده نزد وی پیوسته و ایشان جاموقه و قوچر بیکی و قوتوتمور از اولاد
تاتار پیش تایانک خان نایمان شده حکایت برنشستن چنگگز خان دیگر بار
بعزم جنگ اونگ خان و بکشتن اونگ خان و گریخته شدن سنکون در ولایت نایمان
بر دست قوری سوباچو از امرا و تایانک خان و گریخته شدن سنکون بر دست قیلج قرارم
از امرا اقوام قیلج و حکایت نشستن چنگگز خان چنگگز خان تابستان سال خوک
که موافق شهور سنه تسع و تسعین و خمسمائه آب بالجونه میخورده در پاییز آن
سال از آنجا بیرون آمده و بر سر رود خانه اونان اجتماع و اشیاع را
جمع کرده بعزم رزم اونگ خان برنشسته و تایلو [illegible] از قوم جوریات و
جانوزره از [illegible] ایلچیان را بهر دو بنوکری تعلق جوجی قسار منسوب
و معروف بودند با ایلچی نزد اونگ خان فرستاده و تسلیم
کرده تا بگویند که جوجی قسار فرستاده میگوید که دل من از آرزوی خواهر سیر
گشته و چشم او را که توانم دید و چنانکه خواستم که طریقی [illegible] جی
بیشه راه بیرون نتوانستم رفت که نزد پدرم شنیدم که زن و فرزند من

پیش خان پدر رفت و وصیت نمود که من از خاساگ خلف است و ملتمس من از
کلوخ و سنگ رها دیده ام و به بوس سنگوم اعتقاد و رجان پدر کرده ام و این
ایلچیان را بجهت پیش خان پدر فرستادم و قوم و لشکر و زن و فرزند خود خواستم چون
با خان رهان خود رسم ایل و مطیع شوم و مدد رسانیم اونگ خان چون
این ایلچیان بجوجی قسار منسوب و معروف بودند داده در بنه ایشان را اولجی شناخت هیچ
گمان نبرد و چنگگز خان ایشان را به تعیین فرستاده باشد چنین تقویم کرده و
بتحقیق آن که در آن وقت حال چنگگز خان مضطرب شده بود و جوجی قسار سرگشته
میگشته قطعا تصور کرد که این سخن محض تضرع و اخلاص است و این معنی را پسندیده
داشت و ایلچیان را اعزاز و احترام کرده باز گردانید و ایترگان نام را از نوکران خود با ایشان
همراه کرد و از برای سوگند قرن خون در شاخی که جهت سوگند بشیم کهمش نگاه بسته بیاوند
کرده بدست ایشان بفرستاد چه عادت مغول این است که با همدیگر سوگند بخون
میخورند ایشان هر سه باتفاق روانه شده در راه سیاه تر از چنگگز خان از جانب
با لشکر بهم بقصد اونگ خان می آمد ناگاه چشم ایترگان بر توق چنگگز خان افتاد
اندیشه کرد و میخواست که ایترگان نیز بنشیند و بر زد چه اسب او نیکو بود در حال
فرود آمده دست اسب بگرفته بهانه که سنگی در سم او رفته می لنگد و ایترگان را
فرود آورده گفت دست اسب مرا نگاه دار تا سم او را پاک کنم ایترگان
دست اسب را بگرفته او را اگر انگشت پاک میکرد ایترگان را مشغول شد

وناگاه

وناگاه چینگگز خان با لشکر برسید و ایترگان را گرفت و او را پیش جوجی قسار
فرستاد و چون در آن جنگ نیز رابطه آنکه خان رهان او بود و نیز پیاده باز مانده
بود چنگگز خان آن دو ایلچی خویش را تقلاو و نوی در پیش انداخت و شب فرو
نیامد و سیر اندر تا بموضعی که نام آن چهیم اونگرت باونگ خان رسید و مصاف
داد و اونگ خان را بشکست و تمامی لشکر کرایت تمام بسته اونگ خان و پسرش
منهزم گشته با معدودی چند بیرون رفتند و اونگ در راه میگفته که از کسی جدا
باشد جدا شوم جدا گشته ام یا از کسی در رسیده ام که او لایق دوری باشد
این همه درد و بلا و غصه و عذاب داد از کجا رسید و آنچه از دست شخصی بروی آمده
سنگوم بدین سخن اشارت به پسر خود سنگون کرده که او را روی و عارض بر آن بود
و از غایت رنجیدگی ذکر او باین عبارت کرده نام او نبرد و در آن هزیمت اونگ خان
براه در ولایت نایمان بموضعی که آنرا نیکون بند رسیده و جهت آب در آن
تایانگ از نایمان تایانگ خان پادشاه نایمان یک قوری سو با چو آن ... تایانگ شال
در آن حدود قراول بودند او را گرفته بکشتند و سر او را پیش پادشاه خویش
تایانگ خان بردند تایانگ خان این حرکت را پسندیده نداشته و گفته
چنین پادشاه پیر بزرگ چرا کشتید زنده می بایست آوردن و فرموده
تا آن سر را در نقره گرفته و آن را از جهت احترام و اظهار عظمت
بر تخت خویش نهاد چنانچه در شعبه کرایت و از آن نایمان شرح آن داده شده

سنکون پسر اونک خان در آن حال پدرش را گرفته اند و کشته گریخته و بیرون
جسته و بر دیهی که نام آن ایشیق بلغون است و بیرون حد چول حدود ولایت
سوبستان افتاده گذر کرده و بولایت بوری تبت (یعنی ولایت تبت) در رفته و بعضی از آن ولایات را
غارت کرده و مدتی آنجا مقیم شده چند ایشان گرد آورده اقوام ولایت تبت جمعیت
کرده اند و او را در موضعی حیله تا بگیرند از آنجا سر بیرون جسته و از دست آن اقوام
نیز گریخته و بهزیمت میرفته در حدود ولایت ختن و کاشغر بموضعی رسیده نام آن
کوسا توجار کاشمه و امیری از امراء اقوام قلج قلیج قراتام که امیر و حاکم آن
موضع بوده او را گرفته و کشته و سنکون و پسر و زن و بچه سنکون را
که گرفته بوده اند که بچنگیز خان فرستاده ایل و مطیع او شده این بود عاقبت کار
پادشاهان اقوام کرایت و سپری شدن دولت ایشان والله اعلم بالصواب.

حکایت جلوس چنگیز خان بر سریر خانی بعد از آنکه اونک خان را که پادشاهی معتبر بود مقهور کرده بود و کار پادشاهی برو مقرر شد.

چنگیز خان چون لشکر اونک خان را زده و او را
و پسرش بهزیمت کرده و اقوام کرایت او را مسخر گشته و آن مملکت و الوس در تحت
تصرف آورده در زمستان آن سال که تنکوز ییل بوده واقع در شهور سنه تسع و تسعین
و خمسمایه هجری در موضعی که نام آن تماون کهر است شکار کرده و مظفر و منصور
از جنگ باز گشته خوش دل بکار آن گاهها [illegible] و در بهار مبارک فرود آمد در جل

او را چنان فتح بزرگ دست داده بود و کار پادشاهی برو مقرر گشته و از اطراف
اقوام بدیه در آمده و جمعیتی عظیم ساخت و شکرانه آن نعمت بزرگ را اساس
نیکو محکم فرموده مبارک بر تخت خانی نشست. بیان تاریخ چنگیز خان
از ابتدای تولای ییل که سال خرگوش است واقع در ربیع الاول سنه احدی
و تسعین و خمسمایه هجری تا آخر طاقغو ییل که سال خروس است واقع در جمادی الآخر
سنه تسع و تسعین و خمسمایه که مدت نه سال است مفصلاً نوشته شد این زمان تاریخ
خواقین و سلاطین و خلفا و ملوک و اتابکان که در این سال معاصر چنگیز خان
بوده اند مجملاً می نویسیم و دیگر باره تاریخ چنگیز خان بعد از نهایت بوده آغاز کنیم

تاریخ خواقین ختای و ماچین و قراختای و ترکستان و ماوراء النهر و خلفا و سلاطین

و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و مصر و مغرب از ابتدای تولای ییل که سال خرگوش
است واقع در ربیع الاول سنه احدی و تسعین و خمسمایه هجری تا آخر طاقغو ییل
که سال خروس است واقع در جمادی الآخر سنه تسع و تسعین و خمسمایه که مدت نه سال است
معاصر چنگیز خان بوده اند و نوادر حوادث که در این مدت مذکور شده و بغایت [illegible]
بر سبیل اجمال تاریخ پادشاهان ختای که در این مدت مذکور بوده اند

شیزون	هیزون	چنزون
بیست و نه سال [illegible] سال [illegible]	[illegible]	دوازده سال
تتمه سال	یک سال	[illegible] سال

تاریخ ایشان پیش ازین در نهایت مذکور شده اند
کوانلـــر نزدن نینکـــ نزدن
چهار سال بیست و سه سال بیست سال سی و دو سال هشت سال
تاریخ پادشاهان قراختای در ترکستان و ماوراء النهر در این
نهایت مذکور شده اند هم گورخان مذکور بود
تاریخ خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام
و مصر و در نهایت مذکور شده اند تاریخ
خلفا در بغداد خلیفه آل در نهایت مذکور الناصر لدین الله بود و وزیر
خود موید الدین ابن القصاب را با لشکر از فتح خوزستان برکرمانشاه و عراق عجم
فرستاد و چون بکرمانشاه رسید قتلغ اینانج پسر جهان پهلوان پیش او آمد و وزیر او را
احترام کرد و باتفاق عازم همدان شدند و لشکر خوارزمشاه آنجا بود مقدم ایشان
میاجق چون وزیر با لشکر رسید ایشان روی در جهت نهادند و بعد از آن
وزیر را اسلم ترک و با قتلغ اینانج بر عقب خوارزمیان برفتند ایشان تا بگرگان
منهزم شدند و لشکر خلیفه از دامغان و بسطام بازگشتند و ری را برگشته بسبب
ولایت از لشکر خوارزمی خالی شد قتلغ اینانج و امرا عراق عزم مخالفت وزیر
کردند و در ری رفتند و اما خاصیان بنهادند و وزیر ری را محاصره کرد ری را
قتلغ اینانج عزم آوه کرد شحنه وزیر او را راه نداد و از آنجا با لشکر عازم کرج شد

وزیر بر عقب وی برفت و مصاف داد و قتلغ اینانج شکست و هزیمت کرد
وزیر با همدان آمد و در اول شوال سنه ... وفات یافت خوارزمشاه
تساق برسید و در آنجا ... و در ... پسرش بخوارزم فرستاد و اسم
آنکه او را در جنگ کشته تاریخ سلاطین
در خوارزم و بعضی عراق و خراسان سلطان تکش خوارزمشاه و ترکان ...
بود و در اوایل نهایت مذکور بود سنجک خان ... برنشست و چون مصاف
داد از سلطان تکش منهزم بخوارزم گریخت و در ربیع الآخر سنه ثلث و تسعین و
خمسمائه پسرش ملکشاه ولی العهد بود وفات یافت تکش بعد از جزع بسیار پسر
بزرگتر او را علاء الدین محمد را خوارزمشاه ... قطب الدین محمد را ولی العهد
کرد و میان ایشان دشمنی آغاز شد ... و چون سلطان ترکان ... بجانب ...
... دشمنان ... قطب الدین کفایت امور ایشان قیام نمی‌نمود و
و در سنه اربع و تسعین و خمسمائه تکش او را بجنگ ... خان فرستاد و چون
مصاف داد ... قطب الدین محمد او را با امرا هم دستگیر
کرده پیش پدر آورد و خوارزمشاه او را خون بخشید و باز ولایت منصب
گردانید و در ربیع الآخر این سال شنید که میاجق در غیبت او در عراق آب
بسبب نفاق ... عصیان دارد بتعجیل از عزم ری کرد میاجق
چون خبر شنید روی بگریز نهاد و لشکر سلطان بر عقب او برفتند ...

چاه با قلعه داد آن را محاصره کردند و عاقبت الامر او را گرفته پیش خوارزمشاه آوردند
و بشفاعت جمعی بزرگان او را بکابل امان داد و فرزند و متعلقات عصیان را با تیغ
عمر شیری نوبتی دیگر سلطان اصفهان بستد و به پسر خود تاج الدین علیشاه داد و او را بکار
بمحاصره قلعه الموت رفت و صدر الدین محمد وزان رئیس شافعیان ری در آن قلعه
کشته شد و وزیر نظام الدین مسعود بن علی را کارد زدند و در جمادی الاولی سنه
ست و تسعین و خمسمائه کشتند قطب الدین محمد را و فرزند تا قصد قهستان کند رفت
و قلعه ترشیز را چهار ماه محاصره داد و سلطان از خوارزم بعزم ما چه بسیدار
چون نزدیک شهرستانه بمنزل چاه عرب رسید بمرض خناق وفات کرد در
بیستم رمضان سنه ست و تسعین و خمسمائه و در حال نهانیان را و اعلام واقعه پیش پسرش
قطب الدین محمد فرستادند و ابتهیب هرچه تمامتر بشهرستانه آمد و چون در شهرستانه تخت
سلطنت نشاندند و لقبش علاء الدین و نام سنجر کردند و بسیاله تاریخ و حکایت او
در ضمن تاریخ سلاطین غور متعاقب خواهد آمد و در غور و غزنین و بعضی

از خراسان و هند رسیدند سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین

برگشته بودند سلطان غیاث الدین چون شنید که خوارزمشاه ... نوبت ... و
خراسان راند هندوخان بن ملکشاه بن خوارزمشاه از عم خود سلطان علاء الدین خایف
نزد سلطان غیاث الدین التجا کرد و از او استعانت خواست غیاث الدین او را
بنصرت راضی ... سلطان علاء الدین چغز ترک را بامارت مرو فرستاده بود

سلطان غیاث الدین محمد بن ... چون ... طالقان را پیش خوارزمشاه ... تهدید و وعید بلیغ
کرد و خطبه و سکه بنام ... فرنگی ... جواب گفته ... از غیاث الدین ستان التماس
او در ایام غیاث الدین بسبب آنکه ... خوارزمشاه را ... تمامی طمع در ملک
خراسان کرد و برادرش شهاب الدین را از هند طلب داشت تا باتفاق خراسان را بگیرند تا رسیدن
او غیاث الدین پنج ... مرو رود بستده بود و در جمادی الاول سنه سبع و تسعین
و خمسمائه مرو را در ... با لشکرها بعزم ... خراسان ... چیز ... وفا کرد
و شهر مرو با ایشان سپرد و ایشان بهندوخان بن ملکشاه دادند و از آنجا بسرخس
رفته و بصلح بستدند و امیر زنگی را که ابن عم ایشان بود سپردند و نسا و ابیورد باقطاع باو
دادند و طوس بستدند و به نشابور پیش علیشاه فرستادند ... ولایت ... علیشاه
با لشکر خوارزمشاه که آنجا بودند بر مخالفت اتفاق نمودند و باره را استوار کردند و ترتیب
جنگ مشغول شدند سلطان غیاث الدین باره و شهر را ... کرد و چند برج باره بهم ... و
غوریان ... کلاهات ... کرده تکبیر آغاز کردند ... میان ... رسیدند و علیشاه با ...
جامع رفتند ... ایشان را از شهر بیرون کردند و غوریان ... علیشاه
را دستگیر کرده پیاده پیش غیاث الدین آوردند و دایه اش حاضر بود با غیاث
الدین گفت پادشاه زادگان چنین کنند غیاث الدین گفت نه لیکن چنین کنند
و دست علیشاه بگرفت و او را بهمپهلوی خود بر تخت نشاند و نشابور را بپسر عم
و داماد خود ضیاء الدین محمد بن علی سپرد و علیشاه را ببرادر شهاب الدین

و خود با هرات رفت و شهاب الدین قصد قهستان کرد و در قتل و نهب اقدام نمود
حاکم قهستان بغیاث الدین پناه برد که چون میان ما میثاق و عهدی رفته
است چرا برادر تو در ولایت ما پرتیا نمیکند سلطان غیاث الدین پیش برادر
فرستاد و که چرا ولایت دوستان ما را تعرض میرسانی زود باز کوچ کن شهاب الدین
ابا نمود رسول گفت اشارت غیاث الدین بتقدیم رسانم شهاب الدین گفت شاید از آن
شمشیر کشید و طناب سراپرده و بارگاه ببرید شهاب الدین بالاکراه کوچ کرد
و از آن خشم [illegible] نکرد و بجانب هند رفت و در شهور سنه ثمان و تسعین و
خمسمائه سلطان علاء الدین خوارزمشاه بجا بر ولایت خراسان که سلاطین
غور از دست کسان او بسپردن آورده بودند باز ستد و آن چنان بود
در عهد [illegible] که سلطان شهاب الدین بهند رفت سلطان علاء الدین سلطان
غیاث الدین را نامه نوشته داشتی برآنکه امید آن است که تو مرا قائم مقام
پدر باشی و در رفع قراختای همه [illegible] تا ولایت [illegible] از ایشان باز گیرم چون
[illegible] که بولایت ما تعرض رسانی و متوقع که ولایت [illegible] باز
گذاری [illegible] بمصاف پیش فرمائی و حاکم [illegible] خوارزمشاه
[illegible] سپاه [illegible] بعضی از خراسان باز گرفت و هرات را محاصره کرد سلطان
شهاب الدین چون خبر محاصره بشنید بقصد خوارزم با خراسان آمد
سلطان محمد پیشتر از او بخوارزم رفت و آنجا و در راه لشکر شهاب الدین

بعد از آنکه

بعد از آنکه ایشان با حشری بخوارزم رسیدند مصافی عظیم کردند عاقبت شهاب
الدین غالب آمد و خوارزمیان را بشکست در [illegible] جمادی الاول
سنه تسع و تسعین و خمسمائه سلطان غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام غوری وفات
یافت و از او پسری ماند محمود نام و آن خبر ببرادرش شهاب الدین رسید
بهرات آمد و تعزیت داشت سلطان خوارزمشاه [illegible] قراختای [illegible] ماوراء النهر مستولی
بود التجا کرد و استعانت نمود و از ایشان لشکر بسیار بقصد غوریان [illegible]
مقدم ایشان تاینکو طراز و سلطان عثمان از تخمه افراسیاب سلطان
سمرقند بود با ایشان هم سلطان شهاب الدین چون دانست که از جنگ چاره
نخواهد بود در شب اثقال بر فرستاد و باز گشت سلطان محمد بر عقب ایشان
روان شد چون بکنار آب رسید غوریان عودی کردند و مصاف دادند
و عاقبت منهزم شدند و شهاب الدین با معدودی چند بگریختند و چهار فیل را
بدست خوارزمیان [illegible] در خطاییان [illegible] بستند چون غوریان [illegible] رسیدند جنگ
کردند و از جانبین لشکر بسیار هلاک شدند سلطان خود را با مردی چند در حصار اندخود
انداخت لشکر قراختای دیوار را رخنه [illegible] کردند عاقبت [illegible] فیل [illegible]
دادند [illegible] شهاب الدین [illegible] و با هر کس [illegible] رسید
[illegible] خیمه نزول فرستاد [illegible] عزم غزنین کرد [illegible] را
با خود برد و چون او را شکست [illegible] تاج الدین یلدوز [illegible] شهاب الدین

روی به قصد کرد ناگاه غزنین بگرفت و تاج الدین یلدز را از راه برد و به سبب رجف اقوام
ترک و دیگر مفسدان پراکنده گشتند چون سلطان شهاب الدین به غزنین رسید
قوم و حال او را کشتند از شجاعت کردند تا او را بخشید و اهل ایتر بر ایشان
شد و نایب سلطان را بکشت و ولایت را تصرف کرد و کشش سلطان را کشته انگ
و این زمان سلطان ششم سلطان شهاب الدین بهند رفت و او را جمعی از کفار بگرفت
بکشت و از سر سلطنت رفت و در ساوم سلطان سلطان بن قلج ارسلان
بود و در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمائه شهر ملطیه را از برادر خود معزالدین
قیصرشاه بستد بعد از چند روز محاصره و از آنجا به ارزن الروم رفت و پسر محمد بن
سلتوق که در آن ملک قدیم ایشان بود به استقبال بیرون آمد تا صلح کند سلطان او را
بگرفت و در بند کشید و ارزن الروم را از خشم شمشیر بستد و دولت آل سلتوق منقضی گشت والله اعلم

تاریخ
ملوک و اتابکان

در آذربایجان و در عراق

پسر جهان پهلوان اتابک قتلغ اینانج بود و در اوایل این دولت ذکر رفت که مقدم
لشکر بود و چون او و دیگر امرا بندگان جهان پهلوان جمیع شهزادگان را نام را
میشوای خود خواستند و ری و قزوین را بستدند و قصد اصفهان کردند خبر به سلطان
لشکر خلیفه شنیده به سیف الدین طغرل مقدم لشکر بود به ری رسول فرستادند

داغها بسته که خلیفه کرده و چون طغرل به اصفهان رسید گرچه استقبال کرد و در صحبت
ایشان به اصفهان آمد و به تصرف گرفت و سلطان را به ری برد مستظهر و دشمن را از اکس
حکومت ری و اصفهان به قسم بکاشان داده بماند گرد تا مزدقان و ری که
از ولایت او دو بغیر عراق آمد و حاکم به تصرف متمکن بود و ایشان اندر دل شدند و تشریف
فرستادند و بزرگی روزگار کار را در وقت لشکرکشی بیارگشت

و در آذربایجان و در دیاربکر

ملک عادل برادر صلاح الدین یوسف بود و از رکن الدین تشیر برادرزاده ملک
افضل که ملک ظاهر دیگر منصوب شد و شام ملک یافت او و در آن دیگر ولایت
دیگر که در ضمن تاریخ مصر و شام متعاقب خواهد آمد چه رابطه اینکه متقدم ایشان اگر
جداگانه هر یک نوشته شود تکرار بسیار لازم آید و تفهیم نباشد و در شام و مصر
بجهت ایشان تقریر رفت میان ایشان و صلاح الدین یوسف مصالحت رفت و در آنکه
بیت المقدس و عادل مخصوص از دیار شام مصاف به مصر ملک العزیز عثمان را شد
و دمشق و طبریه و عادل عقیل و عقره و ملک افضل را حلب و لاذقیه و سواحل ارزان ملک فضیب
اقطاع ملک عادل و جسم شامی شد و در مصر بود در آنجا بمرد بر تخت ملک عزیز فضل جهد کرد
از مصر لشکر شام کشید تا دمشق را از برادر بگیرد و مصر افضل ساخت و دمشق عادل را
بر آن قرار لشکر کشیده و مصر گرفته لشکری که اکراد و بیشتر بود و عادل در خفیه

نظام پیش عزیز در شد و تا لشکر جمیع سکینه و ثبات یافتند و افضل را نصیحت

میکرد و در لشکر مصر [illegible] [illegible] چه دشمن در پهلو بود یعنی ذلک

دشمنی [illegible] تا عاقبت میان ایشان صلح شد بر آنکه دمشق و [illegible] مضاف [illegible]

و دو [illegible] مضاف [illegible] با پنج افضل دارد و عادل در مصر پیش عزیز مقیم شود و

انقطاع او بر قرار [illegible] و افضل از دمشق [illegible] و عادل در صحبت عزیز بمصر رفت و در رجب

سنه ثلث و تسعین و خمسمائه ملک عادل و ملک عزیز با لشکر بهم از مصر بشام

آمدند و دمشق را محاصره کردند و امراء افضل او را اسیر کردانیدند و ملک از

دست او بیرون کردند و او را القلعه صرخد فرستادند و مصر عزیز را شد و دمشق عادل را

افضل [illegible] از [illegible] پیش ناصر خلیفه بغداد فرستاد و این دو بیت انشا کرد

مولای ان ابا بکر و صاحبه عثمان قد غصبا بالسیف حق علی

فانظر الی حظ هذا الاسم کیف لقی من الاواخر ما لاقی من الاول

و در بیستم محرم سنه خمس و تسعین و خمسمائه ملک عزیز [illegible] صاحب مصر وفات یافت و از جمیع

شهزادگان افضل را بخواندند و پنجم ربیع الاول که بمصر رسید برادران او و امرا و اعیان مصر

استقبال کردند و برادرزاده خویش ملک المنصور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده بود برادر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بزرگ بود و بدین سبب [illegible] شد

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افضل [illegible]

[illegible] [illegible] جمیع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قیصری

صاحب

صاحب حمص و ایشان را [illegible] نام [illegible] [illegible] ملک عادل [illegible] با

تا [illegible] [illegible] و مصر [illegible] و او محاصره [illegible] شوال بود و صلح [illegible] [illegible] دیگر [illegible]

بمصر خود رفتند و افضل [illegible] ربیع الاول [illegible] شهر قاهره و در آخر [illegible] شنید که

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دمشق [illegible] افضل [illegible] [illegible]

[illegible] مصر [illegible] [illegible] [illegible] افضل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کردانید و افضل در مصر [illegible] [illegible] ملک [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افضل [illegible] و او را [illegible] دمشق دعوت کردند

افضل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible]

[illegible] [illegible] دمشق [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ملک [illegible] [illegible] عادل را [illegible]

[illegible] [illegible] افضل چون [illegible] [illegible] [illegible] بمصر رفت [illegible] [illegible] هر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در سنه ست و تسعین و خمسمائه

ملک عادل [illegible] [illegible] [illegible] افضل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] صرخد رفت [illegible] [illegible] [illegible] و تصرف کرفت و ملک عادل در مصر

[illegible] [illegible] خطبه و سکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] افضل [illegible] دمشق [illegible] [illegible]

[illegible] ملک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ملک عادل صلح کرد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بسر سروج در رأس العین و جملین از آن افضل و دیں ... ارسلان شاه صاحب اربل
لشکرها جمع کرد و بر سر شهر حران در آمد رفت و تتق عادل ذات و قطب الدین محمد صاحب
سنجار و نصیبین و صاحب ماردین با او بودند چون بحران رسیدند ملک اکرم شده بود
و بسیار لشکری بر محاربت توقف شدند و عادل پسر ملک عادل بحران رد کس فرستاد
و طلب صلح کرد نور الدین ارسلان شاه نیز چون شنید بر میان ملک عادل
و ملک ظاهر افضل صلح رفته است بمصالحت باز گشت و هر کس بمقام خود رفتند
و در محرم سنه تسع و تسعین ملک عادل پسر خود ملک اشرف موسی را با لشکری
بحصار ماردین فرستاد و محاصره کرد و کار بر ایشان تنگ شد ملک ظاهر صاحب حلب
بقلعه نجم فرستاد و در باب مصالحه توسط کرد ملک عادل اجابت نمود
تقرر دادند که صاحب ماردین صد و پنجاه هزار دینار اسیری بدو دهد و خطبه و سکه بنام
او کند و هم درین سال ملک ظاهر قلعه نجم از برادر خود افضل بستد و ملک
عادل ولایت سروج و جملین و رأس العین ازو باز گرفت و او بسمیساط تنها
ماند و در مغرب یعقوب بن یوسف بن عبد المؤمن ملک مغرب با بلاد او
و فرنگان جنگ کرد و شکست رفتند و در همین سال در ربیع الآخر سنه خمس و تسعین و خمسمائه درین
سال وفات یافت و پسرش محمد بجای او بنشست و اهل شهر مهدیه بر او و بر پسرش
عاصی بودند مطیع او شدند و مملکت بروی مقرر گشت و در فارس
و در کرمان ملک دینار ... در اواخر ذی القعده سنه احدی و تسعین

و خمسمائه درین سال ... بمرض برسام وفات یافت و پسرش
علاء الدین فرخ شاه بجای پدر حاکم بم ... بنشست و مهتر غزان
سیف الدین الب ارسلان ... رفت و فرخ شاه در رجب سنه اثنی
و تسعین با غزان حرب کرد بسیار ... و بعد از آن ... طغرل ... نام ... بسیار
در کرمان خطبه بنام خوارزمشاه کرد و بعد از آن ... ملک زوزن ... خویش
خواجه رضی الدین ... حسام الدین ... خوارزمی ...
و چون خوارزمشاه با غزان ... حسام الدین ... دشت ...
... در شهر ... آمد و الب
ارسلان ... شبانکاره ... فارس
و ولایت خود ... اتابک ... نظام الدین ... حاکم شد
و بعد از آن ... ملک ... فارس ... نظام الدین ... داشته
اورا با شبانان سپردند   و در سیستان

تاریخ نوادر و عجایب حوادث که در مدت مذکور واقع شد

چون تاریخ خواقین و سلاطین و خلفا و ملوک ... اطراف عالم از شرق تا غرب
و در مدت ... سال از ابتدای قاقا ییل و سال خوک ... که از ربیع الاول
سنه اثنی و تسعین و خمسمائه تا آخر ... ییل سال خوک ... مطابق جمادی الآخره
سنه تسع و تسعین و خمسمائه و درین سال چنگیز خان چهل و نه ساله بود معاصر چنگیز خان

کرده از مجملات نوشته شد دیگر باره تواریخ چنگیز خان رسید از این کرده آغاز کنیم و شرح
داده شود ان شاء الله تعالی

تاریخ چنگیزخان

در ابتدای قاقاییل یعنی سال خوک که ابتدای آن در جمادی الاخره سنه ستمائه تا غایت ارز ییل یعنی
سال گاو که در ... بوده است و در آن سال ... و در این سال
آخرین چنگیز خان ... سال بود و در نیت ... با تایانگ خان جنگ کرده
دل در گشته ... کرده و لقب چنگیز خان بر او مقرر شده و چند
... نکوت ... پادشاه ... بیشتر تایانگ خان
مشغول بوده و پادشاه ... طلب داشته

حکایت

خبر کردن ... او نکوت چنگیز خان را و عزیمت تایانگ خان

و در بهار ... یعنی سال ... در جمادی الاخر سنه ستمائه هجری تایانگ
پادشاه نایمان ایلچی ... نام را پیش پادشاه قوم انکوت الاقوش تکین ...
فرستاد و گفته ... که در این حدود ... چنگیز خان
کرده ... به ... در زمین چنگیز ... در ملک
بنشسته ... دست ... بتابانیم ...
الاقوش ... خواص خویش پیش چنگیز خان فرستاد و ... نام
اعلام کرده ... او را ... در آن حکایت ... گفته شود

حکایت برنشستن چنگیز خان بجنگ تایانگ خان و شکسته شدن او

هرچند چنگیز خان را عادت ... تایانگ خان ... چون ... پیش ...
... بزرگ ... هم در بهار سال ... چنگیز ... کوت
قوریلتای ... امرا ... گفتند ...
... چنگیز خان گفت ای بزرگان ...
... چگونه ... تایانگ خان ...
... تایانگ خان ...
... خدای بزرگ ... برادر چنگیز خان گفت
... چنگیز خان ... ایشان ...
... بزرگ ... بزرگ ...
چه ... چنگیز خان سخن ایشان را
پسندیده ... تایانگ خان ... قراداد
... چون ... اتفاق جنگ ...
دیگر ... سال ... جمع ...
... تایانگ خان ... ولایت قنقرات
... پادشاه ...
... ایشان ...
... تایانگ خان جمع شده بودند

و اتفاق چنان افتاد که اسپی زین بر شکم گشته از لشکر چنگیز خان رمیده بود و در میان لشکر نایمان
رفته ایشان چون آن اسپ را لاغر دیدند تایانگ خان با امرا کنکاج کرد که اسپان مغول لاغر
و تنگ گرده هستند ما پس می‌نشینیم تا ایشان از پی ما بیایند و اسپان ایشان
ضعیف تر گردند و اسپان ما فربه شوند بعد از آن بایستیم و جنگ کنیم قوری سوباچو نام
که امیری بزرگ از امرای تایانگ خان بود در جواب آن سخن گفت که پدر تو اینانچ قاآن
پس پشت خود و کفل اسپ خود هیچ مردی نگذاشته بود و تو در ساعت ترسیدی چون
چنین بود گربسو خاتون را می‌بایست آوردن یعنی خاتون تو زن او را حکم شده است
آن امیر این سخن بگفت و از سر خشم و غضب روانه شد بر آن واسطه تایانگ خان او را
بجنگ بایستاد چنگیز خان جوچی قسار را فرمود تا قول ترا بدان یعنی قلب لشکر
و پیش جرکیب را ایاشیی بکوجا برفته ساچان چون اردو ... چنگیز خان
بهر روی نوکران آورد و گفت ... و پیش ... چنگیز خان
دیگر که نهست قوم ایشان ... یکی کار ... و دیگری ... ایشان
فاهره ... این سخن تمام کرده ... بهره ...
و از مصاف ... و در آن روز جنگ عظیم کردند نماز شب لشکر تایانگ خان
شکسته منهزم گشتند و از جنگ روی برتافتند تایانگ را زخمهای بسیار
رسید چنانکه چند جای اندام او بغایت مجروح شده بود ... دیگری ...
و قوری سوباچو چند امیری دیگر با او هم بودند چندانکه جهد کرده اند

ولی لدن

بسی کرده تا برخیزد و بجنگ بایستد از سختی زخمها طاقت حرکت نداشته
بعد از آن قوری سوباچو با دیگر امرا و بزرگان گفتند هر چند صبر کنیم تا سخنی رسیده ایم
که از آن غیرت که گفتیم برخیزد نگفت تایانگ خان ما بر کوهی شده ایم ... برخیزیم
برخیز تا جنگ کنیم این سخن بشنید هیچ غیرت نکرد و بر نخاست دیگری گفت
ای تایانگ خان خاتونان تو خصوصا گربسو خاتون ... پشت خویش را آراسته اند
و ترتیب اردو کرده منتظر تو اند برخیز تا برویم این سخن نیز بشنید و هیچ حرکتی نتوانست
کرد قوری سوباچو با دیگران گفت که اگر او را اندک طاقتی بودی حرکت کردی یا جواب
دادی اکنون پیش از آنکه مرگ او ببینیم برویم و برابر او جنگ کنیم تا او مرگ ما ببیند
کمر بر بستند و جنگ سخت کردند تا کشته شدند و چندانکه چنگیز خان خواست که ایشان را
زنده بدست آورد قطعا دست باز نداشتند تا کشته شدند و چنگیز خان از این معنی تعجب نمود و آن
وفاداری و ثبات ایشان عظیم پسندیده داشت و گفت هر کرا چنین نوکران باشد چه غم خورند
و چون شب شد ... لشکر تایانگ خان شکسته از لشکر چنگیز خان عقب ایشان می‌رفتند
و منهزمیان در غایت ترس و بیم در کوه‌ها سخت افتادند و از کوهی ... که
نام آن ناقو قون است در شب بسیاری از لشکر نایمان بگریختند و ... فرو افتادند
و مرده اند و این حکایت در میان اقوام مغول بغایت معروف و مشهور است و در آن جنگ
اقوام ... تمامت این اقوام ... چنگیز خان
... کوچلک پسر تایانگ خان ... گریخت ... کرد

پیش پدر خود بویروق خان رفت

حکایت

برنشستن چنگیز خان بجنگ قوم مکریت و مقهور و مسخر شدن ایشان

در اوایل زمستان همین سال [illegible] سنه ستمائه هجری چنگیز خان بعزم جانب
توقتا بیکی پادشاه مکریت لشکر [illegible] ایشان [illegible] اونک خان [illegible]
[illegible] برنشست و [illegible] بیشتر [illegible] مکریت رسید [illegible] که ایشان را
[illegible] مکریت خوانند [illegible] بزرگ ایشان [illegible] نام [illegible]
[illegible] گشتند [illegible] جنگ [illegible] دختر خود قولان خاتون را
برگرفت [illegible] چنگیز خان آورد [illegible] کرده [illegible] که ایشان را [illegible]
[illegible] چنگیز خان بجنگ برنشستند چنگیز خان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible] شدند چون چنگیز خان روانه شد
ایشان دیگر باره یاغی شدند [illegible] غارت کردند [illegible]
[illegible] جنگ کردند [illegible] ایشان [illegible] گرفته [illegible] کشیدند [illegible]
چنگیز خان [illegible] قوم [illegible] مکریت را [illegible] قورغان
[illegible] دیگر [illegible] ایشان را [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] مکریت [illegible] پسران خود [illegible] بویروق خان [illegible] تایانک خان
[illegible] لشکری [illegible] مکریت [illegible] ایشان [illegible]
دیگر باره یاغی شده [illegible] قورقچال [illegible] انتقام [illegible]

چنگیز خان [illegible] قول [illegible] چپاب [illegible] چهار [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کرده [illegible] رفته [illegible] قلعه [illegible]

حکایت

برنشستن چنگیز خان بقصد ولایت قاشین که آن را تنگقوت میگویند و مسخر کردانیدن قلاع و بلاد ایشان چون [illegible]
[illegible] سنه احدی و ستمائه هجری [illegible] چنگیز خان
[illegible] لشکر [illegible] بقصد ولایت قاشین که از تنگقوت [illegible] برنشست [illegible]
[illegible] رفته بیشتر [illegible] رسید [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] ایشان [illegible] خراب کردانیدند
[illegible] شهری [illegible] نام [illegible] شهری [illegible]
غارت کردند بعضی دیگر از ولایت تنگقوت را [illegible] تاراج کردند و چهارپایان
[illegible] ولایت [illegible] اسپان [illegible] شتران و چهارپایان بسیار
رجعت [illegible] که چنگیز خان [illegible]

حکایت

قوریلتای بزرگ چنگیز خان که در آن توق
سپید نه پایه نصب فرمود و لقب چنگیز خانی بر وی مقرر گشت بعد از
[illegible] بویروق خان پادشاه [illegible] از قوم نایمان و کوچلک [illegible]
[illegible] سنه اثنین و ستمائه هجری [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] نه پایه سپید [illegible]

قوریلتای بزرگ ساخت و دران قوریلتای لقب چینگگیزخانی بروی مقرر کردند و بعد از آنکه
بر تخت بنشست مقرر این لقب کوکچو پسر منکلیک ایچکه از قوم قونگقتان بود و او را تب
تنگری میگفتند ... چینگگیز جمع ... کورخان ملقب بپادشاه بزرگ
قراختای بود یعنی پادشاه قوی و معظم و چون آن جمعیت و قوریلتای تمام شد بعزم قصد
بویروق خان بر نشست و او در حدود ... اولوغ طاق ... سوجا بوکو ...
و قشلامیشی میکرد و بی خبر بود چینگگیز خان لشکر چون قضا مبرم برسر او فرستاد
و او را هلاک کردند و ملک و خانه و زن و بچه و گله و رمه او را بستدند و برادرزاده او کوشلوک
خان ... پسر تایانک خان که از ... گریخته بود پیش عم خود بویروق
خان آمده با توقتا بیکی پادشاه مرکیت چنانچه پیش ازان گفته شد هم پیش او
... رفتند ... ولایت
ایشان عاقبت کار و حال ایشان فیما بعد گفته شود ان شاء الله تعالی

حکایت فتح ولایت تنگقوت که مغولان آنرا قاشین میگفتند

در سال ... موافق رجب سنه ثلث و ستمایه هجری دیگرباره چون ولایت تنگقوت
عصیان ورزیده بودند و مال نمیدادند و التفات نکرده چینگگیز خان دیگر باره
بجنگ ایشان بر نشست و در اندک زمان تمامت آن ولایت را مسخر کرده با لشکر منصور مراجعت فرمود

حکایت ایل شدن امراء ولایت قرقیز

هم در سال ... چینگگیز خان دو ایلچی یکی را نام ... و دیگری ... پیش

امراء

امرا و حکام قرقیز فرستاده بود و اول بولایتی رسیدند که نام آن ... سب و امیر انجا ارا
گفته اند و بعد ازان بولایت دیگر که نام مقتی اقرون سب و امیر انجا را اوروس اینال خوانده اند آن
هر دو امیر ایلچیان مذکور را احترام تمام کردند و دو ایلچی را از ان خود نام یکی الیک تیمور و از ان دیگر اتقیراق
با ایشان بهم فرستاده تا سنکور سفید باز گردانیدند و ایل و منقاد چینگگیز خان شدند

حکایت رفتن پادشاه مرکیت توقتا بیکی که بکرات چنانکه ذکر رفت جنگها کرده بود و فتنها انگیخته و درین وقت کشته میشود

در سال آرد ها موافق رجب سنه اربع و ستمایه چون چینگگیز خان
از فتح بلاد تنگقوت بقیرقیز باز گردید و امرا آن ولایت ایل شده بودند بجایها خود فرود آمده بود زمستان
انجا تمام کرد و در زمستان رابدفع توقتا بیکی و کوشلوک که هر دو از جنگ بویروق خان گریخته بودند و دیگر بار بت
از پیش در آمده بمبارکی بر نشست و در راه قراولان و پیش روان لشکر ناگاه بر سر قوم اویرات که مقدم
ایشان قوتوقه بیکی بود رسیدند و آن قوم چون طاقت و قدرت جنگ و مقاومت نداشتند ایل
شدند و در آمدند و لشکر چینگگیز خان قلاوزی کردند و ناگاه بر سر توقتا بیکی پادشاه مرکیت و کوشلوک
خان پسر تایانک خان بردند تا ایشان هر دو را فرو گرفتند و خان و مان و گله و رمه ایشان را
بکلی غارت کردند و توقتا در جنگ کشته شد و کوشلوک با معدودی چند بیرون رفت و پناه
با ولایت قراختای کورخان برد و مدتی انجا بود و کورخان او را استمالت داد و فرزند
خواند و بعد از مدتی دختر خود را بوی داد عاقبت کار فیما بعد گفته شود ان شاء الله

حکایت ایل شدن قوم اویغور و سیورغامیشی فرمودن چینگگیز خان در حق ایدی قوت پادشاه ایشان

در بهار گاه موغا ییل که سال

ما رباشد موافق شعبان سنه خمس وستمائه هجری ییدی قوت پادشاه اویغور
چون آوازهٔ عظمت وصلابت وداد ودهش چنگگیزخان شنیده بود ودران زمان اویغور
آن مال بگورخان میدادند وامیری بزرگ ازان او شوکم نام بر سر ایشان بود براه شحنگی
ییدی قوت میل بجانب چنگگیزخان کرد وشوکم شحنه را بکشت وعازم بود که ایلچیان را
بخدمت چنگگیزخان فرستد وآوازهٔ آن حال بگوش چنگگیزخان رسیده بود
ودو ایلچی را پیش ییدی قوت فرستاده نام یکی الب اوتوک وازان دیگری
دربای چون برسیدند ییدی قوت بوصول ایشان عظیم شادمان شد وایشان را معظم
ومعزز داشت وبانواع دلداری کرد ودر صحبت ایشان دو ایلچی ازان خود نام ایشان
بوکوش ایش ایوچی والتین تیمور توتوق ببندگی چنگگیزخان روانه کردانید وبر
زبان ایشان عرضه داشت که آراینده ورونده شوکت وعظمت ومهابت وجلالت
پادشاه جهانگیر جهاندار شنیده ام وبا پادشاه قراختای کورخان بهم
بولغاق شدم خواستم که ایلچیان فرستم واحوال کورخان ودیگر هرچه دانم
بکلی وجزوی عرضه دارم وبدل راست کوچ دهم درمیان این اندیشه
بیشتر ایلچیان چنگگیزخان رسیدند همچنان پنداشتم که آسمان از ابرها
پاک شده وآفتاب روشن اززیر آن بیرون آمده ویخها که برروی رودخانه
فسرده بود شکسته وآب روشن پاک پدید آمده بدل ودرون عظیم خوشحال
وشادمان شدم وبعد ازین ولایت اویغور را همه درپیش کنم وبنده وپسر چنگگیزخان

شوم

شوم برموجب سخنها عرضه داشت وچون پیش ازین گفته شد که توقتا بیکی در جنگ
بتیر افتاده بود وکشته شده برادر او قودو وپسران او چیلاؤن وماجار و
توركان معنی تیرانداز نیکو وبدان سبب که او چنین بوده اورا
توركان گفته اند فی الجمله ایشان هرچهار از جنگ خلاص یافته بودند وخواسته
که کشته توقتا را برگیرند چون فرصت نبوده سر او را بتعجیل برگرفته اند واز پیش
گریخته بولایت اویغور درآمده وایلچی را که نام او ابوکان بوده پیش ییدی قوت
آن ایلچی را کشته وبدان سبب در رودخانه که آن را جم موران گویند مصاف
داده اند وشکسته گشته وایشان چهارگانه با کوشلوک بهم ازانجا دور شدند
وبدیگر سرحدها که ذکر آن بیاید درآمدند وییدی قوت چون میدانست که ایشان
دشمنان چنگگیزخان اند بدان سبب ایشان را تمکین نکرده بود ومصاف داده گریزانیده
وباعلام آن حال چهار نوکر خود را نامها ایشان ارسلان اوکا وچاروق اوکا
وبولاد تکین وابال قیاسو ایلچی ببندگی چنگگیزخان فرستاده بوده وآن معنی
پسندیده افتاده بنابران مقدمه پیشین چون آن دو ایلچی مذکور با ایلچیان چنگگیز
بهم برسیدند وان سخنان بعرض رسانیدند چنگگیزخان سیورغامیشی کرده
یرلیغ فرموده که اگر ییدی قوت بتحقیق دردل دارد که کوچ دهد ازانچه دانسته
باشد ودرخزانه معدود وموجود بود بنفس خود برگیرد وبیارد وبدین مهم دیگرباره
الب اوتوک ودربای را باز فرستاده چون آنجا رسیدند ییدی قوت

در خزانه بازکرد و از نقد و جنسی که موجود آنچه لایق و مناسب دانست برگرفت
و در روی بحضرت چینگگیز خان نهاد و چینگگیز خان چون بولایت دوم ایلچی پیش بیدی
قوت میفرستاد و تابستان مورین ییل بوده که سال اسب باشد موافق
شهور سنه ست وستمائه وان تابستان در اردوی خویش مقام کرد و بیدی
قوت در کار سازی بود و هنوز نارسیده پاییز در آمد و چینگگیز خان بجنگ
تنگقوت که ان را قاشین گفته اند برنشسته بود و شهری که آن را ارتقی میگویند
رسیده و ملک تنگقوت را باسامیشی فرموده و پادشاه تنگقوت دختر بوی
داده و مظفر و منصور بازگشته چون بمبارکی باز آمد و بیدی قوت رسیده بود
و پادشاه قرلوق ارسلان خان هم بایلی در آمده بود بهارگاه قوین ییل که سال
گوسفند باشد موافق شهور سنه سبع وستمائه بود بدان سبب تمامی حکایت
بیدی قوت متداخل آن ارسلان خان فیما بعد خواهد آمد انشاء الله تعالی چون
تاریخ چینگگیز خان از ابتداء قولقنه ییل که سال موش باشد واقع در جمادی الآخر
سنه ستمائه هجری تا آخر مورین ییل که سال اسب است واقع در شعبان سنه
ست وستمائه که مدت هفت سال باشد و چینگگیز خان درین سال آخرین پنجاه
و شش ساله بوده مفصلاً نوشته شده این زمان تاریخ خواقین و خلفا و سلاطین
و ملوک و اتابکان که در اطراف ممالک از شرق تا غرب درین مدت هفت سال
معاصر چینگگیز خان بوده اند آغاز کنیم و مجملا بنویسیم و بعد از آن دیگر باره باسر تاریخ

چینگگیز خان

چینگگیز خان که بعد ازین مدت بوده است رسیم و مشروح بنویسیم ان شاء الله العزیز تاریخ
خواقین ختای و ماچین و جورجه و قراختای و ترکستان و ماوراء النهر و خلفا
و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و مصر و مغرب و روم و غیرهم
که درین مدت هفت سال از ابتداء قولقنه ییل که سال موش باشد واقع در جمادی
آخر سنه ست وستمائه هجری تا آخر مورین ییل که سال اسب است واقع در
شعبان سنه ست وستمائه معاصر چینگگیز خان بوده اند و نوادر حوادث که درین
مدت مذکور واقع شده است بر سبیل اجمال

تاریخ

پادشاهان ختای که در مدت مذکور بوده اند **چیزون** نوزده سال
بعد دو سال ماضی و ده سال باقی **هفت سال**.

تاریخ

پادشاهان ماچین که در مدت مذکور بوده اند
نینگ زون
سی و دو سال بعد شش سال ماضی و شفده سال باقی
هفت سال

تاریخ

پادشاهان ترکستان و ماوراء النهر که درین مدت مذکور بوده اند
گورخان مذکور

تاریخ

خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان که درین مدت مذکور بوده اند

تاریخ

خلفا

در بغداد خلیفه آل عباس الناصر لدین الله بود

تاریخ سلاطین در خوارزم و بعضی خراسان و عراق

سلطان علاء الدین محمد بن خوارزمشاه بود و چند انکه بواسطه وفات پدرش و مخالفت
برادرزاده اش هندوخان سلاطین غور چنانکه در قسم سابق گفته شد قصد او میکردند
و بیشتر بلاد خراسان را از پسر و نواب او باز گرفتند و میان ایشان جنگها رفت و حال
او پاره ضعف پذیرفته بود درین سالها چون احوال سلاطین غور روی بتراجع آورد
و سلطان شهاب الدین نماند چنانکه ذکر آن مشروح خواهد آمد کار سلطان محمد بالا گرفت
و قوی حال گشت و عزم استخلاص خراسان کرد و عز الدین حسین خرمیل که از امرای هراة بود و بیشتر
از امراء دیگر بمتابعت او مبادرت و مسابقت نمود و پیش او پیغام داد تا پیشتر بهراة
آید و سلطان از قراختای خایف بود تا نباید که پیش دستی نماید و بلخ و اندخود را
بدست فرو گیرد در ابتداء عزیمت اندخود کرد چون بهراة رسید عز الدین حسین
خرمیل باستقبال بیرون آمد و شهر تسلیم کرد و از امراء غیاث الدین محمود پسر
سلطان غیاث الدین غور و دم خلاف میزدند لشکر سلطان بر ایشان تاختند و ایشان را پراکنده
گردانیدند و چون سلطان به بلخ رسید والیان قلاع بخدمت آمدند و کلید
حصون و خزاین تسلیم کردند و دیگر باره خراسان او را مسلم شد و دران مدت
او را فتح مازندران دست داد و کرمان مسخر گشت و از غزا قبچاق کامیاب
مراجعت نموده و در شهور ست و ستمائه ماوراء النهر تمام او را میسر شد
و دختر خود را بسلطان عثمان سمرقند داد و در روم سلطان رکن الدین سلیمان

ابن قلج

ابن قلج ارسلان بوده و برادرزاده او صاحب انقره مدتی بقلعه متحصن شده بود و هر چند سلطان
رکن الدین آن را حصار میداد استخلاص میسر نشد عاقبت الامر قرار داد که عوض آن
قلعه ببرادرزاده دهد و آن موضع را معین کرد و اینده او قلعه تسلیم کرد و بدان موضع
معین روانه شد رکن الدین جمعی را از عقب وی بفرستاد تا او را با تمامت برادران
و پسران بکشتند بشومی آن غدر و نقض عهد رکن الدین بعد از پنج روز بقولنج گرفتار شد
و هشتم روز مرده بود و پسر او را قلج ارسلان نام بجای او نشاندند و در رجب سنه اثنتین
و ستمائه غیاث الدین کیخسرو ابن قلج ارسلان سلطنت از برادرزاده خود قلج بن سلیمان
بازستد و سببش آن بود که قونیه پیش از آن غیاث الدین داشت و رکن الدین بقهر از و
باز گرفت و او بشام گریخت و ملک ظاهر التجا کرد آنجا قبول نیافت بقسطنطنیه شد و ملک
آنجا او را اعزاز کرد و اقطاع داد و دران ولایت مقیم شد و دختر یکی را از بطارقه بزرگ
بخواست و چون فرنگ قسطنطنیه گرفتند غیاث الدین بگریخت و در قلعه که تعلق بدان
بطریق داشت مقیم شد و بعد از آنکه برادرش رکن الدین نماند و امرا با پسر او
قلج بیعت کردند امیری از امرای او مخالفت نمود و بغیاث الدین پیغام داد که اگر بیائی
ولایت برای تو بتمام غیاث الدین بیامد و با لشکری بزرگ قصد قونیه کرد پسر
رکن الدین آنجا بود بیرون آمد و مصاف دادند غیاث الدین شکست و منهزم
شد و درانوقت اهل اقسرا حاکم خود را بیرون کرده بودند بر غیاث الدین
اقبال نمودند اهل قونیه گفتند ما باین معنی سزاوارتریم که او خود حاکم ما بوده

ودیگران را از قونیه بیرون کردند واورا بسلطنت بنشاندند وبرادرزاده ونوکران آن را
بگرفتند ومحبوس گردانید وقیصرشاه برادر غیاث الدین که صاحب ملطیه بود
ورکن الدین بقهر ازو باز گرفته در شام می بود وداماد ملک عادل شده ودر شهر
رُها مقیم چون آوازه برادر شنید پیش وی آمد قبولی نیافت و بارها رفت وملک
افضل در سمساط وصاحب خرپیت خطبه بنام او کردند ودر غور وغزنه وبعضی هندوستان
سلطان شهاب الدین بود ودر محرم سنه اثنتین وستمائه با بنی کوکر مصاف
داد وسببش آن بود که چون شهاب الدین بحدود خوارزم از لشکر قراختای که بمدد
سلطان محمد خوارزم شاه آمده اند منهزم شده وآوازه در اطراف منتشر گشت
که او نمانده است وپسر ربال صاحب کوه جودی که سراندیب برانجاست ومسلمان
شده بود باز کافر شد وبنی کوکر که مطیع وخراج گزار بودند بسبب همان
اراجیف عاصی شدند وراهزنی میکردند چون شهاب الدین از گرفتن وکشتن
بنده خود ایبک نال که مولتان بدست فرو گرفته بود فارغ شد محمد بن ابی علی را بنیابت
لهاوور ومولتان فرستاد تا مال دو ساله انجا بفرستد تا ترتیب غزو ختای کند
او خبر فرستاد که فرزندان کوکر بر راه اند ودزدی میکنند وقطعا ممکن نه که بواسطه
ایشان از لهاوور ومولتان مالی توان فرستاد شهاب الدین بنده خود قطب الدین
ایبک را که مقدم لشکر هندوستان بود پیش ایشان فرستاد بوعد ووعید
اجابت نکردند واز اطراف ولایت سند وهند از ایشان شکایت میرسید

سلطان

سلطان غزو ختای بگردانید ودر پنجم ربیع الاول سنه اثنتین وستمائه بقصد
ایشان برنشست شنید که ایشان با لشکر انبوه میانهٔ جیلم وسوده اند بتعجیل براند
وبیست وپنجم ربیع الآخر بایشان رسید ومصاف عظیم کردند از بامداد تا نماز دیگر
ناگاه قطب الدین ایبک با لشکری برسید وبر ایشان زد وهزیمتی سخت کردند
وکشش بسیار اتفاق افتاد وهندویان بنزدیک کوه بزرگ رفتند وآتش
فراوان برافروختند وچون مسلمان ایشان میرسیدند خودرا در آتش می انداختند تا تمامت
سوخته شدند خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین ولشکر اسلام غنیمت
بسیار یافتند چنانکه پنج برده هندو را بیک دینار میفروختند وپسر کوکر چون
برادران واهلش سوخته شدند بگریخت واما پسر ربال صاحب جودی
پناه بقطب الدین برد وبسیار تضرع کرد او اجابت نمود واورا از سلطان
بخواست وسلطان تا پانزدهم رجب در لهاوور بود وبعد ازان با غزنه آمد
وبهاء الدین سام صاحب بامیان فرستاد تا تجهیز لشکر بعزم سمرقند ودر غرهٔ
شعبان از معبر جیلم عبور کرد ودر شط آب سند در موضعی که ان را دمیل گویند
بارگاهی برآوردند چنانکه یک نیمه ازان بر آب بود وچون جماعت کوکریان را
برانداخته بود وقتل واسیر بسیار کرده هندوی دو سه بقصد او بیامدند وروزی
ناگاه بوقت قیلوله از آب برآمدند واو در بارگاه بود قریب بیست کارد بروی
زدند بعد از زمانی چون جماعت درفتند اورا بر سجاده سجده کرده کشته یافتند

دانستند که فدائیان هند کرده باشند امرا و ارکان دولت پیش وزیر مؤید الملک
جمع شدند و بر محافظت خزانه و ملک سوگند خوردند تا چندانکه قایم مقامی پیدا
شود و زخمهای او را بدوختند و در محفه باسم رنجوری بغزنه بردند با دو هزار خروار
خزانه چون وفات ظاهر شد میانهٔ امرا اختلاف افتاد بعضی میل شهاب الدین
سام ملک بامیان کردند و بعضی بغیاث الدین محمود پسر سلطان غیاث الدین
و جماعت متغلان فقها از اهل غزنه با بندگان ایشان گفتند که مولانا استاد
استاد البشر فخر الدین رازی با خوارزمشاه مواضعه داشت کس فرستاده و فدائیان
او سلطان شهاب الدین را کشتند ایشان قصد مولانا فخر الدین کردند و او پناه
با وزیر مؤید الملک برد تا بحسن تدبیر او را از شر ایشان خلاص داد و بموضعی دیگر
فرستاد تا از ضرر ایشان امان یافت و حال بهاء الدین سام حاکم بامیان
چنان بوده که پدر او شمس الدین محمد ابن مسعود عم زادهٔ سلطان غیاث الدین
و شهاب الدین بود و ایشان خواهر خود را بزنی بوی دادند و بامیان باقطاع
و کار او بدولت ایشان بالا گرفت و از آن زن پسری آورد و او را سام نام
نهاد و چون نماند پسر مهتر او را عباس نام که از زنی ترک بود بجای او بنشاندند
سلاطین را ناخوش آمد و او را معزول کردند و خواهر زادهٔ خود سام را لقب بهاء الدین
نهادند و همچنان بامیان باقطاع بوی دادند و کار او قوی گشت و اموال بسیار
حاصل کرد و در آن زمان چون شهاب الدین نمانده بود بعضی غوریان میل

باد داشتند

باد داشتند که حاکم غزنه باشد و بندگان ترک میل بغیاث الدین محمود پسر سلطان
غیاث الدین غوریان بطلب او فرستادند چون بدو روزهٔ غزنین رسید او را درد
سری بغایت سخت بادید آمد و یقین دانست بدان مرض هلاک خواهد
شد پسران خود علاء الدین و جلال الدین را حاضر کردانید و گفت بغزنین
روید و علاء الدین ولی العهد باشد و با غیاث الدین محمود مصالحه کنید بشرط
آنکه غور و خراسان از آن او باشد و غزنین و هند از آن علاء الدین و در
هند چون شهاب الدین نماند امرای شهاب الدین جمع شدند و غلامی عاقل
داشت که قایم مقام ایبک بود او را بر تخت نشاندند و در اقطار و اطراف
بسلطان شمس الدین هندوستان مشهور شد و قباچه بر طرف سند و لهاور
و مولتان مستولی گشت و زاولستان و غزنین را تاج الدین ایلدوز بعد از فتنه
و آشوب بگرفت و در هراة و فیروزکوه امیر محمود پسر سلطان غیاث الدین استیلا
یافت و عز الدین حسین خرمیل که والی هراة بود چنانکه ذکر رفت متابعت سلطان
محمد خوارزمشاه گرایید و این اختلاف سبب انقطاع و انقراض دولت سلاطین غور
و ارتفاع حال و کار سلطان محمد خوارزمشاه گشت

تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران و در عراق عجم

کوکجه بر ری و همدان مستولی بود و جهان پهلوان را بندهٔ دیگر بود اتغمش نام
لشکرها را جمع کرد و با کوکجه مصاف داد و کوکجه کشته شد و اتغمش ولایت بگرفت

و اوزبک نام پسر جهان پهلوان را اسم ملکی داده و خود مدبر امور ملک شد

و در آذربایجان

و در دیار بکر

اتابک نور الدین ارسلان شاه صاحب موصل بود و ابن عمش قطب الدین محمد صاحب
سنجار و مظفر الدین گوگبری ابن زین الدین علی صاحب اربل و میان نور الدین و قطب
الدین مخالفتی پیدا شد ملک عادل پادشاه مصر بقطب الدین رسول فرستاد و او را
استمالت داد و او مطیع عادل شد و خطبه بنام او خواند چون نور الدین بشنید
بنصیبین رفت و شهر بستد و قلعه را محاصره کرد خبر آمد که مظفر الدین صاحب اربل
قصد اعمال موصل کرده و شهر نینوی را غارتیده بدان سبب مراجعت نمود بعزم
آنکه باربل رود چون بشهری رسید که او را موصل کهنه گویند بدانست که آنچه در
حق مظفر الدین گفته اند زیادت از آن است قصد تلعفر کرد خبر رسید که ملک اشرف
موسی پسر عادل از حران برأس العین آمده بمساعدت قطب الدین صاحب سنجار
و نصیبین و مظفر الدین اربل و صاحب حصن کیفا و آمد و صاحب جزیره و صاحب دارا
باتفاق بنصیبین جمع شدند و متوجه بقعه از اعمال موصل گشتند نور الدین از تلعفر
بکفرزمار آمد و ~~میخواست~~ و میخواست که تطاول کند با جماعت مذکور جنگ کردند
و لشکر نور الدین بگریخت و او با چهار نفر بموصل رسید و لشکر بر عقبش می آمدند
و اشرف با جماعت بکفرزمار آمد و بغارتیدند و بعد از آن مصالحه کردند
بر آنکه نور الدین تلعفر باز سپارد و بر قرار اول باشد و در شام و مصر ملک

عادل

عادل پادشاه متمکن بود و برادر و پسر و خویشان او هر یک مملکتی از آن ممالک ملک
چنانکه در قسم سابق ذکر آن مشروح رفته است و تجددات احوال ایشان در مدت
مذکور همین مقدار در تاریخ آمده که در تاریخ ملوک دیار بکر گفته شد
و در مغرب محمود بن یعقوب بن یوسف بن عبد المومن ملک بود و احوال او
مستقیم. و در قسطنطنیه که روم اندرون است درین مدت مذکور فرنگان مستولی
شدند و ملک از ملک الروم که از نسل قیاصره قدیم بود بستدند و قدم بمیان
مستأصل گشتند و سببش آن بود که ملک الروم خواهر ملک افرنسیس را که از اعاظم
ملوک فرنگ بوده خواسته بود و ازو پسری آورده بعد از آنکه چندی برادر ملک الروم که
عم آن پسر بود برادر خود و ملک الروم را بگرفت و میل کشیده محبوس گردانید
پسرش بگریخت و پیش خال خود رفت و در آن وقت استخلاص بیت المقدس
بمصر و شام روند چون آن حال شنیدند نصرت کردن پسر و پدر را راه بقسطنطنیه
کردند چون آنجا رسیدند عم پسر با لشکر بیرون آمد و مصاف دادند هزیمت
بر رومیان افتاد و متفرق شدند و ملک پناه با شهر برد و فرنگان حصار دادند
و طایفه هواداران آن پسر که در شهر بودند آتش در شهر انداختند تا مردم
بدفع آن مشغول شدند و ایشان یک دروازه بگشودند و فرنگان در شهر رفتند
ملک الروم بگریخت و فرنگان آن پسر را بپادشاهی نشاندند و پدرش را خلاص
دادند و آن پسر را از سلطنت بجز اسمی نبود و فرنگان ازو و از اهل شهر مال

بسیار مطالبت نمودند تا غایتی که رومیان از ادای آن عاجز آمدند و بعد از انکه تمامت
زرها که در کلیساها بود و بر صلیب بزرگ مسیح و آنچه بر انجیلها جمع کرده بودند
وداده هنوز مطلوب ایشان وافی نبود ازین معنی بر رومیان سخت آمد آن پسر را
بکشتند و فرنگان را از شهر بیرون کردند و دروازها ببستند و بترتیب و استعداد
جنگ مشغول شدند فرنگان شهر را در حصار گرفتند و بکرات جنگهای سخت کردند
و رومیان پیش سلطان قلیچ ارسلان صاحب الروم بیرون فرستادند
و مدد خواستند نتوانست فرستاد و رومیان ضعیف حال گشتند و چون
قسطنطنیه شهری بغایت بزرگ است قریب سی هزار فرنگ در انجا مقیم بودند
با فرنگان بیرون مواضعه کردند و آتش در شهر زدند چنانکه ربعی بسوخت انگه
دروازها را بگشادند و لشکر فرنگ در رفتند و سه روز کشش عام و غارت کردند
جماعت رومیان در کلیسای بزرگ رفتند فرنگان قصد انجا کردند اما
و قسیسان و رهبانان با انجیل و صلیب بشفاعت پیش آمدند التفات نکردند
و جمله را بیکبار بکشتند و کلیساها را غارت کردند و ملوک فرنگ سه بودند
یکی ذوقس صاحب لازقیه و مراکب بحر در حکم او بودی و پیر و نابینا بود و بوقتی
که برنشستی چنانکه اسپ او دیگران کشیدندی و بقصد قسطنطنیه بمراکب او آمده بودند
و دوم را نام مرکیش مقدم ملک افرسیس و سیوم را کند افلند گفتندی و لشکر
او از همه بیشتر بود و چون قسطنطنیه بستدند قرعه انداختند تا کدام از ان سه حاکم شهر

باشد

باشد سه بار بنام کند افلند بر آمد او را ملک شهر و توابع آن کردند و ذوقس را
جزایر بحر دادند و مرکیش افرسیس را بلادی که شرقی خلیج است لازیق
و ازنیق و از انجمله قسطنطنیه بکند افلند بماند و دیگران را حکومت ان ممالک
میسر نشد بجهة آنکه اجانب از ایشان باز گرفتند **و در فارس** اتابک سعد بن
زنگی بود و برادرزادهٔ خویش محمد زیدان با لشکر بکرمان فرستاد در شوال
سنه اثنتین و ستمائه و آن ملک را با قلاع مسخر گردانید **و در کرمان**
ملک محمد بن زیدان مذکور بود تا آخر مدت مذکور و سه سال دیگر **و در**
نیمروز **تاریخ**

نوادر و غرایب حوادث که در مدت مذکور واقع شده

در شهور سنه ستمائه در شام و مصر و بلاد روم و صقالیه و قبرس زلزلهٔ عظیم
چنانکه تا حدود موصل و عراق برسید و در شام خرابی بسیار کرد
و همچنین درین سالها گرجیان با ذربیجان آمدند و کشش و غارت بسیار کردند
و از انجا باخلاط رفتند و تا ملازگرد رسیدند هیچ آفریده پیش ایشان نیامد
و ولایات را می غارتیدند و قتل میکردند و برده می بردند عاقبت الامر صاحب
اخلاط لشکری گرد کرد و پیش پسر قلیچ ارسلان صاحب ارزن الروم رفت
و او لشکرهای خود را بیاری صاحب اخلاط فرستاد و با گرجیان رسیدند و جنگ
سخت کردند امیر گرج و بسیاری لشکر او در جنگ بقتل آمدند و آنچه بماند بهزیمت

رفتند و مسلمانان با غنیمت و برده بسیار مظفر و منصور باز گشتند
چون تاریخ خواقین و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان اقالیم ممالک از شرق
تا غرب که درین مدت هفت سال مذکور معاصر چنگگیز خان بوده اند و نوادر حوادث
بر سبیل اجمال نوشته شد دیگر باره باز سر تاریخ چنگگیز خان رویم و از انچه بعد
ازین هفت سال مذکور بوده مدتی معین و مشروح و مفصل بنویسیم ان شاء الله العزیز

تاریخ چنگگیز خان

از ابتدا قوینیل که سال گوسفند باشد واقع در ماه شعبان سنه سبع وستمائه
که درین سال عزیمت ختای و جنگ التان خان پادشاه ختای کرده تا غایت بارس
ییل که سال یوز بود واقع در ماه ذی القعده سنه اربع عشرة وستمائه که مدت هشت
سال باشد و چنگگیز خان در سال آخرین شصت و چهار ساله بوده و در مدت مذکور
بیشتر کار ختای متقرر کرده و باز آمده و کار کوشلوک و ازان قودو پادشاه مرکیت
یکسو کرده و جماعتی را که بعد از ایلی یاغی شده بودند مانند اقوام قیرقیز و تومات
و غیرهم تمامت گرفته و کشته

حکایت ایل شدن پادشاه قارلوق و ایدی قوت

بهارگاه سال گوسفند موافق سنه سبع وستمائه ارسلان خان قارلوقان به بندگی چنگگیز خان آمد
و ایل شد و بموضع کلوران اولجامیشی کرد و هم انجا بر عقب ایدی قوت پادشاه اویغوران
برسید و اولجامیشی کرد و عرضه داشت که اگر چنگگیز خان سیورغامیشی کند و بنده
خود را بزرگ گرداند چه شنیدن و دور آمدن نزدیک وصله از قبا و آل حلقه کمر ازر یابم

وچهار

وچهار پسر چنگگیز خان را پنجمین من باشم در بندگی و کوچ دادن سفر ایم چنگگیز خان
دانست که دختر میطلبد فرمود که دختر بدهیم و پسر پنجمین شود

حکایت آغاز عزیمت چنگگیز خان بجانب ختای و قراختای و جورجه و مسخر کردن اکثر ولایات آن مملکت که مغولان آن را جاوقوت گویند

بهارگاه سال گوسفند موافق شعبان سنه سبع وستمائه چون چنگگیز خان عزیمت بلاد
ختای فرمود پیشتر طوغوچار نام را از قوم قنقرات که اورا دالان تورقان طوغوچار میگفته اند
با دو هزار مرد بجانب زیر قراولی فرستاد تا چون بولایت ختای رود از پس پشت خود
از اقوام مغول و کرایت و نایمان و غیرهم که اکثر ایشان را بایلی در آورده بود ایمن باشد
و اوردوها نیز ایمن باشند تا مبادا که دیگر باره چند قوم از پراکندگان هم فتنه و مخالفتی
اندیشند و بعد ازان که این احتیاط بجای آورده بود و لشکرها را ترتیب کرده در پاییز سال
مذکور بمبارکی بلشکر برنشست بعزم استخلاص ولایت ختای و قراختای و جورجه
که مغولان آن ولایت را جاوقوت میگویند و باصطلاح اهل ختای ختای را خان زی
میگویند و حدود آن ولایت تا ماچین از آن جانب قراموران متصل بدریاست و چینیان
ماچین را منزی میگویند و یک حد دیگر با ولایت جورجه است و لفظ جورجه مصطلح
مغولان است و بزبان ختای آن را نوجی گویند و حد دیگر با ولایت و صحرای قرا
ختای است و آن اقوام تمامت صحرانشین اند و بصحرانشینان مغول پیوسته
و لغت و شکل و عادت ایشان نیک بهم مانده است و بزبان ختای اهل قراختای را

چیدن بار میگویند وحدی دیگر با ولایاتی ست که تجدید ایل چنگگیز خان شده اند و هر یک را
علیحده نامی و پادشاهی معین نیست و اشکال و عادات ایشان مانند ختای و هند
و مذاهب مختلف دارند چنانکه یک قوم از ایشان را عادت ست که دندانها را غلافی
از زر میسازند و بوقت طعام خوردن آن غلاف را برگیرند و چون تمام خورده باشند
باز در دندان گیرند و این زمان پسر پادشاه ایشان در بندگی چنگگیز خان ملازم و باور
چی ست و آن ولایات مذکور بعضی بولایت تبت و بعضی بولایت قراجانک
پیوسته و ختاییان قراجانک را دای لیو می گویند یعنی ولایت بزرگ و آن ملک عرض
تمام دارد و این زمان آن نیز ایل قآن ست و گونه ایشان بعضی سفید ست مانند ختاییان
و بعضی سیه رنگ هم مانند با ایشان و بزبان هند و کشمیر آن ولایت را گندزی گویند
و ولایت ختای را چین و ولایت ماچین را مهاچین یعنی چین بزرگ و چون ولایت ما
هند نزدیک ست و تردد تجار بدانجا بیشتر درین ممالک نیز آن ولایات را باصطلاح
اهل هند چین و ماچین میگویند لیکن اصل لغت مهاچین ست و پادشاهان
قراختای و جورجه و ختای و ماچین که در هر عهدی بوده اند تمامت را در تاریخ ختای
و ماچین که علیحده ذیل این تاریخ مبارک خواهد بود ذکر کرده شود بشرح و تفصیل و درین
موضع جهة بیان حال وضع آن ولایات و اسامی آن اینمقدار بر سبیل اجمال
گفته شد و اکنون با سر حکایت توجه چنگگیز خان بجانب ختای رویم چون چنگگیز خان
بعزم آن حدود روانه شد پیشتر برود خانه قل رسید و شهرها ارتی شو و باوی

بستدند

بستدند و از انجا بر فتند و شهرهای توشاو و توجینک جیو و قون جیو بستدند و پسران
چنگگیز خان جوچی و چغتای و اوگتای هر سه شهرهای اون اونی و قونک
چینک و تونجیو و سوق چیو را بستدند و شهری بغایت بزرگ که نام آن سکلین ست
و در انجا عمارات عالی نیکو بسیار و بقوم جورجه تعلق میدارد با ولایات آن هم بگرفتند سکلیو
هشتاد تومان ولایت ست تمامت بگرفتند و پیرامون آن گردیده رها کردند و برفتند
و هم دران پاییز جبه را بجانب شهر تونگکینک از جمله شهرهای جورجه که شهری بغایت بزرگ ست
بر نشاند جبه چون آنجا رسید محاصره ناکرده باز گردید و باهستگی باز پس می آمد منزل
منزل خبر میرسید که لشکر بازگشت و دور رفت بعد از آنکه پنجاه فرسنگ آمده بود و مردم
شهر ایمن شده که لشکر رفت آغروق و قماء خود را بگذاشت و اسبان اختیار برانی را برگزید
جریده شب و روز بتعجیل براند چنانکه ناگاه بی وصول خبری و ظهور اثری بشهر رسید
و بگرفت و چنگگیز خان شهری که آن را فاو جیو می گفتند فرو آمده بود و بمحاصره مشغول
امرا لشکر جورجه کیوکین نارده و جیوتایی اونه و وانو نارده و کلمگون که امرای تومان
بودند با لشکرها بزرگ باشلامیشی کرده بر سر پشته هونکان دابان که نزدیک
قراون جیدون ست و درین وقت لشکر قآن آنجا یلامیشی میکنند یاسامیشی
کرده ایستاده بودند مقدم لشکر ختای باقوشه و همچنین مقدم لشکر جورجه کیوکین کلکاج کرده
و گفته که لشکر چنگگیز خان شهر فاو جیو را غارت کرده اند و بخش کردن اولجای
مشغول و اسبان را بعلف رها کرده غافل و بی خبرند اگر ناگاه بر سر ایشان دوانیم ایشان را

بشکنیم کیوکینک در جواب گفته که جایگاه سخت است باتفاق بامدد بسیار از پیاده
و سوار بر دیم بر بموجب کنکاج کرده بر نشسته اند و چنگگیز خان را خبر شده در ان حال
لشکر آتش بجهة بخوردن مشغول بودند دیگها را ریخته اند و بر فور بر نشسته در موضعی
که نام آن قون جیو بین است بدو جوق ایستاده تا یاغی برسد و در آن وقت پادشاه
ختای و قراختای و جورجه از اقوام جورجه بوده و پادشاهان ختای که پیش ازین اقوام
جورجه بودند از اقوام قراختای و ختای و ذکر ایشان در تاریخ ختای خواهد آمد ازینجا
مشروح معلوم شود و این پادشاه که با چنگگیز خان و لشکر او مکاوحت میکرد از قوم و ولات
جورجه بوده از فرزندان رای کم وتن اقوده و اقوده نام است و باقی لقب و مغولان
آن اقوده را التقوتی میگویند و از فرزندان او پادشاهانی که بوده اند مغولان همه را
التان خان گفته اند و این التان خان آخرین که با چنگگیز خان و اوکتای قاان جنگ کرد
نام او بزبان ختای شوسه بوده و حکایت و سرانجام او من بعد مشروح خواهد آمد
درین موضع تعریف را اینمقدار ذکر رفت و باز بر سر سخن رفتیم چون چنگگیز خان لشکر را
بدو گروه مترصد وصول یاغی باز داشته و مصاف راست کشیده و لشکر التان
خان عظیم بسیار بوده اند مقدم ایشان کیوکینک مذکور امیری دیگر را مینک آن
نام طلب داشته و باوی گفته که تو پیش ازین در میان مغول بوده و چنگگیز خان را
می شناسی برو و باوی بگو که از ما چه دیده که چنین بجریک بر نشسته آمده اگر او
بجواب سخنان درشت گوید تو او را دشنام ده مینک آن بسخن کیوکینک پیش چنگگیز خان

آمد

آمد و پیغام بگذارد چنگگیز خان فرمود تا او را بگیرند و نگاه دارند تا بعد از مصاف
سخن او بپرسند در ان حال لشکرها برابر همدیگر رسیدند و جنگ در پیوستند
بر فور لشکر مغول با وجود قلت لشکر ختای و قراختای و جورجه را شکستند که تمامت
صحراها از آن حدود بکشته بپوشیدند و بر عقب هزیمتیان میرفتند تا بلشکری رسیدند که کجگه
ایشان بود و مقدم آن لشکر کجیکه نوشه نام بموضعی که آن را قبوقا بو گویند و ایشان را
نیز بزدند و بگریزانیدند و آن مصاف بغایت بزرگ و نامدار بوده چنانکه هنوز
پیش مغولان جنگ چنگگیز خان که بهونکان و آسان کرده عظیم معروف و مشهور است
و نامداران ختای و جورجه در آن جنگ نیست شدند و چنگگیز خان از آنجا کامیاب
و کامران بازگشت و سخن امیر مینک آن که او را گرفته بود و سپرده بپرسید و گفت
که از من تو چه بدی رسید که پیش جمع سخنان بد گفتی مینک آن گفت که پیشتر اندیشه
داشتم که بخدمت تو آیم و ایل شوم ترسیدیم که گمان برند و نگذارند چون کیوکینک
میخواست که کسی را بدان سخنان پیش تو فرستد من اختیار کردم و بدان بهانه
به بندگی تو آمدم و اگر نه اینحال بودی چگونه توانستمی آمد چنگگیز خان از و سخن پسندیده
داشت و او را رها کرد بعد از ان شهر سون تجیو بی را که از معظمات شهرها بود بگرفتند
و خراب کردند و از آنجا بشهر تا نیقوکی شهری معظم است رفتند و در آن ملک
باغات و بساتین بسیار است و شراب و افر آنجا می باشد چون برسیدند
لشکر آنجا بسیار و با شوکت بودند نزدیک نتوانستند رفت بازگشتند

و تولوی خان و چیگو کورکان را که پسر الجو نویان بود از قوم قنقرات هر دو را با لشکر
بفرستادند و با ایشان جنگ کردند و ایشان را بشکستند و بر باروی شهر رفتند
و قلعه که نام آن جوست بگرفتند و بازگشتند و دیگر باره یاغی شدند بار کار چنگیز خان
خوشتن برنشست و آن شهر را بستد و خراب کرد و شهر بزرگ از شهرها آلتان خان
رفت که نام آن جوجیلی است و امیری معتبر از امرا آلتان خان با لشکر بسیار آنجا بود
که او را کیوکی چونگشی گفته اند کیوکی نام است و معنی چونگشی امیر تومان با و مصاف
داد و آن امیر را بشکست و تا دهنه که آن را چمچال میگویند بدوانید و معنی چمچال دربند
و موضعی باشد که از کوه بریده باشند و بسیاری از ایشان بکشت و لشکر آلتان خان بهر موضع
که دربندی بود قلعه ساخته بودند و محکم کرده بلشکر نگاه میداشتند چنگیز خان
دو امیر را یکی قتای نام و دیگر بوجه نام هر دو از قوم قنقرات با لشکر بهم رها کرد تا بر
آن دره نگاه دارند و خوشتن در زیر آن دربند بدربندی دیگر که نام سیکینک کبوت است
روان شد و آلتان خان چون آن خبر شنید امیری نودون نام را با چریک
بسیار بتعجیل بفرستاد تا نگذارد که چنگیز خان از آنجا بگذرد و بصحرا درآید تا آن امیر
آنجا رسیدن چنگیز خان از قحچقه یعنی دربند بیرون آمده بود و جبه را با لشکر بهم
بدهنه آخرین چمچال فرستاد تا نگاه میداشت و او یاغی را که غافل بود ناگاه بزد
و قتای نویان و بوجه مذکور که هر دو را بجهة محافظت سر دربند گذاشته بود ایشان
نیز بدو پیوستند بعد از آن چنگیز خان قتای نویان را با پنج هزار سوار بفرستاد تا راه شهری که آن را

چونک

چونک طایی میخوانند نگاه دارند و خوشتن برنشست و بر در شهری فرود آمد که آن را جوجو
میگویند و لاد جوجویی با آنجا منسوب است و مدت بیست روز محاصره کرده و بستد بعد
از آن جوجی و جغتای و اوگتای را بجانب دست راست بحوالی کوه فرستاد
تا ولایاتی را که بدان ممر است مسخر گردانید از شهر بوجیو تا شهر خوی بینک جومات
شهرها و قلعها را بستدند و دو شهر بزرگ که یکی از آن بمغولان بلغاسون و بزبان
ختای چینک زینغو و آن بغایت معظم است و آن دیگر که گو چلگر است آن را جیویی
گویند هر دو بستدند و از آنجا بگذشتند و تا قرامورن که رودخانه عظیم بزرگست
و سرچشمه آن در ولایات تبت و بر ولایت ختای گذشته بدریا میرود و هیچ جا
گذر ندارد برفتند و از آنجا بازگشته در راه شهر تونگ مین فو و شهر تونغار بستدند
و چنگیز خان جوجی قسار و الچی نویان از قنقرات و جور جتای پسر کهین خود و جمع
از قنقرات هر چهار را بجانب دست چپ که کنار دریا بود فرستاد تا مسخر کنند برفتند
و شهرها کی جیو و لی جیو بگرفتند و خراب کردند و هر قلعه که در آن راه بود تمامت
بستدند و بازگشتند و چنگیز خان بنفس خویش با تولوی خان که او را یکه نویان میگفتند
بر قلب براه میانه رفتند و دو شهر بزرگ را تنگ نیک فو و تای مینگ فو تعرض
نرسانیدند و آنجا فرو نیامد و بهر دیه و شهر و قصبه که رسید تمامت را بستد
و خراب کرد و مراجعت نمود و پیشتر موقلی گوی انگ را باز گردانیده بود و بگدو
شهر جو بگرفته که آن را مغولان هش ازین خان بالیق میگفته اند منتظر وصول رایات همایون بود

چنگگیز خان نشسته و این زمان قاآن آن شهر را آبادان کرده و نام آن دای دوست
و یک تختگاه التان خان آنجا بوده و بغایت با عظمت لشکر آنجا بسیار و قوی حال
چون چنگگیز خان بمبارکی آنجا رسید موقلی گویانگ نجه مشتش پیوست و از آنجا
حرکت لشکر چنگگیز خان بجانب ختای تا آن زمان که بحوالی شهر مذکور آمد مدت دو سال
تمام گذشته بود سال گوسفند موافق شهور سنه سبع و ستمائه و سال بوزینه موافق
شهور سنه ثمان و ستمائه و دران مدت این همه شهرها و ولایات و قلاع که ذکر
رفت مستخلص و مسخر گردانید **حکایت فرو آمدن چنگگیز خان
بحوالی شهر جونگدو و فرستادن التان خان دختر خویش را براه ایلی و مراجعت
نمودن و رفتن التان خان بشهر نمکینک و محاصره کردن لشکر چنگگیز خان جونگدو را
و فتح آن بدست ایشان** بعد از آن در تاقوقو ییل که سال مرغ باشد موافق شهور
سنه تسع و ستمائه چنگگیز خان در حدود شهر جونگدو مذکور فرو آمد در ماه آخر بهار
و التان خان دران شهر بود و با امیر مقدم لشکر خود گیوگینک نام که لقب او
بونگشای بوده یعنی امیر تمامت لشکر و آن امیرست که یکنوبت با چنگگیز خان مصاف
داده بود چنانکه ذکر کرده شد بحضور دیگر امرا کنگاج کرد که لشکر مغول یکبار رنجور
شده اند اگر هم اکنون با ایشان جنگ کنیم چگونه باشد امیری دیگر که منصب وزارت
داشته و اورا لوکون چنگ انک گفته اند گفته است که مصلحت نیست سبب
آنکه لشکری که پیش ما جمع اند زن و فرزند بر روی صحرا دارند اندیشه ایشان

وازان

وازان بترس چگونه توان دانست اگر ما شکسته شویم تمامت متفرق شوند و اگر مغولان را
بشکنیم لشکر ما تمامت پیش زن و فرزند نروند جای آبا و اجداد و منصب بزرگ
پادشاهی چگونه بگمان از دست توان داد و کارها دانسته باید کرد حالی مصلحت
دران باشد که ایلچی بفرستیم که ایل میشویم و هر آینه ایشان از ولایت بیرون
روند آنگاه کنکاج دیگر کنیم التان خان آن سخن را پسندیده داشت و ایلچی بخدمت
چنگگیز خان روانه گردانید و دختر خویش گونجو خاتون را جهت چنگگیز خان بفرستاد
و امیری معتبر را که منصب وزارت داشت بوکینک چنگ یانگ نام با دختر همراه کرد چون
آنجا رسیدند و پیغام بگزاردند و دختر را بدادند با ایلچی ایشان راضی شده مراجعت نمود — چنگگیز خان رام
و آن امیر در خدمت چنگگیز خان از چچال گذشته تا موضعی که نام آن ماجی ست بر سبیل
مشایعه بیامد و از آنجا بازگشت و هم دران سال بعد از چهار ماه التان خان بشهر
نمکینک رفت تا مقام کند و آن شهر بر کنار قراموران است و تقریر میکنند
که از غایت بزرگی چهل فرسنگ دور آن است و در قدیم الایام تختگاه پادشاهان
ختای بوده است و سه بارو بغایت محکم دارد و رودخانه و باغات و بساتین بی
اندازه و پسر خود را در شهر جونگدو جهت محافظت رها کرد و دو امیر بزرگ یوگینک
و سوجونک را با او نوکر چنگ انک را با او نوکر گردانید و التان خان چون بشهر جوجو
رسید لشکر قراختای که بر عقب او میرفتند بموضعی که نام آن لیانگ لینگ کیلون است
با التان خان رسیدند فرمود تا سلاحها که پیش از آن بر ایشان بخش کرده بود

ازیشان بازگیرند ایشان گفتند موجب چیست وابی و تمرد نمودند بدان سبب مقدم
آن لشکر سگونه نام را بیاسا رسانیدند بدان واسطه ایشان یاغی شدند و شخصی را
نام یکی چند او ازان دیگر هزار و ازان سیوم بیلار پیشوای خود ساختند و بازگشتند
این خبر بخوکنیک چنکسانک رسید که امیری ازان التان خان بوده و در عقب ایشان لشکری
آمد در حال لشکری را بسر پل که برکنده بود فرستاد تا نگذارند که قراختاییان از پل
بگذرند لشکر قراختای با قوام تاتار رسیدند که در آن حدود می نشستند و متابع
التان خان بودند و ایشان را با خود یکی گردانیدند و هزار مرد را بر آب بگذرانیدند
تا پس آن لشکر که محافظت پل مینمودند فرو گرفتند و ایشان را بدوانیدند و بعضی را
کشته اسب و سلاح و آزوق دیگران باز گرفتند و بلشکر خود دادند و بر پل گذشته
کلوزمه پسر التان خان و امرا او که در حدود جونکدو بر سر علف بودند تمامت
براندند و لشکر خود را اسیر و فربه گردانیدند و در اثنای آن حال شخصی قراختایی
لیوکه نام چون دید که ولایت ختای یولغاق شده ولایات و شهرها از بزرگ جورجه
که بیورتهای اقوام قراختای پیوسته بود و آن ولایت را تونگ کینک و قمسینک
گویند بدست فرو گرفت و نام خود لی وانگ کرد یعنی سلطان یک مملکت و آن امرا
قراختای چیند او هزاران طرف ایلچیان را جهة ایل شدن به بندگی چنگیز خان
فرستادند چون پسر التان خان و امرا در شهر جونکدو بودند خویشتن بر ایشان
نتوانستند گذشت که پیش چنگیز خان آیند ازانجانب جونکدو مانده بودند و آن شخص

که نام

که نام خود لی وانگ کرده بود ایلچی برای ایل شدن به بندگی چنگیز خان فرستاد
و خود بر عقب آن ایلچی بیامد و اولجامیشی کرد چنگیز خان او را اسیورغامیشی کرد و لقب
اویونگ شای کرد و معنی آن بزبان ختای امیر تومان باشد و دو پاره شهر
و ولایت معتبر که آن را کیو وانگ و جینک فو گویند بدو داد و او را بمحافظت آنجا
فرستاد و در وقتی که التان خان عزیمت شهر نمکینک کرده بود امیری بزرگ نام او توجو
امیشی امارت و نیابت مملکت ملک ختای داده بوده و بعد از آن بسبب آنکه ایغاقان
و غمازان او را متهم کردند معزول شد او نیز میل بجانب چنگیز خان کرده و بخدمت درآمد
و پیش از آمدن پسر خود تکه نام را جهة آنکه بگرایک درآمد فرستاده بود و دیگرباره یاغی
شده و لقب خود تونگ کینگ وانگ کرده معنی آن بزبان ختای سلطان مملکتی باشد
و آن همه قضایا جهة آن واقع شده که چنگیز خان اکثر ولایت ختای و جورچه را فتح کرد
و بازگشت و التان خان برقرار باقی بود و امرا و خلق متردد شده گاهی بدین جانب
و گاهی بدانجانب میل میکردند و چون پشته ممالک و ولایات خالی مانده بود مانند
عهد ملوک طوایف هر امیری خویشتن را حاکم و سلطان هر مملکتی میساخت و بعد از
مدت پنجاه که التان خان پسر خود را با امرا فوکنیک و سینجونگ محافظت شهر
جونکدو را رها کرده بود پسر شهر را با امرا رها کرد و پیش پدر رفت بمکینک چنگیز خان
سامو قه بهادر را از قوم سالجیوت و مینگان از قوم جورجه که ایل شده
بود و معتبر گشته با لشکری از مغول بفرستاد تا از حدود جونکدو

بگذرند و آن لشکر قراختای را که از التان خان کرکیجه ایلچی فرستاده بودند از شهر
جونگدو و لشکری که در آنجا بود بگذرانند ایشان رفتند و آن لشکر را بیاوردند و باتفاق
شهر جونگدو را محاصره کردند و التان خان چون پیشتر و در آن حال نیز شنیده بود
که در شهر جونگدو تغار و قوت لشکر و رعایا نمانده امیر تومان یوگشای نام را
با سه امیر دیگر نامهای ایشان گونگ سو و دیم کام سائی و لی فنک فرستاده
تا تغار و خورش شهر جونگدو برند و یاساق کرده که هر مردی سه قفیز که بزبان ختای
آن را سم گویند بردارد چنانکه امیر تومان یوگشای نیز خویشتن بردارد چون
با تغارها روان شده اند یوگشای براه شهر و قلعه سون جو جو بیبای رفته
و دیگر امرا براه دیگر رفته اند و در موضعی که آن را سنبک بی میگویند لشکر چنگیزخان
برابر ایشان افتاده اند و هر آنچه هر دو قسم می آورده اند از ایشان باز گرفته
چون تغار و علوفه شهر جونگدو نرسیده اهل آنجا از غایت گرسنگی گوشت آدمی
میخورده اند و میمرده و فوکنسیک چینکسانک که التان خان اورا با پسر خود در شهر جونگدو
گذاشته بود از غصه زهر خورده تا هلاک شده و امیر دیگر سونک جونک نام و صحبت
او نگاه داشته و کرکیجه بولایت نمکنیک تمکش التان خان رفته و آن منیک آن نام که چنگیز
خان اورا با ساموقه بهادر فرستاده بود در شهر جونگدو رفته و ایلچی ببندگی چنگیزخان
فرستاده که بدولت چنگیزخان شهر جونگدو بستدیم و چنگیزخان در آن وقت بموضع
قونجیو و قوتوقو نویان را از قوم تاتار که لقب او شکی بود و چنگیزخان

اورا

اورا در طفولیت از سر راه برگرفته بخاتون خود داده تا پرورده و اونگگور باورچی
و هرقی قار بهر سه را فرستاده تا خزانه و اموال التان خان که در شهر جونگدو
بود بیاورند و التان خان بوقتی که از آن شهر میرفت دو امیر را نام ایشان
قاملیو و قوی باسم معتمدی و قایم مقامی بر سر خزانه و مال و ملک گذاشته بود
و این منصب را بزبان ختای لیوسو میگویند ایشان هر دو و امرا دیگر بجاها
زربفت و تنکسوقها امرا مذکور را بوجامیشی کردند اونگگور باورچی و هرقی قار
قبول کردند و قوتوقو نویان رد کرد بعد از آن امرا مذکور تمامت خزانها را بار کردند
و امیری را از خزانه چیان التان خان قدا نام با خود بیاوردند و عرضه کردند چنگیز
خان از قوتوقو نویان پرسید که قدا ترا چیزی داد یا نه گفت میداد لیکن
نستدم فرمود چرا گفت با خود اندیشیدم که چون شهر نستده بودیم از یک تار
ریسمان تا دستارچه تمامت را خداوند التان خان بود و این زمان که شهر گرفتند
جمله از آن چنگیزخان است مال اورا پنهان و دزدیده چگونه بکسی دهند بدین سبب
هیچ نستدم چنگیزخان فرمود که قوتوقو یوسون بزرگ دانسته است و اورا
باضعاف آن سیورغامیشی کرده و اونگگور باورچی و هرقی قار را در گناه
آورد و آن امیر خزانه چی ختای نواده خود را جونگشای نام بچنگیزخان اولجامیشی
کرد و بازگشت و شهر تونجو سیکینک سای رفت و بعضی امرا جورجه از آن لهان
خان اسامی ایشان جانک کو و جانک کوکنسیک و جوبقا اشولنک در شهری بزرگ بودند

که درمیان بطایح سب و نام آن سین آن و آن را گم کرده او نیز در آنجا رفت و ایل و مطیع شد

حکایت فرستادن چنگیز خان سامو قه بهادر را با لشکر هم بقصد ولایت ختای و بعد از آن تولون جربی را

بعد از آن در سال سک موافق سنه عشره و ستمایه چنگیز خان بموضعی بود که آن را کو او اول کویند سامو غه بهادر مذکور را با یک تومان چریک مغول بجانب ولایت التان خان بالشکر برنشاند براه ولایت تنکقوت بیرون رفت و شهر لینک جانبو رسید که شهری بغایت بزرگست و پادشاه نشین و هوای آن گرمسیر و در آن حدود در سنه نیست مانند تمور قاپو آن را تونگ خان میگویند شهرها و قلعهای آنجا و ولایات شو چو تمامت بستد و خراب کرد و بحدود ولایت تلنک که التان خان آنجا بود بموضعی رسید که آن را فو یک میگویند و شهر قو بیتو را غارت کرد و بازگشت و بسیم جو رسید و از قرا مورن بگذشت و شهری بزرگ که آن را تیکین گویند رسید دو امیر جورجه از آن التان خان یکی را نام انیدر و دیگری را فینشر صالی در آن شهر بودند هر دو بیرون آمدند و ایل شدند و سامو غه چون این کارها ساخته بود با حضرت چنگیز خان آمد بعد از آن چنگیز خان پسر منکلیک ایچیکا تولون جربی را لشکر مغول و لشکر ختای بداد و بجانب ختای فرستاد برفتند و شهر جغان بلغاسون را که آن را زبان ختای چینک زنفو میگویند غارت کردند و اهل آنجا را ایلی در آوردند و خواستند که شهر بزرگ تونکین فو بستانند آب رود خانه آن را از بالا باز بستند و مسلم نشد

اما حدود

اما حدود و ولایات آن را جمله بگرفتند و بازگشتند و بعد از آن لشکر التان خان دیگر باره آن ولایات را با تصرف خویش گرفتند

حکایت یاغی شدن جنکچی از امرای جورجه که ایل شده بود و فرستادن چنگیز خان موقلی کویانگ را تا دیگر باره او را مسخر گردانید

بعد از آن در قولقنه ییل که سال موش باشد موافق شهور سنه احدی عشره و ستمایه هجری چون خبر بحضرت چنگیز خان رسید که جنک جی نام از امرای جورجه که از شهر کیمجو بود و پیش ازین ایلی در آمده و چنگیز خان شهرهای کم یی و فانسی و کوک اینک که از ممالک جورجه بود با و داده و دیگر باره یاغی شده و نام خود لیو شیوانک کرده و لقب طایقان نیک صاحب طالع ختای که معنی آن سلطان باشد و زیادت از حد و قدر او بر خود نهاده موقلی کویانگ را نامزد فرمود و با لشکر دست چپ هم فرستاد تا او را بگرفت و آن ولایت را دیگر باره مسخر کرده

حکایت مراجعت چنگیز خان از ولایت ختای و فرو آمدن بحدود اردوهای خویش

بعد از آن که ولایات و بلاد و قلاع مذکور را از ممالک ختای در بن سه چهار سال گشاده کرده شد و بر وجهی که شرح داده آمد مستخلص و مسخر گردانید مظفر و منصور از آن جانب مراجعت نمود و هم در قولقنه ییل مذکور کامیاب کامران باردوها نزول اجلال فرمود

حکایت فرستادن چنگیز خان سوبودای بهادر را با لشکر بجنگ قوم مکریت و آخر حال و دولت آن قوم

چون چنگیز خان بموجبی که ذکر رفت از فتح ولایت ختای فارغ شده مراجعت نموده

شنید که از قوم مرکیت که چنانچه یاد کرده شد کرات با ایشان جنگها کرده
بود و پادشاه ایشان توقتا بیکی و بعضی پسران و برادران او را کشته
و اکثر لشکرهای ایشان را پراکنده گردانیده دیگر باره برادر توقتا بیکی قودو
و سه پسر او چیلاون و ماجار و ترکان که گریخته بودند و بسر حد ولایت نایمان
بموضعی رفته که در ممر آن کوههای سخت و راههای دشوار است آنجا جمعیتی ساخته‌اند
و آغاز فضول خواهند کرد در باب تدارک ایشان اندیشه فرمود و در سال گاو
موافق سنه اثنی عشره و ستمایه سوبودای بهادر را با لشکر بهم بجنگ قودو
و برادرزادگان او فرستاد و فرمود تا جهت لشکر گردونها بسیار ترتیب کردند
و میخ آهنین استوار گردانیدند تا در میان سنگ زود شکسته نشود و طوغوچار بهادر
از قوم قنقرات که بوقت عزیمت ختای او را با دو هزار مرد قراول در پس
پشت گذاشته بود تا آغروقها و اردوها را نگاهدارد و مدتی مقیم بوده با لشکر
برنشسته فرمود تا بسوبودای بهادر پیوند و چون باز رسید باتفاق برفتند
تا رود خانه جم موران که در ولایت مغولستان است و در آنحدود با قودو
مصاف دادند و قوم مرکیت را بشکستند چنانکه از ایشان بغیر از یک پسر
کوچکین ترکان نام باند و تیراندازی بغایت نیکو بوده او را گرفته پیش جوجی خان
آوردند و جهت آنکه در تیراندازی عظیم ماهر بود ایلچی به بندگی چنگیزخان فرستاد
و جان او را بخواست چنگیزخان بواسطه آنکه کرات از ایشان زحمات دیده بود اندیشید

که نباید

که نباید که باز آغاز فتنه نهند بجواب پیش جوجی فرستاد که من جهت شما چندین مملکت
اندوخته‌ام او را چه میکنند بدان سبب او را نیز بکشتند و از آن قوم هیچ اثری باقی نماند
والله اعلم حکایت فرستادن چنگیزخان بوراغول نویان را بجنگ قوم
تومات که مقدم ایشان باتیوله سوقر بوده و شکستن تومات و کشته شدن بوراغول
هم در سال گاو مذکور چون چنگیزخان را معلوم شد که تایتوله سوقار مقدم قوم تومات
که پیش از این ایلی در آمده بود بسبب غیبت چنگیزخان بجانب ختای دیگر باره یاغی شده
و آن قوم عظیم لشکری بجهند و مردمان جنگی و قیانها نایا نویان را از قوم بارین و دوربان قوبیلا
نامزد فرمود تا بجنگ ایشان برنشینند نایا نویان عذر بیماری آورد و چون عرضه داشت چنگیزخان
ساعتی اندیشه فرمود و بعد از آن بوراغول نویان را بجای ایشان نامزد کرد بوراغول نویان چون
بشنید از امرا پرسید که مرا شما با پادشاه داوید با خود اندیشه فرمود گفته چون تقدیر فرمود
گفت بدولت چنگیزخان بروم اما بعوض خون دیگری میروم و زن و فرزند خود را بپادشاه
سپرده برنشست و قوم تومات را بگرفت و ناچیز گردانید لکن در جنگ کشته شد
چون چنگیزخان سخنهای که بوراغول نویان گفته بود بشنید و از حقوق او یاد آورد
بواقعه او دلتنگ گشت و بر فرزندان او رحم آورد و فرمود که بازماندگان او را
سر حون جگر و اندرونم باید که غم نخورند که ایشان را نیکو میدارم و بعد از آن فرزندان
او را موقر و محترم داشت و بانواع سیورغامیشی میکرد حکایت آنکه
چنگیزخان موقلی را لقب گویانگ مقرر فرمود و سیورغامیشی کرده با لشکر

فتح بلاد ختای و فرستاد در بارس ئیل که سال یوز باشد واقع در ذی القعده سنه اربع عشر
وستمایه چنگیزخان موقلی را لقب گویانک داد و سبب آن بود که پیش از آن اورا
بسرحد ولایت جورجه فرستاده بود و اقوام جورجه اورا گویانک گفتندی یعنی پادشاه
یک ناحیت چون دیگر باره اورا بدان حدود میفرستاد فرمود که این لقب فال را
نیکوست و اورا بدان منسوب گردانید و یک تومان لشکر انگوت بدو داد و یک هزاره
قوشیقول و چهار هزاره از قوم اوروت و دو هزاره از انگیراس مقدم ایشان تبوکور
کان و یک هزاره منککوت مقدم ایشان موگکا قالجا پسر قویلدار و سه هزاره از قنقرات
مقدم ایشان آلجی نویان و دو هزاره جلایر مقدم ایشان طایسون نام برادر موقلی گویانک
و بغیر از مغول از جریک قراختای و جورجه که مقدم ایشان اویار و اختای لیو و توغای و
الختای آنچه جمع شده بودند و با ایشان همه را سپرده بود که آنکه بدل راست کوچ داده بودند و هر یک را
امیر تومان کرده و منعی تختای امیر تومان باشد مجموع آن لشکرها را بموقلی گویانک حوالت کرده
و از طوایف ممالک خطای و جورجه آنچه مستخلص شده بود با او سپرده و فرمود تا آنرا محافظت
مینماید و آنچه ایل نشده بقدر امکان مسخر میگرداند و آلتان خان در شهر نمکینک بود و هنوز
بعضی از ملک ختای داشت و لشکری تمام بروی جمع شرح آن حال و عاقبت کار او
در داستان اوکتای قاآن پدید آید چه تمامی ملک ختای و آلتان خان در عهد او مسخر شد و چنگیزخان چون
آن طرف را بموقلی گویانک حوالت فرمود خواست تا خویشتن با تمامت لشکرها دست
راست و چپ بجانب ترکستان و ایران زمین آرد مصلحت در آن دید

که پیشتر

که پیشتر کوشلوک نایمان و دیگر اقوام را که در هر گوشه سرکشی میکردند تدارک
کند و آن گاه آن عزیمت با مضا رساند **حکایت پناه بردن کوشلوک
با گورخان قراختای و غدر کردن کوشلوک با گورخان و کشته شدن کوشلوک
و انقراض دولت پادشاهان نایمان بکلی در دست مغول** هم در سال تنکوز
کوشلوک خان از حدود دیکر بدخشان لشکر چنگیزخان مقدم ایشان جبه نویان
در دره ساریغ قول بگرفته و بکشتند و احوال و چنان بوده که چون پدرش تایانگ خان
کشته شد او بگریخت و پیش عم خویش بویوروق خان رفت و چون بویوروق خان را
بکشتند او با پادشاه مرکیت توقتا بهم بگریخت و باز چنگیزخان بنفس خود بر سر ایشان
رفت و توقتا کشته شد و کوشلوک دیگر باره راه گریز گرفت و از طریق بیش بالیق بحدود
ولایت کوچا در آمد چنانکه پیش از این ذکر این معانی رفته است بعد از آن از آنجا
در سال اژدها واقع در رجب سنه اربع و ستمایه پیش گورخان پادشاه
قراختای رفت و از سال اژدهای مذکور تا وقتی که اورا در حدود
بدخشان بکشتند مدت یازده سال باشد و از سال موش موافق
سنه ستمایه چنگیزخان با پدر کوشلوک تایانگ خان جنگ کرده و اورا
کشته و کوشلوک گریخته تا وقتی که بولایت کوچا در آمده چهارده سال
بوده چنانچه مجموع پانزده سال باشد فی الجمله چون کوشلوک پناه با
گورخان برد که پادشاه بزرگ بود و بر جمله بلاد و دیار ترکستان و ماوراءالنهر
حاکم و بکثرت لشکر و عدت و حشم مستظهر و پدران سلطان محمد خوارزمشاه

مبلغ سی هزار دینار زر بمواضعه قبول کرد که هر سال میرسانید و فرزند را وصیت میکرد
تا بدان وفا نماید و هرگز با وی منازعت نکند چه او و سلطان محمد و ما ورا او
خصمان قوی حال یعنی اقوام مغول و نایمان و دیگر معتبران اتراک کورخان او را حرمت
و اکرام تمام کرد و بعد از چندی دختر خود را بوی داد و ملازم او میبود بعد از مدتی
چون کار سلطان محمد خوارزمشاه مرتفع گشت و مملکت سلاطین غور و غزنه و بلاد خراسان
و عراق بستد و بعضی از ترکستان نیز بگرفت و شوکت و عظمتی تمام یافت از تحمل قبول
خراج کفار و اداء مقرر مواضعه کورخان استنکاف داشت لشکرها از اطراف
گرد کرد و بقصد استخلاص بلاد ماوراءالنهر لشکر به بخارا کشید و بملوک اطراف
پیغامهای دلپذیر فرستاد و ایشان را بمواعید خوب مستظهر گردانید خاصه
بسلطان عثمان که پادشاه سمرقند بود و از نسل افراسیاب و جماعت
چون بسبب طول مکث و امتداد مدت از کورخان ملول گشته بودند
دعوت سلطان محمد را اجابت کردند با او متفق شدند و بخفیه پیش کوشلوک
نیز پیغام فرستاد و او را از راه ببرد و کوشلوک چون آنکه تزلزل احوال کورخان
مشاهده میکرد و میدید که امراء بزرگ او که در حدود مشرق بودند سرکشی
میکردند و بحمایت پادشاه جهانگیر چنگیزخان توسل می نمودند و نیز
سبب آنکه بسیاری از امراء کورخانی با وی دل یکی داشتند و شنیده
بود که امراء پدرش تایانگ خان و بندگان قدیمی ایشان هنوز در کوهها هستند

طمع

طمع خام او را زحمت داد و پنداشت که چون بقیه لشکرهای پدر را جمع کند با سامشی
برقاعده گذشته تواند و بمدد آن لشکر و لشکر کورخان که دل با وی یکی دارند
مملکت کورخان بستاند و قوی حال گردد و کارهای کلی را تدارک کند بمقتضی
آن وساوس و افکار فاسد با کورخان مظلوم دل دیگرگون کرد و بنا بر آن اندیشه
با کورخان گفت مدتیست که از الوس و قوم خود جدا مانده ام و چنگیزخان بجنگ
ولایت ختای و آنجا مشغول است و چنان شنیدم که بسیاری از اقوام و لشکر
من در حدود ایمیل و قیالیق و بیش بالیق سرگردان و پریشان اند و چون آوازه من
می شنوند بهر جا جمع میشوند و دشمنان ایشان را تعرض میرسانند اگر از حضرت کورخان
اجازت یابم بروم و ایشان را جمع گردانم و در حوادث و وقایع کورخان را معاونت نمایم
و تا زنده باشم شرایط بندگی و اخلاص تقدیم میرسانم و اوامر او را امتثال لازم دانم
کورخان از ساده دلی بر سخن او اعتماد کرد و او را اجازت داد کوشلوک از و
جدا شده سر خویش گرفت و چون آوازه ظهور او در ترکستان فاش شده و غایة اقوام
و لشکریان پدرش که از زخم شمشیر لشکر چنگیزخان گریخته بودند بر وی جمع شدند
و او بهر طرفی تاختن میبرد و اولجای آورده تا گروه او انبوه شد و لشکر
وعدت مستظهر گشت آنگاه روی بجانب کورخان نهاده و بر بلاد
و نواحی مملکت او میبرد و بدست فرو میگرفت و کورخان پیر و ضعیف
شده بود و تدارک نمیتوانست و کوشلوک چون از عزم سلطان محمد بجانب کورخان

خبر با فتح بر شد و از جانبین ایلچیان متواتر رسیدند و بران قرار کردند که سلطان
از جانب غربی متوجه گورخان شود و کوشلوک از طرف شرقی و گورخان را
در میانه از میانه بردارند اگر سلطان سبقت گیرد از مملکت گورخان تا المالیغ
و ختن و کاشغر سلطان را بود و اگر کوشلوک پیشتر دست برد نماید از ان مملکت تا آب
فناکت او را باشد برین جمله از طرفین قرار استقرار یافت و کوشلوک سبقت
گرفت و لشکرهای گورخان دور افتاده او متعجل برآمد و بموضع بلاسقون بر سر گور
خان آمد و با آن مقدار لشکر که نزدیک بود با کوشلوک مصاف داد و کوشلوک
بشکست و منهزم بازگشت و ترتیب و استعداد لشکر از سر گرفت و سلطان محمد
خوارزمشاه نیز باتفاق سلطان عثمان سمرقند روی بگورخان آورد و چون
بولایت طراز رسید تاینکو با لشکری گران که سر لشکر گورخان بود نخ بود از جانبین
مصاف دادند و تاینکو در دست سلطان محمد افتاد و لشکر ختن منهزم شدند
کوشلوک چون خبر ضعف حال گورخان شنید استعداد کارزار بود و تعجیل تمام راند
در حالتی که لشکر او متفرق بودند بر سر وی رفت و او را فرو گرفت گورخان
چون چاره ندانست خواست تا با او تواضع نماید کوشلوک بان معنی رضا نداد
و او را در محل پدری نظر میکرد و ظاهرا احترامی بجامی آورد و بطریق عذر تمامت
ممالک ترکستان را که او داشت و منصب پادشاهی او بدست فرو گرفت
و گورخان بعد از دو سال از غصه جان بداد و خزاین و اموال و لشکر که در مدت

سه قرن

سه قرن و پنجاه سال بدولت و کامرانی مرتب و مهیا گردانیده بود تمامت بدست
کوشلوک افتاد و چند سال در ان منصب بود و در ابتداء حال دختری از قوم
که اکثر   باشند بخواست دختر او را به بت پرستی الزام کرد و چون کار
پادشاهی او در ممالک قراختای مستحکم گشت دست تطاول و تعدی بر رعیت
گشاد و چون جور و ظلم بی هنجار آغاز نهاد و هر سال لشکرها بولایت مسلمانان
آن طرف میفرستاد تا غلها میخوردند و میسوختند چون چند سال ارتفاعات
ایشان تلف شد مردم از تنگی غله تنگ آمدند و از راه اضطرار مطیع احکام او
گشتند تا لشکر در ان شهرها رفتند و در خانه هر کدخدایی یکی از لشکریان نزول
کرد و عدوان و فساد در میان مسلمانان آشکارا شد و مشرکان بت پرست
هر آنچه میخواستند میکردند و هیچ آفریده را مجال منع نه و از آنجا بملک ختن رفت
و بگرفت و اهالی آن نواحی را بانتقال از دین محمدی اکراه کرد و میان دو کار ایشانرا
مخیر گردانید یا تقلید مذهب نصاری و تثلیث ثلاثه یا بت پرستی و تلبس بلباس اهل
ختای و خواست که از راه غلبه مسئله بحجت و دلیل ائمه اسلام را ملزم کند
در شهر ندا داد که هر که در زی اهل علم و صلاح است تمامت بصحرا حاضر شوند ائمه
ختن بموجب فرمان بیکبارگی بیرون رفتند و مقتدای طایفه امام علاء الدین محمد
ختنی بر خاست و نزد کوشلوک آمد و زبان بگفتن حق تیز کرد و در او با ان بحث
آغاز نهادند چون آواز بلند تر شد و حق بر باطل و عالم بر جاهل غالب گشت

و امام علاء الدین کوشلوک را الزام کرد حیرت و دهشت بر کوشلوک مستولی شد
از سر غضب فحشی که نه لازم حضرت رسالت صلعم باشد بر زبان مشوم راند امام محمد
گفت خاک بدهانت ای عدو دین حق کوشلوک بفرمود تا اورا بگرفتند و بانواع
عذاب الیم معذب داشتند و او بران مصابرت مینمود و بعد از تکالیف گوناگون
اورا بر در مدرسه خویش چهار میخ زدند و از واقعهٔ او کار مسلمانان بیکبارگی بی رونق
گشت و دست ظلم و فساد آشکارا از آن کافران بر مسلمانان مبسوط شد خلق دست بدعا
برداشتند ناگاه تیر دعاء مظلومان بهدف اجابت رسید و دفع آن کافر ظالم بدست
لشکر پادشاه جهان گشای چنگگیز خان بتقدیر پیوست و آنچنان بود که بموجبی که تقدیم
یافت چنگگیز خان چون از جنگ ختای فارغ شد موقلی گویانگ را با لشکری بسیار
جهة محافظت طرف ختای و جانب شرق نامزد فرمود و خویشتن عازم حدود مغرب
گشت جبه نویان را با لشکری بزرگ بدفع کوشلوک در مقدمه فرستاد و کوشلوک
در آنوقت بشهر کاشغر بود لشکر مغول هنوز آغاز مصاف نکرده بودند که کوشلوک
روی بگریز نهاد و جبه نویان با نوکران در شهر منادی دادند که هر کس بکیش خویش
باشد و طریقهٔ آبا و اجداد خود نگاه دارند لشکریان کوشلوک که در شهر بخانهای
مسلمانان مقام داشتند تمامت ناچیز شدند و لشکر مغول بر عقب
کوشلوک روان شدند و بهر موضع که نزول میکرد اورا از عاج میکردند
تا عاقبت الامر در حدود بدخشان بمیان کوهها راه خطا کرد و در درهٔ که آن را

سارق

سارق قول میگویند بگرفتند و بکشتند و بازگشتند و اهل بدخشان از نقود
و جواهر غنایم بی اندازه یافتند و این معنی محقق و روشن است که هر آفریده
که دین محمدی را صلی الله علیه و آله تعرض رساند زود مخذول و مقهور گشت
و آنکه شرع احمدی را ترجیح و تقویت کرد اگرچه معتقد آن نبود دولت و رفعت او
روز بروز در تزاید و تضاعف بود و ایام او امتداد و دوامی تمام یافت و الله اعلم
چون تاریخ چنگگیز خان از ابتدای قوین ییل که سال گوسفند باشد موافق
شعبان سنه سبع و ستمائه هجری تا انتهاء پارس ییل که سال یوز بود واقع در ذی القعدة
سنه اربع عشر و ستمائه که مدت هشت سال بود و چنگگیز خان درین سال آخرین
شصت و چهار ساله بوده بر سبیل تفصیل نوشته شد این زمان تاریخ خلفا
و سلاطین و خواقین و ملوک و اتابکان که درین مدت مذکور معاصر چنگگیز خان
بوده اند آغاز کنیم و مجملاً بنویسیم و باز دیگر باره باز بسر تاریخ چنگگیز خان
آییم که بعد ازین بوده ان شاء الله العزیز

تاریخ

خواقین ختای و ماچین و پادشاهان قراختای و ترکستان و ماوراء النهر
و خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران زمین و شام و مصر و مغرب
و غیرهم که از ابتدا قوین ییل که سال گوسفند باشد واقع در ماه شعبان
سنه سبع و ستمائه تا انتهاء پارس ییل که سال یوز بود واقع در ذی القعدة
سنه اربع عشر و ستمائه که مدت هشت سال باشد معاصر چنگگیز خان بوده اند

ونوادر حوادث که درین مدت مذکور واقع شده بر سبیل اجمال و ایجاز گفته آید

تاریخ پادشاهان ختای که در مدت مذکور بوده اند چینگزون

نوزده سال بعد نه سال ماضی و دو سال باقی تاریخ پادشاهان ماچین

که در مدت مذکور بوده اند هشت سال نینک زون

سی و دو سال بعد پانزده سال ماضی و نه سال باقی هشت سال

تاریخ پادشاهان قراختای ترکستان و ماوراء النهر

که در مدت مذکور بوده اند هم کورخان مذکور بوده و درین سالها
چنانکه شرح داده شد کوشلوک پسر تایانک خان نایمان که دختر اورا
خواسته بود با وی غدر کرده و ملک از وستده و کورخان دران غصه رنجور
شده و نمانده و هم درین مدت کوشلوک نیز کشته گشته و آن ممالک نیز چنگگیز خان را
مسلم شده تاریخ خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان که درین مدت مذکور بوده اند

تاریخ خلفا در بغداد خلیفه عباسیان الناصر لدین الله بود و درین
سالها مذکور حق البیع که می ستدند مثل تمغا این زمان از خلق اسقاط کرد
و مالی بسیار ازان حاصل میشد و سبب آن بود که دختر شرابی وفات
یافت و کاوی خریدند جهة صدقه بوقت حساب ذکر تمغای آن برآمد خلیفه فرمود
که من بعد قطعا از هیچ تمغا نستانند و در بغداد دار الضیف بسیار بساخت
و فرمود تا در هر دو جانب بغداد اذان زدند که درویشان باید که درین دار الضیفها

روزه

روزه کشایند و در آنجا گوشت گوسفند و نان رقاق و حلوای معقود دادی

تاریخ سلاطین در خوارزم و عراق و خراسان و غزنه

سلطان محمد خوارزمشاه بود و بواسطه آنکه سلاطین آن ممالک تمامت منقرض
شده بودند و او پادشاه مستقل گشته کار او باوج رفعت رسیده بود
و بعضی از ممالک ترکستان و ماوراء النهر در حوزهٔ سلطنت آورده و احوال او
چند حکایتست حکایت عزیمت او بجانب بغداد بقصد خلیفه

در شهور سنه ٦١٣ سلطان بقصد دار السلام بغداد لشکر کشید بواسطه آنکه پیش ازانکه
میان او و ناصر خلیفه وحشتها افتاده بود و کینه و کدورتها در سینها نشسته و سلطان
بدان سبب از ائمه ممالک فتوی ستده بود و بتخصیص از استاد البشر فخر
الدین رازی که آل عباس در تقلد خلافت محق نیستند و استحقاق خلافت
سادات حسینی نسب را ثابت و محقق ست و هر صاحب شوکتی که قادر باشد
بروی لازم و واجب بود که یکی از سادات حسینی را که مستعد باشد بخلافت
بنشاند تا حق را در نصاب خود قرار داده باشد بتخصیص چون آل عباس از قیام
بجهاد و غزوات تقاعد نموده اند و سید علاء الملک ترمذی را که از سادات
بزرگ بود نامزد گردانید تا بخلافت بنشاند و بر این اندیشه روان شد چون
بدامغان رسید شنید که اتابک سعد فارس بر عزم استخلاص عراق بحدود
ری آمده سلطان با کوکبهٔ سواران بر سبیل یزک تعجیل براند و بموضع خیل بزرگ

باتابک سعد رسید ضعف کشیدن همان بود و انهزام لشکر فارس همان اتابک سعد را
دستگیر کردند و سلطان خواست تا او را بکشد اتابک ملک زوزن را وسیلت ساخت
تا سلطان او را بجان امان داد و قلعهٔ اصطخر و اشکنوان را باد و ثلث محصول فارس
ملتزم شد که بدهد و پسر مهتر زنگی را بنوا بگذاشت آنگاه اجازت مراجعت یافت
و مواکب سلطان بجانب همدان روان شد و اتابک اوزبک که از آذربیجان بهوس
ملک عراق بهمدان آمده بود منهزم گشت لشکریان خواستند تا بر عقب او بروند سلطان
گفت در یکسال دو پادشاه بزرگ را گرفتن بفال ندارند بگذارید تا برود و سلطان متوجه
بغداد شد در اوایل فصل خریف و شبانه در گریوهٔ اسدآباد برف و دمه سخت
آغاز کرد چنانچه بسیاری از مردم و اکثر چارپایان هلاک شدند و انحلال اول
چشم زخمی بود که بکار سلطان رسید و بالضروره آن عزم جزم را فسخ کرد
و روزی چند در عراق توقف نمود و مهمات آن مملکت را ضبط و ترتیب فرمود

حکایت کشتن خوارزمشاه بی فکر بازرگانان و رسولان را و انگیخته شدن فتنه بدان سبب بوقت مراجعت سلطان از عراق

از پیش قایرخان امیر اترار رسولی رسید باعلام احوال تجار که تعلق بچنگگیزخان
داشتند سلطان پیش از آنکه پرده تفکر بیجد و فتوی فقها بر فور مثال داد تا آن مسلمانان را
که بحریم سلطنت او پناه جسته بودند بقتل آرند و اموال ایشان را باسم غنیمت بردارند
شعر چو تیره شود مرد را روزگار ٭ همه آن کند کش نیاید بکار ٭ و صورت انحال

چنان

چنان بود که در آخر عهد دولت خوارزمشاه خلایق امنی و رفاهیتی هرچه تمامتر داشتند
و نوایر فتنهها منطفی گشته و راهها از دزد و حرامی پاک شده چنانکه بهر کجا از اطراف
ممالک که امکان حصول رنجی نشان میدادند جماعت تجار بامید تحصیل آن نفع روی
بآن طرف مینهادند و چون اقوام مغول صحرانشین بودند و از شهرها دور انواع
متاع ملبوس و مفروش پیش ایشان قیمتی تمام داشت و آوازه منافع معاملات
با ایشان بغایت نهایت مشهور بدان سبب از بخارا سه شخص از تجار عزیمت آن دیار کردند
با انواع بضاعات از جامهای زربفت و زندنیجی و کرباس و دیگر اجناس که لایق و مناسب
آن قوم دانستند و در آنوقت اکثر بلاد ختای و ترکستان از طغاة و متعدیان پاک کرده
بود و بر سر راهها قراولان نشانده تا بازرگانان را بسلامت میگذرانیدند و از قماشات
و امتعه ایشان هر آنچه لایق دانند به بندگی چنگگیزخان میفرستند آن سه بازرگان را
آنجا پیش فرستادند چون آنجا رسیدند یکی از ایشان قماشات خویش عرضه داشت
و هرچه را بده دینار یا بیست دینار بود بده بالش و سه بالش قیمت گفته چنگگیزخان
از آن سخن نامنصفانه در خشم شده و گفته این شخص پندارد که هرگز جامها پیش ما نرسیده
و فرمود تا اصناف جامهای گرانمایه که در خزانه موجود بود بدو نمودند و بعد از آن
قماشات او را بقلم گرفته تاراج کردند و او را موقوف گردانیدند و رفقاء او را
فرمود تا با قماشه حاضر شدند و چندانکه الحاح کرد جامها را قیمت نکردند و گفتند
ما این متاعها را بنام پادشاه آورده ایم چنگگیزخان سخن ایشان را خوش آمد

وفرمود تا هر جامهٔ بزر را یک بالش زر بدادند و هر دو کرباس زندنیچی را بالشی
نقره و آن رفیق دیگر را بخواند و جامهای او را که تاراج کرده بودند بهمین نسبت بها بداد
و در حق ایشان انواع نواخت فرمود و در آن عهد مسلمانان را بنظر اعزاز و احترام
تمام نگاه کردندی و جهت تمکین و اکرام بخرگاههای سپید پاکیزه فرود آوردندی
و بوقت مراجعت ایشان فرمود تا خواتین و شهزادگان و امرا
هر یک از متعلقان خویش دو سه کس را با بضاعت بالشها زر و نقره
همراه ایشان گردانید تا بولایت سلطان روند و تجارت کنند و تنکسوقها
و طرایف آن طرف حاصل کرده بیاورند امتثال فرمان را هر کس از اقوام
خویش یک دو کس را معین کرده چهارصد و پنجاه نفر مسلمان جمع شدند
و چنگگیز خان محمود خوارزمی و علی خواجهٔ بخاری و یوسف کنکا اتراری را بر او
ایلچی با آن بازرگانان همراه گردانیده پیش خوارزمشاه فرستاد و پیغام داد
که تجار آن طرف نزد ما آمدند و بر آن منوال که استماع خواهد کرد ما نیز جمعی
تجار را در صحبت ایشان بدان دیار فرستادیم تا طرایف آن اطراف بدین
طرف آرند و نفایس متاعهای آن اصقاع حاصل گردانند و بزرگی خاندان
و اصالت دودمان شما پوشیده نیست و بسطت عرصهٔ مملکت و نفاذ
اوامر تو در اکثر اقالیم پیش زمین خاص و عام روشن است و نزد من تو عزیز
فرزندی و بهترکسی از مسلمانان و چون حدودی که با ما نزدیکست از دشمنان پاک شد

وتمامت

و تمامت مستخلص و مسلم گشت و از جانبین حق همسایگی ثابت است مقتضی عقل و مروت
آن باشد که از طرفین طریق موافقت مسلوک باشد و در وقوع حوادث معاونت
و مدد یکدیگر را التزام نماییم و مسالک را از مهالک ایمن داریم تا تجار که آبادانی
جهان بتردد ایشان است فارغ البال آمد شد کنند و بعد الیوم مواد تشویش خواطر
بسبب موافقت منحسم باشد و امداد فساد و عناد منصرم چون ایلچیان و تجار بشهر اترار
رسیدند امیر آنجا اینال جوق نام بود از اقارب سلطان ترکان خاتون و ملقب
غایرخان موسوم گشته و از آن جماعت هندوی بود که در ایام ماضی با او
معرفتی داشته بوده و بر عادت مألوف او را اینال جوق میخواند و از سر غرور
بعظمت خان خویش او را اعتبار نمیکرد غایرخان از آن متغیر میشد و نیز در مال
ایشان طمع کرد و ایشان را موقوف گردانیده باعلام حال ایشان ایلچی بعراق
نزد سلطان فرستاد خوارزمشاه نصایح چنگگیز خان را ناشنوده بی امعان
نظر باجابت اراقت دماء و اغتنام اموال ایشان مثال داد و ندانست
که بحلال داشت خون و مال ایشان زندگانی حرام خواهد شد **شعر** هر آنکس
که دارد روانش خرد ٭ سر مایهٔ کارها بنگرد ٭ بکاری که خواهی توانی شدن
نگه کرد باید برون آمدن ٭ غایرخان بر وفق فرمان ایشان را بیجان کرد بلکه جهانی را
ویران و خلقی را بیخان و مان و پیش از آنکه اشارت رسد یکی از ایشان بحیلت از
زندان گریخته بود و در بیغوله رفته چون حال و واقعهٔ ایشان معلوم کرد روی

براه آورد و بخدمت چنگگیز خان شتافت و صورت حال دیگران عرضه داشت
آن سخن چنان در دل چنگگیز خان اثر کرد که او را ماسکهٔ ثبات و سکون نماند و هم
در آن تف و تاب خشم تنها بر بالای پشته رفت و کمر در گردن انداخت و سر برهنه
کرده روی بر خاک نهاد و سه شبانه روز بحضرت حق تضرع و زاری کرد و میگفت ای
خدای بزرگ و ای آفریننده تازیک و ترک هیجان این فتنه را مبدی نبوده‌ام از
تأییدات خود مرا قوت انتقام بخش و بعد از آنکه در خود اثر اشارت بشارتی احساس کرد
از آنجا هشاش و بشاش با نشیب آمد عازم بر ترتیب و استعداد کارزار
و چون کوشلوک در پیش بود ابتدا بدفع او گروه لشکر فرستاد و چنانچه مشروح گفته شد
او را از میانه برداشت و ایلچیان را نزد سلطان روانه کرد اینند مذکر بعذری
که بی عذاری صادر شده بود و معلم از حرکت لشکر بجانب او تا جنگ را مستعد باشد
و خوارزمشاه چون از سر نخوت و غرور در عافیت عاقبت را اندیشه نکرد با آسیب
بلا و محنت گرفتار شد و النظر فی العواقب تؤمن المعاطب

حکایت خبر یافتن سلطان محمد خوارزمشاه از عزم لشکر چنگگیز خان بجانب او و جنگ کردن با فوجی که لب حد بودند با الجاح و باز گردیدن او متفرد شدنش

چون خبر حرکت لشکر چنگگیز خان بسلطان محمد خوارزمشاه
رسید عراق را به پسر خود سلطان رکن الدین داد و از همدان بعزم خراسان روان شد
و در نیشابور مدت یکماه مقام کرده متوجه بخارا گشت و در آنجا چند روزی بود و از آب

مشغول

مشغول بوده بجانب سمرقند رفت و از آنجا با لشکری انبوه بجند شد و از آنجا بحدود
ترکستان تا سرحد ولایت خود برفت و در آن حال لشکر با چنگگیز خان جهت دفع
اقوام قرقیز و تومات و گرفتن کوشلوک و قودو پسر پادشاه مرکیت که بعد از شکستن
و گریختن جمعیتی ساخته بودند فرستاده بود بحوالی سرحد ترکستان بموضع آمده بودند
بر عقب جمعی گریختگان آن اقوام قراول خوارزمشاه خبر داد که لشکر مغول درین حدود
نزدیکند سلطان بر عقب ایشان روان شد و بعضی راویان مغول میگویند که آن لشکر
آن بود که چنگگیز خان سوبوداى بهادر و طوغوچار از قوم قنقرات را مقدم ایشان کرده
بود و بجنگ قودو فرستاده و چون در موضع مذکور با قودو مصاف داده بودند و او را با بسیاری
لشکر بکشتند آن خبر بسلطان محمد رسید و بقصد ایشان بر نشست و در آن مصاف
گاه در میان کشتگان مجروحی را دید و از او احوال پرسیده پی لشکر مغول روان شد
دیگر روز در میان دو رودخانه قیلی و قمیچ علی الصباح بایشان رسیده و لشکر ایشان را
مبیتی کرد لشکر مغول از جنگ تقاعد مینموده اند و گفته که ما را از خدمت چنگگیز خان
اجازت جنگ با سلطان خوارزمشاه نیست بامصلحتی دیگر آمده ایم چون سلطان
سخن ایشان نمی شنید و عنان از جنگ باز نمیکشید مغول نیز روی بکارزار آوردند هم
آوردند و از جانبین هر دو دست راستی مقابل خود را برداشت و بعضی مغولان بر قلب
حمله کردند و بیم آن بود که سلطان دستگیر شود و پسرش سلطان جلال الدین قدم
بفشرد و آن حملها را که کوه طاقت تحمل آن نداشتی رد کرد و پدر را از آن مهلکه بیرون

آورد **شعر** چه نیکوتر از نرّه شیر ژیان ٭ به پیش پدر بر کمر بر میان ٭ و آن روز
تا شب سلطان جلال الدین حرب قایم داشت و بعد از غروب هر دو لشکر با موضع
خویش رفتند و آرام گرفتند مغولان آتشها برافروختند و کوچ کرده مراجعت نمودند
و چون بنگه چینگکیز خان رسیدند مردانگی و دلاوریها که از سلطان جلال الدین مشاهده
کرده بودند عرضه داشتند چینگکیز خان چون دانست که بین الطرفین حایلی نمانده و پادشاهانی
که بواسطه بودند مرتفع شدند لشکرها را مرتب و مسلح و آماده گردانید و مستعد قصد ممالک
سلطان محمد شد و با آنکه سلطان در آن محنت فتنه بادی بود چینگکیز خان بر قاعده ما تقدم
نمیخواست که قصد او کند و بهمه وجوه طریقه دوستی محافظت حقوق همسایگی مسلوک میداشت و چندین
حرکت که موجب رنجش و کدورت و قیام بانتقام باشد از سلطان محمد صادر شد بعزم رزم او حرکت
نکرد اول آنکه جماعت بازرگانان و ایلچیان را که براه طلب یگانگی و مصالحه جستن فرستاده بود
و پیغامها دلپذیر داده بی تفکر و تدبر بکشت و قطعاً بدان سخنان التفات ننمود دیگر آنکه
با اکراه و الزام با لشکر او جنگ کرد دیگر آنکه مملکتی از ترکستان که در دست کوشلوک بود
چون او بر دست لشکر چینگکیز خان کشته شد تمامت سلطان تصرف نمود و مجموع
این معانی موجب کینه و عداوت و سبب مجازات و مکافات گشت فی الجمله سلطان بعد از
آن جنگ باز بسمرقند آمد و تحیر و تردد بوی راه یافته بود و انقسام باطن ظاهر او را
مشوش کرده و چون قوت و شوکت خصم مشاهده میکرد و موجبات هیجان
فتنه که از پیش رفته بود میدانست پریشانی و حیرت دمبدم بروی استیلا مییافت

و اثر مذمت از اقوال و افعال او ظاهر میشد و از غلبه وهم ابواب رای صواب بروی
بسته شد و خواب و قرار متواری گشت و دل بر قضاء مبرم نهاد و رضینا
بقضاء الله و قدره را کار بست و منجمان نیز میگفتند تسییر درجات اوتاد طالع بدرجات
مظلمه و اجرام قاطعه رسیده و سعود از موضع تسییر عاشر ساقط اند و نحوس ناظر چندانکه
این نحوسات بگذرد احتیاط را بر هیچ کاری که از مقابله خصمان باشد اقدام نتوان نمود
آن سخن منجمان نیز ضمیمه اسباب خلل کار او شد عیان بر تافت و اکثر لشکر را که
قریب چهار صد هزار سوار بودند در بلاد ترکستان و ما وراء النهر بگذاشت بیست هزار در
اترار پیش غایر خان و ده هزار در ولایت بناکت پیش قتلغ خان و امیر اختیار الدین
کوشلی امیر آخور و علی حاجب ملقب باینانج خان و خمیدبور تاینکو و دیگر امرا با سی هزار
نفر در بخارا بنشاند و خال خود طغانجاق و امرا غور خرمیل و خرزور و پسر عز الدین کرت
و حسام الدین مسعود و جمعی دیگر را با صد و ده نفر در سمرقند و فخر الدین حبش و لشکر
سجستان را بترمذ و محمود خان زاده ابن خرس و خالزاده پدرش ببلخ و ارل پهلوان انجیده در
علجوق ملک را بخلان و طاییطی بقندز و اسلیه خان را بباز کنند و فرمود تا باره و قلعه
سمرقند را عمارت کنند و دوری بر خندق بگذاشت و گفت اگر لشکری که قصد
ما دارند هر یک تازیانه خویش در اینجا اندازند یکبار انباشته شود و از آن سخن رعیت
و لشکر شکسته دل شدند و سلطان براه نخشب روان شد و بهر کجا میرسید
میگفت چاره کار خود بسازید که مقاومت با لشکر مغول ممکن نیست و کس فرستاد

تا حرم او و مادرش ترکان خاتون از خوارزم براه مازندران روان شدند و با هر کس از ارکان
مملکت مشورت میکرد که چارهٔ این حادثه بچه طریق توان کردن و دم بدم اخبار موحش متواتر
میرسید و اختلال حال زیادت میشد جماعت ارباب تجارب بخصوص پسرش سلطان جلال الدین
میگفتند که کار مملکت ماوراء النهر از آن گذشت که تدارک توان کرد جهد باید نمود تا خراسان
و عراق از دست نرود لشکرها که در هر شهری نشانده ایم باز میباید خواند و خروج تمام کردن
و جیحون را خندق ساخت و الا التجا ببلاد هندوستان می باید برد سلطان محمد این رای
ضعیف تر را پسندیده داشت و برین عزیمت بهزیمت تا بلخ بیامد و در آن وقت عماد الملک
ساوی که پسرش رکن الدین از عراق او را با تحف و هدایا فرستاده بود آنجا رسید و او را عزیز
و محترم میداشت او سلطان را بجانب عراق دعوت کرد و گفت در آنجا لشکرهای
عراق را جمع کردانیم و از سر تدبیر و اهبتی دیگر بکار آریم و سلطان جلال الدین این
سخن را منکر بود و میگفت صواب آنست که چندانکه ممکن باشد لشکرها را گرد کردانیم و پیش
ایشان باز رویم و اگر سلطان را دل قرار نمیگیرد جریده عزیمت عراق با مضا رساند و لشکرها
بمن دهد تا بسرحد روم دست بردی نمایم و آنچه مقدور و موسوع باشد بجای آرم تا نزد
خالق و خلایق معذور باشیم و اگر مراد بر نیاید هدف تیر ملامت نگردیم و زبان طعن
دراز نکنند و گویند تا این غایت مال و خراج از ما می ستدند و در این وقت ما را مهمل و
معطل میگذارند چند نوبت این سخن را بمبالغت تمام مکرر کرد و اجازت پدر را انتظار
واجب میشناخت و سلطان محمد از غایت تحیر و تدهش اجابت نمیکرد و رای برانکه پسر را

بازیچه

بازیچه کودکان میشمرد و بدین معنی تمسک مینمود که کوکب اقبال در وبالست و تمامی
احوال او بعد ازین مدت بر عقب تاریخ چنگگیزخان خواهد آمد ان شاء الله العزیز
و در روم سلطان غیاث الدین کیخسرو بود و در سالها شهر انطاکیه را
با مان از رومیان بستد بسبب آنکه پیش از آنکه او را محاصره کرده بود و چند برج از باروی آن
خراب کردانیده و نزدیک بوده تا بکیرد اهل شهر از فرنگان که در جزیرهٔ قبرس اند که متصل
بانطاکیه است مدد خواستند لشکری از آنجا بیامد و غیاث الدین مراجعت نمود
فرنگان در شهر شدند و غیاث الدین بعضی از لشکریان خویش را در کوهها که میان
انطاکیه و ولایت او بود بنشاند تا نگذارند که چیزی از ولایت او آنجا برند بعد از
مدتی در شهر قحط پیدا شد اهل شهر با فرنگان گفتند که دفع مسلمانان بکنید که ما در
زحمتیم و بدان سبب میان شهریان و فرنگان خصومت افتاد شهریان مسلمانان را بمدد خواندند
و باتفاق با فرنگ جنگ کردند فرنگان پناه با قلعه دادند مسلمانان مرد بقونیه فرستادند
بطلب غیاث الدین او با لشکری تعجیل بیامد چون برسید دیگر روز شهر را بسپردند
و قلعه را حصار دادند و بستدند و فرنگان را بکرفتند

تاریخ ملوک و اتابکان در مازندران

شاه حسام الدین بود
و درین سالها وفات یافت و از و سه پسر ماند مهین بجای پدر بنشست و میانه را
از ولایت بیرون کرد او بعلیشاه برادر خوارزمشاه تقرب جست و از و استمداد نمود
علیشاه باشارت خوارزمشاه لشکر بمازندران کشید و از گرگان روانه شدند

پسر کرشاه بود بقلعه کورا رفت و چندانکه محاصره کرده سعی نمودند فتح میسر نشد
اما ولایت همه مسخر گشت و پسر میانه از قبل ایشان حاکم بود و خطبه و سکه بنام
خوارزمشاه میکرد **ذکر عراق** اتغمش و منکلی از بندگان جهان
پهلوانی حاکم بودند اتغمش ببغداد رفت و مدتی ملازم بود خلیفه او را تشریف داد و بحکومت
اصفهان و همدان فرستاد او تا ولایت برجم بیامد و انتظار وصول لشکر بغداد میکرد
و خلیفه سلیمان بن برجم را از امارت ترکمانان معزول کرده بود و برادر کهترش را بجای او
نصب کرده سلیمان بدان سبب منکلی را اعلام کرد و لشکری بتعجیل بفرستاد و بمعاونت
سلیمان ناگاه اتغمش را بگرفتند و سرش را پیش منکلی بردند کار منکلی بدان سبب قوی
شد و لشکرها بروی جمع شدند و ولایت عراق بتمامی بگرفت و چون میان او و اتابک
ازبک پسر جهان پهلوان که حاکم اذربیجان بود وحشتی بود خلیفه با اتابک ازبک پیغام
فرستاد و او را بجنگ منکلی تحریص کرد و بمدد وعده داد و جلال الدین محمد صاحب
قلاع اسماعیلیه فرمود تا مساعدت او کند بقرار آنکه چون منکلی را بردارند بعضی ولایت
از آن اتابک باشد و بعضی از آن خلیفه و بعضی از آن جلال الدین محمد و خلیفه مظفرالدین
کوکبری را صاحب اربیل و شهرزور با لشکری بفرستاد و ایشان بقصد
منکلی بهمدان رفتند او پناه با کوهی از حدود کرج برد لشکرها گرد کوه درآمدند
منکلی در شب بگریخت و لشکر او متفرق شدند و لشکر خلیفه ولایت بستدند
و بموجب موعود بخش کردند اتابک اوزبک حصه به بنده برادر خود اوغلمش نام

سپرد

سپرد چه او در آن جنگ مردیها کرده بود و لشکرها هر یک با ولایت خویش رفتند
و منکلی منهزم بساوه رسید شحنه ساوه دوست او بود از وی اجازت خواست
تا بشهر درآید شحنه او را در شهر برد و بخانه خود فرود آورد و سلاحش بستد و خواست
تا او را بند کند و پیش اوغلمش فرستد منکلی درخواست کرد تا هم خود او را بکشد و پیش
اوغلمش نفرستد شحنه سر منکلی برگرفت و پیش اتابک اوزبک فرستاد و او به بغداد
فرستاد **ذکر اذربایجان** اتابک اوزبک مذکور بود و شطری احوال او برین
نمط که یاد کرده شد **ذکر دیاربکر** صاحب موصل عزالدین مسعود بن
نورالدین ارسلان شاه بن عزالدین مسعود بن قطب الدین مودود بن عماد الدین
زنگی بن اقسنقر بود و درین سالها وفات یافت و پسر خود ارسلانشاه که ده ساله بود
ولی العهد گردانید و بدرالدین لولو را براه وصایت و تدبیر ملک تعیین کرد و بر همان قاعده
که مدبر ملک او و پدرش نورالدین بوده بود و در شب نماند و بدرالدین شبانه رسولان
بملوک فرستاد تا تجدید عهد کنند و بخلیفه تا منشور تقلید بفرماید و بامداد او کارها تمام
کرده بعزا بنشست و بزودی رسولان کار ساخته باز آمدند و از دار الخلافه تقلید
ولایت نورالدین و نظر بدرالدین در امور ملک امثله و تشریفات فرستادند و
و نورالدین بیشتر اوقات رنجور میبود و عمش عماد الدین زنگی که قلاع عقر و شوش
داشت هوس ایالت موصل کرد و مظفرالدین اربیل با او موافقت نمود و قلعها
هکار و زوزان بستد و لشکرات بدرالدین با او پیغام نصیحت فرستاد

وانشنید بدرالدین از ملک اشرف پسر ملک عادل مدد خواست او را آن
موافقت موافق آمد لشکری بمدد او فرستاد و بدرالدین بجنگ علاء الدین رفت
و مظفرالدین اربل بمدد عمادالدین لشکر فرستاده بود مصاف دادند و بدرالدین
لشکر عمادالدین را بشکست و از دار الخلافه رسولان رسیدند و میان ایشان
صلح کردند بعد از مصالحه نورالدین ارسلانشاه نماند و برادر کهتر او را ناصرالدین
محمود که سه ساله بود به پادشاهی نشاندند و بواسطه طفولیت او طمع عمادالدین
در ملک زیادگشت بعزم موصل در حرکت آمد و در آن حال بدرالدین پسر خود را با لشکری
بمدد ملک اشرف فرستاده بود و او بمدد برادر خود کامل بمصر میرفت و لشکری که پیش از
آن ملک اشرف بمدد ملک اشرف فرستاده بود مقدمشان عزالدین ایبک در نصیبین
بودند بدرالدین ایشان را طلب داشت و بموافقت از دجله بگذشتند و به فرسنگی
موصل بهم رسیدند عزالدین ایبک بر میسرهٔ ایشان زد که عمادالدین زنگی آنجا بود
و او را بشکست و مظفرالدین که در قلب بود بر میسرهٔ بدرالدین زد و بدرالدین را بشکست
بدرالدین با موصل آمد و مظفرالدین تا اربل رفت رسل امام در میان آمدند و صلح کردند و ملک
اشرف سنجار بستد و بمدد بدرالدین را موصل آمد و ناصرالدین محمد صاحب آمد
در خدمت او بود و عزم اربل کردند رسل خلیفه برسیدند و میان ایشان مصالحتی
کردند و هر کس با ولایت خود رفتند و صاحب میافارقین ملک اوحد نجم الدین
ایوب ابن العادل بود و شهر موش بگرفت و قصد خلاط کرد با اصحاب آنجا مصاف

داد و شکسته

داد و شکسته با نفری معدود با میافارقین آمد بدرش مدد فرستاد و با بلبان صاحب
خلاط مصاف داد و بلبان شکسته در خلاط رفت و از مغیث الدین صاحب ارزن
الروم مدد خواست او بنفس خود حاضر شد فرصت جست و بلبان را هلاک کرد و خواست
تا خلاط بستاند اهل خلاط کس پیش نجم الدین فرستادند و شهر را بنمودند چون بیامد ملک بوی
سپردند و او بر اکثر ولایاتی که در آن حدود بود استیلا یافت و باز برومی عاصی
شدند و دیگر باره شهر بقهر بستد و قتل عام و نهب تمام کرد و متمکن شد
ذکر شام و مصر ملک عادل بود و پسرانش هر یک در طرفی از آن ممالک
متمکن و در سنه اربع عشر و ستمایه جهة دفع فرنگان که از آن طرف مدد
خواسته بودند و در عکه جمع شده جهة استخلاص بیت المقدس علیه السلام آمد و از آنجا لشکر
با ودون کشید و برابر فرنگان فرود آمد چون فرنگ را با غلبه دید باز گردید و در جوب
دمشق تا مرج صفر برفت فرنگان از نسان تا بانیاس غارت کردند و خرابی تمام و عادل
پسر خود ملک معظم عیسی را که صاحب دمشق بود با لشکری انبوه بنابلس فرستاد تا فرنگ را
از بیت المقدس منع کند فرنگان از صحرا عکه بمحاصرهٔ قلعه طور رفتند و هفده روز حصار
دادند تیری بر امیرشان آمد و بمرد ایشان منهزم گشتند و عادل آن قلعه را خراب کرد چه بعکه
نزدیک بود و محافظت آن دشوار و فرنگان از عکه در دریا نشستند و بدمیاط مصر
بیرون آمدند چنانکه میان ایشان و دمیاط نیل حایل بود و بعضی از نیل در دریای بزرگ میریخت
ایشان آنجا فرود آمدند و پیرامن خود خندق ژرف فرو بردند و بر آنجا مراکب ساختند و ملک کامل

وملک عادل که صاحب مصر بود محاذی ایشان بموضع عادلیه فرود آمد و فرنگ متعلق
باآن برج که بلشکر مملو بود جنگ میکردند تا بقهر بگرفتند و سلاسل بریدند تا مراکب ایشان
تردد نتوانند ملک کامل بجای سلاسل جسری بغایت محکم ببست تا مانع تردد فرنگان باشد
و جنگی سخت کردند و کامل کشتی چند ببست و بر سنگ زد تا بشکست و غرقه شد و علی الجمله
چند روز جنگ کردند و چون نیل در میان بود و میاطیان از فرنگ بالک نمیداشتند و در فنادها
کشوده بمعاملات مشغول بودند **و در مغرب و در فارس**
اتابک مظفر الدین سعد بن زنگی بود و شطری از احوال او در تاریخ خوارزمشاه گفته شد و
چون بعد از مواضعه از پیش سلطان با فارس آمد پسرش اتابک ابوبکر چون آن حال
شنید راضی نشد و بمصاف پیش آمد و بر در تنگ فارق کمین کشاده گرزی بر خود پدر
زد و در آن حمله از اسب بیفتاد و او را بگرفتند پدرش مقید گردانیده بقلعه سپید فرستاد
و بقرار مواضعه سلطان وفا نمود   برادرزاده اتابک سعد حاکم بود و چون
با وی عاصی بود بعد از یکچندی ملک وزن از قبل سلطان خوارزمشاه حاکم آن ممالک
گشت و بغایت معتبر و قوی حال شد **و در سیستان**

تاریخ نوادر و غرایب حوادث که در مدت مذکور واقع شده

چون تاریخ خواقین و خلفا و سلاطین و
ملوک و اتابکان اطراف ممالک که از ابتدا قوین ییل که سال گوسفند باشد واقع
در شعبان سنه سبع و ستمائه تا انتها بارس ییل که سال یوز بود واقع

در ذی قعده

در ذی القعده سنه اربع عشر و ستمائه که مدت هشت سال باشد
معاصر چنگگیز خان بوده اند بر سبیل اجمال نوشته شده دیگر باره تاریخ
چنگگیز خان که بعد ازین مدت مذکور بوده آغاز کنیم مفصل بنویسیم انشاء الله

تاریخ چنگگیز خان

از ابتداء تولی ییل که سال خرگوش باشد واقع در ماه ذی القعده سنه خمس عشر و
ستمائه هجری که مدت نه سال باشد و در ابتدا تاریخ مذکور عزیمت بلاد ترکستان
و ممالک ایران زمین کرده و بمدت شش سال کار آن ممالک را ساخته و سال تخقیقو که
مرغ بوده واقع در صفر سنه اثنتین و عشرین و ستمائه باردوهاء خود رسید
و چون شنید که ولایت تنگقوت دیگر باره یاغی شده بعزم آنجا برنشست
و آنجا را فتح کرد و در سال خوک مذکور بعد از پانزده روز از ماه میانه پاییز که مطابق
ماه رمضان بوده وفات یافت و هرچند در سال هفتاد و سیم وفات کرده
چون سال ناقصه بوده عمر او هفتاد و دو سال تمام میباشد چنانچه مغولان بر آن متفق اند

تا انتهاء قاقایل سال خوک که واقع در ربیع الاخر سنه اربع و عشرین و ستمائه هجری

حکایت توجه رایات جهانگشای پادشاه جهانگیر چنگگیز خان بجانب ممالک سلطان محمد خوارزمشاه بعزم استخلاص آن ولایت

چون سال خرگوش واقع در ذی القعده سنه خمس عشره و ستمائه که معظم شهور آن
موافق شهور سنه ست عشره بود در آمد و غبار فتنه گوشلوک فرو نشسته بود

و راهها از یاغی و مخالف پاک گشته چنگیزخان پسران و امرای تومان و هزاره و صده را معین و مرتب فرمود و جمعیت ساخته و قوریلتای کرده میان ایشان از نو آیین و یوسون و یاساق بنیاد نهاد و بقصد ولایت خوارزمشاه بر نشست و در سال اود ئیل براه رود خانه اردیش یایلامیشی کرد و ایلچیان را پیش سلطان محمد فرستاد باعلام تصمیم عزیمت بجانب او و منذر بانتقام آنچه در سابق سلطان بر آن اقدام نموده بود از کشتن تجار و غیر آن چنانچه پیش از این شرح داده شد و پاییز گاه حرکت فرمود و ولایاتی که بر گذر بود تمامت بگرفت و چون بحدود قیالیق رسیده مقدم امرای آنجا ارسلان خان با ایلی و بندگی آمد و سیورغامیشی یافته در عداد لشکر مغول براه اعادت روان شد و از پیش بالیق بیدی قوت ایدیقوت اویغور با خیل خویش و از المالیق سوقناق تکین با لشکر خود بخدمت آمدند

حکایت وصول چنگیزخان بشهر اترار و استخلاص آن بدست مغول

در آخر پاییز سال اژدها مذکور چنگیزخان با لشکری جرار بشهر اترار رسید و بارگاه او در مقابل حصار افراشته شد و سلطان لشکری بزرگ بغایرخان داده بود و قراجه خاص حاجب را با ده هزار بمدد او فرستاده و حصار و باروی شهر را استحکام تمام بجای آورده آلات حرب را جمع کرده چنگیزخان فرمود تا جغتای و اوکتای با چند تومان لشکر شهر را محاصره کنند و جوجی را با لشکر چند بجانب جند و ینکی کنت نامزد فرمود و جمعی امرا را بطرف خجند و بناکت و همچنین بهر طرفی لشکری نامزد کرده و خویشتن با تولوی خان قاصد بخارا شد و حکایت استخلاص بخارا و سمرقند بموضع خویش بیاید

و در اترار

و در اترار بمدت پنجماه از جوانب جنگ کردند و عاقبت اهل اترار را کار باضطرار رسید و قراجه بایل شدن و تسلیم شهر رضا داد و غایرخان چون میدانست که تهیج آن فتنها اوست بهیچ وجه ابقاء خود تصور نمیکرد جد و جهدی مینمود و بصلح راضی نمیشد بهانه آنکه با ولی نعمت بیوفایی نکنم بدان سبب قراجه نیز الحاح نکرد و شبانه با لشکر خویش از دروازه بیرون رفت لشکر مغول او را گرفته به بندگی شهزادگان بردند فرمودند که تو با مخدوم خود با چندان سوابق حقوق نعمت وفا ننمودی ما را از تو طمع یکدلی نتواند بود و او را با تمامت نوکران بکشتند و شهر بستدند و تمامت مردم را چون رمه گوسفند از شهر بیرون راندند و هر چه موجود بود غارت کردند و غایرخان با بیست هزار مرد با قلعه رفت و پنجاه پنجاه بیرون می آمدند و کشته میشدند و مدت ماهی جنگ قایم بود و اکثر بقتل آمدند غایرخان با دو کس بماند و بر قرار مجادله میکرد و تجلد مینمود و لشکر مغول او را در حصار پیچیدند بر بامی رفت و دستگیر نشود آن دو نوکر نیز کشته شدند و سلاح نماند بعد از آن خشت می انداخت و بر قرار خود جنگ میکرد مغولان گرد بر گرد او را گرفتند و او را گرفتند و بارو و حصار را با خاک درون برابر کردند و از رعایا و ارباب حرفت آنچه از شمشیر باز ماندند بعضی را بحشر بخارا و سمرقند و آنحدود راندند و غایرخان را در کوک سرای بقتل آوردند و از آنجا روان شدند

حکایت توجه شهزاده جوجی بجند و ینکی کنت و استخلاص آن

بر وفق فرمان جهانگشای چنگگیزخان شهزاده جوجی بتاریخ مذکور با اولوس
ییدی بجانب جند روان شد و ابتدا القصبه سقنت از نواحی جند که بر کنار
جیحون است رسید و در مقدمه حسین حاجی را که باسم بازرگانی از قدیم
باز به بندگی چنگگیزخان پیوسته بود و در زمره حشم منتظم گشته برسالت فرستاد
تا اهالی آن حوالی را بعد از ابلاغ رسالت بحکم معرفت و قرابت نصیحتی کند و بایلی
خواند تا دما و اموال ایشان بسلامت ماند چون در سقناق رفت پیش از آنکه از
اداء رسالت با ذکر نصیحت آمد شریران و رنود و اوباش غوغای برآوردند و تکبیر
گویان او را هلاک کردند و ثوابی بزرگ می پنداشتند چون جوجی خان آن حال
شنید لشکر را یاسامیشی کرده فرمود که از بام تا شام جنگ کنند بنوبت جنگ
میکردند تا بقهر و قسر آنرا بگشودند و در عفو و مساحت در بسته بانتقام یکنفس جمله را قتل نمودند

نعم قال الا ان راع
البصر حسر عنه النظر

7

7